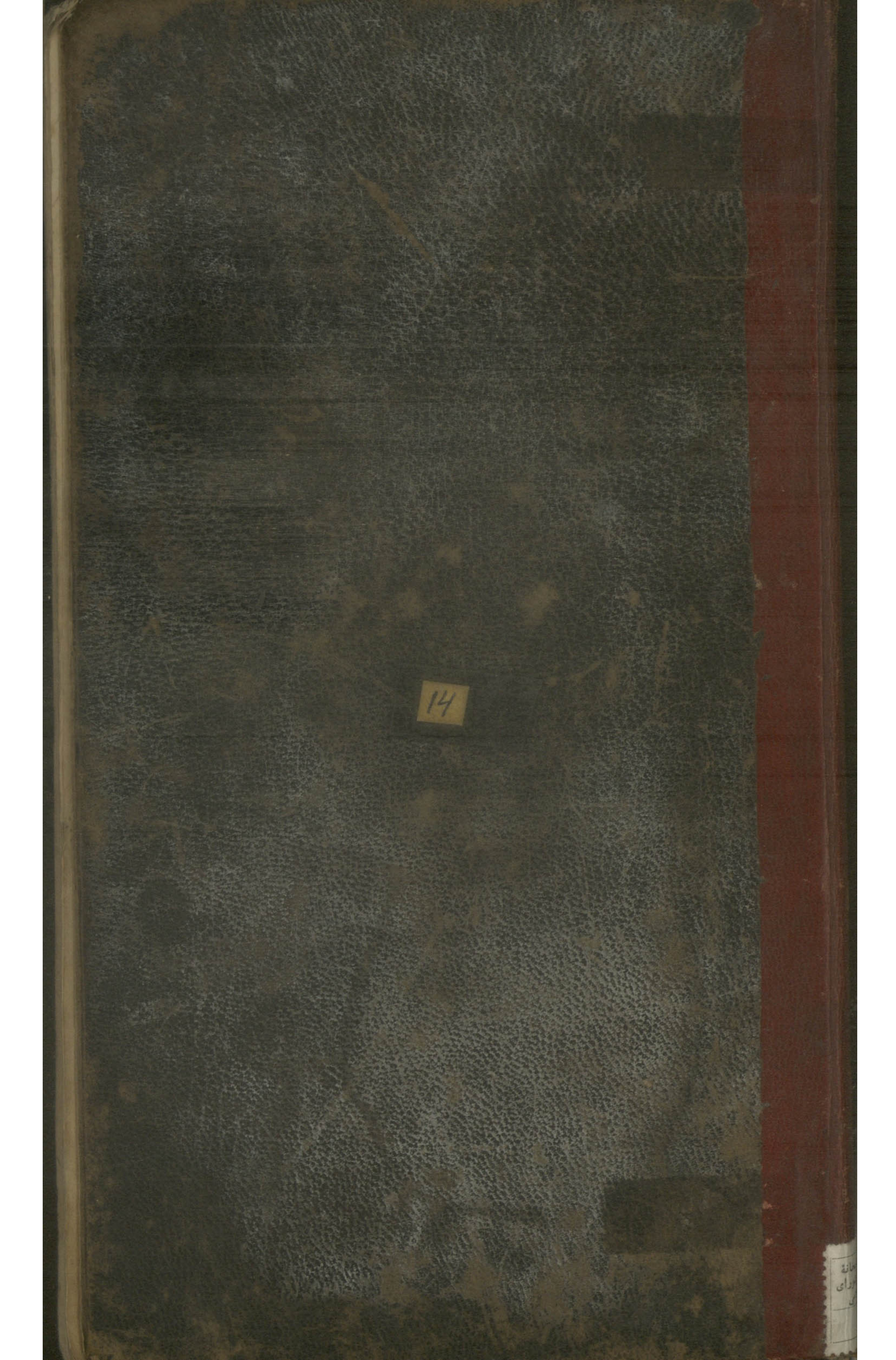
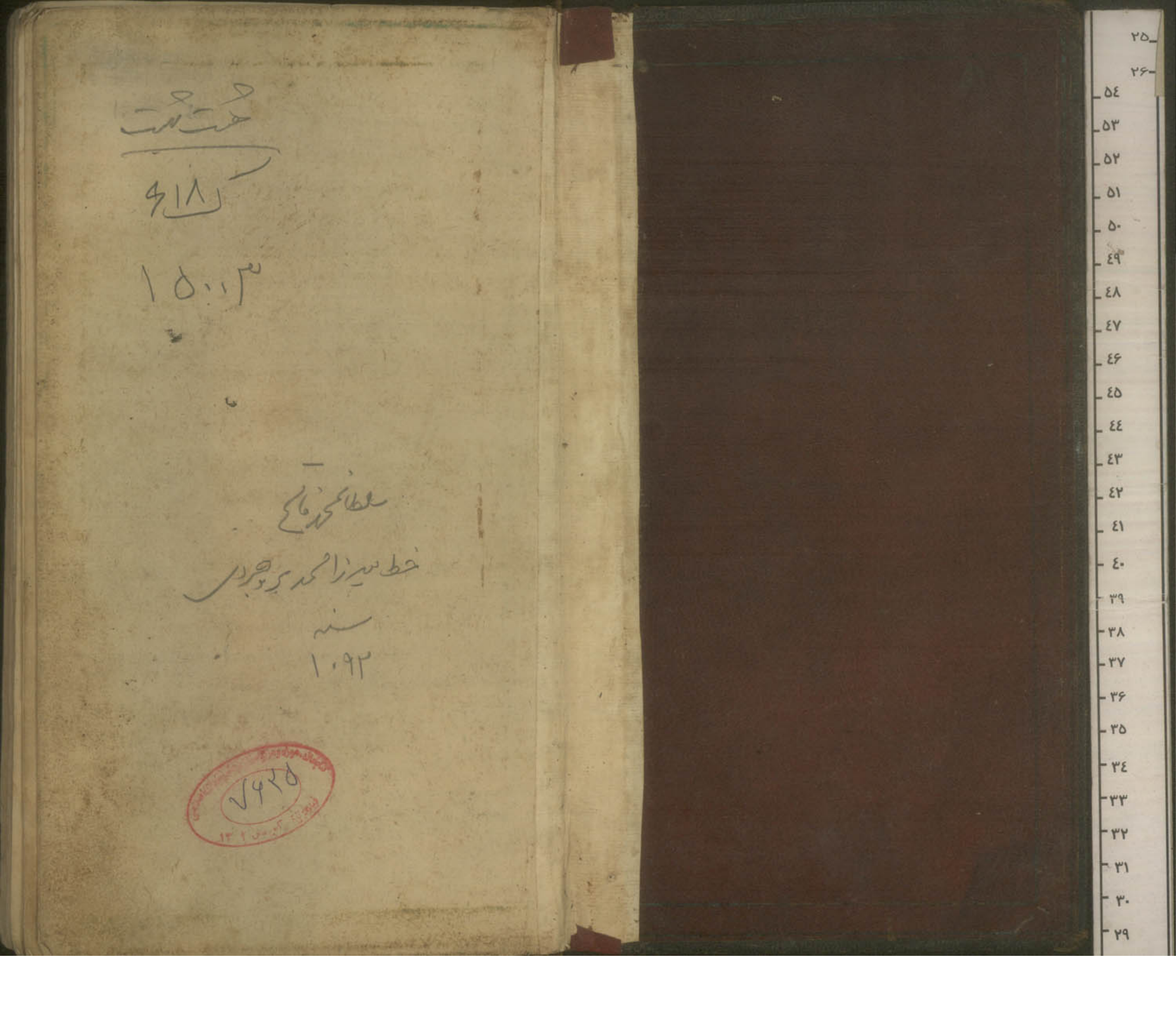
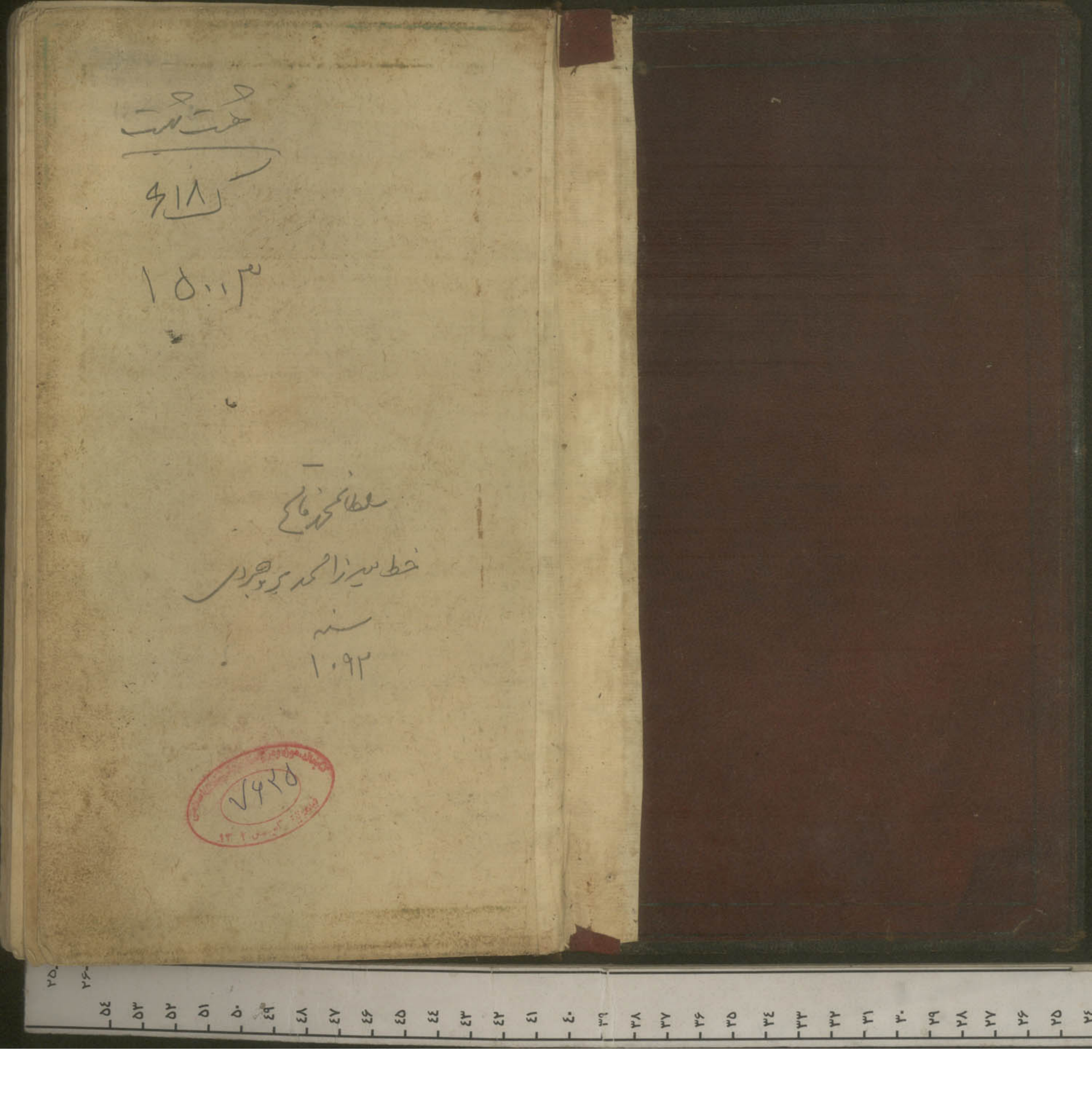
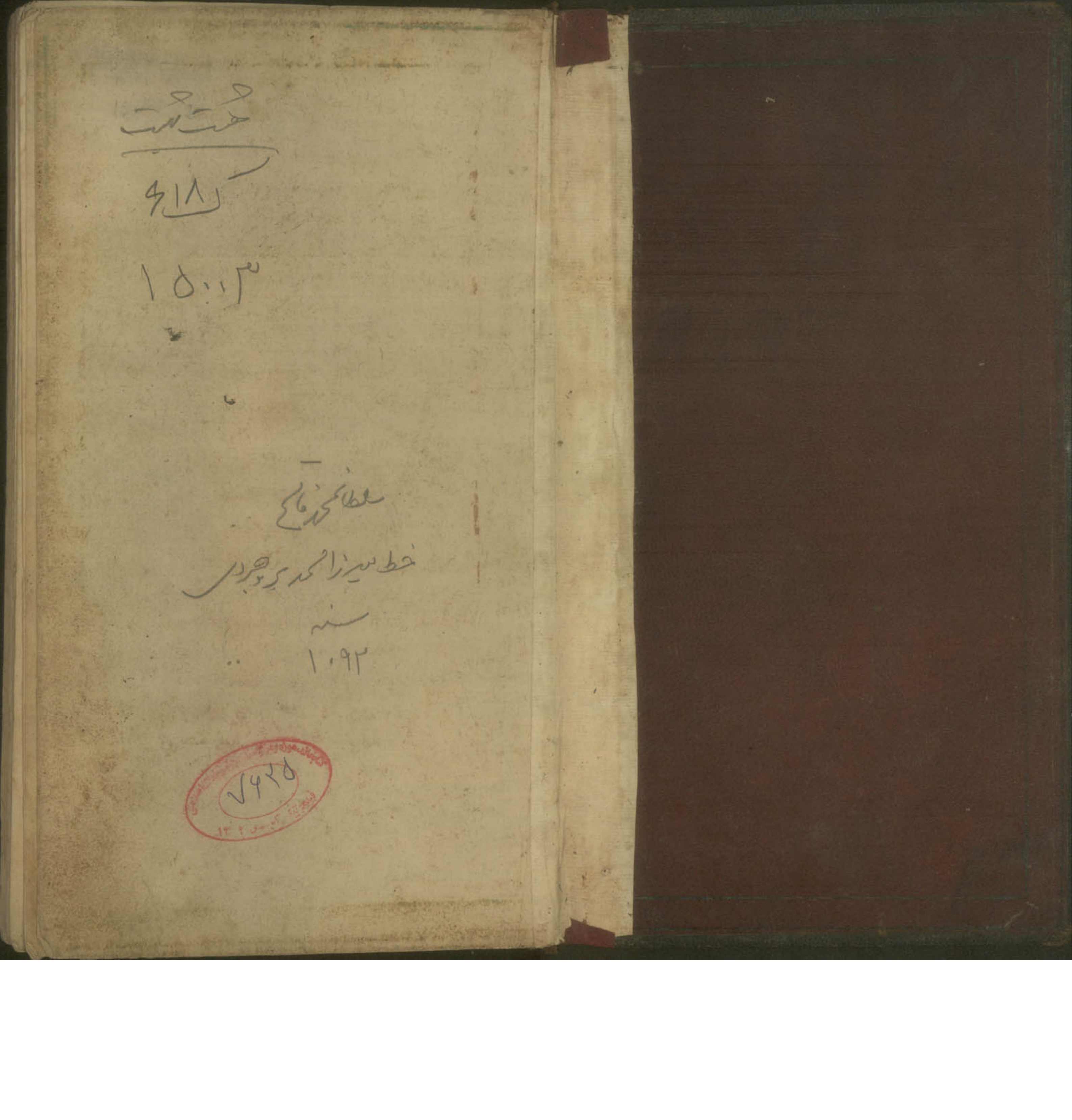

14


هشت بهشت
۶۱۸
۱۵۰۱۳
سلطان محمد فاتح
خط میرزا محمد بروجردی
سنه
۱۰۹۲
۷۶۲۵



۱۵۰۱۳
سلطان محمد فاتح
خط میرزا محمد بروجردی
سنه
۱۰۹۳
۷۶۲۵



هشت بهشت

۶۱۸

۱۵۰۱۳

سلطان محمد فاتح

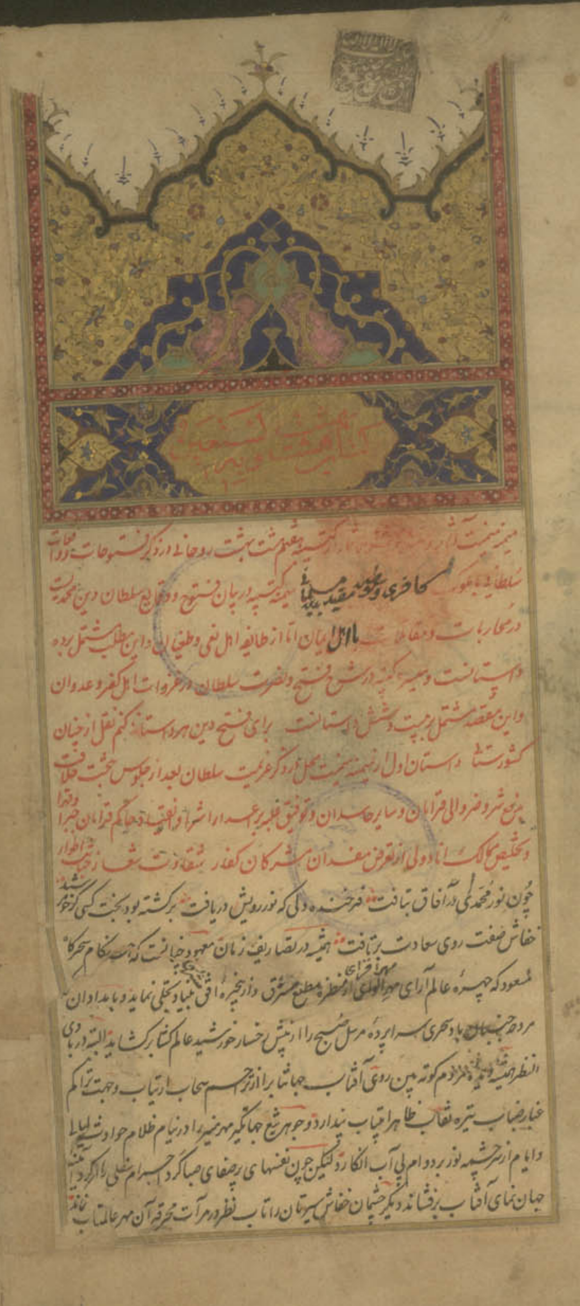
خط میرزا محمد بروجردی

سنه

۱۰۹۲



۶١٨
١٥٠٠٣
هشت بهشت
فارسی
بدلیسی
میرزا احمد بن محمد تقی حسین بروجردی
سنه
١٠٩٢
١٥٠٠٣
۶١٨



مینمنت آثار ... معظم شت بهشت روحانه در ذکر فتوحات و دواعات سلطانیه بانور ... کتیبه در بیان فتوح و وقایع سلطان دین محمدیت در محاربات و ... ایمان اما از طایفه اهل بغی وطغیان و این مطلب مشتمل بر ده داستانست و سیر ... در شرح فتوح و نصرت سلطان در غزوات اهل کفر و عدوان و این مقصد مشتمل بر بیت و شش داستانست برای فتوح دین هر داستان کلمه نقل از جهان کشور ستان داستان اول از هیمنه بیت ... در ذکر عزیمت سلطان بعد از جلوس تخت خلافت بر دفع شر و ضر والی قرامان و سایر حاسدان و توفیق غلبه بر اعدا اشرار و تعیین حاکم قرامان جبرا و تخلیص ممالک ... ولی از تعرض مفسدان مشرکان کفار شقاوت شعار خباث اطوار

چون نور محمدی در آفاق بتافت فرخنده دلی که نور رویش دریافت برگشته بود بخت کسی کز خورشید خفاش صفت روی سعادت برتافت همیشه در لقصار لیف زمان معهود چنانست که هر هنگام سحرگاه مسعود که چهره عالم آرای مهر انوالی از منظر مطلع مشرق و از حجره افق بنیاد تجلی نماید و بامدادان مرد جنبان باد سحری سراپرده مرسل صبح را از پیش رخسار خورشید عالم کشا برکشاید البته در بادی النظر همه ... مردم کوته بین روی آفتاب جهانتاب را از رخسار سحاب ارتیاب وجهت تراکم غبار ضباب تیره نقاب ظاهر احتیاب نیدارد و جوهر تیغ جهانگیر مهر منیر را در نیام ظلام حوادث لیالی و ایام از سرچشمه نور بر دوام بی آب انگارد لیکن چون نغمهای رصفای صبا گرد اجرام ظلی را از گرد امینه جهان نمای آفتاب برفشاند دیگر چشمان خفاش سیرتان را تاب نظر در مرآت محرقه آن مهر عالمتاب نماند

و آنگاه که حرارت ظاهر اظهار غلظت پرده بخار احتجاب را رقیق کرداند دیگر هر خیره چشمی که در روی مهر آیین او گستاخ دیدن نتواند بیت چنان کاقبال شمع خود برافروخت غم پروانه و پیش را ابال پر سوخت ولهذا آیینه صاحب نظر کسیست که او لا بدیده عاقبت بین بطریق عین الیقین از طلعت تابان مهر منیر و از قیافت آن رخسار آیینه تصویر بر ورخسند و فی حسن و جمال تفرس نماید و با عتماد حدت سهام شعاع بصر و شدت سنان نفوذ نظر محقق خبر باید که سپر ابلق چشم ظاهر بین را در برابر تیغ حدید خورشید آوردن نشاید و با نجه آفتاب دعوای دست برد از و بر نیاید بیت عقل داند که چو مهتاب زند دست برتیغ زد تیغش نه باندازه درع قصب است نظم این مسلک بلاغت سیاق و مصداق مصدق این معنی در عالم انفس و آفاق انکه القصه چون در سوابق ایام از ظهور خلافت قیاصره اسلام اعنی آل عثمان جنت مقام خلاصه روی زمین با نوار شرع مبین تابان می بود اما از ظلمت نفاق اهل کفر و الحاد بر وفق معتاد آثار کدورت حسد و افساد ارند حساد اعنی حکام قرامان اکثر عیان مشهود و در هر نوبت اشتعال دولتی و هر فوت سلطانی از اصول این خاندان خلافت آشیان اجابت بد عهد ابا عنجد و من المهد الی اللحد مقتضای اداء الصدق مقرون بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون را بظهور می آوردند و هر بار که این سلاطین مرحمت شعار برایشان مستولی می شدند لازمه صفح جمیل و مروت جوانمردی و نمونه خلق عظیم محمدی بر وفق امر احسن الی من اسی الیک اختیار میکردند بیت هر کش از خلق و مردمی هر بست عفو داند که بهتر از همه است تا آنکه در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه ۸۵۵ باقتضا مضمون همایون ان الارض لله یورثها عبادی الصالحون ملک موروثی و سریر قیصری بحسب ارث شرعی و استحقاق فطری باین سلطان ملت محمدی رسید و بنابر مساعد زمان زمام توسن بکران ملک و سلطانی در دست آورد و بر وفق مراد جیاد دولت را زیر ران بخت بر تایید کشید ابراهیم بیک قرامان اغلی بر طبق ضلال قدیم و نفاق ازلی و ابای سعادتیم لم یزلی بتجدید قاعده النفس متوارث نمود و در اخل سر روز ... و فساد و منحایل ... حتی لعنت و عناد را بدست تطاول خود کشود نظم دشمن شه سر فضول آورد دست شه پای ... هر که او خصم شهریار بود مورکرد اگر چه مار بود و بخاطر فاترش این معنی باطل و فکر مخطور محظور گشت که چون این سلطان نوجوان در عنفوان عمر و کام رخت و حشو خالی الذهن از تجارب روزگار ...

واعداء دولتش همه پادشاهان عظیم الاقتدار و بدخواهان او با عساکر بیشمار همگی از اهل اسلام و کفار
مقهور چنین هوشنگی در روز کارزار لاجرم بی تأمل در عاقبت کار و بی اندیشه عقاب و مواخذه کردار قبایح
عناد و فساد را بجوانب خیل و حشم خود انگیختن گرفت و جمعی از دشمنان قدیم این خاندان علا قدر را
مثل اولاد کرمیان و اولاد منتشا با مید امداد و در تمکین بر ملک زایل آبا و اجداد و بموافقت
و مرافقت خود بفریفت و بکفر زدند تا خلف خود را جهت فساد مساکن عباد و مملکت کرمیان فرستاد
و یکیپر و یکی را با لشکری همه ظالمان غدار و ستمکاران نابکار بکار نهب و غارت و اسار
در ولایت منتشا سر داد و آزار و خرابی بسیار بمسلمانان و کفار آن دیار رسانید و سپاهی
از ارباب اباحت و الحاد را بتعرض و مزاحمت موحدان مقرر کرد آنچه بیت چو بخشش نکو ن
بود در کفاف • کند مرد آنچه نیکانش گفتند گزاف • چه نیکی طمع کرده آن بیوفا • که شد صدد عای
بدیش در دغا • گویا آنموده عده حق حدیث صدق من اذی جاره ورثه الله داره عامل
شد و شرارت جبلی و شقاوت ازلی او از ادراک حسن عاقبت حایل گشت اذا لم تکن
لکم اجتد مساعده فلا جنده تغنی ولا جده یجدی اتفاقا دران اوقات که او رعونت اعلی بیک
ملک الامرای ممالک اناطولی بود این حادثه قرامانیان را بسلطان جوانبخت عرضه داشت
و لشکرهای اناطولی را مرتب داشته مقابله را با قرامانیان موقوف برخصت عالیه کذاشت
خلیل پاشا چون دستور جمله الملک و صاحب اختیار بود از این رخصت امتناع نمود سلطان را
از اجازه این معارضه ارتداع فرمود اما فی الفور اسحق پاشا را با سپاهی مظفر با دولی قرستادند
و قرجه پاشا را که ملک الامرای روم ایلی بود بتوجه سرحد کفار و جمعیت لشکر مجاهدان فرمان داد
و سلطان جوانبخت برهنمونی عقل پر تدبیر بارکان دولت نوخواسته خود از جوان و پیر خیانت را
دید که هرچند مقصد اصلی اعلای این خاندان شاهی همیشه تقدیم اوامر و نواهی الهی بوده و اکنون
هم اصل نیت و قصارای امنیت تجدید و تأیید سنن محمدی و اقامت قوانین غزا و جهاد جهت
اعلا و اعلام دین سرمدیست لیکن نزد هر محقق محقق است که توجه تحصیل مطلوب بی اجتماع
شرایط و ارتفاع موانع ممنوعست و الیوم رفع مانع را همگی اسباب قدرت بحمد الله مقدر و مجموع
حالیا چون مفسدان منافق بقانون معهود و سنن سابق بنیاد افساد بلاد و اضرار عباد نهادند

دور

دور فاتحه جلوس همایون از جاده مطاوعت و متابعت بصوب ناصواب تمرد و عناد افتادند
اولا کف اذیت ایشان از عموم مسلمانان لازمست و قلع و قمع خار آزار معاندان از سر راه گلشن مقصود
ناچار و متحتم چون ادای فریضه جهاد موقوف بر مقدمات رفع عناد منافقان و حساد است لاجرم
بر سیاق امر سبحانی در منشور هدایت آیات قرآنی عدداد اسباب اقدام بحکم جاهد الکفار
والمنافقین واغلظ علیهم بجانب دفع منافقان قدیم اقدام می نماید و عقل صوابنمای او لابد
و تشدید این مفسدان مضر مصر عصیر باید که بیت دو روئی در منافق گشته چون خوی • بشمشیر دو رو
کن یک سوی • بنا بر این مقدمات سلطان ملت محمدی با جمیع سپاه مجاهدان دین متوجه ممالک
اناطولی و عازم تدارک فساد ملک و اصلاح حال ملک مسلمین شد چون اسحق پاشا با سایر امرا
مقدمه لشکر بودند و بدفع مخالفان مبادرت می نمودند علی الغفله خصم غافل که از غایت غرور
و طیش بولوع در شرور مشغول و از خبر وصول رایت سلطانی از چنان راهی دور ذاهل و غافل بودند و بر
اولئک ینادون من مکان بعید در عین غفلت همم و ضم عما چشم بینش و دیده بیکبار خبر تقرب لشکر
مجاهدان با اسحق پاشا و تعاقب سلطان جوانبخت شجاعت منش استماع نمودند و از ناگاه آگاه شدند
که فراشان خیام آسمان سان و رایت فرازان معسکر سلطان سرادقات جلال آن خسرو مجاهدان را در فضای
آق شهر قرامان بر فلک اعتلا برکشیدند و طلایع فتوحات متعاقبا بتفریق جمع و تشتیت شمل مخالفان
رسیدند بالضروره مخالفان قرامان از هراس مواکب سلطان از سر خان و مان و از تعلق مال و جاه
بکلی برخواسته چون غبار خاکسار برخاک راه فرار افتادند و ابراهیم بیک با اتباع بر مثال خس و خاشاک
موسم خزانی از اتحاد سیل خیل و سپاه سلطانی روی فرار بکنار کهساری نهادند و از غایت اضطراب
اقدام افکار و کوته بینی بر طریق ساوی الی جبل یعصمنی بکوهستان داش ایلی تحصن نمودند اما بر قهرمان
بی امان در کوه و دشت قرامان از زبان خیل و حشم سپاه ظفر پناه آیه لا عاصم الیوم من امر الله می شنودند
هر آینه توجه عزم جزم سلطان بقلع و قمع داش ایلی تصمیم یافت هو برید باد صبا پیغام این صدا با اهل آن
کوهسار باز رسانیده در سهول و حزون آنجا می شتافت نظم عدو را اگر چه کرد سر کوه • بنیاد ازم ز طوفان
در اندوه • اگر بر کوه چسبد خصم بد راه • رود تیغش چو آبی زیر آن کاه • چو آید سیل طوفان بر سر کوه •
فرود آرد خس و خاشاک انبوه • چو ذات دشمنم آتش نهادست • از آن سنگش پناه خویش دادست

بنگار اخصم چون آهن بهانست ؛ ولی تیغ آهنی آتش فشانست ؛ چو تیغ قلعهٔ دشمن شد آهنگ
بهمت بر کنم کوهی بر افسنگ ؛ میان کوه خارا جای خود کرد ؛ بگرز خود بر آرم از سرش گرد
ز دست قهر من دشمن کجا رست ؛ که گر کوهست با خاکش کنم پست ؛ غبار دل ز دشمن بیفشانم
لبان کرد با خاکش نشانم ؛ چون ابراهیم بیک را کار بهلکه و اضطرار رسید و از کرده ناصواب
خود ندامت و خسران کشید ؛ گر کس مباد ز کردار ناصواب خجل ؛ اما رسوخ ملکه کریمانه و حوا
و خلق عظیم محمدی را چون تجیب وراثت واصل جبلت در ذات سلطانی بتحقیق میدانست
و هیچ گریزگاهی بغیر الاعتراف بخطا و التجا بعفو و الطاف بی انتها سلطان نشناخت بر آیینه
از ان سنگهای کوه پراندوه از مضیق غمهای کوه در کوه رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و پیغامی مشعر از
استغفار معنون بمضمون این آیت تنزیل که ؛ واغفر لنا ذنوبنا فهل الی خروج من سبیل در صحبت
مولانا ولی که از اعیان فضلاء آن زمان و مکان بود بدرگاه پادشاه مکرمت پناه بدرخواه
فرستاد و جهت ترجمان گناه و معذرت قدوم سپاه ملایک اشتباه ممالک پناه بلده
آق شهر و نکده شهر و سید شهری را با مضافات پیشکش خدام سلطان با احتشام نمود و در هر
سفر غزا احضار سپاهی آراسته بمعسکر سلطانی التزام فرمود و در تشدید لمه نقض عهود بتجدید تغلیظ
و تشدید عقود پیمان و ایمان قیام نمود جهت شاه و سپاه و ارکان دولت درگاه هر گونه
نزل و اقامت فرستاد و تعظیم زهر کو نعمت که معهود بود بنزل و اقامت مرتب نمود و از نقد و
زر و پیام لشکر رساند ؛ بسی مال در راه سلطان فشاند ؛ چون غرض اصلی سلطان تدارک حال
متظلمان و دفع مواد شرور و طغیان بود و بر عجزه و ضعفا قرامان که در معرض پامال لشکر بی امان
لا یحطمنکم سلیمان بودند ترحم فرمود و درخواست علما و ائمه و مشایخ را بر طبق فاصفح الصفح الجمیل
بقبول موصول نمود و از بی ادبی و تقصیرات ابراهیم بیک بعد از تاکید و تجدید مواثیق و عهود که بسوگند
کلام مجید در گذشت ؛ و بدست لطف طومار جرایم او را در نوشت که گفته اند جامل عدوک
بتلطف فانه بالرفق یطمع فی صلاح الفاسد ؛ بعد از رجوع بصوب دار الخلافه و توجه ببسط آثار عدل و رافت
دو فایده عظیمه بر این نهضت همایون مقرون شد فایده اول آنکه چون از جهت خروج و عصیان
ابراهیم بیک اولاد منتشا و کرمیان هم طغیان نموده بودند سلطان نیز درین دفعه دفع ان مقید

التزام

التزام فرمود ؛ اسحق پاشا را با سپاهی کینه خواه بقتال و استیصال آن مخالفان فرستاد و استخلاص
ملک از دست متغلبان و رفع ظلم متعدیان از عجزه و ساکنان آن مساکن و بلدان فرمان داد
چون مخالفان مقهور را قوت مقاومت با عساکر منصور نبود منتشا عرصه ملک را بمالک
حقیقی سپرده راه فرار اختیار نمود و از ان ورطه پرمهالک بکشتی نشسته خود را با هزار مشقت بجزیره
رودس میان کفار انداخت و کفر و نفاق را بیکدیگر متلاحق ساخت ؛ بیت ؛ خصمت اگر ده پشت هیچ
گر زمین پشت بر گردون روی ؛ فایده دوم آنکه در حین مراجعت سلطان از سفر قرامان در
نزدیکی ترنبا جماعت ینگی چری از سبیل جمعیت بر سر راه سلطان صف کشیده ایستادند و بوسایط
ارکان دولت بمواجهه افلاس و تنگدستی زبان شکایت گشادند و التماس انعام و احسان روی
بروی نمودند و خدمتکاری و جانسپاری خود را در مقاومت اعدا و خصما ستودند این حرکت
گستاخانه اگرچه بر خاطر سلطان گران آمد اما از اشتعال نایره غضب بی امان بحر مسجور کرمش هم بجوش
آمد سی کیسه درم نقره که هر یک سی هزار اقچه بود بلبیک دستان و محتاجان آن جماعت
فرمود اما در منزل وصول همه سر خیلان ینگی چری را بحضور آورده حکم و یساق نمود و هر کدام را اسباب
بصد چماق و طپاق فرمود و امیر سپهسالار ینگی چری و سر خیلان صده و سر ده را بالعزل منکوب و مخذول
داشت و بجای هر کدام دیگری از بندگان مودب بر گماشت تا بعد از ان باعتماد و نیکو خدمتی یکتا
دیگر اقدام نتوانند نمود که مقدار شوکت خلافت و منزلت ریاست را بامر حرمت خدام بانعام و را
آنا بمقارنت هیبت سیاست قایم و دایم باید فرمود ؛ و ما التلطف فی کل الامور مذمما و لا العنف فی
کل المواقع محبوب ؛ داستان و الاسیر ؛ در بیان تقدیم مقدمات فتح قسطنطنیه خصوصا تعمیر قلعه
دربای روم و بحر شمال و موافقت آن تدبیر صایب بالاتفاق تسخیر قسطنطنیه در سال متعاقب آن
بتوفیق ایزد متعال ؛ لمولفه ؛ بشرت محامد الفتح ... خبر النجح شاهدت مقدمات
نصر لمعت عن وقتی من انا کالق الصبح ؛ چون تابش خورشید ملت محمدی را اشراق نور بر آفاق
خاطر مجاهدان این نصیح سعادت مقرون و مواعید تایید دولت مصطفوی الملهم بمیت تجدد قضا
و روز افزون بخشید هر آینه ضمیر منیری و مرآت خاطر مهر تنویری را که بصیقل افکار اصابت آثار مجلی از بداء البدء
محاذات لوح محفوظ تقدیر که ستنجلی الارواح اشباح تدبیر است باهمگی نقوش حقایق تصویرش یکبار رو

بوغاز کسن

بروی صور غیبیه آرند با تمامی تماثیل عالم معنی طابق الصورت فکرت ارتسام گیرد و هر پیکر فرخنده
منظری که دران آینه بصیرت مصور شود بر طبق کلام صدق **اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله**
مطابق حق و واقع تصویر پذیرد. مقتبس دیده بصیرت او و دید نهیار زهر دو دیده هو چنانچه
از بدایت توفیق هدایت السلطان ملت محمدی چون مرقوم لوح سینه چون آینه اش آیت
عنایت غایت **حرض المؤمنین علی القتال** بود و مرسوم صحیفه فؤاد قدسی امدادش افکار صائبه
فتح بلاد بسیاری **من المؤمنین رجال** از روز اول که مشاطه زمانه محبوبه ملک صورت را
نامزد بخت جوان او فرموده و بر سریر کامرانی مخطوبه سلطنت بر دیده دولتش جلوه گری نموده همیشه
دیده بصیرتش در شبهای کامکاری در عوض مضاجعت غلمان و حوارئ خیال وصال با مسطوران
فتح و ظفر مجاهدان می بود و سرخ روئی ایام شادمانی را از ساغر دماء اعداء دین ترقب می فرمود **شعر**
شرابنا من دم الاعداء [illegible] و کاسنا جمجمة الراس **القصه** بر وفق این مقدمات چون سلطان جوانبخت
سکندر سمات همواره با همدمان اسرار و محرمان سر و جهار خود در انجمن مشاورات آرا و افکار مصلحت
بمبنی اعمال شمشیر در باب [illegible] اعضای مرد حب [illegible] **قاتلوا الذین یلونکم من الکفار** طرح اقدام
بفتح قسطنطنیه را بجهت این وجه و جهه اقدم و اهم میدانست و در قانون مملکت داری و کشورگشائی سلاطین
درین عزیمت نظر بصلاح ملک و دین نفعی اتم و فایده اعم می انگاشت چرا که بحسب وضع ممالک
و بلدان و در طور اتصال بلاد اهل کفر و ایمان در آن زمان سور آن بلده محصور از تمام حصون ممالک
روم اعظم و حصن حصینش در اعلی درجه استوار و محکم بود و بمنزله مرکزی جلگی ملک روم بود
و آن شهرستان بمثابه قلعه ایست دریای عمیق [illegible] خندق و بلاد بری و بحری [illegible] و یونان آنرا بمثابه
جو مر حصار رود در میان دو مملکت عظیم رومی که روم ایلی و اناطولی است برزخیت فاصل در ما بین آن اقالیم
و بر ملتقای دو دریای روم و شمال معمور و محصون بهترین اوضاع [illegible] منظرش گلزار و بستان دیگر
[illegible] دریای عمان در زمان ظهور هر کدام از سلاطین و قیاصره اسلام خصوصا [illegible] السلطان اگر چه از
از هر طرف این دو مملکت عرصه ملک و حکومت را بر حاکم قسطنطنیه متضایق ساخته بودند و تا یک
مرحله شهر و حصارش از هر جانب از ولایات آن رایات ملک و ملت برافراخته و در زمان هر کدام
از آباء و اجداد سلطان خصوصا سلطان الغزات مرادخان هر چند قصد تسخیر و داعیه تدبیر انجا میکردند

فاما جهت چند مانع عظیم فتح آن کشور بتاخیر می افتاد و بهیچگونه رخسار ظفر از پس دیوار آن شهر روی
حصار برقع ترفع نمیکشاد و اعظم موانع در استفتاح آن حصن منیع دو امر بود یکی آنکه آن شهر
واسع بمنزله مصر جامع جمیع کفار بود و در کلیسا ایاصوفیه در انجا از رفع معابد و مجامع طوائف مختلفه
مشرکان اشرار بعد از عمارت دیر سینا و مقر مهد حضرت عیسی این معبد را بتعظیم و تکریم تقدیم می نمودند
و در هر واقعه عظیمه لشکرهای کفر از جانب بر و بحر در مقام امداد و اسعاد محافظان انجا می بودند لاجرم در
هر زمانی بواسطه تعاون ملوک و سلاطین مسیح شعار از جلگی فرنگ و انکروس و روس و [illegible]
از غبار انگیزی امور حوادث روزگار گرد فتنه و آشوب کلی بر دامن پیراهن آن کشور و حصار نمیرسید
و نام و نشان ایمان را در ان دار الحرب کسی الا بر سبیل حکایت نمی شنید **بیت** [illegible]
بدیر کفر نگرد که جمله صورت دیو است نقش دیوارش و اما مانع دیگر در تسخیر آن ملک حصین [illegible]
وزرا و نواب سلاطین دین بود زیرا که هر نوبت که آن خسروان غازی بعزم فتح قسطنطنیه عساکر روان
می انگیختند وجهه اطماع فاسده خود انواع تزویرات در تسویف آن داعیه بهم می آمیختند
باقامت دلایل ابداع حیل بر امتناع تسخیر انجا حکم میکردند و واقعات سلاطین سابقه را در [illegible] از
انجا باستشهاد می آوردند فاما از بشران عالم تقدیر و ملهمان غنایات حاکم قدیر بر خاطر حقایق تصویر آن
سلطان جهانگیر بوعده صدق مصطفوی و بشارت حق در کلام نبوی که **الا انها العظمی فتح قسطنطنیه** وقوع
این موعود و ظهور این مقصود از قبیل **لیس لوقعتها کاذبة** مینمود **بیت** چو خلف وعده حق نیست معهود
چو خواهد دید دیده روی مقصود و این تدبیر صایب بخاطر اصابت مناقبش خطور کرد که چون یکی از معبر
دریای روم از مقابل اسطنبول بر طرف ممالک اناطولی در تصرف نواب کامیابست و حصاری معتبر
برین معبر در قبضه قدرت خدام عالیمقام متصل بکنار آب و یک معبر دیگر که در کلی بولیست آنهم هم از دو طرف
محکوم و مملوک سلطانست و حصار استوار اسطنبول فیما بین این ممالک اسلام حایل متعرضه بتصرف سرکار
و مخالفان اگر چنانچه در مقابل معبر اسطنبول هم حصاری و بنای بر طرف روم ایلی انشا نماید که لا یزال لشکر اسلام
پی رجوع بکشتیهای کفار اسطنبول بروم ایلی آیند بیقین که این طرح تدبیر مؤدی بتسخیر و تدمیر کفار انجا خواهد بود
و این فاصله اجنبی را میان دو مملکت اسلامی رفع می توان نمود چرا که با وجود ضرر جنگی عساکر [illegible]
که سرکوبی چون حصار لغاز کسن باشد دیگر حصانت حصار انجا را چه مقدار خواهد ماند و یقین که موعود مصطفوی

مصطفوی را مجاهدان قوی درین دولت سلطانی ملت نبوی بظهور خواهد رسانید نظم کی بر این
لاجوردی بساط بیت بدین قلعه کهربا گون نشاط که رویت کند کهربا وار زرد که بودت کند خانه لاجورد
کوزنی که در جمع شیران نبود بدست خودش خانه ویران شود چون درین اندیشه اکثر نواب و وزرا
پدری سلطان موافقت از صمیم قلب و صفای جنان ننمودند و بیشتر اعیان قیصری خصوصا خلیل پاشا
درین توجه غزا توقیف و تسویف المنحه سلطان را تابع رای خود میداشتند اما سلطان در توجه بکار
ملک و دین چون پادشاهی سکندر آیین بود بر وفق منهج صواب سبقت ملک درین داعیه
استجازه نمود و استمداد از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد از
استشاره با بشارت ربانی تصمیم عزم بتحصیل این امانی کرده از دار السلطنه ادرنه بعزم شکار و بهانه سیر
و طوف کنار دریا بار در شهور سنه ست و خمسین و ثمانمایه بطرف معبر اسطنبول عنان توجه مصروف داشت
۸۵۶
و بر قاعده قدیم تکور اسطنبول را بملایمتهای ظاهری و مجاملتهای صوری در خواب غفلت
گذاشت فی فصل العزم یعلم انه مضی ابدی من السیوف الصوارم و در بدایت تدابیر امور با تکور کفور
این طرح مراسله انداخت که اگرچه در میانه دوستی موروثی بعقود عهود و مواثیق موکد است لیکن احیانا
که خدم و حشم این خاندان خلافت را از طرفین آناطولی و روم ایلی از ممر اسطنبول داعیه عبور میشود از
کثرت و ازدحام سپاه گاه گاه تعب بسیار بمستحفظان معبر و مردم اسطنبول ازین ممر میرسد اکنون
داعیه شده که در مقابل قلعه اسلامی که بر کنار معبر از جانب آناطولی است جزوی حصاری از جانب
روم ایلی هم معمور شود که موجب سهولت نزول و عبور عساکر منصور گردد و از کمال محبت و اخلاص تکور
این مقدار ملتمس است که آن مقدار عرصه که گنجایش حصاری داشته باشد مسامحه نماید تکور بعد از استماع
این پیغام متحیر است که راه این التماس را بجانب خود بگشاید و سلطان را بجواب دفع الوقتی تسلی
فرماید چون در آن اولا هنوز شهر غلاطه در تصرف فرنگ و حاکم جنویز بود و ظاهرا آن محل ملتمس سلطان بغلاطه
اقرب مینمود جواب سلطان باین نوع فرستاد که آن محل بمن متعلق نیست و ملک ملوک فرنگ است
و میان ملک ما که بکیش و مذهب روم اند و حکام ایشان که بر مذهب فرنگند همیشه مخالفت و حکیت
و تجویز این مدعا منجر بمفاسد کلی از جانب ممالک فرنگ و درین قضیه مضایقه تمام از ایشان خواهد بود
و هیچ باب راه این داعیه را نخواهند گشود بیت تمنای تو اگر آید بدست که بر روی دریا توان لوح بست

سلطان چون بر کذب و مخیله حیله تکور اطلاع داشت بطریق جواب تسلیمی تکور را در همان مقام باز گذاشت
و بار تجدید مراسله نموده از راه تواضع پیغام داد که ما را غرض استرضای خاطر تکور بود چون آن محل بمردم
فرنگ متعلق بوده ملاحظه رضای ایشان نخواهیم فرمود و بعد ازین عمارت قلعه و بنای اسلامی چندین
فتوحات از منازعه فرنگیان ظهور خواهد نمود و الحق مثل الفعال علی ما جری در آن امر تخلف نموده علی الفور
سلطان با جمیع سپاه ظفر آیین شروع در تاسیس آن بنای حصن حصین بر همان پایه فکر متین کردند و هر روز
بیست سی هزار مرد بکار تعمیر آن مجدانه قیام نموده در فرصت چهل شبانروز شهر بندی و چهار برج در غایت
رفعت و اتساع عمارت در آوردند هرچند تکور کفور از کفشه خود کور و پشیمان بود و از دروغ مخترع خود نادم
و ندیم ندم و خسران اما عنان اختیار از دست بیرون رفته بود و سخنان ناگفتنی را بی تامل گفته نظم حسابی بر گرفت
او از راه تدبیر نبود آگه ز بازیهای تقدیر نسیم غنچه چینکی چو شمشیر هراسان شد کهن گرگ از جوان شیر
چون سلطان موافق بدست یاری عنایت و تایید ازلی و بر کاری سعادت و توفیق لم یزلی حصاری استوار
بر روی کوهی متصل لب دریا کشید و عمق خندق و فصیلش از جانب بحر بپشت گاو و ماهی رسید گویا مبنای دیوار
استوار آن حصار و قلعها و برجهای کوه مقدار بر کوهسار سپهر کیوان بر افراخته بود و کنگرهای برجهای
قلعه را بمثال شطایای ارتفاع آفتاب بر چرخ چارمین طرح انداخته که هر قله از آن بر وضع استداره گویا
آشیان عنقا بود بر قلل قاف دولت نمایان شده و طی سنگهای سقف اعلای هر برجی سنداریست
فلک شده و بیرزحل بود در اوج فلک ممثل آن شاهد ایمان گشته بیت جایی رسید آنکه نه عقبه محیط آن
کر سوی چرخ بر رود اندیشه سالها و از لوازم و متممات انحصار آنکه بحصاری فرو بر کمر ثانی و تالی دیوار
استوار آن شهر بند مختصر بود و مقصود ومیت ثقبا ازین دیوار مشتی روی بروی دریا گشوده و در دهن آن
سوراخی قیرغان طولی ژد و ما هانه بر افراشته و وضع القول رع را در آن رخنها هر غنده گویا
آتش فشان می انگاشت و در جانب آناطولی هم در مقابل این حصار که حصنی قدیم بر همین اسلوب دور نیفت
ارکان و صنعت بنیان آن نوعی مبالغه فرمود که دست اقتدار ریف روزگار را قوت تصرف در هیچ کدام
از قلعهای مقابل ممتنع مینمود و بلده معموره و حصار ما حصین و کید المعتدین عنه بعید و از هر دو طرف
از نقبهای دیوار حصار رعادها بر هیئات پر مهابت تمساحها و نهنگان بر ساحل دریا بیرون نشانده
و لعادت خونخواری بر کنار بحر دهان گشاده که اگر کشتیهای اعدا از روی هزار هزار از آن میگذرد

آمید همگی ز نخس صاعقه بار سکندم فرو بردند اما مودای ما تلقمه الحوت را کام و دهان هر نهنگ
در حین جنگ کشتی و در عین تموج دریا بظهور آوردند بوالعجب نهنگان پر حوصله اند که در آن دم
که از دهان گشاده خود آتش افشانند بیک حمله جمله غنسه و ما فیها را بکام ماهیان لجه رسانند
و طرفه تر آنکه از هیبت نهیب آن تمساحان همگی کشتی و کشتی بانان از جانب عدا همچو مرغان رمیده
از صیاد سر بآب فرو بردند اما در همان خوف و هراس فرو رفته سر از آب بیرون نیاوردند که
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی ، چون سلطان موفق جهت تایید دین حق چنین بنای استوار
از سطح ثری بر اوج ثریا برافراشت و عنان عزیمت خسروانه را بصوب دار السلطنه ادرنه منعطف
داشت و چون فصل زمستان نزدیک بود قضیه تعرض و فتح اسطنبول جهت تهیه اسباب لشکر
بسال دیگر گذاشت و هر صاحب بصیرتی خبیر از انشا چنان حصاری بر جنب اسطنبول تسخیر آن جا را
باین حسن تدبیر از محققات کارخانه تقدیر می انگاشت للمؤلف این قلعه که اختراع شاه است
بر قوت حدس او گواه است ، گردیده بسی جهان و دیده ، گردیده ولی چنان ندیده ، چون حلق عدو
برد دگاش ، بوغاز کسن شد است نامش ، بگشاده ازین محل سکندر ، از خانه مرگ بر عدو در
دریای شمال را گشاده ، یونان همگی بباد داده ، بر حلق عدو چو شاه بانی ، بسد ساخته آب زندگانی
از نوبتی سپهر تا پیسد ، زان قلعه شد این ترانه بشنید ، کین قلعه کلید بر و بحر است ، سرمایه فتح صد سپهر است
هر قلعه بود برای سختی ، این قلعه بفتح و نیک بختی ، هر کنگره اش زبان گشاده ، در فتح بلاد مژده داده
بگشاده دهن همیشه ز عدلش ، بگشودن ملک گشته وعدش ، یارب چه بنای سعد بوده ، کز وی همه قلعها گشوده
تا تیر غزای شاه بکر ، گر سنگ شده عزا هم قر ، تا قلعه نه حصار گردون ، گشته بجهان پناه مأمون
غفران همیشه باد عاید ، بر روح شهنشه مجاهد ، سلطان شاهان محمد ، با نام نکو همیشه سرمد ، سلطان زمان
جمله اولاد ، در ملک وراثتش کاماد

داستان دوم از فتوحات سیر و مشیره سلطانی در ذکر عزیمت
همایون سلطان بفتح کردن حصار قسطنطنیه و توجه بفتح آن مصر جامع کفار و گفتن و در کیفیت کمیت
اوقات محاصره و تیسیر تسخیر آن اعظم امصار و تمیز برکات آن شهر و تحصیل غنایم بحد و شمار لله الامر
من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون

للمؤلف ای ملک دل از رخ تو پر نور شده ، وی
کشور معنی از تو معمور شده ، ایمان ز درخت چو زور دین کرده ظهور ، نور ز لف تو روی کفر مستور شده

لله الحمد والمنه که رخسار عالم افروز دین محمدی را پرتو نورانیت جهانتاب لیکن از دم صبح ازل ابتدا
و چهره مهر اندوز ملت وی را فروغ طلعتی آیت عالمتاب فاما از مشرق سپهر اعلی هویدا است
و سطوت سلطنت موید این ملت موید العبادی صیقل انا نبی السیف همیشه از صفحه گیتی زنگ و صدای
دلهای تیره زنگ مخالفان را زدوده و صفای جوهر تیغ مجاهدان دین بغیری بر مثال سفیده دم
شمشیر سحری در نظر تابش آفتاب توحید و ایمان افزوده لا یزال از زمره مظاهر صاحب ظهور الله
ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور سعادتمندی در عالم صورت بکشورگشائی روی زمین
موفق و مشهور شود و بر مثال صبح صادق بجهان افروزی در عرصه ملک و دین مذکور و مسرور گردد
بیت صبح که پروانگی اموختست ، خویش را زین شمع نفیر و ختست ، و بحکم تقاضا ضد او و بموجب استعدا
نشاء اصلاح و سداد در حالت رفع مواد فساد کفر و الحاد هر تیره روزگاری که چون نکبت مدبرانه
شفق شام از لمعات خورشید هدایت اسلام معرض و روی گردان شود عاقبت الامر در شهرستان
کفران و غرور محصور سور شبستان دیجور ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور هستند و جان و دل بی کینه آتش
بخس سینه پر کینه مقهور و مشهور و شهر بند زندگانی از مقارنت امانی دو جهانی دور و مهجور ماند بیت
سوخته شد خرمن عمر از غمش ، چشمه خورشید فسرد از دمش ، نیست چنان شد که تو گویی نبود ، آتش و
آن شمع نماندش چه بود ، هر آینه آن سعادتمندی که تصمیم عزایم سعادت علایم جهت تمهید قوانین دین داری
در اوان شکفتگی گلشن دولت و بختیاری با نهار صوارم شاهی و کامکاری فرماید و تتمیم دواعی در تصویر
سطوح اعلام گل و ریاحین عنایت و عزم بخطوط اقلام شعاعی خورشید عالمگیر اسلام فرموده اتمام مساعی در
کسر و نقض اجرام اصنام و نشر رایت مطوی غنچهای توحید بر صحیفه انام نماید یقین که بدست آموزی کلک
منشیان تقدیر و بالای ملمیان توفیق حقایق تقریر در این روزگار از مداد قلم و دوات لاله
صبحگاه سحرگاه رقم لا اله الا الله را در فضای گلشن بخط روشن بر بیاض نهاری صبح بهاری بمیانه چمن بوجه
احسن خواهد نگاشت و لا یزال از نقل خطوط اوراق گل و شکوفه نام نامی محمد رسول الله را بر بیاض
عارض سمن نازک بدن در هر انجمن مرسوم خواهد داشت بنابرین صفا رغبت و اعتقاد فیما بین جمیع
اماکن و بلاد بلکه در تمام حدایق امانی و در حلقه ریاض خاطر انسانی آوازه خواهد افتاد که السلطان ... خسرو اسلام
پناه و دین فرصت از راه بی روی بنوای صبح خیز مرغان سحرگاه در گاه بیگاه گلبانگ دلخواه در

تولا فمن دعی الی الله استشهار و انتشار خواهد داد و لب لبسام غنچهای اشجار جهت گشادن دل مقبوض عنادل
در اشجار توبه و استغفار نوید دل فریب نصر من الله و فتح قریب را مصدر استبشار شود و میان ملاحم
موحدان و کفار انتظار اولی الابصار را چون نرگس خواب آلود گلزار در مقام تیقظ و انتباه بصدد
دلگشای اجیبوا داعی الله یکبار آگاه و بیدار گرداند مولفه گشته خندان بمنت ارزو در تبسم لبان
دولت [illegible] کرده خرم چو چهره گلزار ما شرع و دین محمد مختار لاجرم سزاوار بحال انجمن منظور انظار
عنایت کردگار آنکه در جمیع ایام خصوصا در اوان تقویت اسلام از هبوب نسایم الطاف رحمانی
در سرابستان بهجت و شادمانی و بر غنچهای دوحه نوجوانی خیابان منظر سلطانی آیت نصرت
مسلک الم نشرح لک صدرک و مادم دمیده دارند و خطبا بلبل الحان در جامع اهل الایمان القاب
همایون و دعاء دولت روزافزون آنچنان مصدر فتوحات زمانرا العنوان لبشارت مدرک
ورفعنا لک ذکرک بر فراز اشجار و اعواد منابر مومنان هر نفس مکرر و مقرر آرند و در میان سروستان
رایات و اعلام دین پروری و در انبار گلستان معارک جهاد و شریعت گستری آنچنان شهریار کشور
سروری با نبار سوسن ده زبان [illegible] با لقاء انفاس دلگشای صبا و شمال آوازه پر فرح ان تستفتحوا فقد
جاءکم الفتح مردم غنچهای شکرلان مجاهدان نصرت شعار را میان عرصه گلزار امی رب و کارزار کفار مستبشر
سازند و در گلشن توحید و انجمن سپاس و تحیه شکرگذاری مزید از السنه اسنه رماح و صفاح در هر صباح
و رواح دمادم نشو شقایق دیده خونین اعدا کثیف الاشباح و [illegible] مبسوط سیاه [illegible]
ارواح پر و بال همای همایون تمام افراح را برافرازند مولفه همای برآمد هر بال خویش برافراخت رایات
اقبال خویش چو عنقا و مغرب برآمد [illegible] ز باب کواکب فنا شد ز برق خیالچه تمثال در عالم ملک
و شهادت این حال خجسته مآل ظاهر شد و نمودار از شگفتگی انوار دین مسلمانی در بهار خلافت سلطانی
ظاهر گشت یعنی در اوایل فصل ربیع سنه سبع و خمسین و ثمانمائه که در بدایت جوانبختی و عنفوان شباب
آن سلطان دین محمدی بود و افتتاح الفتح و [illegible] کشورگشایی آن [illegible] تمثال طلعت احمدی زیرا
که سال دوم بود از جلوس ثانی و سال هشتم از پرورش والد سعیدش غنچه دولت او در این گلبن
الحکم صبیا میان گلستان ممالک مسلمانی اتفاقا العدا از تعمیر و انشاء قلعه و حصار [illegible] در گرد ان
کاه کشور قسطنطنیه در دار السلطنه [illegible] تمام موسم زمستان بر شمال خسرو سپهر کرده ان در زمستانخانه برج

اعداد اسباب نهضت جهانگیری سنوی توقف و قشلامیشی فرموده و در مفتح فصل بهار و در آغاز ازمان
اعتدال اللیل و نهار از غرف شرف عز و شرف آهنگ حرکت تاج سپهر جهانگشائی نموده و در حین
ایام حلول فصل نوروزی سلطان نوجوان بهدایت بخت و فیروزی چون در عزیمت فتح قسطنطنیه جازم
بود و در استعلام حالات اعدا دین عازم جازم و بر حسب بخت و اتفاق در بروق انطباق عالم
الانفس با آفاق بمساعدت زمان در تاثیر این سلطان موید دین حق بحق و استحقاق از مجرای [illegible]
الفال که رقعات نسایم صبا و شمال بود بند خیابان محقق فرموده که والی اسطنبول که از پیر گبران روزگار
دیده بود بمعاینه و مشاهده شیوهای گیتی ستانی سلطانی دیده و شنیده در دل خود و اتباع و اشیاع خود
مقرر داشته که در آغاز بهار سلطان غازی آغاز توجه بفتح آن شهر و حصار خواهد فرمود و از غایت جنود
و جمود بعضی در کنج هموم متواری و محصور حصار افکار پر ملال گشته و مانند آبهای منجمد و جویهای را که حسود
لشکر انبوه غم و اندوه شده و هر روزه از بیم جان در ان پیری و ناتوانی چون برف زمستانی بموسم بهاران
در گدازش و ذبول است و جسم کثیف و قوت بدن نحیفش [illegible] و [illegible] میان [illegible]
زیر باران نیسان در کاهش و نحول است و ضعفا و [illegible] عساکر مشرکان که تابعان و ظالمان او بوده
چون لشکر جوشن پوش زمستان گویا هواداری دولت بی بقای برف و سرما می نمودند و در معرض سهام
انفعال اشعه مهر نوروزی یعنی رعب و هراس آن منظر فتح و فیروزی افتاده لحظه فلحظه رخنها در درون جان
و سوراخها در دیوار حصار خان و مان گشاده مصرع الیمن زهیم فتح بخشید کنون جهان گرتیغ هندی بود
پاسبان [illegible] در اوان آن موسم فرخندگی زمان از جانب سلطان مجاهدان میان عرصه عرضگاه جوانان
دلاوران هواخواهی سپاه اسلام از هر جانب سرو آزاد و نهال عرعر و شمشاد علم سبز محمدی را در
جهاد باندازه الفات رغبت اعتبار انا فتحنا لک فتحا مبینا برافراخته بود و زبان حال سبزه سیراب کنار جوی
آب از عکس سایه سرو بن و برگ بید در چمن بر نضارت ایمان و توحید نوید امر معروف الجنة تحت ظلال
السیوف با وضع بیان عیان ساخته و لشکر انبوه لاله زار بتقلید کسوت سپاه غلامان و غزیان سرخ کلاه
آن پادشاه اسلام پناه هم تاج نمد سرخی بر سر نهاده و با این علامت سرفرازی تمام در میان ارباب رایات
و اعلام خود را علم کرده و سنجقهای نصرت را گشاده و بر صفوف گلهای ناشگفته زنبق و اقحوان
هم کسوت لشکر چری یکی چری تاجهای نمد سفید بر فرق فرقد سا و حسن بهار سر ترتیب و مهیا ایستاده که

بیت

گلی باغ امید علم نو کرده فتح تازه را از بشارت بلبلان کرده بلند آوازه را و آن سلطان مجاهدان بعزم
غزا و جهاد در رونق معتاد و احکام مطاعه باحضار سپاه ممالک روم ایلی و آناطولی و قرمانیه
و بطریق تعمیم عام آوازه توجه بفتح قسطنطنیه میان سکنه عامه بلاد در داد و بعد از نهضت از دار السلطنه بمیدان
ادرنه معسکری همایون بهم پیوست که گویا جنود عشر معدود آسمانی در این لشکرگاه و مجمع سلطانی
با اجناد سعادت امداد روی زمین متلاحق گشته و صفهای مرصوص آن کتایب نصرت مناقب
با توفیقات یزدانی متعانق شده اند وصف صف لشکرهای مرصوف از همیشه ان الله و ملائکته یصلون
علی میامن الصفوف مسلح و مهیا شده و گروه گروه سرآیا و طلایع میمنه و میسره با رایات فتح و آیات
منصوص در حسن انتظام و کمال التیام کانهم بنیان مرصوص بمبشرات نصرت و ظفر مخصوص و مهیا
گشته و قلب لشکر منصور که مستقر علم عالم گیر سلطانی بود مظروف بصنوف صفوف و از جوانان جنگی
بلکه نمودار آنیاه ملک و پری مقوی و محفوف گشت و هر کدام از این سپاه مبارزت خواه در لباس
دلاوری چون پیاده پیش شاه و فرزین وار در پیش روی بندگان درگاه و بیگاه بنفرمان برداری
سلطان موصوف و معروف و جهت ایستادگی باجرای احکام تیغ و صمصام خداوندگار خود موقوف
و مشعوف شده و در پای رایت جهانگیر خداوندگار و بر دو دست قتدار شاه اسلام مدار دو جناح
از عساکر مؤید با اسلحه و اسباب معد همگی آراسته بهر گونه زینت و آثاث و هویدا و موید بمداد الملک
اولی اجنحة مثنی و ثلث و رباع بند اشتی که آن مجاهدان سلاح تبرکشها و تیر و با آن باج برق شور همگی املاک
سماوی بودند که با پر و بال اقبال بلند پروازی میکردند یا آنکه در شکارگاه جان اعدا عقاب وار
در نفید پر و بال خصمان بشر فرازی و خصم افکنی حمله می آوردند لمؤلفه همایون گشاده همه بال خویش بگسترده
رایات اقبال خویش الحق صورت ایتلاف آن عساکر نصرت التصاف و دلاوران میدان مصاف و در مقابله
میدان کما بیا عیانا و بیان کنایه بود از حمایت و وقایت دولت ابد پیوند خلافت همایون آن مشتوی آیت
دلیران مضمار همیون الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و احاطه لوامع اسنه و رماح آن سپاه
کواکب مجامع و قطر آن آفتاب خلافت مطالع نموداری بود از طلوع شموع شهب و دوائر اکلیل سیار
بر محیط سپهر دوار و حالت جمعیت آن گروه انبوه پیش شش همند کوه هیکل آن پادشاه پر هیبت و شکوه
همچو دریای مواجی بود در دامن کوه لمؤلفه سپاهی چو امواج دریا صفوف بهر موج لشکر فزون از الوف

چو کوه شکوهی روان گشته شاه چو دریای مواج موج سپاه از دریای لشکر بر جهت کرده بکار ز هوا بحر موج گردون
چون سلطان دین بایچنین لشکر نصرت آیین در بندر الخصار دور کرد آن شهر مشهور و حصن استوار در شهر مبارک
شوال از سنه سبع و خمسین و ثمانمائه ۸۵۷ نزول و حلول فرموده از هر طرف انجار ابسور عساکر منصور محصور ساخت
و بتایید ربانی و با آن سپاه و حشمت سلیمانی آوازه پر وعید و لنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها در مقعر صماخ برج
قلعه قلعها انداخت والی و تکفور اسطنبول بدستور معهود از جمیع ملوک ممالک فرنگ و سایر فرق کفار جهت
محافظت حصار جمعی از اعوان و انصار فراهم آورد و دل پر کینه خود را در محاربه و خصومت اسلامیان
قوی و محکم کرد و با استمداد معاونت و امداد دهم کیشان و استظهار اقوام و خویشان مطلقا احتمال فتح
اسلام بخاطر فاتر خود راه نمیداد و در بدایت حال از تمثال دل پر صلابت خود که مصداق فهی کالحجارة او اشد قسوة
بود آن حصن حصین را در عدم امکان تسخیر و حکم دل سنگین خود میداد و همیشه بمظاهرت و اعضاد کفار غلاظ شداد
در بناهای حصار شداد و بنیاد را بی مبالاة و عهد در جهت خصومت و عناد میکشاد و مبارزان و دلاوران خود را
بر مثال گرفتاران سلاسل و اغلال حدید غرق آهن زره و جوشن چه در مجادله و مقابله اهل جهاد بهر سو فرستاد لمؤلفه بر تن
زره حلقه زنجیر در سلسله مرگ شده خصم مقید و هر روز از دم طلوع طلیعه صبح تا غروب لوا شفق شام و از رشح
تیغ افشانی خسرو سپهر تا غبرات شمشیر شعاع در قراب ظلام مجاهدان ظفر آیین در قدم ثابت سلطان دین بر سنت
مهاجران و انصار در اطراف اللیل و اجراف نهار در شعار و آوازه حرب و پیکار هر گونه لطایف زجرها و شعار
بکرار این گفتار صحابه کبار که نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا ابداء و انشا میکردند در مقابله شهر بند و حصار
میان نبردگاه وصف کارزار و صف اشداء علی الکفار اظهار نموده خاطر سکینه شعار را بحدیث علاء اشعار
قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار در مقام ثبوت و قرار می آوردند بیت گشت این باد جل اعازیان نرم و خوشبو چون
نسیم گلستان بعد از تمادی ایام محاصره بطریق محاربه و مشاجره بنوعی مبارزان دین تضییق عرصه کارزار بر کفار
و تحقیق کلوی ابواب حصار نمودند که بغیر از [illegible] و بغیر از [illegible] و ایوان [illegible] برج [illegible] دیگر را
از درون شهر بند استوار مجال آمد شد و بیرون شد نبود و یک دم کسی از حضار حصار بیرون برج و بارو
سور کفار بغیر از نفس تحسر و آه تحیر فرصت دخول و خروج میسر نمیشود لمؤلفه محصور گشته گردون از هیبت سیاستش
لرزان بجوش دریا از تیغ دین پناهش هر چند از جانب خشکی حصار با برج چه تشدید و تسدید امر کفار نمودند اما
چون دو طرف باره ای انجا محصور بدریا بود و ضبط جانب دریا از آمد شد سفاین متعذر مینمود در این اثنا

تشند و مضایقه مخالفان از جانب خشکی سور دو کشتی بزرگ که بآن جسم کوه میان ساحلان معروف و مشهور بود
هرکدام حاوی لشکری آماده از صنادید کفره فرنگ و در هر یک اسباب بیحد جهة مضاربه و جنگ خصوصا
از آلات مقارعه طوپ و تفنگ بامداد محصوران رسیدند و شراع اشتر روع را در میان دریای محاربات
بعیوق بر کشیدند هرچند از جانب اسلامیان سلیمان نام دلاوری که حاکم کشتیهای غازیان بود بمقابله
و مدافعه اقدام نمود فاما سفاین مجاهدان در جنب فلک سیمای فرنگیان بمثابهٔ زورق هلال بود در جنب
دایرهٔ افق ظلمت در درون محیط شب تار یا بر مثال اجرام حباب وار کواکب صغار در میان دور
عظام بتاریکی دریای بیکران سپهر دوار بود و مقابله و مجادله لشکریان کشتی نشین مجاهدان دین با آن گمراهان
لعین بیرون از وسع اجتهاد و اقتدار می نمود لاجرم آن گروه مکروه را بدرون حصار اسطنبول درآوردند و اهل شهر
و بازار از غایت بهجت و استبشار اطالهٔ لسان از زبان کنگرهای برج و بارو بر مجاهدان اظهار
کردند لمؤلفه لب حصار بخنده نمود دندانها شنید کنگرهایش ز روی استبشار ز بر و بحر برآمد زبان سرزنشی
زبان درازی کشتی ز بادهای بهار الحق ازین حادثه دقیقی انکسار تمام بخاطر اسلامیان راه یافت
و هرکه مستصوب و خواهان این فتح و تسخیر نبود باین واقعه مستند بطریق رهنمونی سلطان بترک این عظیمت
میشتافت چنانچه اکثر ارکان دولت سلطان در ترک محاصره و ایقاع طرح مصالحه با وزیر اعظم خلیل پاشا
متفق الکلام بودند اما بمعاونت همت عالی سلطان مجاهدان بموافقت رای جمعی قلیل از انصار و اعوان
دران عزیمت فتح اسلام اهتمام و اقدام مغیر مینمودند و بعضی اهل حق و یقین و معدودی از علمای دین
خصوصا شیخ الاسلام والمسلمین آق شمس الدین و استاد القراء والمحدثین مولانا احمد کورانی و از ارکان
سلطنت وزیر دیانت شعار زغنوس پاشا که با سلطان درین داعیه بدرون دل و زبان متفق و مظهر بودند
و مطلقا بر عزیمت مداهنه و مهادنه با کفار و مصالحه و مساهله رضا نمی نمودند و بر وفق نیت صادق و عزم
موافق سلطانی در مصلحت مبنی امر جهاد و داعیهٔ فتح ممالک و عدم مبالات باقدام مهالک بأمثال این کریمه
حقایق انتما که ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما اجبار و ایما کردند و از حدوث بعضی
مکاره و مخافات و لحوق دواهی و آفات در راه حق این معنی محقق را که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم
استدلال و استشهاد می آوردند که لا تجزعن بعنف دهر جایر فوراء ذاک العنف لطف خافی چون
سلطان مجاهد در عزم تسخیر الجا بغایت مجد و ساعی بود و بعد از شروع بمحاصره آنچنان سور مشهور عقود

وصلح با کفار منافی غیرت اسلامی و تحقیق دواعی می نمود و در تدبیر تقدیم مقدمات فتح انجا شهابی
فکرت را چون کواکب سعود اکثر تا هنگام سحر زنده میداشت و انظار همم علیه را بر فتح استدراک تدبیرات اسکندری
در جلوه گری میگماشت لاجرم برهنمونی الهام ربانی و بهدایت خاطر رحمانی از راههای نهانی بر صحیفهٔ خاطر
منیرش این معنی مصور گشت و باستصواب مشاوران صاحب خبرت چنان مقرر شد که اول امری که در
باب انحصار این حصار استوار تدبیر کرده شد جهت سد باب استمداد و منع طریق انتعاش و امداد
معاش آن اهل عناد نابطور آورده شد که راه آمد شد جواری و سفاین را از جانب فرنگستان
مسدود داشتند و از جانب خلیج دریا که میان شهر غلاطه و اسطنبول فاصل است حصار را البغاین اسلامی
بر کنار زدند فاما این اندیشه صواب ظاهر از قبیل محالات عادی می نمود و مجال مدخل کشتیهای
مجاهدان در میان آن خلیج از حصار اسطنبول بدیوار حصار غلاطه از قدیم الایام بزنجیر عظیم بسته بودند
و جهت منع و ضبط مدخل کشتیهای بیگانه بمیان این خلیج این سلسله استوار را فیما بین دو حصار بهم
تا هر وقت هر کشتی را که میخواستند که بدرون شهر آیند بر میان زنجیر دری تعبیه کرده اند که باختیار خود
اجرای سفاین میان دو حصار در طول این خلیج میسر بوده درین خلیج موازی ده هزار بلکه بیشتر کشتی همیشه
محفوظ میتوانند ایستاد و مادام که این جانب حصار مضبوط و محصور نگردد تحجیر و احاطه جانب خشکی
سور اسطنبول را بمحاصره و احاطه عساکر نمیتوان ستاد اما چون سلطان مجاهد را موافقت توفیق حضرت مالک
الملک بتایید و هو الذی سخر لکم الفلک مقوی داشته بود و بر مسند جهانداری او را بکریمه کرامت انتساب
و هو الذی سخر لکم ما فی الارض جمیعا بجهت قوت حدس و استقامت فکرت بنظم مصالح دین و دولت
گماشته بود هر آینه برهنمونی هادی طریق نجاح از روی اهتمام و الحاح دم بدم بر ضمیر الهام پذیر سلطان
اشارت با بشارت بشیر و نظر بی نظیر عقل و تدبیر سلطان خبیر را ابتدار گرد که امر مغلق عسیر منهی و مشکل گشته
بپای فکر سفر کن و از قعر بینش خلق غنیمت منی کزین سفر یابی دو دفعه بخاطر قدسی مناظر سلطان رسید که بعضی
کشتیهای اسلامی را بهر نوع تدابیر جر ثقیل از آن طرف شهر غلاطه از خشکی تلال و جبال بمیان خلیج
کشید و بتدریج از هر طرف دریا بکشید تا باید باب مغلق زنجیر فاصل را بیاید گشودن و رشته زنجیر را میباید
بعد از مشاوره با مهندسان کاردان و اختراع آلات غریبه جهة جر الاثقال بکمال تدقیق نظر و امعان چند
عدد کشتی کوه مانند غازیان را در میان دریا از عقب شهر غلاطه به بیراهن صحرا کشیدند و از ساحل دریا بر زمین

پشتهای غلاطه بالا برده بساحل خلیج مقابل حصار رسانیدند و بار کشتیها را درین خلیج فاصل میان [illegible]
واین بحر راهم بدستور طرف بر بعساکر مجاهدان سور و استوار ساختند بنوعی که چون بخت برگشته کفار
لجه بحر ازین طرف خصم برایشان برگشت و جانب بری که بلشکر اسلام سور بود بدریای سپاه خونریز
دلاوران ترشد و از فضای بر و بحر بضرب طوپ و تفنگ و بتواتر قوارع روز جنگ هر روزه دیوار
حصار از هر طرف چون بنای دولت کفار رخنه پذیر میگشت و بصدمات متعاقب مقارعه بروفق القارعة
ما القارعة و ما ادریک ما القارعة بنیان ابدان بروج شهر کسیر و قابل تدبیر تخریب میشد و دم بدم از غریو
و ولوله تکبیر و تهلیل سپاه دین و از ناله و فغان الم رسیدگان کفار لاند و همکین و از قرع و قلع رعاد
وطوبهای سنگین زلزله و ولوله بالهای اذا زلزلت الارض زلزالها در درون گنبد آسمان و زمین می افتاد
و خیال باطل و فکر تباه وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله از شهر بند دماغ مخالفان قدم ثبات بدرون
گریزگاه واهمه مینهادند و هر ساعت در حین چوبک زنی طبل و کوس و در اوقات درای و ناقوس
گویا هر کدام انگشت سراسیمه بر اذان و اذعان خود مینهادند و سفیر تشویر و طنین چنین صدمات
و مجانیق و قوارع کوه آهنین تخن سرکوبی یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله
محیط بالکافرین را همگنان بهم خبر میدادند للمؤلفه ازان آواز رفتی عقل از هوش ببردی قوت سمع از
سر و گوش و هر روزه از طلوع صبح صادق بر دایره افق مشرق از دهان گشاده فرغانهای عاد
آیت عذاب و پیل و امطرنا علیهم حجارة من سجیل قرع السمع بروج و حصون سربلند آن بنیاد کفار میشد
و از زبان زبانهای ملتهب آتش مقرعه و صدای سنگ طوپ آوازه مرعوب و نوید مرعوب و جعلنا عالیها
سافلها گوش گذار جان و خانمان آن گرفتاران حصار میگشت تا آنکه اکثر دیوار باروی شهر و حصار از جانب
خشکی با خاک راه هموار شد و از جانب کشتیهای مبارزان با علام اعلام جنگ و پیکار گویا شراع
و بادبان هیجان جواری در میان آتش کارزار نمودار اعصار فیه نار گشت او قدرت من دون [illegible]
نار لها خلف الخلیج شرار حتی التوی من نقع فظلما علی حیطان قسطنطنیة اعصار و الاکمن حضرت فقد
من خوف قارعة انحصار حصار و چون بتوار و قوارع بر دیوار حصار و استمرار نوازل آسمانی بر اشرار آنها بار
از جانب غربی سور بطرف دروازه اورنه دیوار با حصار رخنهای بسیار یافته بود و خوارق طوپ و تفنگ
پردهای اسوار استوار را چون عشا و احشا حجاب صدور و اکباد کفار از هم شگافته نموده جرأتی

دو ویرانی تمام در قرب منزل محتشمانه تکور مصادف و مخوف گشت لاجرم مخالفان جهت حفظ ثغور سور
و نگهبانی رخنهای حصار جمعی از دلاوران نامدار فرنگ را مقرر داشتند و تکور مقهور مخالفت ایشان اذن
هر باب بمرتبه امتناع می نمود شنیدند و هر گونه حکایت و مصلحت مبنی ایشان اختراع و مطاع میداشت بر آینه
خواص و مقربان قدیمی تکور بنابر حسد ذاتی بر آن جماعت محافظ که مردم بیرونی بودند غبطه و غیرت کردند
و باتفاق کلمه اجنبی چند بمصلحت اندیشی بحضور تکور بردند که محافظت محلهای خطرناک حصار را بامید مردم بیگانه
و جماعتی بی باک نمیتوان گذاشت بلکه بر سر آن کار تمامی مردم قدیمی و معتمدان بومی این مملکت را
میباید گماشت چراکه معلوم عاقلانست که بیگانه را غم خانه و مان دیگر چه مقدار است و یقین که اگر
رخنه در کار حصار شود از ممر این جماعت بی اعتماد و از این رهگذر دیوار منهدم نااستوار است بیت از رهگذر
دیده رسد رخنهای دل بر چشم خویش منت و درین دو ور اعتبار اذا المرء لقی من رایته تهمة [illegible]
بنابرین مصلحت مبنی جماعت مذکور تمام سپهسالاران و دلاوران مشهور فرنگ از تکور و جماعت او
بدل و جان برنجیدند و بساط دلاوری و جانفدائی خود را که قبل ازین نشر کرده بودند در هم چیدند و شکایت
برنگ شکایت خود را بتکور عرض کردند و باتفاق جهت استجازه روی بسرای تکور آوردند که چون ما با وجود جلای
اوطان و تحمل مخاطرات اینچنین در وطن بی امان هنوز بحفظ رخنه دیواری معتمد و وثیق نبوده ایم هر آینه
هرقدر جانسپاری که کرده ایم سعی عبث و کوشش باطل نموده ایم و در میان چنین دریای خونخوار جنگ
و غوغا بر مثال بادبان کشتی خود بادی بیهوده ایم و اقدام اهتمام خود را درین راه هوا دار بیهوده فرسوده ایم
بیت این که من آدم گدست ایدل تا باز روم که کار خاست ایدل لاجرم ازین صورت و وقوع مخالفت
میان اعدا و تزلزل رای ناصواب مخالفان سبیل هی منهیان اخبار بشارت آثار مسامع صغار
مجاهدان را اخبار نمودند و از انتشار این آوازه نوید نصر عزیز و فتح قریب می شنودند بیت چو در لشکر
دشمن فتد خلاف تو شمشیر کین را مکن در غلاف فلهذا اشعف محمد با عداد اسباب فتوحات در دل
دلاوران مجاهدان افتاد و سلطان نیز تمامی مبارزان را از طرف دریا و جانب صحرا باجتهاد تمام در میدان
جهاد و غزا اغرا فرستاد و بزبان مهربانی و دلداری از کمال لطف و غمخواری همگی را بنوید الطاف
پادشاهی مستظهر و امیدوار فرمود و هر چند سلطان مجاهدان بالقاء الهام سبحانی و بتوفیق ادراک معانی
دو جهانی مستوثق بود اما در ان فتح مبین دوگونه تائید غیبی ممد و معین سلطان و مستدعی فوز بمطلوب

نصرت و غلبه اهل ایمان در آن اوان شد فاما یک مؤید و مقوی از امور معنوی بود و مؤید دیگر از اسباب
عادی اما معاونت توفیق را حاوی تمهید اول در ذکر تأییدات معنوی سلطان اکه در چندین حدیث
صحیح اشارتهای صریح از کلام فصیح مصطفوی بفتح قسطنطنیه موعود بود و انظار منتظر اولی الایدی والابصار
منتهز فرصت اظهار رخسار آن مقصود معهود که ان الله لا یخلف المیعاد اولا این حدیث مسند نبوی علیه
افضل الصلوات والسلام که خروج الملحمة وفتح قسطنطنیة وفی حدیث آخر الملحمة العظمی فتح قسطنطنیة وفی حدیث آخر
ثم یفتح لکم الروم فسیکفیکهم الله وفی حدیث آخر ثم تغزون جزیرة العرب فیفتحها الله ثم فارس فیفتحها الله ثم
تغزون الروم فیفتحها الله تعالی و از قیاس عطف روم بر فارس که ممالک عجم است و جزیرة العرب
که مابین دریای یمن و دریای عمان است فتح قسطنطنیه باسلوب قواعد معانی و بیان نزد دانایان اسباب لسان
کلام بلاغت نشان عیان است چه روم علم جملگی آن کشور معین است که دار الملک آن قسطنطنیه بود
و از سیاق احادیث نبوی که بلاغت آن با علی مرتبه اعجاز است البته تخلف قسطنطنیه از حکم وقوع فتح با وجود
فتوح معطوف علیها بیرون از قاعده حقیقت و مجاز است و مؤید وقوع آن فتح این حدیث صحیح [illegible]
که هلک کسری فلا یکون کسری بعده وقیصر لیهلکن ثم لا یکون قیصر بعده ولتقسمن کنوزهما فی سبیل الله وجاء
و بحسب جری عادت و سنت الله قسمت خزاین قیصری که مظروف دار الملک اوست پی تفتیح ابواب دار
که ظرف مکان آن کشور باشد معهود و مرصود شوانده بود و از انحصار نسل قیاصره سابق در حاکم و کمور اسطنبول
و ضعف دولت او بحسب تضایق عرصه مملکت و عدم فرزند مقبول و نقار ایالت قیصری بحسب [illegible] این
و شواهد مشهود خواهد نمود و همچنین از انطباق و ضایع و آثار این مجمع مجاهدان دین با مضمون این حدیث
بشارت تضمین که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل سمعتم بمدینة جانب منها فی البر و جانب منها فی البحر قالوا
نعم یا رسول الله قال لا تقوم الساعة حتی یغزوها سبعون الفا من بنی اسحق فاذا جاءوها نزلوا فلم یقاتلوا
بسلاح ولم یرموا بسهم الا قالوا لا اله الا الله والله اکبر فیسقط احد جانبیها الذی فی البحر ثم یقول الثانیة
لا اله الا الله والله اکبر فیسقط جانبها الآخر ثم یقول الثالثة لا اله الا الله والله اکبر فیفرج لهم فیدخلوها
شواهد و علامات فتح موعود اسطنبول ظاهر بود از آنکه بحسب استقرا بلاد معهوده و مدن مشهوره با وجود شواهد
سایر احادیث مأثوره اشهر شهور منحصر در قسطنطنیه مینمود و مع ذلک بموجبی که در مقدمه این کتاب شرح گذشته
سلاطین آل عثمان از اعقاب عیص بن اسحق علیهما السلام اند و اتفاقا از بعضی راویان معول علیه که رفیق آن

آن غزا شده چنان مسموع شد که آن عسکر سلطانی مشتمل بر هشتاد هزار مرد بوده و اعتساب همه لشکر با وجود اشخاص
مختلف الانساب در ذکر نسب متحقیق نسبت ملک سلطان شایع است و ذکر و شعار آن سپاه بلفظ
لا اله الا الله هم بیان واقع و ترتب سقوط جوانب شهر و حصار اولا از جانب بحر آنکه کشتیهای اسلام را
از جانب خشکی غلاطه بخلاف معهود بمیان خلیج آورده اند و ثم حصار را که بآنجانب بوده متحرک کرده اند
و سقوط دیوارهای سور که از جانب دریا و صحرا در سمت غربی که بدروازه ادرنه بوده بضرب طوبهای
کوه مانند با زمین هامون هموار نموده اند در آن حالت گویا دهان گشاده آن رخنهای دیوار و زبان
حال کنگرهای حصار با اهل اسلام صلای عام ادخلوها بسلام میداده و آواز صیحه حلقوم قرغان رعاده دروازه
بلندی از کوه بگو مطابق منطوق سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بگوش خواص و عوام افتاده
بیت ز هیبت تو بلرزد طبایع ارکان ٭ صدای رعد تو در کوه چون فکند آواز ٭ هذا هو الفتح الذی عجت بیت
بشری و جاء بذکره الاخبار و همچنین نوعی دیگر از مؤیدات غیبی و بشارات لاریبی تواتر مبشرات اولیا
و مکاشفات و رؤیای پیش بینان عالم بالا بود خصوصا جمعی از زمره اکابر اهل الله و از طائفه عالیشان
اولئک الذین هداهم الله که بموافقت جنود الهی و بمرافقت رجال الغیب در هواداری و هواخواهی
باین سفر غزای اکبر همراهی عساکر منصوره نموده بودند و اکثر اوقات سلطان را باد آورد دعا بنصرت
اقتضا و بالقاء الهامات و بسیار بشارت منامات و واقعات برین غزای غرا اغرا و تحریض مینمود
که بیت دعای فقیران پرهیزگار ٭ ز بازوی مردی به آید بکار ٭ بیازو توانا نگردد سپاه ٭ برو همت از ناتوانان بخواه
شهی کاستعانت بدرویش برد ٭ اگر بر فریدون زد از پیش برد ٭ و از آن جمله بزرگان کشور معنی
و رهروان راه حق و یقین شیخ الاسلام والمسلمین شیخ آق شمس الدین روح الله روحه فی اعلی علیین بود
که بعد از امتداد مدت محاصره و جدال و ملاحظه مقاومت و مداومت کفار بر خصومت و قتال
ارکان دولت قاهره خصوصا خلیل پاشا وزیر اعظم بدلایل و شواهد ظاهری و از قلت معاش و [illegible]
لشکری و قدرت و قوت معاندان و معاونان دار الملک کافری بمصالحه و تاخیر داعیه سلطان
غازی را از فتح مایل میساختند و هر دم در تثبیت این مدعی بدستور زمان سلاطین سابق طرح [illegible]
و تاخیری می انداختند سلطان را چون تمامی دواعی مبنی بر قول ائمه و علمای دین و مفتی متوجه باطن
روان راه کشف و عین الیقین بود بمقتضای سنت محمدی درین داعیه جهاد به کفار و قبول [illegible]

در عزم تسخیر حصار از مشاهیر اتقیا و اولیا که رفیق طریق جهاد بودند استجازه و استخاره فرمود و درین
و درین امر اعتقاد تمام بر مشاورت و استعلام حال از شیخ مذکور نمود شیخ نیز بر حسب اشارت آلهی
و جهت اطاعت امر مطاع پادشاهی هر چند که بکرات بشواهد مبشرات وقوع این فتح مبین را پیش تعیین
کرده بود و از تطابق مکاشفات سالکان با احادیث نبوی ظهور مواعید معنوی را مقرر و معین داشته
فاما مجددا باتفاق مشاهدان عوالم روحانی مراصد ارصاد روحانی چند شبانروز بخلوت پرداختند
و آینه بصیرت و مرآت نظر سریرت را در مقابل صور عالم غیب مجلی و مصیقل ساختند بحکم حکیم ما کذب الفؤاد
ما رأی بشارت نامه قد صدقت الرؤیا مجددا از عالم معنی رسید و شیخ شمس الدین تفصیل کشف اهل توجه
و استخاره را درین تعبیر بشیر بلا تأویل و تغییر بسلطان پیغام داد که از منهیان کشور غیب چنان نوید رسید که
روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الثانی سنه … ثمانمائه حصار اسطنبول بدست انصار سلطان دین محمدی
تسخیر یابد و اول کسی که کلبانگ محمدی در درون حصار گوید یکی از درویشان صحبت فقیران باشد که در درون
حصار باقامت اذان و بانگ نماز شتابد چون این بشارت غیبی بسلطان رسید گویا شاه و سپاه
مجاهد از تائید معنوی از آن نوید جدید بتحقیق شنیدند بیت تو شاد زی و بلطف خدای واثق باش که کار تو همه آخر
عاقبت خوش باش بعد از سکینه و اطمینان تمام سلطان مجاهدان مقدام جنگی مجاهدان مضمار کارزار
اسلام را بر حرف غایت اجتهاد درین جهاد فرخنده ابدا و تحریض نمود و همگی اعیان اعوان و انصار حضور
همایون آوردند و هر کدام را بملایمت و دلداریهای گوناگون مسرور گردانید و بمواعید عنایات و تائیدات
آلهی بمضامین احادیث حضرت رسالت پناهی علیه السلام بانفتح قریب امیدوار ساخت و بهر گونه مرغبات
انحصیل غنیمت در آن توجه و عزیمت تمام اهل معسکر را در طمع فوز بمطالب دینی و دنیوی انداخت و با جمیع
لشکریان چنان عهد و وعده فرمود که بعد از توفیق بر فتح اینچنین شهری پر مال و منال و تسخیر چنین کشور
مالی از جواری و غلمان صاحب جمال تا سه روز حکم بغیا و غارت مستمر باشد و هر چه از نقود و اجناس
غانمان اخذ کنند بملکیت آنکس معین و مستقر بود و بغیر از اصل رقبات آب و زمین و سنگ و گل آن کشور
بهشت آیین که شرعا متعلق بمصالح المسلمین است همگی منقولات و سایر متمولات بر غانمان و غازیان
مسلم دارند و چون اراضی و عمارات تاراج و اشغال نیست جهة حصه سلطانی بجای گذارند و روز پیروز
جهة هجوم سپاه بجنگ سلطانی و عموم توجه لشکریان تبا شدین سلطانی تعیین فرمود و در مطلع صبح سعادت

از ایام همایون

از ایام همایون و ساعتی مبارک و میمون بجمعیت و طرح قتال حکم نمود نظم برآراست سلطان گیتی فروز سپه را
بآیین دوشنبه روز ** بر آن مور و اقلیم دریا شکوه ** حصاری زد از موج لشکر چو کوه ** چپ و راست پیرامن آنحصار
ز فولاد بستند ره بر غبار تمهید ثانی در ذکر مؤیدات صوری سلطان بروز توجه تسخیر قسطنطنیه و تیسیر فتح اسلام
و فور و فود اجناد جهاد بدخول دار الملک کفر و نصب اعلام شرایع اعلام نور محمدیت که عالم فروز گشت
خوش عالمی که روشنی از نور او گرفت ** در حق دشمنش چه بگویم هلاک باد ** آنکس که او حبیب خدا را عدو گرفت
سحرگهی که بیداران شب زنده دار نجوم و ثوابت آرزو می رخساران نصرت رسوم بعزم انحصار زنده بود
گردون روبین نوم سرادق سلطنت مهر جهانتاب را در بهمن از صبح اقبال برافراختند و تلقین سلطان
موحد مشرب خورشید غلغله تهلیل و توحید لا اله الا الله وحده لا شریک له در صوامع ملک و ملکوت
و مجامع قدوسیان بلند مرتبه فلک بحشمت و جلال انداختند و کمند اندازان اشعه نورانی بعزم مهر اندوزی
و بآرزوی فتح و فیروزی اطناب پر امتداد بهجت و شادمانی بر کنگرهای حصار شدادی این قلاع سبع
شداد و بنیاد انداختن کردند و تفنگ اندازان بحر معلی بقصد رجوم شیاطین بهجوم کفره روم بنیاد ق
روبین نجوم را بر حصن ظلمت آباد شام شوم آغاز برداشتن نهادند سلطان مجاهدان دین محمدی و آن شیر
معارک دلاوری و مردی اعنی شهنشاه و پناه دین احمد ابو الفتح زمان سلطان محمد در صبح روز فیروزی از شهور
سنه … ثمانمائه بعد از ادای فریضه صبح اولا در درگاه پادشاه بی نیاز دست دعا و سوال را چون پنجه آفتاب برگشاد
و از روی تضرع و افتقار چهره نیازمندی و انکسار را خورشیدوار در محراب افق عبودیت گرد کار و رزمین
درگاه توفیق مقلب لیل و نهار نهاد و در حین ادای مناجات و استدعا حاجات روح مقدس سلطان انبیا
علیه الصلوات و السلام را وسیله تخشع و ضراعت و بضاعت در خواه شفاعت ساخت و بر مضمون حدیث
صحیح دلخواه من قاتل لیکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله سر منجوق لوا و اعلا را از پنجگشاد خود جهة انجاح
با نجاح دعا و در خواه و رفعیات همایون کلمة الله در صفوف آسمان اجابت برافراخت و از این گونه کلمات متضرعانه
و مناجات مشتاقانه آغاز نهاد که بیت خداوندا بده توفیقم امروز ** ز صبح فتح خورشیدم برافروز
چو نور صبح دین کرد است آغاز ** لوای شرع بر دستم برافراز ** تمکن کردی که راه خدمت شرع ** بتقدیر انگشتم در
حرمت شرع ** نباشد جز تو چون عون و نصیرم ** بکار ملک و ملت دستگیرم ** بعزم خدمتت بنهاده ام پای
بکوی لطف خویشم راه بنمای ** در الطاف خود بگشا برویم ** که غیر از لطف تو چیزی نجویم ** تمام آنکه فخرم شد بنامش

سر و صد قیصر و خاقان غلامش ٭ بحق آنکه گردی حصن گردون ٭ ز معراج فتوح آن همایون ٭ شرار اختران نعل براقش
نجوم سعد شد نعل نطاقش ٭ بحق آل و اصحاب عظامش ٭ بحق امت عالیمقامش ٭ چو دارم نیت تایید
اسلام ٭ بتوفیقت بده از مقصدم کام ٭ درین نیت که دارم یاریم کن ٭ غم دین میخورم غمخواریم کن
ز شمع رایت دین همچنین بر ٭ چراغ من فروز از بخت قیصر ٭ چو عزم فتح قسطنطنیه شدم را ٭ ز لطف خود در آن فتح کی
ز نور فتح چشمم کن منور ٭ درین تاریکدان کفر مکدر ٭ فروغ چشم امیدم پیمبر است ٭ ز نور شرع آن کشور بنا
توی فتاح ابواب مطالب ٭ بر آن کشور بکن ما را تو غالب ٭ بود کین تخت قسطنطین مقتصر ٭ شود از دست من در دین مسخر
براندازم از و آثار آتشکده ٭ بر افرازم لوای دین بر افلاک ٭ ایا صوفیه را مسجد بسازم ٭ در آن در کین ابواب فرازم
برم اعلام دین بر چرخ دوار ٭ کنم اصنام و اوثان را نگونسار ٭ ز فضل تو جهاد آمد چو بخشم ٭ کلید فتح آن کشور ز بخشم
گرفتم من حدید و دشمنم سنگ ٭ بر افروزم کنون آتش درین جنگ ٭ مجاهد پیشه کار از دل قوی دار ٭ بده توفیقشان در قهر کفار
فرستا از پی فتحم پیش روها ٭ ز تایید جنود لم تروها ٭ بحق کیتا دین مصطفی کن ٭ مناجاتم درین مقصد روا کن
بعد از فراغ سلطان مجاهدان از بسط کف دعا و اجابت ابتها در اندیشه تجهیز عساکر نصرت ابتدا افتاد
و بنیاد نهضت و ترتیب جیوش دریا خروش از جانب دریا و صحرا نهاد و بر همان نسق که آن پادشاه دریا دل بیدار دل
در شب اندیشه مقرر کرده بود و مثل آفتاب جهانگیر از اول شام سر بگریبان افق تدبیر جهت اعمال تیغ و شمشیر
و بداعیه کیفیت زد و خورد و گرفت و گیر فرو برده ٭ تمام دلاوران نامدار را در آن شب یلدا افروز فردا
تهیه اسباب مقاتله فردا مامور داشته بود و بعضی چالاکان مضمار کارزار را بتسخیر بروج حصار و صعود بروج عروج
باوج دیوار بتألیف نردبانهای آسمان اشتمار بر وضع سلم السماء و باندازه درجات ارتفاع سپهر اعلا بر گماشته
مهندسان نقب انداز را که در تجویف طبقات زمین نوک کلنگ فرهادی ایشان تیز روتر از سیاحت
ماهیان در دریا و سیاحت ستارهها در اطباق سما بود و از شرارهای دم تیشه ایشان در صخره صما نمودار کواکب
درخشان نماد هفت طبقه ارضین پیدا مینمود ٭ نقب انداختن بعضی محلهای دیوارهای استوار مقرر فرمود
و جمعی رسن تابان عنکبوت کردار و کمند اندازان صاحب قید ارباب التیام هر گونه رسنهای زورین کمند
در رشتههای پر گره و بند که بر مثال دست آرزوی عشاق مشتاق جهت حمایل کردن محبوبان پر شقاق
در غایت استحکام و التصاق بود تعیین و مقرر نمود ٭ و کمانداران باریک انداز را که تیر شیر پر ایشان
از قبضه کمان آواز سر انگشت معکوس روز منشد ایشان شد روتر از عروج سهم مخروطی البصر حدید بود و نیزه گذاران

سرفرازند که سنان جان ستان ایشان مشتر از نوک رمح خطی سماک رامح نقطه قطب را از حلقه فلک مدور
و از طرف خط محور در میربود ٭ بهر محلی مناسب از صفوف کتایب کاشت ٭ و تفنگ اندازان حکم انداز را
بمراقبه و دیده بانی حلقه حدقه اعدا بر مثال نور چشمهای بینا و فروغ دلهای دانا در مقابل عین بعین
خصما گذاشت تا که از هر گوشه دشمنان عین عداوت گشایند دیده عدو را به تیر دلدوز بعید دیدنی
مژگان ترکان مهتند اندوز بهم دوزند و از بنادق آتش افشان تفنگهای دشمن سوز چون لمعات
شهب و نیازک گیتی افروز شعلههای نیران در درون دل و جان دشمنان فروزند ٭ و تمامی طوب اندازان
و منجنیق سازان را که صدای رعادهای ایشان از قبیل آوازه ترمیهم بحجارة من سجیل بود مامور داشت که
سنگهای طوپ را در گلوی غرغانهای رعاده چنان آماده دارند که بسان گلوله گاو گردون در دهن پنجه شیر
غران نهاده مانند و احجار کوه کردار در گلوی منجنیق افزونتر از اعداد کواکب ثواقب بر مقابل دیوار حصار مهیا
ایستاده باشند لمولفه شده رعادها چون اژدهاست ٭ دهن بگشاده جانی زو نمی رست از آن
شاهنشاه مجاهدان روم در مواجهه دلاوران و غازیان شجاعت رسوم مهابت فهم خطاب مستطاب نمود
که این روز مردانگی موعد اظهار آثار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه است ٭ و این دم هنگام فرمان برداری
مبارزان دین با مر واجب الاطاعه جاهد الکفار و المنافقین جهت سرافرازی گروه مجاهدان از گرگوی
و سرگوی کردن کشان کفار کمر وه ٭ اکنون سعادتمند دین و دنیا کسیست که غره اغرای مردانگی خود را
چون صفحه شمشیر مجلا بحجب ضیا جهاد و غزا سفید سازد و رخسار اقبال و فرزانگی چون چهره پر فروغ خورشید
تیغ افشان بشفق خون دشمنان سرخ روی گرداند لمولفه غره غرای تیغش صبح دولت اشتال سرخ روی شمشیر
او در صف مردان قتال ٭ و درین هنگام صبح سعادت که چوبک زنان اشعه نورانی دست بهم داده
ایستادند و طبل باز زرین مهر را برزین کوه صبح نهادند ٭ و نوبتیان بامداد بخروش نقرات متصادم رباع واشنه
بر دایره مغافر و مجنه منادی سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة در بحج عساکر نصرت مآثر در دادند که همگی لشکر اسلام بعدد
کواکب سعود گرد دایره حصار در آیند ٭ و مبعوثت ناموس شرع و ملت اسلام شاخسار بلند رایات و اعلام را چون
بال و پر ملائکه اولی اجنحه بعزم فتح بر گشادند بیت بلشکر بفرمود تا هفتهزار ٭ در آیند پیرامن آن حصار ٭ بمیدان خون غرق
آتش کنند ٭ ز بنیاد کنده خراش کنند ٭ لیکن از حسن تدبیرات سلطانی در تقدیم مقدمات کشورستانی
آن بود که قبل از طلوع صبح از غره جبین غرا عرتش بر طالع اقبال و مشترار انضمام سپاه ملایک التسام در معرکه عموم

قتال جمعی کثیر از دلاوران شب زنده دار و پاسبانان حریم حصار را امر فرموده بود که شب همه با روز
اطراف شهر بند مشاعل فروزان بر نوک رماح آتش فشان خود برافروزند و علی الاتصال شعلهای نیران جنگ
و جدال را با کفار آتش نهاد تا سفیده دم صباح بسوزند و پیوسته میل فروختن نیزه و سنان را در دیده
حلقهای زره و جوشن آن داعیان مشرکان درکشند و در چشم خطا بین آن معاندان دین از گرد و غبار
پرخاش معرکه کارزار مشت مشت خاک و خاشاک پاشند لاجرم بر حسب اشاره پر بشاره سلطانی آن گروه
سپاه سلیمانی در انشام بر التحام انتقام پرافیه صبح فتح دیده بخت را بیدار داشتند و شمعهای فراوان
بر سر نیزه خود برافروختند چنانچه از شعله نوک رماح و برق صفاح ایشان با وجود پرتو کواکب جهان افروز
نجاح تاریکی شب را کسی ندیدی و مطلقا از صیاح غلغله کوس و نقرات نقاره تا هنگام فالق الاصباح
هیچ شغلی نمی آرمیدند و کافران تیره روزگار در آن شب اندوه تا دم صبحگاه از نوازل و حوادث متوالی و از
تعاقب طوارق لیالی در معرض صدگونه بلا بودند و از غایت خوف و هراس و از محاربه و مضاربه با آن
سپاه اولی باس در پاس اطراف حصار بطرفة العین نمی غنودند و از این حسن تدبیر اکثر جنگ آوران کفار
خسته و مجروح آلام متاعب متعاقب گشتند و بیشتر آن گروه مکروه از غایت ضعف و ناتوانی بر مثال حجب ظلمانی
وقت سحرگاه مغلوب نوب و معرض مصایب شدند بیت پشت ملت شد بدین رای متینش معتقد تیغ صفاک خونش
بخت بر دشمنان منصور گشت بالرای تزیق النفس کل معاند و بالسیف یرمی راس کل مجادل و سلطان مؤید تا بنیاد
چنان مقرر داشت که صباحی که رایات نصرت آیات را در مقابله حصار برافرازند و صفوف مرصوف و کتایب
مرصوص غازیان را آراسته سازند بیکدفعه چندین هزار قوارع طوب و تفنگ و مجانیق در بر زنگ را گشاد
دهند و چون نوازل آسمانی از دوایر قشرغان رعاده ظوبهای آتش افشان و بخطوط سهام تیرباران بر سر ایشان
بر ایشان مبادا و مضاربه غیر معتاد دهند زیرا که کفار محافظ حصار که چشم و گوش نگهبانی بر داخل قلعه نهاده بودند و هر فرقه
بر رخنه دیواری بمراقبت خصم مهیا ایستاده بیقین که از بیم و هراس صدمات توپ و تفنگ و از ضربات سهام
خدنگ دم بدم چون حشرات الارض رمیده در طبقه اسفل اسافلین حصن حصین متواری و مدهوش شوند و از
کثرت سعود انجره و دخنه و صدای رعاده ها در چشم و گوش نکبت ایشان بطریان تمیم و عمی و لصعقت مضمون
صم بکم عمی فهم لا یعقلون حس و مدهوش گردند و بتراکم غبار معرکه و مواد سواد دخانی از قوارع و نوازل آسمانی
صورت واقعه واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة بر سر کافران نمایان شود و بهراس و خوف منجنیق از اطراف بروج

و نقیض از زوس نگوس مشرکان بر سر کید مکر در طبقات ارض مصداق ظلمات بعضها فوق بعض عیان گردد و از التحاق
فی الحال دلاوران میدان کارزار را از منافذ و رخنهای دیوار بدرون کرده نردبانها و کمندهای متین را الحبل اعتصام
دین بکنگرهای حصار انداخته بر مثال نجار در یا محیط حصار از اطراف بر جها بالا بر آیند للمؤلف بر کنگره عرش زنند دست تفوق
آنکس که زهمت بود شن حبل متین آمید که از میامن صدق نیت و خلوص اعتقاد و اعتماد دلنواز میعاد الا ان سیوف
مفاتیح الجنة ابواب مغلق این مطلب عالی مفتوح گردد و نفوس خبیثه کفره را تیغ آبدار غازیان جگر با مجروح بلکه
ازهاق روح و مامنها و مسکنها را ایشان منهدم و مقلوع شود فی موقف وقف الموت الفصیح به والموت یوجد
والا رواح تفقد الحاصل در آن ساعت که سلطان جهانگیر این سپهر منیر در تسخیر ملک محصور فلک اثیر نوعی یک گیتی
ستانی در عین شمع افشانی بر بالای زین زرین افق مهیمن اینمی بر پشت سمند چرخ برین بر آمد و بگوشه چشم خشم انگیز و تیر
مژگان اشعه در عین ستیز خود بخونریزی و قتال ایما کرد و با شاره غبار جنگ و جدال انها فرمود سلطان مجاهدان
با جمله سپاه ظفر پناه خصوصا با فرقه مخالفان و موافقان ملازمان درگاه از یمین و یسار و قلب و جناح متوجه
استفتاح و استنجاح شدند و لشکر دلاور و جنود مظفر بنگی حربی بر مثال سپاه مور انبوه از دامن کوه شکوه
اعنی ظل رایت سلیمان زمان روان شدند و یکدفعه از خندق عمیق دیوار رفیع حصار اول و دوم گذشتند و با جهاد
و با جتهاد و اهتمام تمام متوجه شدند که خود را در رخنهای حصار بزرگ که بضرب طوبهای سهمناک عمرو چون دل عاشق
مهجور رخنه رخنه شده بود یکبار در درون اندازند و از آن ممر اعلام فتوحات را بر سایر بروج سور بلند گردانند همت بلند
چون دعاهای مردان ارجمند متصاعد و متعالی سازند اتفاقا جمعی از دلاوران فرنگ که سابقا مذکور شد که بحفظ
رخنهای شهر بند مقرر بودند در عین زد و خورد و گرفت و گیر در آن اندیشه شدند که بدان رخنه دیوار آهنین تیغ
و شمشیر ناگاه سپهسالار ایشان بعصبیت جاهلیت قدم جرات پیش نهاده از حصار بزرگ بیرون آمده بر بالا
بجه با جماعت غازیان در صدد کشاکش بود و از طرفین هر کس بقدر وسع بذل خود جهد در کشاکش می نمود که ناگاه
یکی از جوانمردان غازی بر سر شمشیر آتش التهاب خود را از زیر دیوار بشتافت بسیار بر بالای حصار همچون زبانه آتش
جحیم حواله آن زبانیه جهنمی نمود و بقدرت حکیم قدیر شعله آتش شمشیر آن مجاهد از سینه آن کافر جهنمی همچون زبانه
آتش سر بر آورد و حقیقت نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة در آن میان بر اعیان هوشمندان عیان شد
در ساعت آن کافر هولناک چون مرغ گروه خورده در عین ناپاکی از سر باروی بمیان گروه مکروه خود بر خاک هلاک
افتاد و از افتادن آن زبانیه نار آتش اضطرار روی در نهاد آن بقیة السیف کفار نهاد و آن جنس اشرار

که تکفور که سرداری بر سرداری بود و از بالای حصار بحضیض خسار الی الدرک الاسفل من النار درافتاد
اتباع و اشیاع او نیز از رزمگاه روی بفرار نهاد بیت خیل و حشمش همه هراسان ز برخاک هلاک گشته
یکسان لاجرم درین حالت هر کس از غازیان دلیر خود را بآن رخنه حصار رسانیدند و برمثال صاعقه تا بنا
تاک بر اندام بارو و سور برجهیدند و از بسیاری زد و خورد و سقوط سر و گردنهای خورد چندان از اجسام کثیف
و اجساد غلیظ کافران کشته رشته رشته هویدا گشت که از تراکم و تراحم اندامهای ناهموار کفار نگونسار از طریق
کانهم خشب مسنده برمعارج بروج رسیده نردبانها جهت عروج دلاوران رخنها و فروج بروج مرتب و مهیا شد
و میان هر دو باروی مضاعف شهربند از ین کشتگان کنده و خندقهای اکنده از زمین تا آسمان
پایهای سلم السماء پیدا آمد و بیکدم سپاه انبوه غازیان مضمار پیکار برمثال سیل خروشان بهار در حالت انحدار
از قلاع اسنی و باغواء از سر حصار بمیان کوچه و بازار انبساط و انتشار یافتند و تمام خصمان برگشته روزگار از
جمله دلیران کفار از حمله دلیرانه ایشان روی بجانب فرار نهادند کم من جیوش الاعادی هزمت بهم وکم
لواء نکس گویا دران حالت ظفر هر مردی دلاور واحد کالالف بودی که اگر بهزار کافر دوچار نمودی
بر ایشان فایق و فیروز جنگ می شد اما بتقویت تقویت والله غالب علی امره اگر صد هزار تیغ شمشیر بر
یک مجاهدی متوجه بودی بقدر نیش زنبوری یا بمقدار گزند موری اثر از ان نمی نمود لیکن برکت خلوص نیت و صدق
عزیمت ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره چو در لشکری چون تو شاهی بود ظفر تو هر تن سپاهی بود
و لطیفه لطف ربانی درین تقویت سلطانی و فتح ملت سلمانی آنکه چنانچه در فتح و گشاد بدست کلید آسای غلامان
خاص سلطانی اتفاق افتاد و اول لشکری که در پیش رایت خسرو مجاهدان ایستاده بود آهنگ صعود
بر مبانی بروج و باروی آن شهرستان نمود درهای مغلق آن خیبر اکبر را دست غیب بر روی سلطان گشاده
نداء در داد که فیا ذروة الطود الاشم فطاطای فادنی معالیه لقیصر طوالک چون بتوفیق سبحانی این فتح عظیم دین سلمانی
منسوب بخاصه ذات سلطانی شد و بحقیقت و مجاز اسم فاتح اسطنبول مخصوص آن منبر مجاهدان در شیوه
سلمانی گشت و گیتی ستانی گشت و کلبانگ دولت محمدی و غلغل النصرة غیوری سرمدی در درون مصر کفار
از کتیبه اجناد ملایک امداد و ملازمان رکاب خسرو سپاه جهاد در فضای سپهر درافتاد یکی از جمله شیران
البب شاه اسلام پناه بیشتر از همه جهت تبشیر جمیع سپاه اهل الله آواز اذان و بانگ نماز در حین
گشاد ابواب فتح آن رئیس البلاد علی رؤس الاشهاد در داد بیت بر آستان جانان گر سر نهی گشتن

کلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد چون یکدفعه بنده گان خاص سلطانی از ان رخنه حصار بمیان شهر
و کشش کنان درآمدند و تکفور منحوس از برج مسکن خود که در شمالی دروازه ادرنه بود با امرا و سپاه روم ایلی بجا
و مقاتله مشغول جهت استماع تمام که بر سر حیلان فرنگ در محافظت رخنهای حصار از جانب جنوبی دروازه
ادرنه نموده بود لعیار قلب و غفلت اصلی بالکل از غلبه و استیلاء لشکر سلطان بر آن محل منهدم دیوار ذاهل و غافل
شده آثار غبار معارک قتال و غوغای قوارع و مجانیق علی الاتصال بطریقه عماء و عمار و صمم از دیدن و شنیدن احوال
پراهوال محافظان محل بر رخنه حصار حایل آمد لاجرم لشکریان قلعه گشا فی الفور بر مثال نوازل قضا بنزدیکی بارگاه
و کرباس تکفور مقهور رسیدند و تکفور و توابع را در حدوث فتح در الطرف سلطان بیخبر دیدند چون ناگاه از وصول
سپاه اسلامی آگاه شد دست مقدر ارتعش مرتعش و لرزان و دل پر لهیب آتش در حصار سینه بخفقان افتاد و دو
مجال توقف و مقاومت محال دید و از هر طرف لشکر اسلام بامداد میرسید با معدودی از مسکن خود سوار شد
متوجه جانب ساحل دریا شد و جهت فرار از راه کشتی مهیا گشت ناگاه در میان شهر و کوچه او را بجائی ناگاه پیش آمد
و لطیفه غریبه اتفاقات حسنه جهت هلاک تکفور در عین فرار عایق آن کافر در اندیش شد چنانچه درین فرصت که
هر کس از مجاهدان منصور محلها و کوچهای آن شهر بسیج شهور القتل کفار و نهب و کسب غنایم ارباب ثروت و اموال محلات
و اهل بازار متوجه شده بعضی از جماعت عزبان در محلی از خواسته بسیار رو دیده و بخانهای از آن از هرگونه اقمشه قطعات
رسیده قوت عاقله ایشان طامعه بر قوای دست استیلا برآورده حرص دراز دست ایشان را پای بند زخارف دنیا
کرده از ملاحظه حزم و احتیاط ذاهل و از مرافقت سایر غزات و رفقا غافل افتاده روی بجمیع غنیمت و قید اسیران
جراشمایل نهاده اتفاقا درین محل بر ممر فرار تکفور مقهور و توابع غلامان منحوس افتاده بود و میان جمعی کفار بی آزرم
خشمناک محصور مانده و از مددکاری همراهان دور و ضعفا از هر طرف آن فرقه قلیل را در معرض قتل و هلاک آورده
اند و ایشان نیز با وجود جمیع قلت خود بیچاره و ناچار حرکة المذبوحی بجنگ و جدال بکرده اند ناگاه تکفور منحوس القلب جهت
تسکین میخرت جان اندوهگین بخاطر آورده که یکی از ان عزبان عریان را که نیم کشته و مجروح بلکه قالبی در خاک و خون غلطیده
و برد اخته از روح و میان سم و ستور دشمنان چون مرغ نیم بسمل غلطیده و از ان ورطه هلاک مضطربانه راه خلاص
غلطیده تکفور منحوس خسته که بدست خود سر آن عزب را از تن جدا کرده بپردازد و خود را در ان دم بجو نریزاو آسوده دل سازد
و از ین معنی غافل که ارباب تجارب در معارک محارب گفته اند بیت بجوی ز دانند کی روز کین که کس از دشمن از مرد
کمین ناگاه بمقتضای امن یجیب المضطر اذا دعاه بروفق دلخواه آن مجروحان تالان آه بسمند دولت تکفور که در بکاوری

برقهٔ گردون همچون صحرای هامون بر دویدی و سم پولادی دشت و در کوه و دشت هرگز نجنبیدی و نجهیدی

نظم بگاوری که ندارد خبر زمین ز سمش که از برش بکی پای رفت یا بجهار ز چو چشم آتش رای و چو صبر آهن

خای چو مرگ ناگه گیر و چو عمر خوش رفتار و در حین مدافعت و ممانعت آنغرب ز خمدار و ناتوان بیچاره سکندری

خورده نکور مقهور را از آسمان حشمت بر زمین مذلت آورد و عرب مجروح که از سر جان در گذشته بود

و مرتبه شهادت در دلش مقرر گشته بیک دستانه بر سر پای آمد و سر نکور را بتیغ جهاد از تن جدا کرده کارش

را بپرداخت و در ان وقت هولناک که از ملاحظه این هلاک تمامی غلامان و خدام نکور هراسان هر کس از

هرطرفی براه فرار می تاخت و بعون آفریدگار که منعوت بصفت و هو یحیی و یمیت است که آنغرب نیم مرده غازی

تمام و مخصوص بمزید اجر اخروی و غنیمت تمام مالا کلام گشت لمؤلفه بوجود تو هر که زنده بود پای در ملکت عدم

زند و سلب و رخوت نکور را که از سر تا پای مغرق و حالی بزیور جواهر و لآلی بود مالک و حائز شد و بدولت دینی

و غنیمت دنیوی فائز گشت و الحق دیدهٔ عقل از خفایا عطایا مسبب الاسباب درین نمودار کمال قدرت و اقتدار

مدهوش و حیرانست و از غرایب غرایب آن واقعه در شهرستان عجایب واله و سرگردانست بیت تو که ای در همه عالم

که نهی پای طلب اندرین راه که سرهای سران پایمالست چون لشکر اسلام بسوابق اقبال چنان حصن کشائی نمودند و آن

لشکریان منصور الاعلام بامید وارای وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه مستظر بعطایای الهی بودند

سلطان مجاهدان در نبادی این بهجت و شادی منادی انعام عام لهم ما یشاءون فیها و لدینا مزید در میان

سپاه ظفر پناه در داد و بر عایت اقتدا بمودی ان الله لا یخلف المیعاد با جمیع فاتحان و غازیان حسب

وفا و وعده نهاد و در استیفاء غنائم آن تختگاه قیاصره و جهت استقصاء اموال ظاهر و خفی و خزاین و دفاین

آن مستقر جبابره قاعده مقرر و مرتب الملک لمن غلب و الرجل لمن سلب در میان سپاه ظفر پناه در داد و بر عایت اقتدا

بمودای ان الله لا یخلف المیعاد با جمیع فاتحان و غازیان بنیاد مقرر داشت و تا مدت سه شبانروز

مبارزان و ابطال او بنهب رجال و اسارت نساء و اطفال در چنین شهری عزم گشته و ما لا مال از اصناف

بضاعت و مال بکام دل خود گذاشت بیت سلاح و سلیب را اقیاسی نبود پذیرنده را روشناسی نبود ز هر گونه

جنسی که باشد غریب و زان مخزن خلق را بد نصیب ز بخر وارزر نیه بیش از شمار نورد ملوکان فزون از هزار

در دیده استبصار و نظر اعتبار و اختیار مجاهدان منصور درون فضای آن شهرستان و سور که در روز گذشته

التحام و هنگام شام بر ظلام اشقام زندانی پر عفاریت و دیوان جانستان می نمود آن روز از بهجت نور ایمان

و بطلاقت طلعت همایون سلطان چون موعود مشتمل بر انواع نعم و نعیم الوان و معادن

مواصلت منظوران حور و غلمان بود و بهیا کل اصنام و معابد اوثان که بیشتر از آن روز

موعود فیروز مضارب ناقوس رهابین و کشیشان بود و مجمع کفران و کافران

بدکیشان در آن هنگام ظفر فرجام باقامت ناموس نبوی دار الامان ایمان گشت

و مورد و مطلع نیرات توحید و عرفان شد و مساکن فردوسه المبتنی بیادی ما اظله الله اکرام

از بسیاری جهات غنایم و جهت کثرت مکاسب و مغانم مجاهدان قوی دست

و ضعفا یکدیگر سهیم و یکسان و اکتساب بصنایع عالی اثمان همه سپاه اهل ایمان را

بغایت سهل و آسان شده و صعالیک مسلمین و مقالیک لشکر دین که سالها از

جوع و تعب جبات ارزن و جو دانه در نظر ایشان بعزت درر و لآلی بود و کف طمع

در از دست ایشان بفلوسی خالی از بضاعت مالی درین فرصت کسب غنیمت لعل و گوهر را

بتوبره و جوال در بار حمیر و بغال کردندی و در نرخ و سفید را محمول بعیر و جمال بردندی

و هر فردی فرومایه مفلسی که در شبهای تار محنت و اضطرار از تنگدستی و اعسار چراغ

کاشانه خود از دود آه برافراختی و با آتش فقر و فاقه با دل کباب خود سوختی و ساختی

درین هنگام غنیمت نام شعلهای شب افروز از چهره خوبان لاله رخسار افروخته میداشت

و دیدهٔ بخت خواب آلوده خود را چون چشمهٔ خورشید از نور مهر ماه وشان می آراست

و میگفت و ما انا فی جنات و ارغار یاتها و ارتع منها فی الرفاهة و الخصیب هر ترک صحرا نشینی

و هر حبشی بی وضع و آئینی که شکل باغ و بستان و لذت میوه و لطافت گلستان از کاسی

بطریقهٔ خواب و افسانه در انجمنهای شنفتی و آنچنان شعار از قبیل لذت احتلام

و بطریقهٔ اضغاث احلام می پذیرفتی در آن غارت طرفه بهارستانی در نظر و صورت بشری

پریزاده زیبا پیری بدست آورده که رخساره زیبایش شگفته تر از نار بهار بود

و به هر جانب گلستانی پر از نرگس و اقحوان در شکل جواری حواری سان تمکن و صاحبی

کرده که چهره گلفام و عارض رشک ارغوانش و غنچه نو شکفته لب و دهانش با

خندان تر از جام شراب و مسرت بخش تر از جرعه می ناب در غلت علت خمار میمود

لب لعلش که با آن لطف و طراوت گوید: برگ لاله است که بر غنچه تر میخندد
در هر سر بازاری هر غلام یوسف نژاد بصفا عتبهای مرجانات در معرض بیع مزاد
اتا بلی رغبت راغبان بزیاده و سلسلهٔ طرهٔ مشکینان مثل کلافه پیر زنان دست بدست
افتاده و زلف مسلسل دلبران که بهر سوی موی ایشان هزار دل گرفتار بود و بجعد
عنبر آگین ایشان چندین جان بیدلان در قید اسار خسار و در آن گرفتاری بجای سلسله
و زنجیر همان جعد طره دلگیر اورا قید اسار میفرمود بلکه همان بند و زنجیر را رقبه رقیت
ایشان طوق عبودیت کرده بود و مانند صبا پرده کشای هر کدام از آن ابدان
گلفام از نقاب احتجاب بیرون آورده و مخدرات ابکار که چون مخزونات افکار
هرگز دیده خورشید جهانتاب از وراء حجاب مشکین قباب مطلقا در رخساره مطوره
ایشان گستاخانه بهیچ منزل و خانه ندیده بود در آن روزگار همچو گلهای ایام بهار
جملگی جلی العذار در نظر هر رند و قلاش و در مجلس هر بینوا و اوباش بمجبوری خویش که در
و بمنظوری معاشران مقرر گشته و از پرده مستوری که دریده چادر شده بود نظم
بلبل زحجر نعره زنان در حریم باغ: گل هر زمان بمجلس نامحرم دگر است. تا بجهای کواعب
ماه روی و غلمان سیمین بر یاسمین بوی که از لطف لب و دهانشان جان عشاق غمگین را
نشاط و ترویح میبود و روح پروری گفتار شان تخیل حیات مسیح مینمود و لعل مذاب از لبهای
میگونشان لطافت و نضافت استعاره نمودی و باده ناب از لعاب شکر نفو
رشان خوشگواری بداده استعاره فرمودی در آنولا هر کدام از آن معشوقهای پری
رخسار مانند عاشقان گرفتار در قید رقیت آزاده دلی ز تعلق عشق بیگانه و در قبضه
قبض و تصرف شخصی مالکانه هزار بار از زندگانی خود بیزار و از اندوه و غم گرفتار
اسار لب گزان بر رخسار گلنار خود همچو ابر بهاری اشکبار شد مثنوی: بر عقیق تر فشانده صد گهر
چون بهشتی را آب کوثر تازه تر: چون جواهر حسن و جمال در نظر هر خوبان رشک پری
و متاع گرانمایه رقاب ممالیک نوع بشری از دختری و پسری باین خواری و بمقداری
شده باشد سایر اموال و جهات دنیا از نقود و امتعه و البسه اطلس و دیبا را در چنان

قیمتی چه مقدار خواهد بود و مغتنمان معانی حباب را سایر اجناس اموال در چه اعتبار
خواهد بود نظم: همه گنج افلاک تو تا کهن که او را نه سر بود پیدا نه بن: بگنجینه شاه پرداختند
که دریا بدریا در انداختند: جواهر نه چندان که آزاد بیر در آرد بانگشت یا در ضمیر: اسبهای تازی
اسبان با زین زر: زر رومی غلامان زرین کمر: فتاده بدست همه کان گنج: بتوفیق
یزدان نه از کسب و رنج: داستان سیوم از فتوحات میسره مبشره سلطانی در بیان اعلاء
اعلام دولت محمدی بر شرف غرف ایا صوفیه و تبدیل معبد کفر و دیر دیرینه بمسجد جامع اسلام
و ذکر اخبار صحیحه از بانی اول و مجدد ثانی و بواعث بنا و غرایب مبانی آن در سوابق لواحق
ایام لمؤلفه: این دیر کهن زدیر گاهست خراب: بس ملت و کیش کاندرون شد بعقاب
این قبهٔ زنگار از و مانده بجای: وز دین محمدی بطاقش محراب: حکمت آلهی در تأسیس بنای
آدم از آب و خاک و توطین نوع بشری در معموره ما و طین بر طاق مقرنس افلاک از تربیت
که دیده بصیرت و نظر حیرت خبرت دم بدم از معاینه انحلال چار ارکان این ترکیب و لحظه
فلحظه اختلال این تالیف غریب متحدث بر وجود قدیم صانع حکیمی در مبدأ اول شود و سقف رفیع
بلند بی ستون تقابر استاد کارخانه مهندس سانه منزل ازل کرد و چرا که در نظر صاحب فکر ثاقب عبارت
که روانی رواق این عمارت متین و رفع دعایم این قبه سنگین زمین که تمام ربع مسکون
از آن شهرستان یک گوشه مختصر است و هیکل بنا و بدن از آن جمله نمودار قصر مختصری
با وجود چنین بنای مطبوع و از این گونه سقف مرفوع در میان بحر محیطی از امواج حوادث
برافراشتن و چنین گنبد سپهر دوالایی قبابی بر روی آبخیان دریایی بمنزله حبابی
بپای داشتن الا حکمتی بالغه بخطاب کمال و لی قدرتی شامله مصون از طریان زوال
ممتنع و محال است و انشاء چنین بنیانی رفیع و ارکانی منیع اما حکیم علیم بقوانین هندسه و علم
جر الاثقال یعنی که مبنی بر مصلحتی کلی در عاقبت و مآل است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لا ترجعون ترا از دو گیتی برآورده اند بچندین میانجی بپرورده اند نخستین فطرت پسین شمار
توی خویشتن را بازی مدار: بنابرین مقدمات هر سعادتمندی که در ایوان دماغش مشکوة
هدایتی از نور محمدی فروزان کردد و از قندیل جام جهان نمای دلش مصباح توحید و ایمان

نمایان شود در اعیان تراکیب عنصری و مظاهر بشری وجود نورانی او میان سایر مبانی ابدان
انسانی بمنزلت بیت الله الحرام و مسجد اقصی است و شرفات مناظر حواس در شهرستان
وجود کعبه سان مهبط الهامات بی اندازه و اشتباهست که احب البلاد الی الله مساجدها
بیت: هست بیت الله قلوب اولیا کعبهٔ دل خانهٔ خاص خداست بنابرین تقدیر جمیع ربع مسکون از وجود
اشخاص بشری نموداریست و معابد کفر و ایمان از مواطن بواطن اهل طاعت و عصیان
بمنزلهٔ اطلال منازل و ارباع سکنهٔ اماکن هر دیاری نبی المنازل و الآثار و الطلل مخبرات
بان القوم قد رحلوا چنانچه بر مطالعان کتب تواریخ و اخبار و سیاحان ساکن براری و بحار هویدا
و آشکار است که الفقه از ابنیهٔ معابد قدیم و از هیاکل تعالیم هفت اقلیم که سابق بر زمان بر زمان ظهور
اسلام بوده و اساس ارکان بقا و دوامش مقوم بر دعایم احکام تا این ایام مانده و هیچ بانی
مبانی عمارتی از عظما و سلاطین دست مقدرت بکنگرهٔ پیشگاه طاق مثال آن نرسانده بنوع آن
منحصر در بنای معبد ایا صوفیه است که در شهر قسطنطنیه ساخته اند و منجوق قبهٔ آسمان ارتفاعش را
بموازات اوج فلک علی برافراخته اند و الحق تماشای اوضاع آن معبد عظیم قدیم محیر عقول است و عجائب
غرایب آن بخیر از قصور عبارت در شرح و بسط آن بنای مقبول گویا سبب نزول آیت
الم یروا انا جعلنا حرما آمنا با وجود کعبهٔ شریفه شامل احوال مسجد جامع عالی بنا است نظم هر که
دیدیش آفرین میگفت، آستانش بدیده میرفت، آسمان قبلهٔ زمین خواندش، عقل کل
منزل ایمن خواندش، و این نکته که بعد از هزار و دویست سال با وجود تغیر ادیان و ملل این معبد
جهت عبادت خانهٔ دین محمدی قرار گرفت و با این همه مرور ایام هرگز منقصتی در مکانت عزت
و متانت مبانی عالی بنیاد و طریان نپذیرفت تا آنکه در شهور سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه ۸۵۷ که سلطان
ملت محمدی که همت بلندش باعلاء کلمة الله در قصور آن بیت معمور مقصور بود و از میامن خلوص نیت
و صفای طویت در راه دین هدی بر اعداء دین منصور اول مقصدی که در حین فتح سور قسطنطنیه
بمیل تمام از شعف و غرام بآن توجه فرمود مسارعت بدخول معبد ایاصوفیه بود و جهت تبدیل آن
معبد اوثان و اصنام بمسجد جامع اسلام بندای خوش ادا اولئک یسارعون فی الخیرات
و هم لها سابقون از ملهمان غیب می شنود چون بدر آن دیر دیرساله رسید و رفعت آن بنای عالی

الکل

اساس را بچشم اعتبار دید و لا از عظمت ارکان آن قبهٔ عرش فرسا و از فسحت اکناف و اطراف
آن غیر و بر بینا و عبرت گنبد خضرا بر علو قدر همت بانی و خلوص نیت آن در اثار آن مبانی
استدلال فرمود و از بقایای رسوم و اطلال محال منهدم و مساکن مندرس آن معبد منیع
الفناء وسیع الفضاء که باضعاف عمارتهای عالی موجود بود شگفت و اعتبار و دید استبصارش افزود
چراکه برأی العین امارات رجحان آن ثانی بیت المعمور بر قصور پر قصور فرعون ذی الاوتاد مشهود
بود و در نقوش فروش و سطوح منقوش آن آیات تقدم و اشراف بر بناء عالی بنیاد ارم ذات
العماد مرصود و موجود مینمود شیخ البنا العبد فی المرقد حتی استطال محل فوق الموقد حیث یطوف
المحرمون ببابه دریچ کعبه و فود السود لاجرم سلطان شهرستان خسرو و متحدث کیش اولا
از پی اعتباری دولت در دار دنیا و خلل پذیری بنا و انقاء حیات بیوفا از فنا بدیدهٔ انتباه
و اخسار اعتباری گرفت و از صفت قهاری حضرت باری که در ذکر قدیم و کم اهلکنا
قبلهم من القرون هم اشد قوة منطوی و متواریست بود مدتها گذشته که چشم روشن استبصار
نپذیرفت و در عین ملاحظه تطرق انهدام و انکسار و مراقی در و دیوار انجا بامعان نظر مشاهده
کرد که مدتها گذشته که چشم روشن قنادیل آن مقصوره در میان ابروان محراب آن معمورهٔ مطموره
هیچ فروغ نوری بغیر از نور دیدهٔ کاف مرغ شب پر خفاش در شبهای تار فراش ننموده
و کسی بجاروب کشی آن عبادتگاه ممالک روم درین همه غبار انگیز بهای حوادث این اعصار
تیره بوم بغیر از فراشان خفاشان بکلبهٔ سوخته پر و بال دیگری صحن انجا را نسپرده و در عرض
ایوان و شرفهٔ منار رفیع بنیانش جهت اعلام هنگام عبادات بطریق رسوم و عادات
بجز جغد و بوم دیگری انجا هرگز بانگ نمیکشید لاجرم سلطان مناسب حال این بیت فصاحت
انتظام را اذکار و تکرار فرمود بیت پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت بوم نوبت میزند
در قلعهٔ افراسیاب و سلطان ملت محمدی را بخاطر الهام پذیر رسید که احیاء این بناء خیر بوضع مسجد
جامع محمدیان بجای آن دیر و بانشاء آیین دین الحق در کلمهٔ توحید و نفی اشراک خیر از
و اصوب و بصلاح ملک و دین الیق و اقربست و بتحقیق این عزیمت صواب و اغتنام
بغنیمت اجر و ثواب آغاز تجدید سنت خلیل خدا علیه السلام بکسر و قهر آلههٔ متعدده اصنام نمود

و بتمهید قاعده بت شکنی لات و عزی از بیت الله الحرام فرموده و کلبانگ محمدی را جهت
اوقات خمس صلوات علی رؤوس الاشهاد بر بام فلک اشمار آن معبد بلفظ و صوت بلند
آوازه خود در داد و در تکمیل آیین آن غزا و جهاد وضع منبر و محراب اسلامی در پیشگاه ایوان آن مجمع
عباد عباد نهاد و اکثر اراضی و رقبات و دکاکین و محلات درون حصار اسطنبول را که
بفتح عنوه تملک فرموده بود بر مصالح آن معبد مبارک انجام وقف صحیح شرعی فرموده و در
اعلای کلمة الله در آن عبادتگاه که سالها مستقر کفر مقر یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی
وأمی إلهین من دون الله بود اجتهاد فوق المعتاد نموده و در ترویج آن بنای کهن سعیهای مجدد افزوده
که شعر بیت معمور از شان باشد ¶ لوح محفوظ را مکان باشد ¶ و چون نقل کیفیت بنای این
عرش فرسا از بدایت ابتدا و انشا تا این زمان سربلندی منجوق غزای این گنبد معلا بنور فروزان
ملت غرا از متممات مقصود می‌نمود و شرح و بسط حکایات آن مخل از رفع بعبارتی اجمع و انفع از حسنات
این تألیف معدود بود از نقول معتبره و روایات مسطوره که در ازمنه سالفه از احبار یهود
و نصاری مشهور و مسطور بوده و بنام سلطان از کتب تواریخ علما و حکما الطریقه ترجمان محرر و مزبور
نموده اند در چهار گفتار در لباس اختصار و اختصار ایراد کرده شد گفتار اول در ذکر باعث و بانی
آن بنای عالی مبانی چنین گفت آن سخن گوی کهن زاد ¶ که بودش داستانهای کهن یاد ¶ که در فضای
ممالک رومی و جزایر یونانی که در میان و کنار خلیج فرنگ و دریای شمالیست و شهر قسطنطنیه در میان
همگی دار الملک کل و سایر بلاد از توابع و حوالیست چون ادوار زمانی از وقت هبوط ابو البشر آدم علیه السلام
پنجهزار و پنجاه و دو سال گذشته بود در آن کشور پادشاهی پیدا شد و زنده نام در غایت شوکت
و احتشام و بر ممالک روم و فرنگ او را استیلا تمام بنا بر اقتضای مصالح ملکی جهت ضبط دیار بری
و بحری و جزایر و سواحل طرح شهری برین محل اسطنبول که مشتمل بر هفت کوهست حصاری و شهر
بندی ساخت و بندگی باستظهار این حصن حصین و باعتماد آن کشور پر زمین ملکت و شاهی او
محسود ملوک و سلاطین روی زمین بود و بعد از انقضای ایام حیات او دوازده کس از نتایج و اعقاب
او درین دار السلطنه پادشاهی و دارایی نمودند و بر سایر ممالک مذکوره باعتضاد ایالت آن دار الملک
نگهبانی و کامرانی فرمودند تا آنکه تاریخ عالم از هبوط آدم به پنجهزار و هفتصد و پنجاه سال رسید

اتفاقا

اتفاقا از نواحی رومیه کبری که از قدیم الایام الی الآن دار الخلافه تمام فرنگ است و الیوم از آن شهر
ایم پاپ میگویند که در وسعت و معموری نمودار حصار جنت است اورنگ یک پادشاهی از آنجا قسطنطین
نام خروج نموده و در وسعت ملک و وسعت عرصه عسکر و فرط مال در استطاعت تمام بود در یونان حکومت
آدمی فرستاد و از آن جانب بداعیه تسخیر ممالک شرقی نهضت فرمود بعد از توجه بسیاری از ممالک
معتبره از هر طرف دریای فرنگ و مملکت ماکدون که اکنون بروم ایلی مشهور است و قسطنطنیه دار الملک
او را تسخیر نمود لاجرم فتح این حصن پادشاه و زنده و در تمشیت سایر مداین و حصون لازم بود اولاد
و احفاد و زنده قوت مقاومت با قسطنطین نداشتند بضرورت طوعا و کرها دست تصرف
از حفظ آن کشور کوتاه شد چون قسطنطین پادشاه مدبر و حکیم بود و در صدد ضبط و تسخیر اقالیم در وضع
آنجا بنظر تأمل امعان نمود در طرح دار الملک ساختن آنجا افکار صائبه بتقریر فرمود چون عرض آن ملک
او از اقصای فرنگستان بود تا حدود ملک عجم از تمامی ممالک خود اسباب تکثیر تعمیر آنجا
فراهم آورد و آن حصن متین را بنام فرد شاهنشهی و مستقر سلطنت خود کرد و سریر فرمان روایی
خود را بارکان عدل و داد برافراشت و در تقویت شرایع و احکام دین مسیح که معتقد آن بود و قوانین عادلانه
مقرر داشت و آثار علو جاه و حشمت جنیان بارگاه و کمال امانت و فطانت و استیلاء آن پادشاه
ممالک پناه بقایای محتشمانه و علامات پادشاهانه در درون قسطنطنیه باقی مانده است یکی از آن جمله
محلیست که الآن آت میدانی مشهور است و آن مقام مجمع دیوان او بوده که مرور دهور و گردش روزگار
و طوارق لیل و حوادث نهار آسیبی به بنای متین او نرسانده و از نمودارهای کرپاس عالی اساس او
چند ستون رخام در آن مقام مانده که الحق هر ستونی از آن بر مثال الف یک نشانه از توحید تو خدای آن
پادشاه عالیجاه است و هر یک آیتی عظیم از استقامت طبع او در طرح بنای جهانداری الضبط رعیت
و سپاه و یک اثر دیگر از بقایای او هم در اسطنبول پر لیست معروف بدیر عزرائیل که جهت
اقامت نوامیس دین مسیح برپای داشته و مبانی آن عبادتخانه را بر سطح سپهر اعلا بر افراشته لکن
در زمان فتح اسلام اکثر آن مهدوم و معدوم شده اما هنوز جزوی نمونه از آن در جانب جنوبی
جامع جدید سلطان ملت محمدی برجاست و ستون و پایه چند تا اکنون بر پای ان البناء الذی کانت
ثبا شتها للقلب و العین تمهی بان و انفرجا و از آثار عالیه او دیر دیگر است که باسم حضرت یحیی

تبا نموده و در آن انشا هم بنای ابنیا و تقویت دین بحق حضرت عیسی علیه السلام بوده
و از آن معبد هم چند ستون گردون اساس در ارکان بالیه آن بنای عالی اساس در جانب
جنوبی ایاصوفیه هنوز برجاست و از علو همت آن پادشاه عالیقدر آیتی حقیقت نمات
در زمان سلطنت او در اسطنبول اکثر ارکان دولت او عمارتهای عالیه ساخته و منازل محتشمانه
هر کس بقدر وسع خود طرح انداخته اند که در ایام این قیاصره گاهی از آن مبانی مدروسه آثار
غریبه و نمونهای عجیبه ظاهر میشود که از وفور اقتدار و مکنت و شمول سلطنت و علو همت الشان
اخبار مینماید **نظم** دل برین گنبد گردنده منه ٭ کین دولاب آسیاییست که بر خون عزیزان
گردد ٭ چون مدت مهلت قسطنطین در پادشاهی سی سال کشید بحکم قضا روزگار حیوة ترش
باجل موعود رسید تفویض ملک و وصیت ولایت عهد خود بیکی از اولاد خود الیانوس
نام نمود چرا که از و آثار دین داری و آیین سلطنت و بختیاری مشاهده نموده بود و در حین
تودیع فرزندان و ارکان در اوامر وصایای خود سفارش مراعات دین حق و ملت مسیحا بمبالغه
تمام فرمود چرا که هنوز کیش آتش پرستی در تمام ممالک شایع بود و آتش پرستان بالطبع دین
مسیح را مانع و غیر تابع بودند و بعد از آن چون مدت یکصد و هشتاد سال مسند قیصری میان اولاد
استمرار یافت تا نوبت ملک و سلطنت بمیراث بآستون بانو نام رسید و پدرش که بخت
آبا و اجداد آستون بانو را برعایت قانون معدلت با جمهور عباد الله بملاحظه جانب رعایا و
سپاه وصیت نمود ناگاه ناگاه جهان منش بخواب اجل موعود بغنود **بیت** بیدار بخت او که بیدی
بخواب رفت ٭ وان کارهای او که شنیدی فسانه شد ٭ چون آستون بانو بحکم ولایت عهد
بر سریر سلطنت قیصری مستقر گشت و اطاعت و انقیاد در رقاب گردنکشان زمان بعضی
بکرمت اخلاق و لطف و جمعی بسطوت تیغ قهر و عنف در روزگار جهانداری او مستمر شد
مجمعی عظیم و جشنی عمیم در کریاس سلطانی خود که اکنون موسوم بآت میدانست فراهم آورد و تمام
پیشوایان دین و دانایان معارف حق و یقین و عظمای امرا و حکام فرقه آیین و سرخیلان سپاه
روز انتقام و کین را دعوت عام کرد و بهر کس بقدر حال و اقتضا و محل شمول تشریفات
ملاطفت و احسان نموده چند روز به بسط خوان نعمت و نشر بساط نشاط عشرت و مسرت فرمان

داد و در آن ایام بحث دین و ملت میان افتاد و چنانچه عادت نفوس جاهلان و متعصبان است
میان ایشان باطاله لسان تیغ و شمشیر منجر گشت و در یک نفس شعله فتنه آتش پرستان و بد
کیشان و زبانه زبان درازی ایشان از فلک اثیر در گذشت چنانچه در میان میدان و کریاس
پادشاهی کارزار چون روزی و قتال کشید و امر قتل و قتال در آن انعقاد عرض و مال انجامید چنانچه
از طرفین چندین هزار آدم بر خاک هلاک افتادند و گروه انبوه از هر جانب تیغ در جسم نهادند
نظم ستیزه بجائی رساند سخن ٭ که ویران کند خاندان کهن ٭ اما چون اثاره مواد فتنه و فساد
از جانب آتش پرستان بود و پادشاه هم تابع ملت مسیحا و امداد و تقویت ایشان می نمود
و در امر دین بغایت مجد و ساعی بلکه بر رفع کیش آتش پرستی را باستیصال داعی بعد از عرض این
حادثه کلی و فتنه ملی بسمع پادشاه آستون بانو از التهاب آتش فتنه و فساد آتش پرستان نیران
غضب پادشاهانه بر او مستولی شد و بقایای آن بدکیشان آتش پرست را بآب تیغ و آتش
از عرصه هستی مصفا ساخت و همگی را با نکال عقاب دین باطل خود بگرفتاری نار جحیم بسوخت و بپر
داخت **گفتار دوم در ذکر کیفیت ترتیب معبد ایاصوفیه** و چون در آن زمان درین محل که الآن
معبد ایاصوفیه است دیری بود بغایت معلی و معظم اما بر هیأت خرپشته و مشتمل و سالها
مرجع عبده اوثان و مجمع آتش پرستان بوده حکم آن پادشاه دین پناه به تخریب و هدم آن
دیر مجوسان نفاذ یافت و هر کس از اهل ملت عیسی متعصب دینی بقطع بنیان آن معبد می شتافت
بعد از تشفی خاطر مسیحیان از جهت دین و ملت و استیفاء حظوظ لذات گوناگون دولت
پادشاه آستون بانو را از برکت تقویت دین و شرع پروری سعادت خسروی صوری
و معنوی روی نمود و در رویای صالحه که آن نه مناسبت بعالم قدس است دست داد و او را
در مهاد رقاب مبشری حبشی القامه رفت که پیکری در نهایت حسن و جمال اما مقرون بعظمت و هیبت
و جلال از سقف سرای او یکبار تجلی کرد و بزبانی فصیح و القابی صریح با او کلمات دلفریب
بمیان آورد که اگر میخواهی که از برکات روحانیت حضرت عیسی روح الله بجان و دل تو حظی وافی
رسد و بر تمام طوایف حکم و فرمان تو در کار ملک و دین جاری شود وجهه ترویج دین حق
و تثبیت خالص در تقویت نبی مصدق عبادتخانه عالی بنیان در مستقر سریر شاهی خود معمور سازی

بنای ایاصوفیه و بیان مدت و مدت انشاء او را تمام آن مسلمانی و ... مرام

و کنگره ایوان رفعت او بر قبه نه فلک برافرازی تا از اقصی ممالک بزیارت آن معبد
آیند و زهاد و عباد در آن عبادتگاهِ مبارک بطاعات قیام نمایند چون پادشاه دیده
متیقظ و انتباه را از خواب صبح ری برگشاد و روی توجه جهت شکر این بشارت و سپاس
این اشارت بمعبد معهود خود نهاد و در آن اوان توجه تمام باستعلام حقیقت آن واقعه و سئوال
بحضرت حق سبحانه و تعالی معاهده و مناجات نمود که از تحقیق تاویل آن منام و تعبیر
بی تغیر آن واقعه سعادت انجام او را بادراک آن موعود فائز گرداند و در آن حیان کار خیر
او را توفیق رفیق کرده منتهی ابتغاء و مأمول سازد رهوت العلی فی مرتقی طرق الندی فلا عدوان
عمارت الیک مصایره گفتار دوم در ذکر کیفیت ترتیب مصالح و اعداد اسباب بنای
ایا صوفیه و بیان مدت انشاء و اتمام آن بساعی اقدم چون آینه دل صافی و مرآت فکرت
وافی پادشاه استون بانو از صور ملهمات غیبیه فیض پذیر بود و عقل کامل مهتدی مصالح و تدبیر
و رای ابداع و انشاء آن دیر و بقعه خیر اولا بمشاورت ارکان دولت و دانایان زمان خود مراجعت
نمود و از اطراف ممالک خود مهندسان حکیم و عالمان اوضاع معابد و اقالیم در صحبت خود
احضار فرمود و با همگی عقلا و علما در عین مجاورت محاوره آغاز کرد که آبا و اجداد سلطنت
انتساب ما هر یک جهت ابقاء ذکر جمیل و بملاحظه تحصیل اجر جزیل از رب جلیل آثار کریمه و آیات
عظیمه در روی زمین گذاشته اند و بعد از انقضاء ایام حیات دنیا نام نیک خود را در سلک
احیا میان احبا و اعدا منخرط داشته اند اکنون بر وفق الهام ربانی و باشارت پر بشارت
سبحانی در خاطر خطیر مقرر و در باطن ضمیر مضمر شده که عبادتخانه جهت ترویج دین حضرت مسیح و تعبدت
حق سبحانه استبنا و انشا نموده شود که در رفعت بنیان و وسعت ارکان از بنای حضرت سلیمان
علیه السلام الرحمن یعنی بیت المقدس اقدم و اعظم باشد اعیش من بعد الذکر الجمیل فانه سیبقی الی الایام
العقبی بأثر الملی حضار آنجا سامعان محفل شاهی در جواب باستحسان و ثنای غیر متناهی تلقی نمودند
و بعد از آن در همان مجلس در طرح عمارت آن معبد عالی شروع نمودند و باطراف عالم بسوی ملوک
و سلاطین باعلام این عزیمت رسل و رسایل مقرر فرمودند و جهت جمعیت مهندسان کاردان و غیر از آن
صنایع بنائی در نواحی آن تمام ممالک دور و نزدیک کس فرستادند و در اندیشه نقل و تحویل

اسباب

اسباب عمارت مجدانه اقدام نمودند چون همگی ممالک فرنگ و روس و ولایت متعالیه و انگروس
و روم تیه صغری و کبری در تحت حکم و فرمان شاهی بودند و انقیاد اوامر و نواهی او می نمودند هر آینه
برحسب امر مطاع انواع آلات و اسباب عزیزه از آن بلاد بنقل فرمودند و اکثر سلاطین عصر و امرا سلاطین
دهر از عرب و عجم و هند و ترک و دیلم اظهار مساعدت و معاضدت پادشاه استون بانو
در این عزیمت خیر کردند و هر کس بقدر همت و مقدرت خود از مصالح عمارت تحف و هدایا روان
داشته غرایب ممالک را فراهم آوردند زیرا که در آن اوقات مقرر بوده که هر کس از نسل پادشاه
قسطنطین باشد ملوک ممالک او را اتباع نمایند و همیشه در اظهار موافقت و دولتخواهی از
هر گونه مطالب اخبار استماع فرمایند چون پادشاه استون بانو استادان مهندس
و معماران کیش مقدس از بلاد گرد کرد و مصالح بنایی مثل ستونهای سنگین و فرشهای رنگین
و غیرها فراهم آورد و از اقصای ممالک حبشه و مغرب زمین سنگهای سماق و غیرها کشتیها
حمل کرده از راه دریا باسطنبول می آوردند و از اطراف بلاد شمالی مصالح و نوادر از دریای شمال مجمع
البحرین انجا نقل میکرده اند و از تخت ملک سلطنت خاصه او سنگهای مرمر و رخام که برنگ نقره
خام است از جزیره مرمره از جزایر یونانی بهم رسیده و سنگ مرمر سبز که مشابه بیشم منقش است
از شهر ایا سلیق کشیده اند و سنگهای سرخ منقش از نواحی مخالیج قطع نموده اند و سنگهای رخام
سبز که سطح آن از اصل خلقت منقوش است و الیوم اکثر حروش و فرش آن معبد بآن گونه
سنگها مفروش است از ممالک قیسرامان و نواحی شام جمع فرموده اند و هشت ستون سماق که بنا و مایه گنبد
مقصوره و محراب بر آنها بر پا است و در بادی النظر نهایت معجب و خوشنما اتفاق روایات ثقات
آنست که از معدن اصل که در ولایت حبشه است همگی را آورده اند و در بعضی کتب تواریخ ایراد
کرده اند که شهر آثینه و مدینة الحکما که دار السلطنه اسکندر فیلیقوس است معبد و دیری ویران بود
و بانی او لیالو نام پادشاهی در قدیم الایام که معاصر حضرت ابراهیم علیه السلام است تمامی بنیان
بنا و فرش آن معبد را از سنگ سماق و رخام ساخته و طرح بنای آن در غایت زینت و رفعت انداخته
بود و بحکم استون بانو حاکم آثینه آن هشت ستون را از آن معبد در روس بکشتی نقل باسطنبول کرده
و جهت اظهار نیکو خدمتی و معاونت عمارت خیر آلات بنائی بکردونها از آنجا بقسطنطنیه بحیث روزه

برای اهل تحفه آورده چون مواد عمارت و اسباب تعمیر از هر طرف ممالک بهم رسید و آن
پادشاه دانا دل با اصطرلاب فکرت و تیر رصد اوضاع نجوم و هیأت روزی در غایت فیروزی و وقت
و ساعتی از ایام بهروزی جهت ابتدای انشاء آن مناسب دیده تمام استادان مهندس را که
در اعمال هندسه هر کدام چون مرکز پرکار سپهر و گردون وحید ربع مسکون و بی نظیر بودند و در
اصناف ضروری خصوصا علم جر اثقال گشتی مثال در بلاد بری و شهرهای بحری معروف
و شهیر اما در میان آن گروه اعناد یوس نام معماری بود که در زیر قبه گردون در دقایق عمل اشکال
و غرایب و بدایع اعمال انسی همتای خود موجود نمی‌پنداشت و بحسب علم و عمل درین ابواب
مهارتی تمام داشت بعد از اتفاق جمهور تقدم آن معماران مشهور متعین گشت و همگی ارباب
دین و دولت صلاح ملک و ملت در آن دیدند که این بنای خیر را بر محل دیر و معبد آتش پرستان
که پادشاه استون بانو هدم و تخریب فرموده بود طرح باید انداخت فاما عرصه و فضای
آن معبد قدیم ارفع و اوسع باید ساخت بعد از قرار رای سلطان و ارکان و تسطیح عرصه عمارت
و تعمیق اساس بنیان آن بر طبق رای اعناد یوس که اقدم و اعلم معماران مهندس پیشه و یکصد استاد
دیگر تابع او از طراحان و رسامان مستقیم اندیشه بود باتفاق همگی ایشان در ترسیم آن بنا و تقسیم
مساحت آن فضا هر گونه رسمهای مهندسانه بر الواح خاطر و صفایح ضمایر نگاشته شد و در روز اختیار
جهت طرح عمارت جمیع اهل الله از علما و صلحا و زهاد مجتمع داشته و در آن روز ابتدا و استقبال
برسم افتتاح کار خیر دعوت عامی نمود بموجب مفصل جهت اطعام حاضران تعیین فرموده اول
گوسفند دو هزار و گاو یکهزار جهت قربان و سایر مصالح اطعمه برین قیاس فراهم آوردند و سه هزار
کندزا که هر کندزا باصطلاح آن زمان یکهزار درم سیم باشد بر اهل استحقاق از محتاجان و فقرا
انفاق نمودند و از جمهور حاضران آن مجمع استدعای دعا فرمودند و جهت مبارکی و فیروزی آن بنا
و وقوع آن عمل صالح در معرض قبول **فتقبلها بقبول حسن** دستهای مسکنت بدرگاه مناجات
گشادند و برای دوام و قوام آن اثر خیر از حضرت حق بنیاد دعا نهادند که **بیت** من دعا میکنم او
آمین خدایا از کرم در دعای من پس خلل مکن آمین او و پادشاه استون بانو در حضور آن اشراف
الناس بعزیمت اتمام و نیت انجام آن بنای عالی اساس با جلالت خود نذر و عهد فرمود که چون

توفیق اتمام آن بنای خیر یابد و منوی خاطر او باشد آن معبد شریف بانجام رسد سه هزار کندزا
زر بفقرا و مساکین بشکرانه انجاح آن مقصود صرف و بخش کند و هر کس که از محبوسان و زندانیان
که در تحت حکم و تخت سلطنت او باشند یکبار عفو و بخشایش نماید و در جنب آن بنای عالی
عبادتخانه مختصری بر روی معمور ساخت و هیاکل و صور جمیع انبیا و مرسلین اتبع ترتیب در آنجا
بطریق تمثیل و تصویر بپرداخت تا هر روزه بعد از فراغت از کار ملک و احکام سلطنت بآن
معبد رود و بعبادت قیام نماید و صنایع بدایع عمارت را بصوفیه مشاهده نموده تفرجات
در استبنا و استبشار آنقدر ماید و از بارگاه سلطانی خود تا آن معبد دهلیزی ساخت که در حین
توجه و دعوت بآن عبادتخانه عوام الناس را بدو نظر نیفتد و از اوقات عبادت او
کسی را در شب و روز وقوف نشود **اذا ما کنت ذا ملکا مطاعا فکن عبدا الی الله مطیعا**
و هر روز بر کیفیت و کمیت عمل استادان و معماران اطلاع می‌یافت و بقدر هنر و حسن
اجتهاد هر کدام پرتو خورشید انعام و احسان بر ایشان میتافت و از وفور اهتمام و استعجال
در اتمام آن کارکنان آن بنا را باین تفصیل تعیین نموده که هر روز یکصد معمار مهندس پیشه بسوالی
اعناد یوس مقرر بود و از استادان صنعت بنائی و درودگری و رسامی و آهنگری و سنگ
تراشی و نقاشی و مصوری غیر از کسی در کار می‌بودند و ده هزار عمله و فعله و شاگردانی
دستیاری می‌نمودند چنانچه هر روز پانزده هزار و یکصد نفر در کار بنا اقدام میکردند و هر فرد
بقدر هنر و عمل خود با جاره و مزد کار طیب خاطر فایز نموده بکار می‌آوردند اما در حین طراحی و تصویر
اصل بنا هر کس از مهندسان رسمی بر صحیفه خاطر خود میکشید و پادشاه بصیرت شعار نظر تامل
در هر کدام میدید اما در خاطر همایون از آن رسوم هیچ کدام قرار نمی‌گرفت و بنوعی که از جمیع وجوه
خالی از خلل نباشد صورت نمی‌پذیرفت و چندی روز در فضای تفکر و در ساحه وسیع المساحة
تدبر متردد بود و بهیچ یک خاطر علیتین مناظرش مطمئن گشته حکم جزم نمیفرمود تا آنکه روزی
اوقات خجسته ساکش بشام آرام رسیده دیده ظاهر بینش را بطریقه معهود خواب در ربود
ناگاه در مقام منام چشم حقیقت بین خود مبشری غیبی مشاهده نمود و قوای باطنی اش صورت
واقعه بر صحیفه عالم مثال رسم فرمود که در محل این طرح عمارت خیر سیر مبارک بنا مکمن شده و جای

سبز رنگی در غایت نظافت پوشیده و در دست او لوحی سیمی است که بران رسم عبادتگاهی
کشیده و بخاطر پادشاه دران حالت میرسد که اگر بملاحظه آن رسم فایز میبودم طرح معبدی
که آغاز نموده ام بآن وضع منقش مینمودم در حال که این معنی مخطور خاطرش شد آن پیر نورانی از روی
مهربانی آن رسم و لوح را بدست پادشاه داد و با او بنیاد محاوره نهاد که این رسم معبد
ایا صوفیه است که برین وضع مقرر شده و اتمام آن بنا برین اسلوب در قضا و قدر
مقدر گشته پادشاه استون بانو پرسید که ایا صوفیه چه جایست و این طرح معبد در کجاست
پیر معنی گفته که ایا صوفیه اسم عبادتگاهیست که اکنون آغاز بناء آن نهاده و این قرار
رسم عمارت خیریست که در فکر و تدبیر آن افتاده اتفاقا ایا صوفیا بلغت قدیم روم بیت الله
در مجمع اهل تعبد را گویند بعد از تیقظ و انتباه پادشاه دل آگاه صبح آن روز شادمانی و بکام
فوز مطالب و امانی اغنادیوس معمار را بحضور آورد و بمفتاح لسان بشارت بیان ابواب
تکلم را فتح کرد و از محاسن توفیق و میامن تحقیق اغنادیوس هم دران شب مطابق همین
واقعه پادشاهی صورت بنایی از غیب عوالم الهی دیده بود و بر آن طبق طرح عمارت را
بر صحیفه کاغذی سیم نمای کشیده بنوعی که هیچ گونه میان آن رسم معمار و صورت مثالی رویای
شاهی در کشور اسرار مخالفت و تفاوتی نمی نمود لاجرم پادشاه صاحب انتباه بتقدیم وظیفه
شکر و سپاس لطف اله نموده این بشارت را بجمیع خاص و عام ارکان دولت خود رسانید
و ضمیر منیر خود را از عروض خاطر متفرقه رهانید و بنای عمارت را بهمان رسم ملهمان
عالم غیب مقرر داشت و بطرحی که سرنوشت رسامان قلم تقدیر بود صورت آن بقعه خیر را
در کشور شهادت بنگاشت عمارتی کارگاهی بزیب و زرکاری و رنگ مینو و نقش معماری
قبله گاه اهل سپید و سیاه قبه و طاق بر کشیده بماه

گفتار در ذکر طرح بنای ایا صوفیه و تعیین وجوه اخراجات انفارات عالی بنیان و خواب دیدن پادشاه حضرت خضر را و کیفیت ره نمائی بگنجی که اکنون جهت [illegible]

در صحایف اخبار مسطور و بر صفایح کتب
آثار چنین مزبور است که چون طرح بنای ایا صوفیه بموجبی که سابقا مشروح شد بر روی زمین
انداختند و در زیر زمین و در جوف اساس ارکان آن تجویفی مولفا از قبها و طاقها مبنی بر

ستونها

بر ستونهای سنگین ساختند چنانچه دران محل تجویف مخفی بزرگ جهت جمعیت آب باران شده و تمام
قبه مقصوره و اطراف آن موسس بر ارکان آن ستونها پنهان گشته و اصح اخبار در جهت بنای آن وضع دو
طبقه آنست که استنبول محلی محاذ بحارست و اکثر اوقات متعرض بحدوث و تراکم بخار و این
صورت موجب ظهور زلزال بسیار و عمارات آن در معرض تزلزل و انکسار لاجرم هر چند در
مبانی عمارت تجویف و تالیف ستونها و پایها متصل یکدیگر بیشتر باشد در اتقان ارکان
و تاسیس مبانی انسب خواهد بود و تراکم ابخره و تراکم ادخنه را در تجاویف ابنیه واقع و دافع تواند
بود دیگر چنین محل جمع شدن آبست که در اوقات تنگ آبی بآن احتیاج شود در زیر قبو ارکان
ایا صوفیه مضیقیست که حکم دریاچه دارد که زورقی در آن جاری گردد چون از قدیم الایام در آن
کشور آن طرح بنا معهود بوده پادشاه بانی آن معبد را برین وضع قدما موسس نموده اذا استجره المرء [illegible]
عنهم [illegible] چون بناء مقصوره و اطراف آن از مرتبه اساسی و طبقه زیر زمین سر ببالا
کشید و دور قبه و گنبدهای جوانب بپای طاق و طاسک رسید خزاین شاهی بپایان
انجامید سرکار عمارت مدد خرج طلبید چراکه وجوهی که در وجه خرج انجا مقرر شده بود نقود
از خزینه و مملکت متصور نبود پادشاه ازین معنی بغایت متالم و در اندیشه تدارک آن
متامل شده هفت شبان روز در خلوت باین فکر و تدبیر مشغول گشت و در اوقات طاعات
و عبادات با خدای خود مناجات می نمود که این کار خیر که در آن شروع رفت مقرون تمام
باشاره غیبی بود اکنون در زمان حیات این بنده آنرا ناتمام مگذار و چنانچه باعتقاد خالص
اعتماد بر لطف و توفیق ربانی متصدی اتمام آن شده اسباب سرانجام آنرا بوجه احسن برار

لمؤلفه
مال را اگر بهر دین کردی حمول ❊ نعم المال صالح گفته رسول ❊

در شب هشتمین از ماه اندوه
پادشاه که دیده جهان بین را شحنه خواب در تحت فرمان خود در آورد و سلطان روح در جلوه گاه
تماثیل عالم مثال آغاز تماشاگری کرد پادشاه استون بانو همان پیر نورانی و هیاکل روحانی را که سابقا
مشاهده نموده بود دیگر بار رخساره نمود چنان دید که آنکس حضرت خضر است علیه السلام که در کنج
عبادتخانه که انزوا کرده بنماز ایستاده و دست دعا و مسئلت بدرگاه اجابت گشاده بعد از
اتمام عبادت با پادشاه استون بانو خطاب نموده که ترا بشارت باد که از حق جل و علا مراد تو

که اتمام این عبادتخانه را امداد نمایم و عقده این کار را تدبیر سر و خرج آن را مفتاح دست عنایت گشایم
اکنون از لطف الهی هر دو خرج این بنای خیر را در طرف شهر سلوری که یکمرحله اسطنبول افتاده بنیات ثبات
که گنجی شایگان مخزون و آماده نهاده نشانه و علامت آنست که در دروازه سلوری سه پشته و دال است
نزدیک یکدیگر و در آن میان ستونی از رخام کبود در زمین استوار کرده اند و گنج را در زیر آن
سنگ چون اسرار الهی خفا و استتار نموده اند چون پادشاه از خواب برخواست و اندوه
دلش از آن واقعه فی الجمله کاست و وقوع آن واقعه او را اشتباهی نبود چرا که در نوبت اول هم صورت
واقعی از رؤیای او تخلف ننمود تا سحرگاه صباحی با تمام ارکان دولت بمحل موعود توجه فرمود
و استقراء علامات معهود نمود نشان ستون رخام با اندک جست و جوئی ظاهر و نمایان شد
و مخزنی در زیر آن عمود عیان گشت بیت چو دست عنایت بیارد کلید ز گنج زمین گنج آید پدید
چون پادشاه موفق بدست تایید مفتاح ایادی مانند اقلید درهای آن گنجینه را گشاد و بدیده
شهود عینی موعود غیبی را ابصار نمود هفت خم خسروانی از روی و مس مهیا دید از زر و سیم نجد
و قیاس و در اکثر آن خمها مرصعات مکلل بلعل و یاقوت و الماس بعد از نقل آنجنس نفیسه عتیقه
گرانمایه در خزانه معموره از خرابه مطموره شکر عنایتهای بیحساب و سپاس نعمتهای غیر
مترقب رب الارباب قولا و فعلا بجا آورد و مجمعی عظیم در بارگاه سلطنت خود مرتب ساخت و لشکرانه
این عطیه کبری جماعت فقرا و مساکین را بهر گونه انعام و اطعام بنواخت و مجددا از سر شوق
و ذوق شروع در استبنای بقعه خیر فرمود و در تکلفات معبد زیاده بر قدر حساب افزود و اولا
باصلاح معماران کاردان مقرر فرمود که جهت خشت و آجر طاقهای آن بقعه عظیم و سایر قبابات
گردون قباب از هر طرف ممالک دور و نزدیک خاک پاک آرند و معماران جهة امتحان
خفت و ثقل خاک هرجا چند خشت بکار دارند بعد از استبنا بطریقه استقرا خاک جزیره
رودس از سایر ترابها اخف و الطف بود چنانچه هر خشتی از آن خاک ثلث خاکهای بوم روم
قسطنطنیه بود حکم مطاع پادشاهی بحاکم رودس شرف نفاذ یافت که بقدر تخمین مهندسان خشت
و آجر بکشتیها نقل اسطنبول نمایند و اندیشه آهک و گچ بهمین اسلوب از هر جانب فرمایند اما
برای متین اعمده و پوشش [illegible] در خت لسان العصافیر را در غرفها نهاده در آتش جوشانیدند و هرچه

و هرچه آن لعاب افرخ و آهک بهم اتصال میگرفت محکم که وصله سنگ یا قطعه دیگر انفصال نمی
پذیرفت و مع ذلک هر چند آجر که در مقصوره قبها بکار برده اند بشیشهای آهنین بسته و پیوسته
کرده چنان منقولست که در هر دوازده دور آجر مقصوره استخوان پاره از عظام اولیا و عظام
و بعضی انبیا علیهم السلام تبرکا نشسته اند و استواری بنیان آن بنای خیر را از آن اجزا شریفه
توقع میداشته اند نظم زحل ز بهر شرف لاوکی ز شکل هلال بباخت تا که برد گل بنردبان آورد
ز شکل قبه و منجوق دست معمارش برای چشم فلک میل و سرمه دان آورد و از غرایب
صنعتهای داخلی و خارجی آن بنا که استادان هنرور ساخته اند اولا تمامی دیوارهای قبه
مقصوره و سقوف و در فوف آنست که با انواع نقش و نگار پرداخته اند و مینا کاریهای زرنگار است
و زجاجهای زرکار که بجای کاشی بکار برده اند که درین مدت روزگار بقدر درهمی از آن
فرو نریخته و از میناهای رنگارنگ انواع رسمهای دلفریب بهم آمیخته و دیگر طرح سطوح دیوارهای
صروح و قبه و اطراف آنست که از ظاهر و باطن بسنگهای سماق و یرقان و رخام مقطع نقش ساخته
اند و آن سنگهای رنگین را بر وضعی غریب بهم ترکیب نموده و آل و آل بهم آمیخته اند و نقوش
متماثل آن سنگها بطریقه طرد و عکس امواج صوف و خارا بهم افتاده چرا که هر سنگی منقش
عمق و سمک طولا و عرضا بمنشار مبین بریده و برهم نهاده واقعا هر سطحی از آن بنا رشک گنبد مینا
نگارستانیست و هر گوشه از آن بهشتی محفوف بگلستانی و اعظم آثار این بنای رفیع العماد ستونهای
عالی بنیاد است بر مثال اوتاد کره ارض از سنگ سماق و مرمر سبز و کبود و سفید آن بلاد و همگی
آن گنبدها چون خیام مشید این سبع شداد و ستونی بر دو طرف محراب مسجد که اتفاقا قبله
اسلامی قریب السمت و موافق افتاده از یمین و شمال آن هشت ستون سنگ سماق نهاده
که هر ستونی حکم مناری دارد منقش بنقوش اصلی و جبلی و مزین برعونت و طراوت جبلی هر کدام
ستون را از اضلاع گنبد مقصوره عالیجناب و اطراف قباب رفعت انصاب ستونهای مرمر
سبز و کبود و رخام سفید استوار است بر نسبت توازی و تساوی خطوط شعاعی انوار در چنین لموع
ازین گنبد چرخ دوار لکن هر یک موشح و موشی بچندین نقش و نگار و سطوح و فروش آن معبد
شامخ العروش و صحن صفوف صفهای آن ساکن سروش همگی سنگ مرمر و رخامست انمام مبسوط

بهیأت صحایف نقره خام بحسب ملمس در غایت هموار و ملاست و شفافتر از آب متموج
بر سلاست خطوط امواج احجار بر نسبت موجهای بحار زخار و آن سنگهای آبگون
نمودار از صفوف میاه انهار صحن معبد در دیدهٔ خیال لعنه عرصه بوستانیست نهرهای
آن متموج از تحریک نسیم شمال و صفایح احجار ملسا آیینه مثال آن گویا دریائیست صافی
پیکر تماشاگران در روجوال بیت زورق زسایه بانی عجب نشاید داشت که خاک تیره ازو رنگ
و اعداد ستونهای قایم در زیر دیوار قبه مقصوره و سایر قباب جبال تمثال و سطوحهای
مناره منوال در طبقه فوقانی و تحتانی آن رشک نگارخانه خیال دویست و پنجاه و چهار عدد
است از جنوب و شمال و مشرق و مغرب اما زینت و زیبی چند که در حین
اتمام آن گنبد مقصوره و اختتام تعمیر آن بنای معموره ترتیب شده بود و بدل آلعدار
ارتحال آن پادشاه بانی ازین دار فانی پیش دیده حیرت نظاره گیان می نموده در تحت
بیان استقصاء آن محال است و آنچه از بقایا و شواهد و علامات آن الی الآن بتحقیق پیوسته
و بعضی بحسب نقول معول علیه بطریقه عنعنه بهم بسته آنکه در حین تزیین آن معبد اولا تمام چهار چوبهای
ابواب قبه از سیم خالص بوده و حلقها و زنجیرهای درها و در کبها و سلاسل قنادیل همگی از نقره خام
ترتیب نموده و در طرف یمین محراب قبه بطریقان بعنوان اغطان و مذکران و معفران الخیل بعدد
هفت طبقه آسمان هفت صفه مشتمل بر هفت ستون از نقره بطریقه کرسی حفاظ ساخته اند
و تختهای فرش و نردبان پایهها از رخام سبز خام همگی را بسیم محلا و مذهب از هر طرف برافراخته
و از هر ستونی تا ستونی دیگر مجرها و طرابزونهای زرکار رسانیده و جملگی را بمیخهای
مذهب مرتب گردانیده و بر تارک مقصوره چلیپائی از زر سرخ برافراشته و آنرا
بجواهر قیمتی مرصع داشته و هنروران و زرگران شکوفهای رنگارنگ از زر و سیم تالیف
نموده و بربالای هر یک از آن کرسیها و بر اطراف چلیپا ترصیف فرموده و در جانب
یسار محراب منبری بوده ستونهای آن همه از سنگ سماق و بر سر آن یک دهله
سنگی از بلور صاف که محل نشست خطبا بوده و بجای منجوق منبر چلیپای زرین مرصع بجواهر
بران مهیا نموده و از هر طرف مجرهای سیم مطلا و از هر جانب محراب پردههای زربفت

اعلی بر میان محراب هیکل و تمثالی از حضرت عیسی علیه السلام از زر خالص بر کرسی سیمین و بر هیأت
چهار منبر برافراخته و از هر طرف پیکر عیسی دوازده هیکل بهیأت حواریان که اصحاب مسیح اند مصور ساخته
اند و دوازده انجیل همه بآب زر نوشته و بر کرسیهای زرین نهاده و در هر دو طرف محراب
چهار شمعدان از زر سرخ و چهار از سیم خالص و چهار از بلور که شبها شمعهای کافوری فروزان
تا صباح ایستاده و بر چهار زاویه مقصوره در هر یک یکی مجلد انجیل بر کرسی از سیم مطلا برافراخته
و در پیش هر کرسی مجمره و عودسوزی هر کدام از هزار درم نقره ساخته و ده نفر قسیس از صبح تا شام
بقرائت انجیل در درون مقصوره مشغول و شبانروزی معتکف معبد از عبادت و توجه برپا
بگذارش وذبول و در طبقه فوقانی و تحتانی مقصوره شش هزار قندیل همه از زر و سیم مرصع
از گوهرهای شب چراغ فروزان می نمود و اکثر آن قنادیل مرایا و تحف ملوک و سلاطین اطراف
و بلدان بود و دو هزار گوی سیم مذهب با شرابهای ابریشم الوان که شبها همیشه شمع بران
می افروخته اند و صد قندیل از زر خالص که شبهای عید و سایر لیالی متبرکه چون قنادیل نجوم می افروخته
و در کار در گاهی که مقابل محراب است تخته چوبی از بقایای کشتی نوح علیه السلام آویخته و جهة تعظیم آن
الواح زر و سیم بر هر طرف آن تخته بهم آمیخته و دو دری که بر دو طرف محراب واقعست جهة
محل اعتکاف رهبانان عظام معابد هر دو در را از زر سرخ ساخته و دروازهای درون و بیرون
مقصوره را بعضی از عاج و آبنوس و صندل نجاتم بندیهای درون و بیرون مهندسانه طرح انداخته
و بر این قیاس زینتهای بی اندازه ترتیب داده که موجب حیرت دیدهٔ خبرت بوده و باعث
عبرت نظاره گیان دیدهٔ عبرت **لمؤلفه** ناظران از شگفت درمانند * جمله حیران نقش
ایوانند * چون که منجوق قبه اش بنمود * مهر حیرت دهان خود بگشود * و بعد از اتمام
استخوان بندی مقصوره پادشاه میخواسته که مابین ستونهای قبه را طرابزونها و مجرهای سیمین
مزین ساخته جمیع ابواب و مداخل قبه را درهای زرکار بآهن جامهای سیمین برفرازد اما بعضی
عقلا و علما بنصیحت او گفته اند که چون دنیا دار غرور است و عبور از آن نشیمن غرور و تجاوز
شخص درین قبه کردن پر شر و شور غیر مقصد و محتمل که عمر در زمان پادشاهی ستمکار بمیان آید و
بحرص زر و سیم در قلع این اساس زرین و آلات سیمین مبادرت نماید و چنین معبدی تجح

و قبه مروج از حلیه رواج و رونق باز ماند و ضرر کلی بحال سکنه و مجاوران انجا رساند چون این کلام
معقول نزد پادشاه بقبول انجامید آن بحرها و دریاها و دریچها را از جهت جوشش بوجهی ترتیب کردند که در
حین گداخت و سباکی آن بعضی جواهر رنگین و گوهرهای ثمین دران میان میریختند بنوعی که بعد از
بیرون آوردن از کوره همه آن احجار ترصیع در جسم آن سبیکه منجمد می شده و بهم آمیخته اند
و در غایت رعونت و بها در نظر تماشاگران نمایان و جوال بوده و اشراع جواهر از سطح آن محال
محال **للمؤلف** در وی همه لطفها که جوئی ❊ چون عارض یار در نکوئی ❊ و در ایام پادشاه بانی از تشبهات
و خصایص آن بنای عالی مبانی چهار حوض بوده که از رخام ساخته اند و اطراف همگی با سنگهای
رنگین اندوخته و اکثر اوقات همه آن حوضها از شیر و شراب و انگبین و آب مالامال میداشته اند
و وارد از الحب میل طبعیت مثل انهار جنت شرب و انتفاع آن مشروبات بی مانعی میکرده اند
و در بیرون مقصوره در صحن حوض بزرگی از سنگ مرمر الوان ساخته و چهار طاق هم از سنگهای
منقطع بر آسمان افراخته و مجلس تصویری از پیکر حضرت علی با دوازده حواری و تمام تماثیل مادر
سابق از آبا و اجداد پادشاه تا زمان او در ان ایوانها پرداخته و شادروان از سنگ سرخ
که از جزایر یونان آورده بوده اند آب حوض را از انجا بفواره انداخته و همیشه این محل مطاف و مراح
سایران اطراف عالم و نشیمن بزم جوانان و متعمان طوایف امم بوده و لایزال خوبان ماه رو
و پری رویان سنبل موی دران حوض غوطه میخورده اند و نظارگیان نور چشم خود را بتماشا گری
آب میداده و چه روشنی دیده نگران همواره انجا بتفرج می ایستاده اند و آن محل را نظرگاه مردم
شهر و ولایت و تماشاگاه اهل نظر و درایت نموده اند **بیت** آمدند از خبر شنیدن او ❊ صدهزار
آدمی بدیدن او ❊ بر سر او همیشه باد وزان ❊ دور از ان طوف کوست باد خزان ❊ این جمله که
مذکور شد شمه بیست از غرایب آن بناء عالی و نمودار این عجایب بعضی بقایا از مبانیست که با وجود
طول زمان پا برجاست از انگاه تا حالی و القلیل یدل علی الکثیر ❊ و القطرة تخبر عن الغدیر **گفت رجحام**
و ذکر اتمام بنای معبد ایاصوفیه و انجام مهام آن جنت با ستمام مرام پادشاه بانی بارتحال از جهان
سرای فانی و تعاقب سلطنت و ولایت عهد برادرزاده او و انهدام قبه در زمان او و تجدید
آن مقصوره نوبت ثانی و کسر قبه در حالت تکسر ایوان کسری و تعمیر آن بظهور نور اسلام بمقدم سلطان در ایام

از آثار ارقام مورخان سابق و اخبار اخیار احبار محقق چنان مرویست که ابتدا از توجه پادشاه
آنستون بانو بعمارت خیر ایاصوفیه تا مدت هفت سال و سه ماه بجمع اسباب عمارت و طلب مهندسان
و هنرمندان قیام نمود بعد از تحصیل هیولای بنیان در ترتیب صورت ارکان شروع فرمود و بعد
شانزده سال و دو ماه بنظام آورد و بعد از ان پادشاه بانی جهة شکرانه نیل باقصای امانی در غایت آیین
شوکت سلطانی در بارگاه شاهی و کریاس اوامر و نواهی خود مجمعی عظیم از عظمای ملوک و سلاطین و محفلی
پر شعیم از علما و حکما و کبرای ملت و دین ترتیب نمود و اعیان بدعوت عام فضلا و فقرا و ضعفا باطراف
فرستاد و دست احسان و انفاق بر کافه اهل آفاق برگشاد و جهة اسباب طبخ و اطعام نخجیر از مرغ
قربان فرمود و سی گنج زر سیم مسکوک و یکصد و سی هزار کندم بر وفق منذور بر فقرا و غربا و محتاجان تصدق
نمود **قد جمل جود کف قیصر اهل عالمه حتی الحقیقة سل ام الاشباه و النظائر** مشهور است که آن روز جمعیت سه هزار کس معتبر
هر یک بر دست خود یک شمع کافوری افروخته بودند و بااین اجتماع در معبد در آمده مبارکبادی پادشاه
می نمودند بعد از این انجمن عالم پادشاه با ارکان دولت بالتمام بایاصوفیه دخول نمودند و پادشاه
از آستان معبد تا پیشگاه محراب از روی تخشع و انکسار و بطریق نیازمندی و تضرع بدرگاه کردگار توجه فرمود
و در طاق محراب بسجدات شکر و سپاس آن توفیق یزدانی و حصول غایت ابتغا و امانی سر بر زمین عبودیت
و بندگی نهاد و زبان بقال و مقال بدرود بر سرود و باین سخن برگشاد که الحمد لله که ازین عبادتخانه که تا بنای
عالم شده هیچکس از اهل ملت و دین و پادشاهان سابق را در تمام روی زمین معادل و مماثل این میسر نشده
بود و معمار همت هیچ احدی از جهانداران دست آفتدار را بشرفات و غرفات عدیل و بدیل
این بنای عالی متطاول و متناول ننموده بر وجه احسن با تمام رسید و از روی دل بکام دوستان
بانجام کشید **بیت** شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا ❊ بر منتهای همت خود کامران شدم ❊ بعد از
تقدیم مراسم شکرگذاری حضرت باری تمامی مردم رعیت و لشکری از بزرگ و کوچک و غریب
و شهری را بر طبق معاشرت و مسرت ایام بعشرت و شادکامی فرمان داد و بسط بساط نشاط
بر همگنان گشاد **بیت** سلم کرد شهر و روستا را ❊ که بهتر داشت از دنیا و عارا ❊ بعد از استیفاء حظوظ
مسرت و شادمانی جملگی ارکان دولت و خواص سلطانی را احضار فرمود و کمیت و کیفیت
اخراجات آن عمارت عالی مبانی را استفسار نمود از قرار دفاتر و روزنامچات بغیر از نذور و هدایا

ملوک و سلاطین از خزانهٔ معموره پادشاهان موازی سیصد عدد قصبه و شهر و قریهٔ معتبر جهة اخراجات
یومی و شهری و سنوی بران معبد وقف فرمود بغیر از مستغلات از حمامات و دکاکین و حجرات
و طواحین که در ممالک روم و فرنگ تا حدود سقسین و بلغار و دیار روس و بلاد شمالی و سایر
اقطار و امصار بانجا تخصیص و تسبیل نموده بود و وقفیهٔ آن موقوفات را بخط الطریق بزرگ که اعلم علما
آن قوم بود استنساخ فرمود و تعیین خدام و قوام و مجاوران و معتکفان بر قیاس موقوف علیه
در شرط واقف درج نمود بیت طومار روزگار ز ذکر نگارشش ۰ زارباب نقل همچو کتابی مسجل است ۰
و آن پادشاه دل آگاه از کمال توفیق و نهایت تحقیق این مقصود همیشه صورت وجوب بنا
فنا را این نقش کثیر المحنة والعنا در آئینهٔ ضمیر الهام پذیر تصویر میفرمود که اذا تم امر دنا نقصه
توقع زوالا اذا قیل تم تا آنکه بعد از مدت ششماه که برین جمعیت و کامرانی گذشت ۰ و متقاضی اجل ناگاه
ملازم درگاه پادشاه گشت ۰ منذران امراض مختلفه را دم بدم ببرون قصر مشید بدن ۰ و در حریم بارگاه
تن بیمار ممتحن او منیفر ستاد ۰ و معالجات و مدارات اطبا عیسوی انفاس فایده نمیداد ۰ زیرا
که جهة دفع قضاء مبرم هیچ تدبیر نظر بی نظیر حکیمی سودمند نیست ۰ و تدارک اجل موجل در وقت حلول
موعد معجل معقد و هیچ طبیب ارجمند نه مصرع شنیدم از حکما مرگ را علاجی نیست ۰ هر چند بمقتضای
طبیعت انسانی و بخاصیت تعلق نهانی آدمی بجاه و سلطانی نگرانی خاطرش جهة بازماندگان
مملکت رشک جنان و از آن تخت ملکی آراسته بعدل و احسان ۰ از گذاشتن سریر قیصری از وراثت
فرزند پسری بسیار او را دامن گیر میشد ۰ و از تعلقات دنیویه بعدم تخلف تخت شاهی
تخلف صدقی بغایت محزون و دلگیر گشت ۰ فاما بهمین خود را تسلی مینمود که از اعقاب صالحه یاد خیری
بهتر از ذکر جمیل نیست ۰ و هیچ فرزندی در ابقاء ذکر خیر مثل آثار مکرمتی مورث اجر جزیل نه وما الابن
الا الذکر الصالح و ذکر المرء ... الکلم لاجرم چون از خاندان سلطنتش برادرزاده داشت
استون بوس نام و بخصایل پسندیده و اخلاق حمیده وحید ایام ۰ او را بر سر بالین خود آورد و ارکان
دولت را با او حاضر کرد ۰ بعد از تقدیم کلمات ناصحانه مشفقانه و بسط کلام در تحقیق بیوفائی
زمانه برادرزاده را ولی عهد خود نمود و سفارش ملک و رعیت باو و سفارش او بارکان سلطنت
خود فرمود و استون بوس را ایش خود خواند و چند وصیت بر زبان بیان راند اول آنکه چون قالب بدن خالی

از نفایس

فصل صحت تعلیل غیر مستقل

از مجاورت جوهر روح قدسی مفارقت نماید تن مألف او را از آب و گل برآورده اند جهة
مناسبت ظاهری بقرب عباد شجانه ایاصوفیه در مرقدی مقرر داری و بر حسب کلام ملی
والذین خلقکم من تراب بملایمت عنصر اولی و منشاء اصلی جسد خاکی آنجناب سپاری و بر سریر
سلطنت و کامکاری همیشه بدعای خیر مرا بیاد آری ۰ و اول وصیتی که جهة بقاء ذکر و دوام اثر من بتحفه
عالم نگاری این باشد که هیکل و صورت مرا بقانون سلاطین سلف از مس و آهن تصویر فرمائی و آن
مس را بطلاء زر اندود نموده بنیادی و عمودی بغایت استوار از سنگ تراشیده در نزدیک ایاصوفیه
برافرازی و آن هیکل مصور را بر هیات سواری بلباس زری و تمثال دو دست مرا چنان باز نمائی
که در یکی سیبی در قبضه داشته باشم و دستی دیگر گشاده و خالی گذاشته تا این تمثال در عالم
صورت و دار دنیا اشاره و کنایه باشد که اهل بصیرت و ارباب خبرت بدیدهٔ عبرت
ببینند و دانند که ملک عالم را همچو یک سیب خوش رنگ خوش بوی در حوزهٔ دست تصرف
درآوردیم و از ثمرات مطالب بهترین میوهٔ مراد برخوردیم چون نیک نظر کردیم در آخر از دست
رفته و بغیر کف صفر و دست خالی از بضاعت دنیا خیری همراه نبردیم بیت چون فنا گردم فنا چون از عیون
گویدم انا الیه راجعون ۰ تا این صورت موجب تنبیه دیگران و باعث عبرت پس آیندگان شود
تا بکثرت ملک و مال و قوت دست اقتدار اعتماد ننمایند و در ایام مهلت حیات در اکتساب
سرمایهٔ اخروی سعی نمایند کیف البقاء بدار لاثبات لها ۰ در عین همین گفت و گوی طایر بلند پرواز
روح قدسی مطارش پرواز نمود و ملک مستعار را بوارث حقیقی تسلیم فرمود که وهو خیر
الوارثین این جان عاریت که بعاشق سپرده دوست ۰ روزی رخش ببینم و تسلیم او کنم ۰
چون بعد از ایام عزاداری و سوگواری استون بوس بحکم ولایت عهد بر سریر بختیاری و جهان
داری استقلال یافت و بر حسب وصیت استون بانو هرکس از اعیان سپاه و مملکت بحکم رتبت
متابعت و مبالغت استون بوس شتافت ۰ چون مدت دو سال از پادشاهی او گذشت
و امر ملک و ایالت برو مقرر گشت ناگاه قبهٔ معموره ایاصوفیه همچو آسمانی بر زمین افتاده
بخاک یکسان و ناموزون شد اما دیگر قبها و طاقات از نقصان مأمون بود چهل
کس از علما و خدام و قوام دران هدم هلاک شد و تمام زیب و زینتهای قبه هموار با خاک گشت

و چون خبر انهدام ایاصوفیه باستونیوس رسید ازین معنی نهایت متضجر و منکسر خاطر شد معمار اغناد
یوس را جهت مواخذه بر خود طلبید و از سبب حدوث و طریان این نقصان پرسید معمار جواب
گفت که پادشاه استون بانو را تمام قبه بسیار تعجیل فرموده هنوز تمام خشک و استوار
نشده چوب بندها را کشود و هم سقف قبه را پنج گز از قاعده معهود بلند فرموده التفات
بمصلحت معماران ننموده و ارکان دولت گفتند که نوازل آسمانی را چاره و دافعی متصور
نه و تا این سقف مقرنس سپهر را رادع و دافعی نه الحمد لله که ارکان دولت پادشاهی
بر جا استوار است و اکنون اعاده و تجدید این چنین عمارتی بی نظیر بر ذمت همت لازم و
پادشاه استونیوس نیز تعجیل بخرج برده و رسد و پس فرستاد و آجر پخته از آن تربت ترتیب
نموده بنیاد و تجدید نهاد و بدستور اول معمار اغنادیوس را بسرکاری و انجام آن فرمان داد
تا آنکه قبه مقصوره دیگرباره اتمام پذیرفت اما این نوبت پنج گز سقف را فروتر نهاده بعضی پشتی
بانهای دیگر استحکام گرفت لیکن منبرها و کرسیها و طرازونها که از زمان سابق در عمارت
تکلف از زر و سیم مرتب شده بود آن وجوه نقود را صرف اخراجات آن کرده در زینتهای زر
و سیم مبالغه ننمود که خزانه متحمل آنچنان خرجها شود و بعد از تجدید تعمیر بموجب وصیت استون بانو بر
درگاه این معبد عالی میلی بر وضع مناری از سنگ تراشیده برافراختند و صورت و هیکل
استون بانو را بر اسبی سواره و سیبی در یک دست و دستی دیگر تهی از مس طلا و ذهب ساخته
و آن میل سنگین تا اکنون بر در ایاصوفیه بر پای است فاما در روز فتح قسطنطنیه سلطان محمد غازی
آن هیکل را با سایر تماثیل و اصنام و ازلام از منار و معبد فرود آورده که در معابد اسلامی تصویر
و صورت پرستی بی‌نهایت چون معمار اغنادیوس میل سنگین را با هیکل استون بانو اتمام نموده او
بوس را اصل مزاج پادشاه منحرف بود حکم فرمود که اغنادیوس جهت احکام هیکل استون بانو بر سر میل رود
و چون از استوار کردن صورت فارغ شود یکبار چوب بندها را از پای میل دور اندازند و معمار را بتنهایی
بر سر میل بازگذارند و هم آنجا از گرسنگی و تشنگی هلاک شود و در حیب پادشاه و مربی خود خاک
گردد اگرچه معمار بغیر از این معنی از سوء مزاج پادشاه فهم کرده بود فاما در قبول امر مذکور
او را چاره و تدبیری نبود چون امر معهود بر حسب موعود بانجام رسید و رشته امید حیات معمار منقطع

چوب بندهای منار و میل از هم برید روزی چند شکوه اغنادیوس گریان و زاری کنان بپای میل آمد
و میلهای آه و ناله را بر آسمان برافراخت اغنادیوس گریان و زاری کنان بپای میل شکوه خود را
شناخت رقعه بخط خود نوشته از بالای میل بزیر انداخت مضمون آنکه فلان رشته استوار را بر سر قبر
داده در فلان محل بپای میل آری که من رشته ریسمان تنهایی را بر و گذارم و آن ریسمان استوار را استحکم
بر و بسته جهت بالا کشیدن مرتب داری چون زوجه مشفقه بر حسب امر او بجای آورد معمار هم سر رشته را
بر بالای میل استوار کرده و جامه و دستار خود را مثل هیکل خود بر سر میل نمایان ساخت و خود عریان
بحبل المتین توفیق خود را از بالای آن زندان ابتلا بزیر انداخت و ریسمان مقیر نفط دیده تا ببالای میل
بعد از آن هر کس که شکل رخت و جامه او را میدید او را هم انجامی نپنداشت که خواب کرده یا آنکه
از شدت ایام جوع و عطش جان سپرده و در جای خود مرده بعد از آن در صورت رهبانان
از وطن جلا نموده مدت نه سال در اطراف عالم سیاحت سفر نمود تا آنکه رابطه حب وطن دیگر
او را بر بوده بقسطنطنیه عود نمود و بهمان صورت رهبانان در دیر عزرائیل درآمده و در میان رهبانان
بطاعت و عبادت روزی میگذرانید و باتفاق حکایت اغنادیوس را هر کس که میشنید
تا آنکه روزی پادشاه استونیوس بزیارت دیر عزرائیل رفته بوده و تمامی رهبانان مجاوره آنجا
محاوره می نموده از اغنادیوس پرسید که چه کسی و از کجایی و چه نام داری در جواب گفت که
از جماعت مهندسانم و اغنادیوس نام دارم اگر میکشی و گر میگذاری بعد از امعان نظر پادشاه
او را شناخته و بعد از استفسار کیفیت سرگذشت او را بسیار نواخت و بانعامات و اکرامات
پادشاهانه او را ممتاز داشته دیگرباره بر جمیع معماران تقدم و پیشوایی گماشت بیت
هنرمند دانا دل هوشمند ز آسیب دوران نگردد نژند و همچنین بطریق استفاضه و شیوع منقول است
که در زمان سلطنت نوشیروان عادل که قیاصره روم در سلک اطاعت او درآمده بودند و
اولاد قسطنطین قیصری در تخت قسطنطنیه مینمودند در وقت ولادت مقرون بمسرت و سعادت حضرت
خاتم الانبیا علیه من الصلوات اتمها که در اکثر ممالک عالم آثار غریبه بظهور رسید و دیده بصیرت همگنان
از وقوع آن آثار ظهور نور موعود خاتمی را میدید در سلک حدوث خمود آتشکده های فارس و آذربایجان
و فرو رفتن دریای ساوه و شق و کسر ایوان کسری که در کتب و نقول معتبره مسطور است و ساوه

ان عاصمت بحیرتها و دوار وماهمیں ایم و بات ایوان کسری و هو موضوع کشمل ایوان کسری شیم

و در اکثر جا بنها در آن اوان اساسها طاری شد و آن مشعر آگهی بطریق انذار کفار در هر کشوری بسیاری گشت اتفاقا در قبه مقصوره ایا صوفیه در جانب شرقی محراب قریب بصفتی انهدام یافت و نقصان با حسن در اهل بنا ظهور پذیرفت ابا نوشیروان اموال کراهمند فرستاده و باعاده عمارت و تجدید آن قبه فرمان داده اکنون الحاق آن ضعف مجدد و تجدید نوبت ثانی بغایت نمایان است و از زمان فتح اسلام آیات علوشان تا تاریخ الآن در آن نماینده و عیان است آن قبه در الان کهنه تر که منزل است یا رب بکن از آفت ایام حراستش و اعظم امارات فیروزی آن بنای مبارک با تم علامات محکمی آن معبد متبرک آنکه باوجود امتداد زمان از بدایت انشا و ابداع آن بنیان تا الآن در جمیع ممالک عالم بغیر از مسجد اقصی و بیت الحرام محترم هیکل ابدی که قبل از ظهور اسلام اساس آن بربایه دین و ملت حق بوده باشد و از آفات زمانه محفوظ مانده بمسجد اسلامی ظهور نموده باشد منحصر درین عبادتگاه ممالک پناه و این مورد فیوض رحمت دیر عباد العباد است با وجود آنکه در اواخر دولت قیاصره که سلطنت قیصر و والی اسطنبول بهمین و جزوی مواضع قریبه او محصور و مهجور افتاده و از عجز و عدم استطاعت قیاصره این معبد ایشان روی بانهدام و انهدام نهاده و در ایام کشورگشایی سلطان دین محمدی با وجود تجدید مبانی آن تعمیر و تأسیس جدید در تمام ارکان و شور معصوره و تشرف غرف آن بشرف مصباح توحید و ایمان گویا در بدن مرده چندین ساله جانی بدید شد مجدد آن قالب فرسوده از دم عیسی روح الله زنده جدید گشت **نظم** چو آدم ار چه ز خاکست اصل این بقعه * ولی معالی دمیش چو نفخ جان آمد لطافتش همه از نور شرع پیدا شد * که خاک تیره آن رشک گلستان آمد * و در کتب تاریخ روم چنان مرسوم است که ابتدای اتمام عمارت معبد مذکور پیش از بعثت حضرت سید علیه السلام و دعوت عام اسلام بدو نوبت شروع نموده و سال فتح سلطان دین محمدی اقلیم به معبد ملت احمدی در سنه ثمان و ثمانمائه بود و از متممات فضیلت و کرامت رتبت و از مرجحات و علو مکانت و رفعت منزلت آن معبد آنکه چون سلطان مجاهد آن روز فتح قسطنطنیه بقدوم همایون آن موافق سنیه را مشرف داشت باعلام شعایر

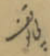
شرایع محمدی را بر قبه آن برافراشت و باهتمام تمام باعاده عمارت مدرسه و ترویج آن غیر مانوسه آن بپرداخت و تمام انقسام ملائک الصیام را مسجد جمعه آن مصر جامع ساخت چون اوقاف و جهات ایام کفریه آن مهجور و باطل شد و مدار مصالح آن منهدرس عاطل گشت تمامی رقبات و اراضی داخل سور شهر را که بقدر کشوریست و بفتح عنوه آنرا متملک شده بوده بر مصالح آن معبد وقف فرمود چنانچه تمامی در آن شهر از اسواق و خانات و بیوتات اجرت متعارف را در وجه مصالح انجا میرسانیدند و باوجود کثرت اخراجات آن بنیان عالی ارکان و مرجحات آن مبالغی هر سال از زواید خرج مخزون میکردانیدند و درین اوقات جمع اوقاف انجا بمبلغ و موازی نامعدود رسیده بود در خزانه وقف زواید موجود حاکم و متولی آن بموجب مفصل صرف اهل وظایف مینمود و الحمد لله که بمیامن اجتهاد آن سلطان مجاهد در کنگره ایوانش که اصوات جغد و بوم بود و از هر گوشه زوایای مسکونش آواز ناقوس می شنودند اکنون نغمات بلبلان گلستان قرآن و بالحان اصوات تحمید مذکران و تمجید موذنان بلند آوازه شد و بهر در و دیوارش اشکال مهیب چلیپا و صلیب کافری منسوب و موسوم بود تا الآن رسوم آیات فرقانی و رقوم خطوط دین مسلمانی مرسوم و مرقوم نمود و آن مقصوره معلی با وجود وسعت فضا و وسعت عرصه بنا الیوم کعبه قوافل دعا و ثنا و قبله رود اهل فضل و دانش امائل ممالک دنیا شد **للمولف** ایا صوفیه خیر البلاد * جلا فی جوفه نور الفواد * ترا اید المسجد الاقصی بناء * ولاکن جنوبیت فی العدات * قباب الفلک نیت فی ذراها * لذا اصارت مصونا عن بداد * واویا ذو الجبال لها اساس * راس شامخات فی العماد * بنو قوم مبانی عالیات * ولم یخلق کهذا فی البلاد * بها فرداعن الریح العقیم * عن اکناف الجبال اقوام عاد * ولولاها لعاشت ارض روم * بحجرین تلافا فی الولاد * و ذو القرنین لو ادرک بناها * لما احتاج الحدید للسداد * فسارت قبلة الاسلام توبا * وطاها بالذی نعل الجهاد * لحنیف خاقان سلطان دین * باسطنبول فتح بالجهاد * لحاف الناس من ظلم و کفر * فلولا به حامی البلاد * سمی المصطفی فتاح حسن * لقاد هرا شرک والعناد * داستان چهارم از فتوحات

مراد محمدی

مبشره سلطانی در ذکر توجه سلطان بغزای مملکت لاس و فرار حاکم آنجا ولتی اغلی بجانب انکروس و بیان کیفیت فتح قلعه سوری حصار و قلعه اموال و اغتنام عساکر مجاهدان از آن مملکت مأمول

نزد حکمای الهی مبرهن است و بر طبیبان روحانی مقرر و معین که وجود انسان کامل آینهٔ هرگونه کمال و نقصان است میان عالم امکان و ذات جامع او را رتبت ریاست است بر جمیع ابدان اکوان و صحت مزاج این رئیس اعضای عالم بنور روحانیت اوست از مصباح توحید و ایقان و مرض مهلک او از طریان سوء مزاج فطری اوست از عروض آفت شرک و طغیان و در تدبیر حفظ الصحه مزاج عالم و عالمیان انبیا و اولیا و سلاطین مجاهد طبیبان نفوس اند و مدبران اجسام بلاد و بلدان اند برعایه رئیس اعضا و وقایت مروس مرض شوخی ای کرمیان چون طبیبان دل اند و سوی رنجوران بپرسش مایل اند چنانچه آن سلطان دین محمدی که طبیب نفوس خشیه بود از مرض ردتی بدنی در بدایت حال که باصلاح اعضاء مملکت قیصری شروع نمود و در ازالهٔ امراض مزمن شرک از اطراف آن تصحیح فرمود و تدبیر سوء المزاج رئیس اعضا که جهة این ملاحظه اهتمام مینمود عرض مرض او متعدی و ساری البسایر ابدان بلدان بود لهذا هر چند آبا و اجداد جنت معاد سلطان اهل جهاد در فتح بلاد اهل کفر و فساد اجتهاد میفرمودند اما در اصلاح حال دیار روم و اسطنبول مساهله می نمودند و ماده مرضی شرک را با شربت شمشیر مداوا و تدبیری نمی فرمودند بر اندک فرقی بسیار اطراف ملک فساد بکاری می شد و از آثار آن مفاسد هرگونه آلام و اسقام بطبایع اهل اسلام ساری میگشت از آنجمله بعد از ارتحال سلطان قدسی نهاد سلطان مراد نور الله مرقده الی یوم التناد ولتی اغلی که حاکم ولایت لاس بود بعضی ولایت کفری او را که سلطان فتح نموده بود و مدت مدید در تصرف اهل اسلام بسیار دار الاسلام افزوده باز بتصرف در آورد و بسیاری تعرض بمسلمانان رسانیده گستاخیها کرد و چون سلطان دین محمدی بفتح قسطنطنیه فایز شد و مقالید سایر ممالک کفریه را با آن بضاعت متقلد و حارس گشت درین ولا بسیاری از ایلچیان کفار را از جهت معاودت فرموده بهر جانب از ملوک کفر آغاز تهدید و تشدید فرمود و رسولان ولتی اغلی را در تسلیم ممالک اسلامی

دیار روم سعی و اجتهاد فرموده اولا از قسطنطنیه که رئیس بلاد کفر و عصیان بود و بمنزله دل مستقر سریر سلطان روح حیوان اهل کفر و عدوان بنیاد اصلاح ...



بی توقف سفارش با تأکید نمود و ولتی اغلی بعضی از بلاد را از تصرف دست تسلیم کرد و در باب بعضی مسئولات و مدافعات عذر می آورد و لا یزال در حدود مملکت اسلام کفار قطاع الطریق مینفرستاد و جماعه تجار را آیند و روند را تشویش میداد بنوعی که از شهر اسکوب که متصل از خرید و فروخت اجناس مملکت او جهة همسایگی منتفع بودند معامله منقطع شد و آمد و رفت تاجران مسلمان از آنجا ممتنع گشت چند نوبت سلطان بارسال رساله و پیغام اقدام فرمود و هر نوبت بطریق نفاق و عذرهای غدرآمیز التیام نمود چون تفاصیل مفاصیل و مکاید ولتی اغلی بعرض سلطان رسید مواد غیظ و غضب سلطان قادر قاهر را بدست خود جنبانید لاجرم از مهمان غیب این گونه کلمات شدید بگوش الهام پذیر خود شنید که

نظم

اگر نه خنجر تو عدل را دهد یاری ٭ وگرنه هیبت تو فتنه را دهد تسکین ٭ کلاه از سر مه بغضب برباید خور و بر بند تجارت ز پای لعبتعلین ٭

لاجرم سلطان جهة انتقام آزار و تعرض اهل اسلام از دار السلطنه ادرنه بی سبق مقدمات دفعةً بعزیمت رفع آن مظهر کفر و عناد روی توجه بولایت لاس نهاد و بحضور عساکر منصوره مجاهدان از اطراف ممالک فرمان داد و بعزیمتی اسرع از انحدار آبشار در اوایل بهار و بهیتی ارفع از شوامخ اطواد و قلل کوهسار متوجه تخریب قلاع با ارتفاع و تسخیر دیار آن کفار اشرار شد بلی دار وبان القرع صابه یا بقه نحو الطلی وبیادره وطال علی الاملاک فی الارض کلها فکیف به لما استمرت مرایره ولشکر اخنجیان را که چون شیران شکاری پیوسته در کمینگاه وحوش نشسته باشند و مانند نیزه مبارز پیشه کان که در چند محل کمر خدمت اسلام بمیان جان بسته بنهب و غارت ولایت ولتی اغلی فرمان شد و نزد مجاهدان که بخونخواری شکارکان همواره چون نهنگان شیرگیر بودند و مثل شاهینی هر کدام بصید صد کبک و دراج اسیران کفار طامع و دلیر این حکم سلطانی را بمنزله الهام ربانی دانستند بلکه این امر را بشارت وصول امانی می پنداشتند فی الفور هر کدام که اعلام اجتهاد را در میدان جهاد برافراشتند و میگفتند

بیت

با حکم شاه هیچ کسی را عناد نیست ٭ شاد آنکه او ٭ هر که باین مژده شاد نیست ٭

هر چند ولتی اغلی چون سایر اشباه خود را از کفار در روز جزا و حساب چون و چرا از اعمال و سیئات خود نادم و پشیمان بود اما لسان تیغ مجاهدان آیت عذاب الیم الم نکن نذیر چون زبان آتش سعیر بر عاقبت خسران تدبر اشیان تقریر مینمود و لاجرم بضرورت عنقریب اسیر

و متمولان مملکت خود را با تمامی نفایس اموال و اسباب در قلعه استوار سوری حصار در آورد
و چون مجال توقف و ثبات بر رکابدار سپاه اسلام پناه مجال نیافته قلعه بمسندره را بسر خیلان
و متعینان مملکت خود سپرده بجانب اگروپس شتافت متعاقبا اطراف و جوانب سوری
حصار بعساکر اسلام مدار مسور و محصور شد و تمام آن لشکر بنهب و غارت ولایت آن کافر معاند
مامور گشت لاجرم اکثر لشکر بطلب غنایم منبسط گشته بودند و در بارگاه سلطانی همین خواص و خدام
و جماعتی نیکی حربی ملازمت مینمودند روزی بمقتضای جرات جبلی و شجاعت اصلی همین جماعه بان
درگاه بنیاد حرب و جدال با اهل قلعه انداختند و تیغهای جهاد را بصیقل دلاوری مجلی ساختند کافران
قلعه باعتماد استحکام حصار و قلت جمعیت غازیان مجاهدت شعار یکدفعه از قلعه بیرون تاختند
و بسیاری از پیش روان صف جهاد را در حمله اول بیرون انداختند و جمعی کثیر را بضرب دست از پای
در آوردند و مضمار دلاوران را از خون ریز شهدا روی هدی گلزاری مطرا کردند نظم دل دلیر فتاده
میان نیزه و تیر برآمده خوش و خندان چنانکه غنچه زخار بنابر مشاهده این حال در میدان قتال
فی الحال سلطان غیور و آن شیر منصور بنفس النفیس خود چون آفتاب شعاع افشان بر دیده دشمن تاخت
و روی بروی خصمان به سپه شکنی شتافت و چندین مغافر کفار لیل شمار را ستاره وار
بطلیعه عقیده دم شمشیر خود از سپر کارزار بیکبار ریزریز ساخت و مغافر سرداران قلعه حصار را
پایمال نعال سمند چرخ رفتار نموده سر آنرا انجاک هلاک انداخت نظم کلاه فتح ترا می سزد که
پشت ترا بنجر قبا بر تو دیگر که دیده در پیکار چون لشکر اعدا ثبات پای را از هزیمت نمودند و لشکر
اسلام باستظهار سلطان مجاهدت شعار در رسیده قلعه گشایی بودند در همان حال جال سلطان
نقاتون معهود لشکریان مجاهد را رخصت تاراج و حکم یغمائی حصار فرمود هر آینه غازیان نصرت
مدار که در فتح اسطبول الغنایم بسیار آموزکار شده بودند و جبه استکثار مال بسیار و تحصیل
غنا و یسار بجان و دل کمقی باسم خداوندکار نمودند و چون بمقتضای ذاتی آدمی ادمنعوت
بصفت وانه لحب الخیر لشدید است و خشم انگیزی آن کفار عنید باعث تشدید بازوی حرص
بر تهلکه اما عجب عجیب لازم و باروی استوار قلعه و حصار را کلنگ وار بدندان طمع از بیخ
کندن بنیاد کردند و ضرب تیر و شمشیر را اسپر و از حلی العذار سینه برهنه میخوردند زخم پیکان

و جراحت سنان را در حکم استشمام دهان غنچه و استنشاق لاله نعمان می پنداشتند و صدمات
طوپ و تفنگ بمنزله لطمات دست معشوق و سیلیهای مهربان می انگاشتند نظم هر که او در ره
مقصود سری ننهاده است بخت هر جا که دری بود بروی نگشاده است لاجرم بختی بار روی قلعه را با بروی
سخت آینه مثال ایشان چه اعتبار و دلیری کفار را پیش چشم شوخ و دل دلیر ایشان چه مقدار لهذا
در یک روز حصاری چنین استوار که چون فلک تدویر بسبعه طبقه باروی متین محفوف بود و بجای عطف
طروف آن بروج که بجای ستارهای آسمان بصفوف دلاوران جان فدا مظروف بود
باندک اقدامی و بجزوی زمان استمام در حیطه التسخیر در آوردند و بنیان کافری را با ابدان کفار کوه
هیکل با هموار با خاک هموار و محل تدمیر کردند بیت شد قلعه بنجاک و اهل آن جمله هلاک ای طالع فرخنده
فیروز هفاک مجدد امجاهدان مستغرق اموال حلال و غنیمت بیشمار شدند و هر یک از آن جوانان
میدان پیکار مزوج و همدم بجواری پری رخسار شده اما یک و دو و سه و چهار کشته شده و کافران
متمرد و مشرکان مستبد که خون شهیدان از انجاک مذلت ریخته بودند و انواع فتنه و فساد در بلاد
ملک اسلام انگیخته از زبان شمشیر خطاب بمضمون حقیقت مشحون هل تجزون الا ما کنتم تعملون شنیدند
و سلطان موفق لشکرانه این تائید دین حق از ان عیان غنایم مستوفی بنصیب اوفی بارباب استحقاق
رسانید و جهه شکر ایزدی کف دعا ارا اهل الله را با آن مواهب جدید مملو کرد امید مواهب باقیات
مسبوقه ولولا برق المزن ما انهل قطره و مع ذلک سلطان گیتی ستان جهه تعمیم نعم و تعمیم
غنیمتهای جسیم لشکریان آنجنبی ما بعد از فتح حصار با ولد فیروز بیک روانه کرد و کار تمامی الکای
ولیق اغلی بیغما و تاراج و استیفاء جزیه و خراج استقصا ملحوظ نماید و بعد از استغراق منفعت
بمستقر معسکر همیون باز آید چون سلطان از فتح قلعه سوری حصار میسر شد و قلعه امول هم بسهولت
مسخر گشت و مصالح تحکیم و تعمیر آن کما ینبغی ترتیب نمود و در هر قلعه حاکمی ضابط با لشکریان مجاهد مقدم
و قاضی جهة اجرا احکام اسلام تعیین فرمود و چون لشکریان را با غنایم اموال رخصت توجه بمواطن خود
چون کار سپه بکام بگذشت با لشکر خویش باز پس گشت چون در این سفر از محمود پاشا نکو بندگیهای لایق
با عبودیات سابق لاحق گشت او را بمنصب وزارت سرافراز داشت و بمزید اختصاص میان
بندگان خاص او را ممتاز فرمود بعد از عود بدار السلام ادرنه از فواضل انعامات و زواید مکرمات

به بیرون شهر طرح منزلی پادشاهانه و استنباط قصری عالیشانه در میان باغی بهشت آیین بر ساحل رودی
در میان باغی بهشت آیین بر ساحل رودی جاری از ماء معین فرمود و شرح آن سرای پر سرور
و وصف آن طرح فرح و قصور بی قصور در مقدمه این کتاب مذکور و مسطور شد و در آن سال پایه
مجاهدان را اجازه سکون و استراحت و از آسیب و مشقت سفر بکامرانی و رخصت نمود و جهة
ترتیب اسباب غزوات بزرگ حکم بر تجدید و تجدید صحایف صفاح و امر به تشدید و تجدید بولاد
اسنه و رماح فرمود بیت داد آب تیغ خود از زهر قهر و انتقام تا رساند دشمنان را هم زدست خود
بکام داستان پنجم از فتوحات میمون سلطانی در ذکر عزیمت و فتح سلطان مجاهدان
بر دفع مضار حاکم دیونوس در حین شدت زمستان و گفتار در تحصیل مطالب دینی و ملکی تسخیر
قلعه دیونوس و ولاشورد و ولایت و توابع آن حکمت الهی در تخصیص رتبه سروری و شاهی
میان ملک علویات بخورشید عالم گیر و سر ترجیح مهر منیر بر سایر کواکب و نیرات باعمال
تیغ و شمشیر آنست که هرچند در وسط اقالیم سپهر استقرار گرفته و بر مثال سلطان دل در بدن انسان
میان روشنان کشور آسمان قرار پذیرفته اما لا یزال از غایت مهربانی بر قاصی و دانی در نگهبانی گویا
دل عاشقانست از خوف آسیب دوستان در عین خفقان و یا شمع تابان مجمع افراد انسانست
در افاضه نور جهانبانی در میان انجمن مستمعان عشرت افروز و گدایان تیره روز یکسان نفع رسان
مثنوی از آن مهر است در شاهی مسلم که نا ساید ز فکر ملک یکدم کهی بندد ز شرق محمل نور که بر بام
جهان از شام دیجور کهی در بحر مغرب کرده شبگیر سپاه زنگیان را کرده تسخیر شبان را اندر زمانی تیغش از جنگ
همیشه فتح ملکی کرده آهنگ جهانداری فراغت بر نتابد که فارغ دل شهنشاهی نیاید هر آنکه
چون پرتو اشراق شاهی ابتدا از در خسار ملوک و سلاطین روزگار لمعه تابان تشبیهیست
سلطانی مهر جهانتاب و نشانه تمامی بوقایت و حمایت ملک گیتی از شروق مهربانی احسان
ولهذا باید که شاهان جهان پناه را همواره جبهه حراست ملک عالم از تراکم ظلم و ستم مطلقا تیغ
سیاست و انتقام در شام لیالی راحت و سکون نیارامد و در اطراف لیل و نهار میان عرصه
دیار صحاری و دریا بار چون خسرو ستارگان بسیاید در تخلیص ابنا روزگار از استمرار ستمکاری
شبهای تار زهر جنبش قتاب به اسفار سفار انجامد علی قدر اهل العزم تاتی العزایم و تاتی علی قدر الکرام المکارم

القصه

القصه چنانچه مصداق این سیاق در روش سیر و سفر سلطان غزات اسلام آفاق که در
دارایی روی زمین در میان پادشاهان بمثابه خورشید جهان گشا بود فیما بین کواکب
و در کشور صورت متعام مشتی آفتاب ملک و دین بود بانجاح مطالب و رفع مثالب در شهور
سنه ثمان و تسعمائه که هرکدام از امرا و حکام و عامه خیل و سپاه را بر مثال قوای طبیعی بوقت دیماه
اجازه سکینه و آرام داده بود و سیوف و رماح مجاهدان را برخصت غنودن و رقود در خوابگاه
غلاف و نیام نهاده ناگاه در اثنای فصل زمستان که سلطان اقالیم سپهر در زمستانخانه
بروج جنوبی قشلاق و مشتات گرفته بود و در آنوقت رخسار جهان افروز را متواری
در ورای پرده سنجابی سحاب مینمود و ترکتازی لشکر دی لباس اشجار را بطریقه سلب و نهب
میفرمود و از بیم نوال آسمانی مشاطه نامیه پرده نشینان اکنان جبال و زیر زمینها خزیده و از بر جنگلی
و عوری اندام بید و چنار از لرزه نمی آرمید نظم فلک کبود شده آفتاب میلرزید ز ابر کرده نهان
بود سر و در سنجاب هرچند در آنفصل هشیه احتجاب جمال آفتاب جهانتاب معهود بود و در آن
ولا رخسار مهربانی مهر کل چهره در پس چرخ اخضری ظاهر نمی نمود فاما باقتضای دفع هجوم لشکر کین
عدالت آنکه لمعان شمع آتشبار بدفع شرار شرر انگیز و بر مثال لهبات مرغوب نار در حسن
دفع ضرار و آزار سورت سرمای آن روزگار آتش افروزی میکرد که یکبار بیاد می آورد نظم نماز برودت
دی مهر ابر زدن بدفع لشکر دی تاخت شمع آتشبار بنابرین سلطان دین درین زمان شدت برودت
زمستان و دوران سکون قوای نبات و سیلون گویا از صوعق آسمانی این طنین چنین شنید
و از قصاید فیف ریاح عاصف صبا بمسامع علیه این صدا رسید که رعایا و سکنه شهر العبله و توابع آن
شکایتی چند از مزاحمت حاکم دار اطراب انیورس و کفار اشرار طبایع او بوده و همیشه در آنقرب جوار
ترصد قطع طریق مسلمانان و غارت مواضع اسلامی مینمود و اکثر غلامان و کنیزان آن ولایت را اسیر کرده میفروختند
و اگر صاحبان تعاقب مینمودند بهانه مرو کانی موازی بهای سیستانید و در معدن نمک که داخل
مال مصالح مسلمین است و با وکلاء سلطان در مشارکت و مساهمت میزدند و از شورنجتی بخود سری آن

خدام سلطانی بقدر دلخواه تمک برده ام فرنگ وغیره میفروشند ومحلهای بهتر را خود میکند سلطان غیور

چون آفتاب تابنده نور دران زمستان سرد از آتش جهانسوز غضب کانونهای پرلهب برافروخته

ودل مهرپرتوش بران مظلومان مسلمانان بسوخت نظم درست شد که تو خورشیدی و برین دعوی

ز آفتاب چو روشنتر است این برهان با وجود آنکه لشکرهای اطراف حاضر نبود و احضار سپاه

در آنموسم متعذر مینمود با همین غلامان خاص و گروه نواب و ارکان و خواص و لشکر ینگی چری

رخسار عزم بر دفع فساد آن کافران مفسد نهاد و از معبر کلی بولی که متقارن ولایت آن کافر بود

کشتیهای پر از اسباب قلعه کشایی از روی دریا فرستاد و یکبار در آن ایام صاعقه

بار اطراف قلعه کفار را با لشکر خونبار چون سحاب متراکم کوهسار را احاطه و حصار نمود و از شعلهای

نیران قهر سلطان در درون قرغانهای طوپ بر مثال کانون سجاری لمعات قهاری تا

افروختن گرفت و با وجود برودت زمستان از تابش قرغانهای رعاده دوزخی تابانی شعبده

کافران تا قفس پذیرفت چون تکور و حاکم ملک مذکور بدیده عیان و دل کور هلاک خود و توابع را

مشاهده نمود بغیر تسلیم سر طاعت بر آستان اطاعت دگر هیچ تدبیرش نبود بالضروره از قلعه تمرد و عناد

و از حصون کفر و ارتداد فرود آمده تیغ بر کف و کفن بر دوش نهاده بجان و عرض امان خواسته خیال

سروری و از جبال و تیغ کبر و استکبار بر زمین مذلت و صحاری صغار رخت انداخته مفاتیح ابواب

قلاع انیوس و طاسوس را که در درون نعل بجای جان نگاه داشته بود همراه آورده عوض جان خود

و فرزندان بخدام آستان سپرد و میگفت شعر فان کنت سلطانا هب الذنب واعف و ان کان جلادا

اخذ السیف واقتل سلطان جوهر دان او را بجان و دل و عرض جان و مال امان داد اما تمام ملک

و قلاع را از تصرف کفر بازستاد و قلاع و بقاع دار الحرب را بنور ایمان دار الامان ساخت

و در معابد کنایس و دیرهای انجا بجای صلیب ناقوس اسلامی برافراخت و با وفور فوز و نجاح و استغنا

غنایم و اسباب فلاح و جهت توجه بدار السلطنه ادرنه معروف داشت نظم از و زیدان تا ابد ملک

سلیمان یافته هر چه جسته جز نظیر از فضل یزدان یافته و در حین معاودت در مقر سریر خلافت از مقتضای

لطف

لطف و تائید حضرت عزت و مقدمه فتحی دیگر از عالم غیب روی نمود و از مبشران فتوح متعاقب

و تائیدات متقارب این مژده بمسامع همگنان ادخال نمود که در آنموسم خزان زیری برگ از تندباد

مرگ اجلی بان شجره خارستان کفر و عدوان از بیخ و بنیاد کنده شد و درخت سال خورده بو

نهال از تحریک پروبال املاک آجال فرو ماره دبور ادبار پایمال عروق و اغصان در کوره نیران آتش

گشت یعنی پیشوای زمره والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت و آن کهنه گبر مبهوت که ملک ملک لاس بود جان

جان بمالکان دوزخ سپرده و قواطع عمر و زندگانی او بتیغ دودم فقطع دابر القوم الذین ظلموا

ریشهای اصل و فرع او را از عرصه زمین قلع کرده اکنون عروس مملکت لاز مانند دلبران طناز

و معشوقان عاشق نواز جهت خطبه سلطان اسلام در عین جلوه سازی است و با شطار از دواج پادشاه

غازی در کار سازی آیین دلنوازی شعر خواهش گری بدست بوسی میکرد زهی آنکه روشن چون این بشارت

نعمتی غیر مترقب بود و سلطان قبل از ورود این نوید اسباب غزای مملکت دام ترتیب منظور بود و دریغ

که این خبر رسید هنوز اگرچه ایام زمستان بپایان رسیده بود اما برف سال دیده را عمر بپایان انجامید

و آثار انقضاء ایام حیات دنیا از مرگ و سستوت پیر فرتوت از سوء مزاج بی علاج خود معاین دیده و نسیم بهار

این ترانه بگوش او میکشید الا لا شد برف پیر و سردی طبعش نعاتیت که هر طرف شد آب روان از زمان

برفت و سلطان فی الفور احکام جهانمطاع بممالک جهة اعداد اسباب جهاد و نسق مقدمات فتح ولایت

لاس و ملحقات آن بلاد فرستاد و سپاه غزات و مجاهدان نوید فتوحات در سنه مقبله اقبال مژده

داد عن کل فتح و تائید و عافیة من المهیمن بار الروح و النسم داستان ششم از فتوحات

سلطانی در ذکر توجه سلطان بتسخیر قلعه بوری ور... و تسخیر امهات بلاد لاس و توابع کفار

در استیلای سپاه اسلام بر قلاع و بقاع و سستبوت و حصول غنایم و تصرف معادن ...

چون بروفق اداء عنایت قضا الله یبسط الرزق لمن یشاء یکی از مظاهر شاهی و مصادر آثار رجاهی ز المرید بسطت

ملک و مال و بوسعت دایره کشورستانی و اقبال مخصوص و ممتاز دارند و در دایره حوزه ممالک روی

زمین فیما بین بنی نوع انسانی از روی استقلال و تمکین کارزند و بهارستان دولت از زبان لسان الحال

بلبل گویایی هر سبزه و برگ که بآیات تائید او مؤدی گردد بلکه اجزاء اجرام ارضی
با وجود صعوبت اصلی و خشونت عرضی جهة مداخل و منافع او چون مجاری و معادن قابل
اخراج از در مکامن مخازن هویدا شود و طلسم گنجهای نهانی زمین که بمهر تمکین و اذخر خزاین
السموات والارض دفینست بمفتاح کلک آسای زمان مبشران از منافذ فرجهای دهان کان
گشاده نماید و از زبان فصیح شمع جهانگشا نوید ان الارض یرثها من یشاء بگوش هوش بین گرده
حصار بصماخ کاخ بروج قلعهای ربع مسکون در آید و در اول بهار دولت قیام ازار سوگواری
بنفشه نیلی پوش گلزار آسا از انقضاء اعمار عهد اعداء سیه روزگار تیره گرد ارش با ظلمار رسید
و از نسیم مراد باد صبا در چمن فتح رایات شکوفه رعنا آوازه ظهور نصرت تازه
و رفعت صیت کشورگشائی آنصاحب دولت بلند آوازه آشکار شود نظم که سبزی
فراز که بفیروزی زده رایت دولت صنوبر نوبت شاهی سحاب چنانچه بنمایش صدق
این کلام از مساعد ایام خجسته انجام سلطان دین محمدی آشکار گشت و در اوایل فصل ربیع
سنه [illegible] ثمانمائه خازنان کنوز دفین زمین و گنجوران معادن جواهر ثمین بحکم سلطان نامیه
قفل متین سبیکهای آب منجمد را از ابواب مسامات ارضی زبند و گشا می تابیدند
و قوت سرپنجه زورین خورشید نقود زرین سرخ و سفید گل و نسرین را از مکامن و بطون
معادن بیرون کشیدند و فتح نامهای تسخیر قلاع آسمان ارتفاع را بر اوراق شکوفه و برگ
گل بازور است گویان عرعر و چنار زمیان ملک گلزار انتشار میدادند و اخبار سایر مباسطت و مسار
از صفیر مرغان شب زنده دار در اطراف منبر عذار بیاد سرو و شمشاد پایدار میدادند سلطان غازی
از تحقیق خبر جبوت کوکب بخت آنکافر مبهوت و کهنه گبر ممقوت اغنی دستبوت بواعث
توجه بدار ا بی ملک بیصاحب و دواعی تصرف در میراث ملک بی وارث و عقب او متعدد
و متاکد گشت و از نقل بعضی مرغبات بتسخیر آن بلاد و تزیین آن مواطن بنور ایمان و رشاد
در آن داعیه سابق سلطان ساعی و مجد شد که آنچنان مملکتی پر بضاعت و مال و آن کشور مالامال

از خوبان

از خوبان بدیع الجمال در تحت فرمان آرند و تمام معادن نقره و طلا و کانهای فلزات پربهارا
در سلک وجوهات مصالح اسلامی شمار زند و نباء علی ذلک سپاه مجاهدان در آن بهار نعمت
لشکرهای گلزار بر بطون و حواشی آن دیار مرور و گذار فرمودند و در بدایت امر تسخیر قلعه نوابری که از اهم
مهمات و اقدم مقدمات بود اقدام فرمود و چند روزی قلعه را در دایره حصار عظمت و اقتدار
خود در آورد و هر روزه از قارعات طوب و تفنگ متوارد و متوالی و لصدمات زلازل
و صواعق متتالی بنیان متین آن قلعه سنگین را مانند دولت کفار نگونسار و متزلزل ساخت
و در چند روز از همه سوی عمر آن برج و باروی قلعه را چون اجزای غبار و ذرات سیار برخاک
راه انداخت لاجرم مردم قلعه چون از انذار صدای طوب اخبار هلاک و بوار خود استشعار نمودند
و از مخافت آفت و بلیت رزینی و نوازل متعاقب آسمانی بخواه و ناخواه در قلعه را گشودند
و بزبان تضرع و تشفع از عفو و مرحمت سلطان امان جستند و از راه استسلام و استیمان در
ظل حمایت اهل ایمان جستند چون مقالید فتوح آن حصن میمون بحکم تملک مفاتیح گنج قارون
داشت سلطان بعد از اندیشه ضبط قلعه عاملان و ضابطان امین بر آن معادن ثمین تعیین فرمود
و بر وفق امر و احسن کما احسن الله الیک در افاضه مدرار افضال و احسان بر کافه اهل ایمان خصوصا
غازیان افزود و از آنجا عنان عزم بتسخیر قلعه برنجه مصروف فرمود و آن قلعه را هم بچند روز
بدست زور لقبضه اقتدار در آورد و تمام آن ولایات را بلباس حمایت و حارس عدل
و رعایت مأمون و محروس کرد و قلاع و حصون آنجا مصون و محفوظ تر از سور پر سرور خاطر اهل
توحید و عرفان ساخت و بروج و اسوار حصار را از آراسته تر از کاخ مرغوب ضمایر ارباب قلوب
بر اوج علیین بر افراخت که نظم ملک بدین زیب و بها گر است و بعد از این فتوحات جهة
نشر و بسط امنیت ممالک و تلیق اغلی و امانه اذی کفار از آنحوالی قراجه بیک را از امراء و اعیان
و سپاه اختجان روم ایلی بجانب قلعه بکوری فرستاد و امیر مشار الیه ابا توابع تسخیر قلعه و ضبط
توابع آن فرمان داد چون هیبت و باس عساکر اسلامی در دل و جان کافران اثر شاده بود

بر توجه این سپاه ابواب مغلق حصار و سوری تعب بروی ایشان بگشود و سراینه قلعه مذکور بی جنگ و جدال مفتوح و مسخر شد و اموال و جهات بی احصا همگی اجاد الکناس را در آن
معسکر همیر گشت و امیر سپید رمذکور با سعی مشکور و لشکریان مغتشم مسرور در صحرای کوس ده بلشکر
گاه سلطان رسیدند و از نفایس اموال مکتسب و غرایب غنیمت و سلب برکات پادشاهانه
بنظر کیمیا اثر سلطان کشیدند و خداوندکار شفقت شعار تمامی لشکریان اسلام مدار را در آن
منزل رخصت عودت بمساکن خود ارزانی داشت و معدودی از خواص و مقربان را بر درگاه
عالم پناه بملازمت گذاشت و با ملازمان و مصاحبان خاص و ندما که شیر الاختصاص طوف
کنان تماشای شهر و حصار سلانیک فرمود و در انجا بامنظوران جواری و غلمان بحسن معاشرت
و ببسط بساط عشرت کامرانیهای نیک نمود و از انجا بهمین آیین معاشرانه با نیت انصاف
مظلوم از ستمکاران زمانه از میان ممالک معموره مرور و عبور نمود و جهة تسکین خاطر متظلمان و خطا
محتاجان از نواله نوال و احسان بطریق عافیت و حبور از آن منازل عبور مینمود شهر زان البلاد
و اهلها بک فی تستوی الاحیاء والاموات فی الآیة و از آن جوانب او لاجوار سلطنه ادرنه نزول اجلال
کرد و بعد از چند روز روی توجه بدار السلطنة الخلافه استنبول آورد و در حین ورود موکب همایون باینجا
متعاقبا ایلچیان و تیلی اغلی با تحف و هدایا از قبول بدرگاه سلاطین پناه واصل شد و بتقدیم رسایل
تضرع و ابتهال و تسلیم رسایل در اداء تحمیلات خراج مال و خلعت امان و تشریف عفو استشان را
سایل و آمل گشت و جهت اداء مراسم خراج گذاری و استیفاء لوازم عبودیت و خدمتگاری هر سال
سی هزار اشرفی زر سرخ مقرری قبول نمود و سلطان عمیم الاحسان اجابت مسالت ایشان
در سلک سایر خراج گذاران او را ابر رحمت مشمول فرمود و للغفر در ملک گرفت جاش آرام چون کل نشاط
بر کفش جام در سایه شه قرار که یافت از قول و قرار سر نمی تافت داستان شصم از واقعات
میمون بشر همسلطانی در ذکر توجه سلطان مجاهدان بجانب قلعه بلغراد بعزیمت تسخیر و داکروس و بعضی
مخالفت تدبیر یا ترجمه تعذر بوقوع حج سلطانی انفر کر ها از آیات کمال مناسبات و شمول مضافات حلاوت

در املاک خود قرار از رسوم قضاء ملکوت نشین الروس ام

این سلطان

این سلطان ملت محمدی با بدایت ظهور رایات دین مظهر احمدی یکی از توافق واقعات و مجاری
احوال معارک غزوات و قتال این مظهر نصرت و اقبال است در عنوان جریان محاربت شکر کین
با آن سلطان انبیاء و المرسلین بطریقه مودی مقال البلاغت منوال الحرب بیننا و بینهم سجال چنانچه در بین توجه عساکر
نصرت مآل سلطان دین بداعیه تسخیر قلعه بلغراد و سایر قلاع انگروس بر کین با واقعه غزای وادی
حنین و وقوع انهزام صحابه کبار فی البین متوافق افتاد و بملاحظه تعاقب فتوحات و استیلاء
لشکر غزات بکرات و مرات و از محاذات حالت استکبار و استکثار سپاه ستاره شمار
موافقت تمام با نکسار خاطر رسول کردگار رو توبیخ و تهکم و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم سلطان ملت محمدی را
دست داد و شرح تطابق این دو واقعه هولناک و کیفیت تلاحق این حرمان خسروان مجاهدان
دین با قضیه آن سلطان سریر لولاک آنکه القصه چون پادشاه مجاهد را در معارک عظیمه و وقایع کبیره
مودی غایت اقتصار لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة بظهور رسیده بود و تباشیر دولت ابدی آن مویدملت
محمدی را بغنایم جدیده و نصرتهای عدیده مکرر ابتشیر مستظهر نمود لاجرم سلطان را بخاطر رسید که چون تمام مواطن
مشرکان تیره بواطن که برین طرف آب تونه بود در حیطه تصرف و تسخیر در آمده و چون حدید فاصل کفر
حدی دیگر از آن نهری کبیر تعیین پذیرشده اولی آنست که بتقلیل و کثیر کافران انگروس را برین جانب
تونه مطلقا پناهی نماند و جهه روزگار تنگنای هراس و بیم مامن گریزگاهی نباشد اما هم این قلعه بلغراط
بر طرف اهل اسلام بملتقای نهر عظیم تونه و نهر ساوا واقعست و اجتماع مشرکان در آن قلعه
و مامن باعث هر گونه شنایع است و میان مملکت اسلام فاصله با جنبی چنین مناسب نمی آید
و قلع بنیان آن قلعه از میان جهة امن و امان اهل ایمان البته می باید چرا که در آن حدود ایم
موازی پنج شش هزار کافر حربی حاضر و مهیا ایستاده اند و در انگیز قطع طریق مسلمانان و سایر معاند
و درین میان پشت استظهار با تواری انحصار داده اند و جهة آنکه القلعه را میان دو نهر دریا مانند
ساخته اند و ارکان بنیانش از نظره مما برادر سمای افسر شده آمد شد لشکرهای بعزم محاصره انجا کاری
دشوار است و جهة عرض و عمق آن دو نهر عظیم عبور عساکر را بعزم انحصار و احصار احتیاج بکشتیها بسیار است

مولفه ز آب هر چشم نشد خیل خیالش را گذار * چون رود بیرون دود و دود انچنان بر انگیزد ار * اما چون همت
بلند سلطان بتقویت اسلام مصروف بود و باستیصال کفار ازان قلعه استوار نهایت شعوف
در اول بهار سنه با سپاهی بی اندازه و شمار و بعدت و اسباب بسیار بعزم آن مطلوب دانی
توجه فرمود و در شهر اسکوب قرغانهای طوپ ترتیب نمود و کشتیهای بسیار مرتب داشت
جهة ضبط مداخل و مخارج قلعه از جانب آن دو نهر آب و سد ابواب امداد کفار از طریقه اندیشه
صواب و از راه دربند فاصیک عبور نموده متوجه حصار گشت و قراجه بیک که بیگلربیکی روم
ایلی بود بسرکاری کشتیها بر آب تونه مقرر داشت و او را با سپاهی موفور مثل درمور آباد جهة
ترتیب و نسق آن مهمات گذاشت بعد از اتمام کشتیها از معبر سمندره کشتیها را میان آب تونه
ببالا کشید و در مقابل حصار بلغراد جانب انکروس را از امداد سپاه معاون قلعه مسدود
گردانید و قبل از نزول سلطان از هر طرف تر و خشک حصار را محصور و مسور بلشکر ظفر پیکر ساخت
و راه امداد سپاه کفار را به سد سدید تیغ و شمشیر فرو بسته طرح منابت انداخت و بعد از نزول
همایون سلطان با جنود مجاهدان برج و باروی قلعه را بتوارد سنگهای طوپ و منجنیق در عرض
خراب و بوار آوردند و طریق زندگانی را بر اهل قلعه بنهایت مضیق و مسدود کردند چون خبر
ارباب کفر و ضلال خصوص قرال که پادشاه انکروس بود اخبار اضطرار و اضطراب اهل قلعه را شنید
و کار ملک و جاهش را ازین ممر در معرض اختلال دید او نیز از طرف مصب آب تونه با ضعاف
کشتیهای اسلامیان سفاین بسیار مرتب داشت و با تمام سپاه و اهبت و ابهت و جلال خود
توجه بامداد اهل قلعه گماشت و بتعجیل هر چه تمامتر با آن انبوهی لشکر بکنار آب تونه بامداد اهل قلعه بر
مقابل قلعه رسید و در مقابل لشکر اسلام از تقابل کفر و ایمان صف کشید مولفه حق و باطل را نمایان
این تقابل در گرفت لیک * باطل ز اهل آمد حق بود دایم درست * درین حال قراجه پاشا که سرکار کشتیها بود
صلاح دید سفاین اسلامی را در جزیره که مقابل قلعه میان بلغراد و انکروس حایل است محفوظ دارند و در ان
جزیره اسباب مقابله و مقاتله را با کفار رد و کار در میان آرند و الحق این رای در دفع امداد قلعه موافق

صواب بود اما بعضی ارکان دولت را با قراجه پاشا مخالفت در میان بود تمکین این رای
ننمود و سلطان را بدلایل ضعیف ازین طریق باز داشت و محافظت این جوانب جزیره را
مهمل گذاشت اتفاقا کشتیهای مرتب کفار از ممر و مصب نهر تونه نزدیک آنجزیره رسید
و بیغو قرال هم از مقابل اسباب مقاومت و مجادلت را در ترتیب کشتیها بهم رسانید
و بهمان اسلوب که قراجه پاشا رای دیده بود کشتیهای کفار از همان جزیره طریق معاونت و محافظت
اهل قلعه را مقرر داشتند و مساهله اهل اسلام را در محافظت آنجزیره فوزی پیدا شد و تمامی مجاهدان
از ان اهمال پشیمانی کشیدند و تدارک فوت فرصت را مقتضای الوقت سیف قاطع ظاهر دیدند
کله از زور کار شوان کرد * هر چه بر بایست هم ز کرده ماست * هر چند کشتیهای اسلامیان در میان
آب با عساکر اعدا مقاومت کردند اما دشمنان دین از هر طرف هجوم نموده زور آوردند اولا آنکه
کشتیهای کفار بحسب عدد اکثر و اسباب خصومت ایشان از توپ و تفنگ اوفر بود و در روش
آب و باد مراد امداد کشتیهای ایشان مینمود و از هر طرف قلعه و از جانب مقابل که لشکر قرال در ان بود
بود کشتیهای مجاهدان را بهر گونه مدافعات اضرار مینمودند و کشتیهای کفره از روی آب با ایشان در مقام
مقاومت از هر جهة متقوی بودند بالضروره چون مدد لشکر سلطان بهیچ جهة اهل کشتی را میسر نبود
فرار سفاین اسلامی بحسب اضطرار ناچار نمود چون طرح دلپذیر در سد مداخل مداخلت کفار بدرون
قلعه و امداد اهل حصار مرتفع گشت و اسباب تالیف و جمعیت مشرکان متالف و مجتمع شد از کمال
اهتمام بیغو قرال خود از آب گذشته بمیان حصار درآمد و با شکوه لشکر انبوه بر مقابل و روی بروی
سلطان مجاهدان بر بروج و باروی قلعه برآمد * ظلمت ار نور شده گر بمقابل حایل لیک ظلمت شود
از نور در آخر زایل * چون لشکر اسلام قبل از ان رخنهای بسیار از ضرب طوپ و تفنگ در اطراف
بروج حصار کرده بودند و امر تسخیر قلعه را بنهایت نزدیک آورده درین حالت باقتضای غیرت اسلامی
داعیه اقدام متهورانه بجنگ حصار نمودند و اعتماد بر فیروزجنگی خود بر حسب مضمون وان جندنا لهم
الغالبون فرمودند و داعیه آنکه بطریقه هجوم از رخنهای حصار الضرب دست برد و پای جرات بدرون حصار

نهند و با وجود جمعیت سپاه تیغ قرال و سختی دیوار حصن چنان استوار سنگ دستانه بمیان شهر و

شهربند جهند بنابرین داعیه روزی اسباب جنگ و قلعه گشائی از سرهای جوشن و آهنین و زرد

بانها از رسنهای مثل حبل المتین و امثال آن مهیا و آماده ساختند و اعلام جرات و تهور از اطراف

قلعه برافراشتند و از سر بیباکی و صیال آهنگ قتال با اهل قلعه با وجود حضور قرال ضال نهادند

و سینهها را سپر بلا ساخته از مقابل رخنهای دیوار حصار رایات و اعلام مبارزت و التحام

گشادند و باین شیوه تهور که بیرون از قاعده شجاعت بود در مقابل چنان لشکرهای پر قوت و توان

و آنچنان حصنی رفیع البنیان زد و خورد کنان از تنگنای رخنهای دیوار موازی پانصد ینگی چری خود را

بمیان قلعه انداختند و از هر دو طرف کفر و اسلام تیغهای کین از نیام انتقام آختند **نظم** بر قلب زدند

برشکستند کشتند و برخیدند و خستند تیغ قرال ازین هجوم ینگی چری و دخول ایشان بدرون دیوار

بغایت باضطراب و اضطرار افتاد و با همگی خواص و دلاوران روی توجه بدان رخنه ملک خود نهاد

و راه تلاحق و تعاون غازیان را الطریق تحاقب از عقب آن لشکری ینگی چری یکرده مسدود

نمود و در میان هجوم لشکر مشئوم خود آن غازیان جری ینگی چری را بالتمام قتل فرمود چون آن جماعت

غازیان مقدم مقدم را رتبه شهادت دست داد سلسله معاونت مجاهدان در صعود مراقی

حصار و شهربند از هم افتاد **نظم** روز بازار فنا گرم شده اندر وی تیغ دلال شد و نرخ زر ارزان افتاد

اظهار جلادت و تهور و شجاعت و تهتر که سلطان محمد در فتح قلعه بلغراد بنفس خود بظهور آورد

دم بدم از حرارت هوا و حرکت رکضت و طرد و نبرد دمانش پر خون میگشت و آب از دو

ملی در خت و کافر از الضرب شمشیر خونریز که برفرق چون سلطان مجاهدان این قتل شهیدان و مغلوبیت اهل ایمان

را بمعاینه دید طغیان غضب و حمیت شاهی عنان اختیارش را از ملاحظه حزم و احتیاط باز کشید و بدات

شریف خود شمشیر خون آشام را از نیام انتقام بیرون آورده بقدم تهور و جرات تقدم بر تمامی معتمدان

دلاور کرد و میان آنچنان معرکه که از هر طرف نوازل قوارع متتابع بود و مصادمات سیوف و رماح

تلاحق اجزای جناح در آسمان متطایر و مستدام میبود و در مضمار مردانگی و مبارزت بر همگنان مسابقت

آورده بود نامه نگاشته به پیش الفقیر فرستاد

فرمود و در میدان صفدری بر سنت حیدری صفوف کتایب را الضرب تیغ فصال از هم گشود

و چندین کافر خاسر را بنیزه ثعبان مثال و شمشیر فصال از پای بدست خود در آورد و از خونریز کافران

چون خورشید تیغ افشان از میان شفق احمر تابان گشت **نظم** عجب آنکه چو خورشید تیغ خواهد زد

چو تیغ خلق جهان را خبر دهد پس از آن تو تاختن بسر دشمنان چنان آری که خنجر تو رسد پس خبر بسوی ایشان

چنانچه همگی از غلامان خاص سلطانی که در رکاب همایون بوده بمشافهه بفقیر نقل نمودند که در اثنای حالت

صولت دایره لب سلطان از غلبه حرارت غضب چون غنچه نوشکفته انشقاق پذیرفته بود

و همچو شیری دهن آلوده بخون شکاری دم بدم دهان خود از خون سایل پاک مینمود و یک کافر

علیظی که در جنگ کاه مصادف و مصادم سلطان بوده بیک شمشیر جهانگیر چنان برفرق کافر

دلیر فرود آورده که پرده دماغ او را در عرض و عمق دو پاره کرده و فی الفور سر در قدم اسب سمک

عنان سلطان نهاده و روان برخاک تیره جان داده **بیت** ز لعب تیغ تو در ضرب خصم شد مات ات

با اسب و فیل چه حاجت یکی پیاده بران و در آن مبالغه سلطان در تهور و اقدام بعضی از خواص خدام

عنان توسن شدر و خداوندگار را بتکلیف و عنف باز کشیدند و از خاورنام بسمند تیز گام آن خسرو بهرام

انتقام را مناسب حال و مقام ندیدند و گفتند سلامت همه ایام در سلامت تست بهیچ حادثه شخص تو

مستمند مباد اما بسیاری از دلاوران بملاحظه آن تهور سلطان بمیان میدان جانبازی کردند

و بکرات و مرات لشکر کافر را باضطرار به برون حصار در آوردند تا آنکه چندین هزار سرهای سران از

کافر و مسلمان برخاک راه یکسان گشت و در آن اشتعال نیران وغا و اشتعال لیل الی رفع

اعدا صدق حدیث حقیقت انتما **فیوم لنا و یوم علینا** بر اعیان عیان شد **نظم** کردند نبردی آنچنان سخت که خاک

طبع بچه شد بخت جرخسته بود هر که جان برد و آن دشمن خسته کشته میمرد و قرابه بیک که سرکار

کشتیهای اسلام بود در حین مصادمات آن روز اشتداد مخاصمات از آلات سنگ و طوپ که

بتحریک دست تقدیر از محل خود بیرون جسته و بشدت وحدت تمام بدن او را خسته او نیز در زمره

شهدا و در عداد سعدا منعود و مسعود شد اما در همان روز فتنه و غوغای جهانسوز مجاهدان در مقابل

قلب و شکست خاطر مومنان ناگاه در عین نگاه و تماشای قزال نصال تیر دلدوزی از سهام قضا
آجال بر دیده بخت و چشم سرنگون قزال خورده و او را در تعداد افراد عمیان مبتلا به بلای
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا در آورد اما اهل اسلام را چشم داشت آنچنین تائید غیبی
بدفع آن کافر حربی نبود و از درون قلعه کسی این مژده کوری دشمن را میان سپاه اسلام شایع نمود
تا آنکه سلطان بعد از اشتعال النطفا نایره حرب و کارزار و ظهور ضعف و انکسار در غازیان اسلام
مدار در آنولا قطع نظر از تسخیر قلعه کافری فرمود و طریق العود احمد بصلاح وقت مناسب نمود ناگاه در منزل
ثانی و ثالث خبر صحیح از طیران عمای دیده قزال تیر قضایی و کوری و پشیمانی او بعرض قهر خدای
مسامع علیه رسید اما فرصت تجدید عزیمت فوت شده بود مراجعت بر سر حصار در آنولا متعذر
مینمود الخیر فیما وقع والشر جاریان علی ما شاء لا حیلة تغنی ولا حذر داستان آن شمه از فتوحات مبرره سلطان
در ذکر غزوات سلطان نیت غزای مکلف توجه آن والا عزائم والا العید مجاهدش در تسخیر آن ولایت معموره و کفار در
توقیع آن سلطان کامیاب [illegible] در فتوح آن قلاع معتبره تباشیر صبح آن شب تاری که مبشر از طلوع مهر
سپهر مراد است و طوامیر فلق مخبری که منشور از نشر مناشیر فتح و ظفر فارسان مضمار جهاد است عبارت
از لمعه شمشیر جهانگیر آن مبارز مضمار اهمیت است که در مقدمه لشکرش ملت محمدی ویده دولت را برافروخته باشد
و کنایت از صحایف صفحات خنجر مجاهدیست که بشارت نامهای اسلام را در کتایب [illegible] از
کتابت ارقام التحام بحضرت اختتام الملحمه باشد هر آینه آنچنان مجاهدی مقدم را عبیت الفصل المقدم
در راه دین شمرد و مقدم شمارند و برمثال پیش روی صبح منیر را اشراق آفتاب عالم کبرا بوجود
لمعات شیخ فاصل المقدم له الفضل جهه قدرت قدم همت آن مقدم را در رتبت پدر و مقتدی دانند
ولیکن چون مطلوب همیشه از مقدمات سابق در وجود نتیجه لاحق متحقق شود اصل مقصود در تولد شارق مشرق
از ظهور ظهور مشرق و در زمان اشراق خورشید شارق متاخر و ملاحق هست چنانکه باعث کلی در
اظهار انوار جهان افروزی حقیقت محمدی است که در کشور شهود بمنزله غایت و غرض است
و معلوم است که ظهور نتایج در نهایت مقصود بالذات و تالیف مقدمات مقصود بالعرض است

بود سرسبز اصل فکر هر چند نتیجه چون ثمر گرد و بر و منشا اگر چه میوه فرعی از نهال است بر آن تاریخ
از ثمر زیب و جمال است و مصداق صدق این تمثیل و تمثال وقوع اینگونه تخیل آنست که السلطان القصد
چون در زمان کشورکشایی آن خسرو شاهسواران میدان جهاد سلطان مراد نور الله مرجعه فی المعاد
و بتلقین لسان الحال سیوف و رماح ایام مصاف بگوش هوش اشرف اخلاف
خود اداء وصیت ابقاء ملک و شاهی باد هست اقامت سنن حضرت رسالت پناهی صلعم
بطریق مجاهده و غزا فرموده بود و در دم آخرین جهت تقویت دین و فروغ چراغ فروع خلافت
آیین خود بر مرآت مجلای شکر کین دعا مستجاب ربنا اتمم لنا نورنا را مقارن اجابت
آیین نموده بود که کذلک لا انبار تبدل جهدهم تمام ما قد اسس الآباء این سلطان دین محمدی که
اشرف اخلاف و خاتم خلفاء مجاهدست اوصاف بود در اتمام ظهور نور محمدی بر روی دین مبین
و افشاء شعار ملت احمدی میان ممالک کفر و دین نوعی اجتهاد نمود که از وصایای پدری
در فتوح کشور کافری خبری ناتمام نگذاشت بلکه عالم گیتی ستانی بر دیده کفار قطار برافراشت
و از جمله ولایات که والد مجاهدش ابواب تسخیر آنرا بکلید دست مقدرت گشاده
بود اما القصار لیف زمان امان مجال اتمام آن مقصد نداده مملکت موره بود که شرح آن در
کتب فتوحات سلطان مرادی مبسوط شده و در آن زمان آنچنان ملکی مضبوط بسعی آن مجاهد
فی سبیل الله مضبوط گشته بود فاما بعضی قلاع معتبره و بقاع کثیر الارباع آن کشور از راه زنه قاطع
امل اسیعنی حلول اجل موجل هنوز مسخر نشده بود و تسخیر کلیات مواضع و حصون آن جا بجز در
تهیه لشکر و سرداری امرا و حکام معتبر مقدور و میسر نبود استوار است همه جا بش از بحر چنانکه
فکر را دست بدامان دیارش نرسد جای که بیست درو کار فلک طایر فکر لیک پرواز کنان
گرد مدارش نرسد اما چون سلطان دین را تائید الاهی در فتح بلاد کفر همیشه رفیق و معین بود در
اوقات ناموس شرع مبین استند هست شیوه جهاد بقانون آبا و اجداد حضرت معاد بابد
دین او را همواره شعار و آیین بود بخاطر خطیرش خطور کرد که ابقاء مملکت موره که والد بزرگوارش
بانگشت شهادت خود آنرا نشانه سهم السعادت فتح اسلام کرده بود و مقدمات نتیجه در تسخیر

جنگلی قلاع و حصون ماموران تهر ترتیب و نظام آورد و چرا در تصرف اعدا و خصمان دین هدی مستمر
و آثار دعوت اسلامی را چگونه کسی با وجود مکنت و اقتدار باطراف و اقطار آن دیار نرساند
خصوصا که صدای صلای نصرت اشتها «وادخلوا البیوت من ابوابها» طریق دخول را در مداخل آن مملکت سیلان و
ساحه اعنی باجتهاد اخته و کشور اهل خود و دار الجنت معاد حصار کرمه را که سد سدیدی بود از مدا
خل مملکت از هجوم سپاه دبرانداخته و چنانکه در تتمه کتاب سادس مشروح شده راه
آن ملک را از خار آزار کفار بپرداخته و در اکثر بلاد آن جزیره موره اعلام دین پیغمبری را
بر بامهات قلل قلاع مشرکان برافراخته بآن ملک روشن تر از صحن باغ فروزنده شد
عزم شه چون چراغ بنابرین مقدمات و لوامع کشورگشایی سلطان غازی متکلم و متذکر گرنبه
«در تعقیب ملت آبائیه» شد و بعزم غزای موره و تزیین آن بقاع معموره تصمیم نیت و تصریف زمام همت بنمود
و در تاریخ سنه ثلث و ستین و ثمانمایه با سپاهی منصور و لشکری لا یعد و لا یحصی بموره توجه فرمود و لا بسط خیام
احتشام و نصب اعلام تایید اسلام در نواحی و منازل ... شهر سیر فور نمود و در آنجا
جهت جمعیت عساکر اقطار و حکام امصار دران موقف تمکین چند روز فرمود چون سپاه مجاهدان
از هر طرف بمعسکر همایون پیوسته شد و کمر عبودیت سلطانی در راه تقویت مسلمانی بمیان جان
بستند از آن ناحیه نهضت کرده از راه ینکی شهر بحدود ملک موره شروع کردند و چون
قلعه فلکه که از حصون استوار کفار بر سمت طریق بود اولا ابتدا فتح و قلعه گشایی از آن حصار
بظهور آوردند لیکن اولا بر قانون معهود و نسق اولی که «وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا» اهل قلعه را
بتسلیم و اسلام دعوت نمودند چون آن کفار برگشته روزگار در اتباع امر واجب الاتباع در مقام
انکار و اصرار بودند حکم سلطانی نافذ شد که حشر لشکر ستاره شمار بحشر و نشر اجزاء آن قلعه استوار
اقدام نمایند و از اطراف و جدران آن باروی حصار که قابل تجویف و نقب کندن بود بنیاد و
اقتدار رخنها بگشایند هر چند بعضی ارکان دولت را رای آن بود که چون این قلعه محل مختصری بر
رهگذر است و حصون و قلاع معتبر در پیش بیشتر اولا آنکه از سر این قلعه بگذریم و سعی و اجتهاد در تحصیل دیگر
محلهای بزرگ بریم سلطان از آن مصلحت ارکان صاحب اغراض اعراض و اعراض نمود و بترتیب

الاقدم

الاقدم فالاقدم و الاسم فی الاسم مجددا در تسخیر آنجا تاکید و تشدید نمود چون حکم نقب انداختن
و سوراخ ساختن قلعه نفاذ پیوست و دم بدم از هر طرف قلعه زخم کلنگ همچو خنجری بجان متحفظان
میخست بر حسب ضرورت و اضطرار در جستجو کار بطریقه استغفار و استعذار امان خواه شدند
و بتضرع و زاری از هر جانب تسلیم اضطراری بر خواستند شعر کفاه عن الاعوان فی الروع بأسه
و اغنته عن من الجیوش خواطره سلطان بعد از فتح قلعه مردم آنجا را مقید ساخت و از آنجا
لواء عزم بجانب حصار کرونس برافراخت که در برابر قلعه کرونس تمام آن کافران مقید را جهت
اعلام مآل حال متمردان و افصاح از افتضاح مآل معاندان بسر منجهای بلند برسم سرداران
بر فروه نیزه و سنان برافرازند و آتش تشویر و هراسی در درون جان متحفظان آنجا زدند
و از آنجا اعداد اسباب فتح قلعه منجه فرمود و سپاه غزاة را بر تسخیر آن قلعه الزام نمود چون اهل قلعه
از مجاری حال و سرانجام آمال مردم متمرد فلکه اعتبار رو نمیه یافته بودند قلعه را بی مضایقه تسلیم کردند
و بعفو و احسان سلطان التجا آوردند هر آینه سلطان خون و عرض و مال ایشان را بخشیده. بأطنول
فرستاد و از آنجا روی اقبال بجانب تغناق حصار نهاد و متحفظان آنجا هم در مقام
مخالفت و عناد ایستادند و دست تعدی بمحاربه و مکالمه با لشکر اسلام نهادند لاجرم چون
بطریق عنوه و قتال آن حصار را هم فتح کردند همگی اصناف اهل تمرد و خلاف انجار را در مجمعی گرد آورده
و بحکم قاطع «ان تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف» آن کافران متمرد را دست و پای در هم بسته اغناق گردن
کشی ایشان را بسمبای قلعه ایشان در هم شکستند یعنی توقماقهای سخت تر از قلعه سنگین بر اطراف
اعضا و جوارح آن معاندان می بستند و برین طریق هر قلعه و حصار که بر سر راه بود بقوت دولت
و نیروی شوکت ملت محمدی میکوشیدند و میگشودند و غنایم و اموال آن قلاع و بقاع را بر مجاهدان
قسمت مینمودند نظم رایش هر دم چو فتح ملک دیگر میکند رایش از احسان سپاس آن مظفر میکند
تا آنکه بقلعه مخلور رسید و آن قلعه بود در غایت حصانت و امتناع و در آن جمعی متفق الکلمه در ارتداد
بعد از وصول رایات سلطانی از جهالت کفر و طغیان اولا از تسلیم قلعه امتناع نمودند و تکیه

بر رفعت خیبان و منعت ارکان آنحصار بار ارتفاع کرده عساکر نصرت مال سه روز علی الاتصال
پی تحمل فراغت و الفصال بجنگ و قتال لایزال قیام نمودند تا آنکه در سه روز ابواب فتح و فیروزی
را بمفتاح عون الهی کشادند و گوشمال آن گروه گمراهان بنوعی کردند که معهود جهانگشایی است
کما هو حقه دادند و از انجا سلطان بعزم قلعه کورکوس مجددا توجه فرمود این حصن حصین از معظمات
حصون معمون کفار بود و مردم انجا در ابتدای حال آغاز محاربه و مشاجره کردند و بایستادگی و
صعوبت قلعه اقدام اقدام بمحاربه پیش نهاده دست بمدافعه بر آوردند اما چند روزی که فیروزی
جنگی عساکر اسلام را بچشم اعتبار دیدند پی استداد ایام عنا و استداد مواد قضا امان
طلبیدند و قلعه خیبان معتبر که عدیم المثل قلاع بود و مدار استحکام آن اصقاع پی مؤنت طول مدت
جدال و پی لعب قیل و قال قتال بتصرف نواب نصرت مآب درآمد گرچه الکه مذکوره بر قلعه
هفتم فلک ماه قبالش بکر پرورش منحرف میکند دیگر از انجا بعزم تسخیر بالوبدره که بهترین شهرهای آن
ولایت است و نزهترین بلدان آن کشور نزاهت سرایت توجه فرمود چون رایت سلطانی
نزدیکی شهر نزول و حلول نمود اهل شهر پی توقف در ارتکاب تمرد و تعسف استقبال رایات
اقبال نمودند و اوامر و نواهی شاهی را بسمع اطاعت شنودند چون امهات بلاد و قلاع آن مملکت
در قبضه اقتدار نواب سلطانی افتاد و جمیع سپاه اسلام پایه را غنیمتهای بی اندازه دست داد
سلطان جهت ترفیه حال عساکر در اوقات زمستان و اتصال وجوه غنایم بمساکن و اوطان
بصوب مرجوب شهر اسکوب عنان توجه مصروف فرمود و در سپاس توفیق الهی و ازدیاد
عدل و احسان کماهی فرمود شعر احاطتک التوفیق من کل جانب • و جارتک من کل البلاد
البشایر • داستان نهم از فتوحات سرمشهود سلطانی در ذکر فرمان سلطان توجه وزیر اعظم محمود پاشا بتمام فتوح مملکت
لاس و توابع و کیفیت استمام او در تسخیر آن اتقاع و قلع قلاع با جماع مسر الطاو ارتفاع موانع آن حرب المولفه
هم نام نبی شهی که موعود بود • در دین هدی نصر معهود بود • محمود بفتح سومنات است سمر • هرکشتر ایاز را
چو محمود بود • چون مناسبت ازلی و ملایمت لم یزلی در جمیع لشکر الابرار حسنود قبل از ظهور آثار

عالم شهود

عالم شهود معهود است و دو فابوعده صدق مما تعارف منها ایتلف نشا ارتواتق و تلاحق میان انتظاهر
مسعود هم در نشاء بشری مرصود و موعود لاجرم در عالم ملک و شهادت موافقت و مصادقت
ارباب سعادت گاهی که میان حروف متجانسه متقابل بلاایمات لفظی و مناسبات معنوی است
مناسبات اسامی و تجاذب کلی هم نفوس متجانسه بتصادق و توافق معنوی منوی مشهی و مسمی گردد
شعر بینی و بینک سنی المودة نسبة • محجوبة عن علم هذا العالم • چنانکه تمثالی جهت تصدیق این مدعی و توثیق این
معنی حقیقت آن اقتضا القصة کمال مناسبات صوری و معنوی و شمول مصاحبت و موافقت در
امور دینی و دنیوی در مجاری احوال و مفاتیح آمال وزیر صاحب تدبیر سلطان اعنی نشاکامل
و ال الفضل بابيه محمود پاشا بر عالمیان ظاهر بود و در طریقه بندگی و غلامی تحفه
کار خود اگرچه بمحمودی نامدار بود اما در اظهار آثار فرمان برداری ایاز خاص جان سپار محمود بحسب
تجارب در اکثر محارب فیروزی جنگ و محمود العواقب بود و لهذا سلطان بنده پرور رتبت
جاه و منزلت او را بر جمیع ارکان دولت و همگی ارباب شوکت و صولت تقدیم و تعظیم فرموده در آن
تاریخ که سلطان را داعیه غزا و فتح مملکت موره بود و از امرا و اقطار و حدود واز
نواب صاحب وجود اخبار متواتر میرسید که چون اتفاقا بر ولایت لاس که جهة حمایت
و محافظت پادشاه انگروس نعنی پنوقرال برجای مانن بود در جنگ بلغراط تیر قضای از شست مجازات ان
او را هلاک نمود اکنون تسخیر مملکت لاس را هیچ مانعی کلی نمانده بلکه سر خیلان آن ولایت را بدمعاشی
مردم انگروس بغایت رمانن در مقام مطاوعت و فرمانبرداری نواب سلطانی ثابت الاقدام اند و مستعد قبا
جهت توجه رایات همایون بتصرف آن مملکت مقصدی ارسال رسول و پیغام مند چون امارات صدق
آن کلمات از وضع سلوک ملوک لاس نمایون بود و علامات غلبه و استیلاء ملت اسلام در آن کشور
کافری لعنراین عقلی عیان مقصد توجه بغزای مملکت موره پیش سلطان امری اهم و در عزیمت خاطر انور
تمشیت آن آرزوی ملکی اتم و اقدم نمود و این معنی هم مقرر که تسخیر مملکت موره بی توجه خسروانه محالات
و تفتیش ولایات لاس اقرب و اسهل از شمار محال لاجرم بنابرین بواعث چون فیروز قدمی و دو خو

خیبان ظاهر و باسر گردد که نوافق
متسمیات اتفاقا بمتوافقات
اسمی موردی شود و خیبان م

قربت و محرمی محمود پاشا نزد سلطان محقق بود و بکمال درایت و تدبیر با مقارنت جرأت
و شمشیر موید و موفق شعر اذا اکمل الرحمن للمرء عقله فلیس من الخیرات شی یفارقه و مع ذلک
سلطان با وجود منصب وزارت بالاستقلال مسند امیر الامرایی و بیکلربیکی در تمام ممالک
قیصری بمقتضای شد به ازین مقرر گردید با و تفویض فرموده و وزیر مذکور را با امراء عظام انادولی
و لشکریان آراسته و با جمعی همه جوانان دلاور و نو خواسته با مر فتح ممالک لاس کرده و جهة
اظهار مزید اهتمام و کمال اعظام و احترام وزیر مشار الیه از عسکر ینکی چری که همگی غلامان خاص سلطان اند
و بحسب قانون این خاندان خدمتکاری ایشان مخصوص آستان خلافت آشیان بگنیز از جوانان
ینکی چری بملازمت محمود پاشا مقرر داشت و رایت سرافرازی او را باین ترتیب لایق
راتی میان امرا و سپهداران برافراشت و این سپاه مویدان دین محمدی علیه السلام در ظل
رایت وزیر با احتشام متوجه غزا و فتح ولایت لاس گشتند و در صحرای صوفیه عرض لشکر دیده از آن
حدود هم در گذشته ناگاه از جانب رخیلان ولایت لاس منهی رسید و اخبار شیمانی
آن جماعت از مسلک اطاعت رسانید و داعیه خلف وعد و نقض عهد را درین سیاق عذر را تمنی
در کشیده اند که سابقا مواعید تسلیم ملک و قلاع را التعلیق بقدوم همایون سلطان کرده بودیم و درین
تقدیر انواع اشفاق و عنایت سلطانی چشم داشت مینمودیم چون در عهد و ایمان اهل ایمان وفایی
ندیدیم حبل متین امید وار را بدست تقصیر و تاخیر بار کشیدیم و داعیه اول را باطل کرده این مملکت را
بپادشاه انگروس تسلیم خواهیم نمود چرا که چنین موعود و معهود شده که در عوض این مملکت ده قلعه معتبر
با ولایت و توابع سوی سایر انعامات معاوضه خواهد فرمود محمود پاشا از استماع این اخبار موحش
و کلمات مدهش مشوش سر تحیر بزانوی تفکر نهاد و با امرا و سپه سالاران مجاهد که رفیق طریق بودند
بمشاورت افتاد اکثر سپهداران کاردیده رای دیدند که برین تقدیر دیگر ازین بیشتر توجه بجانب
این حضمان الد الخصام مناسب نمی نماید و از اقدام بمشاورت و مبارزت آن جماعت قلاع و حصون
در غایت استحکام هیچ کاری نمیگشاید چرا که در حین تسلیم بقاع و قلاع آن کافران بد عهد

یقین که مترد و عنا د خواهند فرمود راه استعانه و استعانه بغرال انگروس درین معانده خواهند گشود
یمکن که قرال انگروس بطمع ملک و مال امداد ایشان بنهضت نمایند چون سلطان بغزای موره
مشغول است یقین که استمداد از انجانب نمودن مناسب نمی نماید و نمی شاید بلکه وصول خبر این
صورت بنواب همایون موجب تفرقه خاطر بندگان درگاه اسلام پناه است و درین هر دو
معسکر اسلام این حادثه پسندیده نیست علی الخصوص قلب سپاه اولی و انسب آنست که درین ایام عزیمت سلطان
بمحافظت این حدود و قیام نماییم و در ممالک اعدا طریق الشروع ملزم را التزام بفرماییم که حفظ ملک
از شر اشرار هم خدمت سابقه سلطانست و اهم همه مهام مبالغت کید کافران و دفع و نفاق
حاسدان نظم یارب این لشکر و شمن کش شه باد مقیم تا درین ملک کش اندیشه طغیان نکند بعد از انقضای
محاوره و ادای حق مشاوره محمود پاشا بفکر متین و رزین بخطبه این گونه مقالات کرد و مثل مشهور
التوقف عند العزیمه هزیمه را باستشهاد آورد و کلمات هوشمندانه و افکار دلیرانه با دار بیان نمود
که بحمد الله تعالی که شکر و سپاس که لشکر اسلام را بجهة کمیت و کیفیت و از عدد و عدت
از مقاومت عساکر کفار بازماندگی نیست و با وجود استطاعت و قوت قلب لشکر بوعده
صدق و ما النصر الا من عند الله در ما این وجه توقف در تقدیم مراسم مردانگی چیست شعر لیس التعلل
فی الامال من رتب و لا القناعه بالاذیال من شیمی و چون سلطان مجاهدان آلان در غزای
کفار مغرب زمین جهة تقویت دین آفتاب مثال روز و شب آرام و خواب ندارد
و لمعه شمشیر جهادش چون مهر تابان از کثرت سپاه دشمنان در دل خود تزلزل و اضطراب
نیارد و امر خیان پادشاه موید من عند الله که اولی الامر منکم اطیعوا الله است و فرمان لازم القبول
او که تالی امر اطیعوا الرسول است آنکه مطلقا وجهه عزیمت را از سبیل مستقیم جهاد برتابیم و فی الغزو
بغایت و امداد آلایی معتصم گشته بادراک غایت این دواعی شتابیم شعر مینکن فرصت و دولت
بفردا چو اسبابش مهیا گشته امروز چون وزیر عالیجاه میان جملگی امرا و سپاه این داعیه قرار داد
و بنیاد ترتیب اسباب قلعه گشایی و آغاز اعداد معدات فرمان فرمایی نهاد و مبارزان لشکر

دلاوران هر کدام بقدر رتبه بانعامات عالی همتانه و کریمات دلدارانه محظوظ و محفوظ داشت و جلب خاطر و
قلوب بدارایی انصار و اعوان بشیوه الاقتباس سید الاعیان بر خود لازم انگاشت و در تدبیر تسخیر ممالک
دشمنان متمرد و در درون دل نهایت ساعی و مجد شد فاما با سرداران کفار ولایت فالاش ظاهرا
طریقه تغافل و اعراض سلوک داشت و بمراسله بایشان چنان اظهار نمود که طلب تسلیم ملک را حالیا
بمراجعت سلطان موقوف گذاشت و جماعت کفره از غایت اعتماد بحصانت قلاع و از کمال
رسوخ غفلت و غرور در طباع بخواب امن و فراغت آرمیدند و از هجوم لشکر محمود پاشا فارغانه
برمیدند تا آنکه وزیر صاحب تدبیر بر وفق مضمون بلاغت مشحون افامن اهل القری ان یاتیهم بأسنا
بیاتا وهم نائمون از قرارگاه خود که تا قلاع ایشان مسافت ده مرحله بود بیکبار بطریق شبگیر و ایلغار
بسر وقت کفار رسید و چون نوازل آسمانی بر فرق دشمنان مظله بلیات را بر کشید و در اول صدمه
دو حصار استوار کفار که یکی قلعه رصاو دیگری مول ازتبه بیرت صلوب و بر شع فشانی مانند آفتاب
در تحت تصرف و حیطه تسخیر آورد و چون در حین هبوب نسیم فتح و ظفر کاکل مقصود کلمه هر دو قلعه را بدستیاری
اصابع تدبیر گشاد و داد عروس ملک از نهانخانه تمنع و احتجاب در دیده جهان بینش نماید جلوه گری نهاد
للمؤلف عروس ملک کند جلوه پیش دیده بخت درون حجله توفیق در حریم وصال چون در مقدمه شروع این
حصین دو قلعه معتبره بوجه احسن منجر و اسهل طریق میسر شد از ان محل فکر استفتاح دیگر مجال افتاد
و با چنان لشکری مقدام از عساکر منصور اسلام روی توجه بحصار سمندره نهاد و آن قلعه و شهر بندیست
که بر کنار آب عظیم تونه در نهایت استواری و اعتماد و امیدواری کفار بحصانت انجا در ضبط ایالت
و مملکت داری چرا که در زیر دیوار حصارش انچنان نهر سیال و رود تونه دریا مثال بمنزله خندق عمیقی مالامال
آبست و متانت رکن رکین و حصانت سور حصین آن در روی زمین نمونه باروی روئین سپهر علیین
قبا لبستار مصادم و اصطکاک کنگرهای دیوارش بر قله قلعه کیوان شرارهای سمندره سان
بر مثال کواکب از جو آسمان پیداست و از جانب بری از پی عمق خندق پر آب آن با حباب
رفعت ارکان رفیع البنیان مقارنت کوه جودی و سیل طوفان هویداست نظم خندقش چون فلک

دانایان عمیق پاسبان برج آن بامه رفیق روز نخستین نزول حلول رایات نصرت وصول
صفوف و کتایب سپاه را بر اهل شهر و قلعه جلوه گر ساخت و در میان هر گروهی رایتی نصرت آیت
برافراخت و جماعت سواران را بر میمنه و میسره بآیین مجاهدانه بهم پیوست و سپاهی انبوه
خدم و غلمان را در مقدمه خیول و دواب بسلسله ضبط بهم در بست چنانچه هر گستهیه گروهی نمودار
کوهی بود اما بکردار سیل بهاری روان و صف صف از هر صنف مبارزان در جنبش با دست افشانی تیغ
سیف و سنان مدهش گویا دریایی بود مواج در میان لمعان سراب عیان [illegible]
[illegible] مرعوب و هنگام سفیده دم سحری از سواد جنگل و بیشه زنجیری چکیده قعه زمین مثال
لمعات صبح صادق بر دیده اعیان نمایان شد و شعشعه مناحق شرق الصباح کفار را مغرق گشته
حالت یوم تشخص فیه الابصار مشاهده عیان دشمنان گشت و از غبار انگیز مواکب غزاة خاک ذلت
در دیده بخت کافران انداخت و بکر و جوافر جیاد اجیاد جیاد که سرمه چشم روشنان سپهر است
صفایح صفحات را مجلی ساخت و صورت هلاک را در ان مرایا مصفی با جلا در دین معاینه باز نمود و از
صدای کوس و نقاره آوازه فتح مجاهدان از گوش آن کوردلان کفره با علان شنود [illegible]
[illegible] چون برین آیین و اسلوب اطراف آن شهر بند و قلعه را محصور ساخت و آوازه بشارت
انجام استسلام [illegible] بمیان اهل حصار انداخت از غریو و خروش آن قوم مغرور و نفیر [illegible]
عفو غفور بسپاه مجاهدان رسید و جمعی از کافران کار دیده بغیرت جاهلیت بر خیل خیلا روم مرکب راهوار
پندار سوار شدند و از سر تا قدم خود را چون گناهکاران گرفتار سلاسل و اغلال جبه و جوشن استوار
گشتند و چند گام از قلعه بدست آزمایی بمیدان مبارزت قدم نهادند و بعضی دلاوران نبردگاه
سمند عزم را جولان دادند و آغاز دست بردی از ان کهنه گبران ثابت الاقدام کردند در میان
گر و فر از طرفین بانامل و اظفار سنان و رماح در ازدستی بنیاد نهادند و بهوای دشمن شکاری عقاب
مثال بمخالب تیغ و نیزه در هر دو ربایی افتادند یک حمله اول غازیان جمله آن کهنه گبران کفار مثل
صید تیر خورده و بپر گفتار بدرون غار حصار آهنگ فرار کردند نظم بود وجود حسود صورت عصیان کفر

سیلی قهرت رسید گردن عصیان نخست فاما از میان حصار عوض زبان درازی شمشیر مجاهدان طامع
لسان انداز باین تهدید و تشدید اعلان می‌نمودند که در همین چند روز که سنجق و علم منکوس قرال انگروس
چون بحمایت و وقایت این حصار می‌آید عسکر لشکر مسلمان را در ورطهٔ قتال بی مجال نسیم صبا و شمال راه
فرار باز نماید اما جواب صواب اهل تقوی و صلاح از السنهٔ رماح این معنی را القریح و افصاح می‌نمود
که درین موعد حلول آجال و انحطاط کوکب بخت مخالفان در وبال و سقوط در حضیض زوال از معاونت
اهل ضلال و مقارنت قرال ضال امری بغیر مزید اختلال نخواهد افزود و بجز لحوق نکال و انخلال چیزی دیگر
بر صحیفهٔ اعمال و آمال نخواهد نمود اذا کان غضب الله عزیمة ایثار رایا کثرت العواید چون غازیان مدت یک هفته در قطع مواد زندگانی
آن کفار و قلع حبوب و ثمار و قطع اصول و اشجار بر وفق اشارت رخصت آیت ما قطعتم من لینة
او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله مبالغه و اصرار نمودند و چند روز بطریقهٔ معانقه و مقابله از طرفین جد
و مصر بودند سرخیل سپاه اسلام و وزیر عالی مقام با سایر امرا و حکام مشاورت نمود که این تمادی
مدت خصومت با جماعت اعادی و اتفاق قتل و خروج و شهادت غازیان در معرکهٔ کفار عادی
موجب اشتداد مواد عصیان ایشان میگردد و روزگار را بمباهله و مقابله گذرانیدن مودی بحرمان
از ظفر برین حصار عالی بنیان میگردد اکنون صلاح در آنست که یکروز بتوجه و اقدام تمام و بعزم
صایب و فور استمام جنگی عظیم بقلعه نمائیم و اسباب ظاهری را ترتیب داده امید که اعداد معدات
جهاد را بمدد اغنی پلاچی سازیم و علم فتح مبین بر کنگرهٔ حصار افرازیم و مجاهدان مقدام را بتهیه
با نعامهای حالی و آمالی نوازیم نظم کلاه گوشهٔ خورشید را رسد آسیب چو ماه رایت ما سر بر آسمان آرد
و بنابرین مشاوره و اتفاق آرای صایب شروع در تهیهٔ اسباب حرب و قتال کردند و در موعد مقرر با آیین
و حشمت تمام روی بجنگ کفار حصار آوردند اما در پیش پیش لشکر بنابر مصلحت اندیشی تسلیم حصار و رفع فتنه
مقابله و ارتکاب خونریز طرفین در معرکهٔ کارزار اولا امرا کبار اسحق بیگ و لالا احمد بیگ که از عظام
امرای روم ایلی بودند بپای قلعه رفتند و بدلایل عقلی و نقلی هر گونه کلمات در باب صلح و استسلام گفتند و شنیدند
مطلقا کافران حربی گوش باین گونه سخنان ننهادند و بمقتضای [illegible] شنیده ناشنیده می‌پنداشتند بلکه

بلکه جواب پیغام امرا با آواز قوارع سنگ طوپ و لنگ روانه ساختند و از ضرب غنف رعد
و منجنیق آوازهٔ خرق الالتیام در کوس فلک انداختند هر آینه مجاهدان دین هم در مقابل آن دشمنان
مقابل غلغلهٔ تکبیر و تهلیل لقلاع قلاع سپهر دوار برکشیدند و از دبدبهٔ شوکت و جلالت امت محمدی
ولوله در نهاد فواد حساد و زلزله در بنیاد ناستوار اجساد آن مظاهر فساد افکندند و از جباه ماه
اشتباه مبارزان و غرهٔ غرای غزات و مجاهدان بلکه از سینهٔ آیینه مثال دلیران و از احداق آملی
خیره چشمان کماة و متهوران چندین هزار سر خورشید مثال در برابر آلات مضاربه و اسباب محاربه
و مکالبهٔ آن سگان جهنمی از سکان و قطان آن اوطان شرک و عدوان مرتب و مهیا داشتند و از
دهان فاق تیرهای خدنگ و از زبان کلنگ تیرانی و گوشهای آتش و لنگ آیت شجاعت اعمال قل
لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بر صفحات در و دیوار حصار مرکانشستند نظم ما رایت اقبال کم بالا گیرد و ما عجب کز
بالاید خون چون لمعات آتش محاربات بر آسمان زبانه کشید و صدمات قارع طوپ و منجنیق بصر ب
آلات حرب بگوش کیوان رسید در یک طرفة العین عیان غازیان چون خطوط شعاعی بصر که در نه
طبقهٔ باروی سپهر نفوذ نماید از سر باروی و خندق سه توی بهم گذار کردند و فساد ظن و بطلان
گمان کافران که توهم از قضیهٔ وهمیهٔ و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم ببرهان قاطع شمشیر و حجت لامع سنان باید
بمرتبهٔ ثبوت و تحقیق آوردند و در کوچهای شهر و بازار جان و دل خونین کفار و باراته دمار فجار انهار روان
ترا از سیلهای بهار در گلزار جاری ساختند و از رطوبت غریزی جگر پر خون مشرکان جویبارهای خون
در میان شهر بند اجساد و ابدان ایشان انداختند چنانچه چندین ... عظیم از نهر تونه از درون ... بیرون
آن کشور کافری جریان یافت و کفرهٔ فجره فوج فوج از هول طوفان خونریز بر مثال تماثیل موج
هرکدام بر روی آب تونه متحیر افتادند و قصهٔ مشهور فوردوا من البطال الی الکیزان تجدید در مجاری احوال ایشان میان
آن آب بظهور رسید و بعضی در پای ستوران مواکب جلال میان خاک و خون پایمال گشتند
و جمعی از آن کفار کفار مرید و گردنکشان عنید را بهر نوع تعذیب دو بال میکشتند و طعمهٔ ...
حال این آیت حقیقت مضمون که فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من اخذته الصیحة و منهم من خسفنا

جوالارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون

را برشرکان القا مضمون میکردند و بطریقه وصف الحال باستشهاد می آوردند هر کجا کثرت نبات
عنان شیر رایات ثنه شده همچنان هرچه از جان دشمنش کاهد همه در کار تیغ تیز امید تیغ شه خصم را
عقیم کنند بچه خصم را یتیم کنند الحال تمامی شهر و حصار را گاهی بتاراج و یغما و گاهی بسبی درار[ی] ایشان از
غلمان و اماء و گاهی بقتل عساکر کفار و شکست و ... بمرتبه فانتم اضعف صفا لا تری فیها عوجا
ولا امتا میرسانید و اهلکی باغات و اشجار مثمر و غیر مثمر و هر چه ظن منفعت کفار دران بود از روی
زمین قلع و قمع نموده با خاک هموار کرده اینده و بغیر از قلعه تحبب ظاهر اثری از کفار دران دیار
بجای نماند و صفت قهاری و انتقام الهی نقش امیدوار دشمنان دین را بر جبین تیره نشانید چون روز
دیگر جهت تکمیل آیات عذاب بر بقیة السیف کفار در همین دره توقف نمودند بعد از آن عنان عزیمت
بدر همه کشورگشایی از انجا مصروف داشته بسیار مساکن توجه فرمودند دران نهضت مبارزانه و حرکت
مجاهدانه قلعه کورلجه حصار که بر قلعه بلغرلطا مسلط است و بقلعه حواله معروفست بقبضه تصرف در آوردند
و همچنین از عظم مواهب الهی که دران عزم میمون میسر شد فتح سوریچه حصار بود که آنرا حامی و حارث معدن
نقره کرده بودند و همچنین معدن رودنکی که معتبرترین معادن آن مساکن بود در حیطه ضبط در آورده جهت سلطان محمد ضبط
نمودند و از انجا محلی که نهر الیه نورو کوئید توجه فرمودند و در نزدیکی حصار شهر نش که شهر رمضان پس ... اصلاح
دولت جنبان اقتضا نمود که چون حق سبحانه و تعالی مجاهد را مستی بی اندازه از غنایم روزی فرموده
مواهب و عطایا را بقیاس در ایام متبرکه چنین تقدیم نموده شود و آن ماه مبارک را با وجود کمال
ثروت و استطاعت بتقدیم مراسم عبادت و طاعت مصروف دارند و بمقتضای حال و نعم اغنت ...
کلمه کریمه کلوا مما غنمتم حلالا طیبا فرصت الحفاظ از نعمتهای حلال در خلال عبادات غنیمت شمارند و بطاعت احکام
اتقوا خصوصا امر واتقوا الله لعلکم ... از دفتر حسنات و ادا فطره و زکوة سپاس نعم غیر موفور بجای آرند و درین اثنای
استیفاء وظایف طاعات جهت استمرار سنت جهاد در بعضی اوقات و ساعات فتح قلعه کورجنلک
که حصن متین کفار لکاس بود شروع فرمودند و چون قرب و جوار آن قلعه بسرحد بلاد اسلام ... موجب ضرر

مسلمانان

مسلمانان می بود و روی اندیشه بتسخیر آن قلعه آوردند و در بدایت حال تالیف قلوب محافظان آنجا
ببذل اموال و تعهد انجاح مطالب و آمال کردند و قلعه مذکور چون سه طبقه بود و محافظت هر طبقه بجمعی معین
ماکول داشته بودند و بغیر از محافظت آن قلعه محافظان طبقات دیگر تسلیم قلعه را قبول نمودند
سپهسالاران مجاهدین و وزیر بسیاردان چون تالیف آن جماعت فرمود و فتح پیشینی یکی از طبقات
دور نموده را قطع نموده استحکام صبح سعادت یکبار حوالی قلعه را بشوکت عساکر نصرت شعار محصور
حصار تیغ و سنان جا نگذار کردند و مستحفظان طبقات زیرین قلعه رو بجه موجود از روی اضطرار تسلیم قلعه
نموده روی باستان وزیر عالیشان آوردند و نگهبانان قله قلعه با وجود جمع قله از آب زندگانی
که در طبقات زیرین قلعه بود ممنوع و مقطوع گشته شد و از غایت تشنگی از زندگانی خود کنده شدند تا آنکه سبوهای
بسیار در زنجیرهای استوار بالای کمر رفیع قله که بر آب تونه مشرف بود خود را آویزان میکردند و نهر از
محنت و تشویش اندک آبی ببالا میبردند تا آنکه غازیان اصابت شعار از میان شیشه‌های نهر تونه که در قبضه
اقتدار در آمده شد جاسوسهارا در رخنه کمری ترصد نزول اهل قلعه بنقل آب کرده اشتند در حالتی که زنجیرها را
باب انداختند و شبعت تمام ظروف خود را پر آب ساختند یکبار غازی چند کان چالاک از کمین گاه بدر جستند
و زنجیرها و ظروف آبرا در هم شکستند چون از آب زندگانی ایشان قطع شد و طمع محافظت قلعه مرتفع گشت
کافران قله قلعه بسیم سپاه تنزل نمادند و کس بطلب زینهار و امان نزد سر خیل مجاهدان فرستادند بعد از
تواتر رسایل و قبول مسایل مفتاح قله قلعه را هم تسلیم اهل اسلام نمودند و ابواب فتح را بر رخسار مومنان
صاحب امان گشودند ثم نعلیهم بالرعب قتیل طراده و تغلیبهم بالکتیب دون الکتاب بعد از فتح کامل قلعه کورو
بی توقف یکدفعه جمیع عساکر اسلامی از آب تونه گذشته شدند و در مقابله قلعه از توابع اکروس بود طرادو ما تسوجه تسخیر
آن گشته شد چون اهل انجا غافل بودند بی توقف و تشویش قلعه را بدست در آوردند و ولایتی عظیم معمور
و مسکون که در حوالی قلعه بود اما مملو از انواع اموال و پری چهرگان صاحب جمال بالکل تاراج و اسیر کرده
و از انجا متصل بولایت ماحواکه فیما بین آب تونه و آب ساوه است تاخت نمودند و تمامی نفایس و اسیران غلمان
و اموال و ماهرویان آن مملکت را در ربودند چون مملکتی بود در غایت وسعت از مال و سعت فضای آن از لاامال

وجواری مه‌رخ بجمال هیکل را غارت و اسیر کردند و نهب و سبی دواب و سایر اجناس را البته آنونه
جهة گذار باین جوانب آوردند و جهة ضبط این لشکر اخجی محمد بیک منت اغلی که در سپه‌داری مردکار دیده
بود بمعارک عظیمه کفار و غارتهای ولایت رسیده تعیین نمودند تا گاه درین اثنا دویست نفر از
سرداران کفار و دلاوران نامدار که از سر تا قدم غرق فولاد بودند و در بعضی مضایق بطریقه طلیعه با جماعت
غلامان در مقام غدر و عناد یکبار بدست مجاهدان تعیید و گرفتار شدند و بهمان هیکل اکثر از
بنظر پادشاهی کامکار فرستادند و بعد از اعتناء سپاه اسلام بغنایم مالاکلام در مقابل معسکر معظم پادشاهی
از آب تونه گذشته شد و بهم کرکوه کشته شد اتفاقاً از عقب غلامان موازی پنجاه هزار سوار مرد مکمل از لشکر انگروس
متوجه بوده اند که شاید غنایم را در بعضی مضایق طرقی یا لب آب تونه باز توانند گرفت و این جماعت
مملکت ایشان بقدر تدارک توانند پذیرفت تا رسیدن ایشان سپاه غزات با تمام غنایم از آب
گذشته بودند و در مقابله معسکر با حشمت تمام تقسیم غنایم می‌نمودند و آن تجهیز لشکر کفار و ارتکاب شدید
ایلغار ضایع و هبا شد بلکه موجب مزید تحسر و ندامت سپید و گشت که گفته اند **نظم** آنچه مقصود گرگ بود
ربود • اشتلم شبان ندارد سود • از ناقل این حکایت و راوی این روایت که در آن لشکر مجاهدان
ضابط خمس سلطانی بوده در تفصیل غنایم از صامت و ناطق و اصناف اجناس از نقود و امتعه و دواب
و هر چه اسم مال بر و صادق باشد خبری چند محیر عقول خبری چند مشابه اغراق و مبالغات بقول مسموع نمود
و مردی شد چنانچه خمس اسیران از جوار جواری و غلمان ماه سیما متجاوز بوده و سایر اقسام را احد و حساب
شعر ولم ار مع یوما اکثر حسالیا و سلیبا بر اللاید انفع • و علاوه این غنیمت انشام سلطنت انجام آنکه چون خلاصه
عساکر انکروس بمقابله عسکر اسلام رسیدند و کار خرابی مملکت خود شادی و آبادی خانه‌ها را برای العین دیدند
از آنطرف آب تونه صفهای لشکر را مرتب داشتند چون عبور از آب متعذر بود و قوت سپاه مجاهدان را
باین مقدار نمی‌دیدند بر شال سگان دیوانه که با تهتاب فلک بهمگاه باشند از دور فغان و فریادی
میزدند و بهر طرف مضطربانه میدیدند و بچشم حسرت و دیده خونبار زن و بچه با اولاد و اعقاب
و اموال و اسباب خود میدیدند و نبات و کواعب و ابکار و عذاری ماه رخسار بچشم خود در کنار غازیان

بجانز

میگریستند و بر شادکامی و نشاط عشرت مجاهدان که علی رغم الف حساد و بکوری دشمنان پر فساد
داشتند زار زار میگریستند **نظم** نظر از دور خوبان را آن ماند که کافرا • بهشت از دور بنمایند که تا
سوزد و گریان شد • بعد از استیفاء حظوظ لذات جسمانی و کامیابی غازیان بمنیل غایت رغایب
و امانی اخبار مسرت آثار از فتوحات سلطانی و مراجعت مواکب همایون فایز بانواع کامرانی
بوزیر اعظم رسید و از مبشران متعاقب فتوح سلطان را با تمام نواب کامیاب بر وفق **طوبی**
لهم و حسن مآب شنید بصوب معسکر خداوندگاری توجه و عزیمت نمود و در ممر طریق تقلاع و معادن
که فتح جدید خودش بود عاید گشته الحکمی را نظم و نسق لایق فرمود و بمقتضی فرمان همایون از ممالکت بر
درگاه عالم پناه از سر شوق و غرام شتافت و برین وجه خرسند و کامکار و مبتهج به پیشکش بندی
خود در آن استعار اقبال تقبیل آستان سلطان دریافت و عجب مسرت و خرمی عام و انشراح خاطر
خواص و عوام بهم دست داد که سلطان مجاهدان از سیر دو ماهه راه از طرف مغرب زمین حسین موفق
باعلاء دین و مؤید بچندین فتح مبین بطرف مستقر عز و تمکین عودت فرمود و هم وزیر صاحب تدبیر
و مشیر صاحب شمشیرش با خدمات پسندیده و اعمال مودوده مخصوص بعاقبت محمود بود **شعر** ان حل
حل المجد فی افنائه • او سار سار النصر تحت لوائه • لعساکر من جنده و عساکر من باسه و عساکر من رایه ما شاء الله
ازین حالت قران و اتصال سعد اصغر سپهر و اقبال با سعد اکبر سمار خلافت و جلال و چه عجب التیام
و ارتباط دو معسکر پر نشاط بر طبق مقال وحی منوال **حور مقصورات فی الخیام** که هر طرف جلوه گاهی از مطالعه
مظاهر حسن و جمال **جنات عدن مشکل** میان بزم مخیم امرا و ارکان و حکام بهم پیوسته و در معالم مظاهر
بهشت موعود یوم الآخر میان اهل ایمان از مقارنت حور و غلمان بر بهترین وضعی آیین بسته **نظم**
این چه بزمیست همه ماه رخ و زهره جبین • یا بهشتیست مصور شده بر روی زمین • سلطان ز العدا را ما لعف
این مجمع اقبال عزیمت عود بمرجع خلافت و جلال التصمیم یافت و هر کس از امرا و حکام را از جهت انصراف
بمساکن و اماکن خود فرموده هر یک بصوب شادمان و دوستکام میشتافت و شاه اسلام پناه
با وزیر دلخواه و سایر ارکان و خواص عالی جاه بمستقر سریر خلافت مصیر حلول نمودند و در بسط قوانین عدل

و نشر موائد فضل و احسان افزودند ملوک و ملک و ملک داعی و مطیع و رهین خدای عز و جل حافظ و
نصیر و معین و هیچ آن هم از فتوحات میسره سلطانی در زمره توفیقات سلطانی بدان ببیر تسخیر قلعه
سمندره و تمشیت آن کشور متصرف مال اعیان کفار در مفارقت الی فتح مبین بالتسلیم قطلها مر و تقدم مقدمات
محاصره و تمکن سلطانی در آن سال از تعب استفراغ ابام خوم و ارکان نقروا الله بالتقدیر یا اشرکت فیه النجوم
و الاشمس و لا قمر فکل الی الله یا اعیاک مطلبه فسوف یاتی بها لا تامل القدر چون بر حسب اقتضاء ساحه امکان
همیشه در فضای جهان امکان و در مخبت جای عرصه زمان و مکان هر مقدوری از مقدورات را الحکم و تشبیه کرد
نمجعل الله لکل شیء قدرا توفیقی تعلق ارادت حضرت قیوم سبحانه هر فعلی از اعمال البشری که در تحصیل
مطالب کلی و جزئی مقرون بخصه قسمت یفعل الله ما یشاء گردد بمنزله قضایا اولیات بالضروره ا فند
منتج مطلوب نماید و هر گونه مباشرت افعال کاسب که در ابتغاء مباغی و مآرب مشحون لعدم توفیق محوا
تدابیر الله افتد در حکم تمهید مقدمات کواذب از آن هیچ گونه نتیجه صادق و صائب نیاید نظم بجست و جوی
جوی مطالب مباش مضطرب ایدل چه حکم اوست سر آر تو سر زحکم چه یابی لاجرم سرا و ار سعادتمندان
خردمند آنکه عنان مطیه تدبیر را بدست تقدیر محول الاحوال گذارند و خود را در بهارستان وجود چون برگ نهال
بتصریف صبا و شمال در حرکت و سکون مجبور مقدرات ازل شمارند نظم عاقلان را که از قدر حذر است
آن نه زان است که آنهم از قدر است چنانچه بمنوال صدق این مقدمات در قضایا علم عزایم و توجهات
رایات نصرت آیات قبل ازین و بعد ازین مشهود و معاین گشت که القصه چون امر سلطان مجاهدان
و وزیر عالیشان محمود پاشا و سایر ارکان بعزیمت تسخیر و تمشیت مملکت لاس خصوصا حصار و شهر بند
سمندره توجه نموده بودند و با وجود تیسیر فتح چندین قلاع استوار و حصول مدخل و تخریب شهر و حصار سمندره
که فرموده بودند چه آنکه قلعه آن بحیطه تصرف در نیامده بود چهره مطلوب صلح هنوز در وراء حجاب استوار کماهی جلوه
ننموده نظم آنچه سعی است من اندر طلبش بنمودم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد کشایش باب مطلوب را
بدست آرزوی سلطان دادند و در منزل اول طلب مقالید شهرستان رغائب را باستقبال آن مطلع اقبال
فرستادند چنانچه سلطان چون از رعایت اهتمام در باب تمشیت و تملک قلعه سمندره که کلید فتوح کشورهای

کنارت

وحدی فاصل میان ممالک اسلام و دار الحرب تمام انگروس و سایر اشرار درین سال بعزیمت تسخیر سمندره
و شروع در ممالک انگروس با سپاهی بیشمار و با هیبت و ابهت عساکری همگی مظاهر استطاعت
و اقتدار از دار السلطنه خود بصحرای وسیع صوفیه نهضت فرموده کوه و هامون و سهول و حزون آن
جوانب را بسپاه مجاهدان زیب و زینت نموده از انتشار اخبار توجه سلطان کامکار و تموج آن لجه بیکران
سپاه بحر گرداب لرزه در اندام دریا در افتاد و در کوه و دشت ملک اعدا از ریح عاصف اکفان بحر آن
این صدا غبار فتنه و آشوب روزگار گرد انگیزی کرد باد اعصار زمین را بباد میداد بنابرین قرال بوسنه
رسولی معتبر هر چه زودتر بخدمت نواب همایون فرستاده و کمال مطاوعت و انقیاد خود را از روی خلوص
نیت و اعتقاد عرضه داد و بنابر تقرب بخاطر خطیر سلطان این معنی عرضه داشته که قلعه سمندره را سابقا از
وارثان آن ملک خریده بوده و بنابران معامله تصرف مالکانه نموده چون خدام سلطان را میل تملک آن جانب
آن کشور را از خدام خداوندگاری در نیم دارد و پیش مضایقه بهر کس که منظور مانید می سپارند لیکن در عوض بیع
قلعه سرحدی را که در سرحد بوسنه است از بندگان سلطان التماس دارد چون اهتمام در عزیمت سلطانی
بتسخیر سمندره پیش از پیش بود با سعاف مسئول قرال بوسنه پای توقف و اهمال ملتقی و استقبال فرمود علی العموم
محافظان و ضابطان تصرف آن کشور فرستاده و در اندیشه ضبط و استحکام قلعه و حصار آنجا داد اثبات
اعتماد و بعد از آنکه گماشتگان سلطان شهر و قلعه و مملکت تصرف در آوردند و محاسبان چالاک حساب
تصرفات هر کس از سمندره کردند چنانچه ظاهر شد که قرال بوسنه را هر گونه تصرفات و قرضی چند از خراج رعایا و جهات
آنجا بوده بنابرین در تسلیم قلعه عوض بقرال بوسنه جهت مصالح دینی و ملکی تعلل و تغافل فرموده بلطیفه غیبی اصل قلعه
و مملکت سمندره با آنچه قرال التماس نمود در تصرف خدام قرار گرفت و عوض و معوض در قبضه اقتدار
سلطان تمکن و استقرار پذیرفت و بعون و فضل باری زیاده بر نعمت مترقب مطالب و امانی بحصول پیوست
و آن کشور مرغوب از تیرگی ظلمت و کفر و چرک شرک باز رست و سلطان با عساکر منصور بی ارتکاب متاعب
آنچنان سفر دور بدار الخلافه معاودت فرمود و سپاه مجاهدان را باستراحت در مساکن خود اجازت نمود
شعر عشتم الی الآن رایتم فی الهوی عجبا کل الشهور و فی الامثال عش رجبا چون خیمه گاه سلطان نظم مصالح

عباد الله و تفتیش احوال ارباب منصب و جاه قیام و اقدام فرمودند ملاحظه این معنی نمود که چنانچه تعطیل
در کارخانه الهی ممنوع و معدوم است تضییع اوقات جهان داران از فکر و عمل جهانگشایی مذموم و ملوم
است شعر ار چه جوان تسود لا تقضی ❊ و کیف تسود ذو الدعة المحمول ❊ و درین اثنا اتفاق افتاد که بسامع نواب رسید
که بر کنار دریای شمال و قرار گیر در قرب ولایت بولانادولی حصاریست بغایت محکم و لیکن توابع آن
بسیار محقر و منفعت آن هم کم و با وجود آنکه خورشید ملت محمدی باطراف و جوانب آن قلعه لمعه نور هدایت رسانیده
اما هنوز آن قلعه را مرکز وار در میان فلک انوار آثار ظلمت کفر و ضلال محصور گردانیده و آبا و اجداد
عالمقام و آن قیاصره اسلام جبهه حقارت منزل و معونت سلک و مراحل آن قلعه بخراج ارسال ایصال از اجناس امتعت
مینموده اند و علی التعاقب سلاطین در عدم تعرض آن کشور محقر قیصر اسکندر مینموده اند اما رهگذران قلعه در جانب
صحرا و از روی دریا مردم قطاع الطریق لا یزال التعرض لعباد در رواج و میرسانیده اند و این مفاسد را همیشه
از سلاطین تا آن حین می پوشانیده اند سلطان را ازین قضیه جزوی نماکه مقتضی مفسده کلی مسلمانان از اتلاف
اموال و دما بود مولا غیرت و حمیت اسلامی متحرک گشت و این اندیشه عاولانه بخاطر قدسی مناظرش گذشت
که بر والی و حاکم عادل رفع منکرات و دفع مفاسد و مخایل خواه کلی و خواه جزئی در وجوب و فرضیت
برابر یک نسبت معدود است و تفاوت در منع مفسده های دینی و دنیوی بقلت و کثرت غیر معقول و خلاف
معهود است شعر لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصا ❊ واضع کماشی فوق ارض الشوک ❊ از انجا که عزیمت عزائم
سلطانی بود بی توقف و توانی در اندیشه آن معانی بی تقدیم مقدمات سفر و توقف بحضور سپاه مظفر
خود بذات شریف از دار الخلافه برسم طوف و شکار با خواص معتبران درگاه عالم مدار متوجه آنجانب
شده و از ولایت خضر بیک ایلی عبور نموده در ان نزدیکی لشکر تفتیح آن قلعه مقصدی اندیشه‌های مملکت گشت
اولا جهت توسیع مسالک ضیق و تفتیح مداخل انجا از موانع و عوائق نوعی تاکید فرمود که در چند روز جنگلی از سر بیشه‌ها
پر صعوبت و عقبهای پر عقوبت را هموار و گشاده ساختند و ممر طریق را از خار و خسکهای مانع بکلی
پرداختند مستحفظان قلعه که صیت توجه سلطان گیتی ستان را شنیدند از غایت اضطراب و اضطرار طمع از ملک
بدن و بضاعت زندگانی بکلی بریدند و بقبول اوامر و نواهی و تسلیم ملک امان طلبیدند و بسمع جهت

القاء

القاء حیات خود بخنجر تسلیم قلعه و مملکت مزید نید چون بمجرد خبر توجه سلطانی آن کشور کفر قدیم میدان ار
السلام شد و قلعه و ولایت مضبوط بحکم حاکم و قاضی نافذ الاحکام گشت و در آن ولایت بکشور بولی
که اقرب بلاد معتبره اسلام بود الحاق یافت و سلطان ظفر طوف کامران بنشاط و مسرت خاطر
بمستقر سریر خلافت شتافت ذکر چند از ان جمال شهرآرای امر جباران سپهر قلعه گشای داستان
تالی از فتوحات دیار یلمانی منصور سلطانی در بیان اتفاق اشراق شهر طرابزون و سینوب
اسمعیل بیک والی اسفندیار و غضب سلطان بر وجه انتزاع از امارت و موافقت در غزای طرابزون
از ولایت ارمنیه کبری و مسالک گرگان چون دواعی عنایات ازلی و بواعث کفایت لم یزلی متوجه انشاء آثار و انفاذ احکام
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء در باره سعادتمندی از مظاهر تعز من تشاء و تذل من تشاء شود و موجبات
تاییدات غیبی و مقدمات الطاف وهبی مستدعی اعلان مراسم احسان بپایان از انتشار ان الفضل بید الله
یؤتیه من یشاء گردد بی تقدیم مقدمات عادی و بی ترتیب مبادی مطلوب مرغوب ناگاه چون لعبت غیب مترقب میسر
و مقدر هست چنانچه مساعدت اسباب ظاهری و معاضدت تدبیرات بشری را در آن راه مداخلت نماند
و رابطه معنوی و مناسبات معنوی آن از احکام عقل و خرد فهم نمودن نتواند چرا که تدبیر حقیر و ادراک قصیر آدمی در عالم
غیب چون طایر شکسته بال است و از جولان کاه همت انسانی تا حریم عوالم ربانی چندین منزل از ان قدم
و اجمال عروض و بال است نظم کنگر کبریای او نیست برون عقل و فهم ❊ طایر دل در ان هوای پر و بال جان رسد
و از ان جمله غرایب توفیقات سلطانی از قضایای اتفاقیات و از جمله عجایب حالات تاییدات اولی
سبق ترتیب مقدمات اتفاق تسخیر ولایت و مساکن اسفندیار است که در ولایت ارمنیه کبری و در ارمنیه
صغری بهترین آن دیار است القصه سلطان مجاهدان را همیشه مشوی خاطر خطیر و مرکوز ضمیر الهام پذیر ان بود که
بغزای حصار و مملکت طرابزون توجه فرماید و حکم جهان مطاع بجمیع ملوک و حکام نافذ شد که هر کس با لشکر خود
بمعسکر همایون توجه نماید و چون اسمعیل بیک حاکم قسطمونیه از اولاد اسفندیار دعوای متابعت و اخلاص آن
درگاه عالم مدار داشت و مملکت او چون بر ممر طریق طرابزون بود سلطان نظر انتظار بر استقبال در همو فی او
در ان طریق صواب برگماشت و مع ذلک مکرر امکاتبات عالیه مشتمل بر تحریک مواد مصادقت و اقدام

بلوازم موافقت با اسماعیل بیک ارسال فرمود و این کلام در آن مراحله درج نمود که چون غزای طرا
بزون منوی خاطر همایون شده جهة اعداد اسباب تسخیر آنجا از طرف دریا کشتیهای مجاهدان از
سینوب که مملکت اوست عبور خواهد نمود و رایات نصرت آیات از راه خشکی نزدیکی دیار او نهضت
خواهند فرمود ترقب از محبت و اخلاص او آنکه سفاین مجاهدان از آن مسالک بحری امداد تمام نماید
و خود بقانون معهود با سپاه آراسته خود باین سفر و عزیمت خیر بمجلس عالی عسکر غازیان آید و درین
اثنا قزل احمد بیک برادر اسمعیل بیک بملازمت سلطان مبادرت نمود و جهة منازعه ملک موروثی میان
او و برادر خصومتی تمام بود ازین سبب اسماعیل بیک در توجه باستان سلطانی مساهله و تاخیر کرد قزل احمد
در خشم انگیزی سلطان انواع دلایل و شواهد باین تعلل او در تقدیم مراسم ملازمت بهم آورد لاجرم مضمون مقتضای
حقیقت مودی و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا سلطان مجاهدان چون بنواحی قسطمونیه
رسید مطلقا بدستور معهود از اسماعیل بیک طریقه استقبال القبول و امر علیه نزدید حکم فرمود که معدن مس را
که در زمان پادشاه سعید والد حضرت معاوش سلطان مراد و خراج اجل سلطانی بوده و جهة تقدیم مراسم خدمتکاری
و جانسپاری اولاد کوترم بایزید جد اسمعیل بیک شفقت فرموده با تمام ولایت قسطمونیه از دست اسمعیل بیک
استرداد فرمایند و از روی مواخذه بتقصیر خدمات او لا کتیبا د اخراج ملک او نمایند و حسن چلبی ولد اسمعیل بیک
را که در خدمت نواب بود حکم حبس مقید کردند و اسمعیل بیک با وجود ورود چنین سلطانی بهمسایگی دیار او
مطلقا طریقه مهمانداری و اقامه وظیفه فرای ضیافت بجای نیاورد و حال آنکه بیت بخانه که چنین میهمان
فرود آید * همای سدره در آن آشیان فرود آید * و رای ارکان دولت سلطان بر این قرار گرفت که قبل از
شروع بغزای طرابزون بتصفیه مشاورت آن مسالک و تخلیه حدود آن ممالک از شوائب کدورات
نفاق باید نمود و کار موافقت یا مخالفت اسمعیل بیک را بر سر راه متین و معین باید فرمود مبادا در اثنای
شروع بامر طرابزون از رهگذر مخالفت او ناگاه خدری بکشتیهای مخالفان رسد و مهم آینده و رونده
از دیار او که بر ممر طریق واقع است بر تشویش و رفع امن و امان کشد چنانچه اردشیر درین باب تدبیر مسعود دولت
و بحسب تجارب ارباب اتقان مضمار محارب این سخنی مقبول که لیس الایام صاحب علم تام ... فی القوم ...

فی ذلک

فی ذلک تضییع وجه حزم ولایت یا خطا مجاز الامور تعقیبا بنابرین معانی جمعی از امرا عظام و عساکر
نصرت فرجام که با وزیر اعظم محمود پاشا و بیدر بکی و رهنمونی قزل احمد بمحاصره سینوب و تسخیر اشتغال
مهم اسمعیل بیک فرستاد و جماعت لشکریان از طرف دریا متوجه طرابزون بودند او لا بحکم فطنت
سینوب از روی دریا فرمان داد و وزیر صایب تدبیر چون اسمعیل بیک را در قلعه و حصار سینوب
محصور ساخت و تسخیر آنجا که منبعی چنانچه شیوه کشورگشائی او بود بپرداخت اولا بطریقه نصیحت
و ایراد اشاره الیه را مخاطب و اخبار از الزام فرمود که با وجود سابقه مصادقت و اتفاق و رسوخ بنیان
اخلاص و وفاق خاندان ایشان نسبت با خدام عتبه علیه سلطان و آبا و اجداد حضرت بگمان
بحر و ظن فاسدی معارضه و معادات ابدا و انشا نمودن از مسلک عقل دور است و ارتکاب
این مخالفت موجب ندامت و خسران در عواقب امور اگرچه قلعه سینوب در احکام و متانت متفرد
درین دیار است اما با وجود دولت قاهره سلطانی و این همه اسباب احکام کشورستانی تسخیر امثال
آن حصار چه کار است بیت زرخم نعل ستوران رستم دستان * هنوز قلعه عنید یا بر زبر است * اسمعیل بیک
در جواب محمود پاشا کلمات ملایمانه باز فرستاد و در اعذر براساس ملایمت و هراس از غضب سلطان و ترک
ملامیت و استیناس نهاد و اما محمود پاشا بعقود عهود و تعهد و ضمانی عفو و صفح جمیل سلطان عمیم الاحسان
نمود و سلطان نیز مکتوبی مشتمل بر تذکر دوستیهای سابق و شکایتهای تقصیر او در سلک عبارات
لایق رایق باسمعیل بیک ارسال فرمود هرچند روابط آن بلفظ ترکی مودی شده بود فاما چون حلاوت بلاغت
می نمود بترجمه فارسی بلا تغییر و تبدیل نقل آن مناسب نمود مکتوب ارشدک الله الخیر فی الدارین و حرمک الکونین
والثقلین بعد الدعا المستجاب لصلاح الدین و صلاح شانه المستجلب لحضور الجانبین بر ضمیر منیر که مرموز قضا و قدر
خبیر است مخفی نباشد که این محب ابا الجناب شریف نسبت محبت و الفت بود که تقاضای آن ملاقات نمود
که برین وجه ترک ملاقات ملحوظ و مظنون گردد اما در حدیث قدسی فرموده الملک الملکی که ...
سپردی اقلیم بها کیفه بر آن موجب این امر نادره واقع شده نظم از زمانه بگذشتیم گله * که بدان بسته ایم که محبوب است آنچه هر
برحسب اقتضا الا الامانة النصیحة ثمره دوستی و نتیجه آن آنکه آنچه از ما بشما رسد نصیحت است فان الذکری تنفع المؤمنین

خود محسوس شمارست که از جانب بر و بحر شمار اعساکر ظفر رهبر محیط شده فرجه خلاص متصور نیست موجب آن
مینماید که عرض خود را و اهل و عیال خود را نگاه دارید و اهالی مملکت را که در حقیقت عیال الله اند و هنوز لگد کوب
خیل سپاه کیدار نشده بحال خود و ایشان ترحم کنید و بعزت و احترام خود بیرون آمده قلعه و مملکت را
قلعه و مملکت را تسلیم نمائید تا در مقابله از عواطف پادشاهانه بدل مملکت شما مملکتی تعیین شود و در سایه
دولت آسوده خوشحال باشید بیت صد قلعه بر کند چو کند لشکرم هجوم ٭ صد کوه اگر بود فکند طوپ این سپاه
این لشکر چرا در قلعه ها نتوانند شد شعر ال الحرار من صون ذا دصلت ٭ ایدی الاعار الی الحلخال و القدم اما آن را
نصیحت دانسته از راه حق مودت کنید که ضع ما علیک فان لم تفعل فما علیک از فضایح حکمت آمیز کلمات لطیف
فرموده قبل ان تشغلت الصاد و یحل بکم ما یحل من لخطا جواب صواب ارسال فرمایند والسلام چون این مکتوب با سمعیل بیک
رسید و حقیقت این کلمات را معاینه دید بی توقف از قلعه بیرون آمده با محمود پاشا مخالطت و مصاحبت
نمود و عهد و میثاق بهر چه موجب تسلی و تسکین خاطر او بود بتقدیم رسید و سرادقات جلال سلطانی چون کله
ماه منیر در فضای سینوب مبسوط و مفتوح شد و اسمعیل بیک متوجه عتبه بوسی درگاه جهت عذر کنا
خود و استغفار از حرکات متقدمه گشت و اولا جمیع امرا و ارکان دولت بلطایف ضیافت و حرمت
داری اقدام کردند آنگاه او را با کمال اعظام و اکرام بمجلس همایون درآوردند و سلطان کریم الاخلاق
جهت وفای عهد و میثاق بسبب دلداری اسمعیل بیک از خرگاه ملایک پناه چند قدم بیرون نهاد
و بتقدیم مراسم استقبال او را بپایگاه اقبال بر داد و در حین پای بوس سلطان دست مرحمت بر فرق
سرافرازی او کشیده بمعانقه و مصافحه او را سربلند ساخت و بکمالات ملاطفات سمات
که شیرین تر از شکوفه شکوای محبان بهبود از حین وصال باشد او را بنواخت و بر حسب موعود وفا
نموده وظایف رعایت او استیفا فرمود و یکی شهرها بعضی ولایت در عوض مملکت او ارزانی داشت و او را
با اهل و عیال و خدم و حشم بجانب مملکت جدید فرستاد و جهت سکون و فراغت او در انتقام خود باز گذاشت
و از میامن عنایت سلطان عمیم الاحسان جمیع اولاد او و الی الآن بر مناصب مناسب منصوب اند و هر کدام
بایالت قطری از اقطار بلاد منسوب بیت دولت آن سر که بر و پای او ست ٭ بخت در آن دل که در دو جای اوست

چون تمامی ممالک قسطمونیه و معدن مس و صامصون و سینوب و سایر قلاع و بقاع انضمام یافته بتصرف
نواب سلطانی استقرار یافت و بر هر کدام حکام و ضابطان کماشت بصوب مطلب اصلی اشتغال یافت
شعر کی کل مقتری و کل مقامه ٭ یا خذ منه ذمته و عهوده

داستان یازدهم از فتوحات میمون شهریار سلطان [?] توجه سلطان بغزای طرابزون و مصادقت حسن بیک با غیوری در دین و انهزام او از مصاف و ضرب و کفار در توفیق فتح شهر بند و حصار طرابزون و توابع آن با مقارنت فتح قلعه و مملکت قونیه [?] و متعلقات آن

چون باتفاق از اهل تحقیق و تصدیق ارباب توفیق همیشه تبدلات اوضاع گردون و تقلبات احوال ادوار
دایره پرآوازه فلک اراده سبحانست و سایر لواحق این امور سایر مقتضای حرکات مجدد و جهات
در افلاک روحانی لیکن سویدای دل فرد کامل انسانی بمنزله مرکز آن و دوایر حرکات آسمانهای اجهات نفس
برقرار است و دو دیده بصیرت سعادتمندان نظر یافته بمثابه دو قطب معدل النهار ازان افلاک انوار
بیت آسمانهاست در ولایت جان ٭ کار فرمای آسمان جهان ٭ در ره عشق پست و بالاهاست ٭ کوههای
بلند و دریاهاست ٭ و سلاطین دین که بمنزله آفتاب روی زمین اند بظلیت الهی از آن موسوم و موصوف
اند و انبیا کی حق در مسند شاهی معروف که سایه وار از گردش خورشید عوالم روحانی ربانی بمواره
بجهانگردی مشهور اند و در حرکات و سکنات تابع و متابع نیت و ظهور آن کواکب لامع النور اند
هر آینه چون مقصد کلی و غرض اصلی ایشان در تسخیر ممالک جهان دایر بر تحصیل رضای یزدان بود در هر
توجهی از نهضت اسفار و بهر عزیمتی بصوب قطری از اقطار پیشتر مقدمات کلیه از آسمان
تاییدات ازلیه طوالع نصرت و فتوح بر رخسار دولت ایشان طالع و رقاب ملوک
و گردنکشان در عداد ممالیک ایشان خاضع گردد بیت کرده بدین قاعده بودی قرار ٭ قلب شدی
قاعده روزگار ٭ چنانچه در جمیع توجهات و عزایم و تمامی غزوات و ملاحم از میامن حسن عقیدت و
وفور اجتهاد در امر جهاد آن سلطان دین محمدی فتوحات و تاییدات زیاد از قانون معتاد
بمقتضای للذین احسنوا الحسنی زیاده اتفاق می افتاد و از الجمله غزوات نصرت آیات سعی بود
که به نیت خالص بتخلیص ملک طرابزون از خباثت عبده اصنام بتصمیم عزایم نمود و در تهیه اسباب



و معدات آن مطلوب سعی بلیغ و کمال اهتمام فرمود **نظم** ملک ستانی که جهان تازه کرد هر دو جهان را

پر از آوازه کرد هر چند آن مملکتی بود بنهایت استوار و سالها در تصرف اقارب قیاصره اسطنبول برقرار

استمرار و باستظهار صعوبت مسالک پر مهالک و باعتماد مناعت جبال پر متاعب و فرمان روائی

پادشاهان از اهل توحید و ایمان نمی نمودند از آنکه اطراف آن دیار خصوصا محل شهربند و حصار بجبال

راسیات و مجال میاه بحار زخار محصور است و توقف لشکرهای بسیار در آن تنگنای غیر مقدور **شعر**

فلاحظت جیاد القوم ارضه ولالت شبا الارماح عرضه چون این سلطان دین از زبان فضل و احسان

مخصوص بخطاب کثیر الاشتمال **و هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا** شده بود وجهه ممالک جواری سفائن و

ممالک دریا بار کفار را لا یزال فتح می نمود بلکه بدارا سپه ملک بری و بحری روم کشور گشائی عالم طی

آورد آوازه **و هو الذی سخر لکم البحر لتبتغوا من فضله** موسوم بود **بیت** ملک اذ … خارق المسامع ذکره حف الفتوح الیه و هو

رکین لاجرم در بدایت توجه بغزای مملکت طرابزون با نقض هوق آلی اولا ممالک دریا بار و مملکت

دیار اسفندیار مفتوح شد و جهه قرب جوار آن ملک بجد و کشورکشا در شهر ار اسباب تسهیل و تکمیل عزائم

آن جوانب بروجه صواب مفتوح گشت بعد از ضبط و عبور از ملک اسفندیار چون حدود و ولایت و قلعه قویلو

حصار مخیم سرادق جلال خداوندگار روزگار شد و والی قدیم آن ملک بنابر سبق مناسبت ترکمانی و متمسکی

دیار بکر به پادشاه آق قویونلو حسن بیک باینذری استغاثه کرد و باستدعای حمایت ملک او از لگدکوب

مواکب ممالک گشای سلطانی در رقابت او القا آورد و حسن بیک چون مصاهرت بود او امداد حاکم تکور

طرابزون منسوب بود اندیشه هواخواهی آن کافر مردود در خاطر محزون خود مخزون نمود گویا هرگز از اهل حق

ولیقین اخبار رابانداز مبین **فلا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذیهم** بگوش جان نرسیده و سمع اذعان نشنیده بود بنابر این

دواعی با تمامی لشکر آق قویونلو بنواحی ارزنجان در بعضی کوههای کلاخ تحصن کرد و بطریقه قطاع الطریق بعضی از

مقابله گران عساکر مجاهدان و ضعفا و بار ماندهای لشکر ایشان گاهی شبخون می آورد اما با وجود آن شوکت

جمشیدی و سطوت خورشیدی سلطان چون امثال آن ترکان را یارای مواجهه و مقابله نبود خود را در حدود

معارضه صریح در هیچ مقام نمی نمود چرا که شد روی سیل انهار کهسار را در جنب بحر زخار چه مقدار و [illegible]

میاه

میاه جویبار را با لجه عمان بی ساحل و کنار چه اعتبار **بیت** خیال حوصله بحر می پزد هیهات چهاست در سر

این قطره محال اندیش تا آنکه روزی از کوه منذر که نزدیکی ارزنجان است حسن بیک ابن عم خود [illegible]

با خلاصه لشکر آق قویونلو و گروهی مخصوص بدستور معهود بخصوص در کمین گاه صادر و وارد متصدی گذر

بود و سپهدار غازی و تهمتن ایام مغازی احمد پاشا کدوک ذا اهل از جمعیت آن جماعت از انجا خبردار

مینموده چون ایشان اعرف بمساکن و آگاه تر از تنگ و بد اماکن خود اند خود را در دربندی با احمد پاشا

رسانیده اند و آن محل مضیق البسه سدید شع جدید حدید پیچگم گردانیده بعد از تلاقی طرفین و التقاء

صفین جنگ و جدالی بهم پیوسته که بهرام سپهر با همه عمر گذاری هرگز چنین مجمعه هولناک

در روی زمین دوچار نشده بود و دیده مهر خاوری در مدت جهانگردی و عالم گیری این

رزمگاهی عدیل شفق پرخون در آفاق انظار نظر اعتبار ندیده بود **بیت** پر دلان خندان چو دیدهان

رفته در کام بلا وز همه سو اژدهای فتنه بگشاده دهن چون سپاه مجاهدین آن شهید از صباح اقدام

و تمکین مقوی و مؤید مضمون **و هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین** بودند احمد پاشا جنگ کنان آن گروه اهل بغی

و عدوان را باز پس نشانید و از عقب آن مهزومان مقهور میدوانید تا معسکر حسن بیک رسانید چون

این صورت غدر و گستاخی از جانب حسن بیک بظهور رسید برحسب مناسبت اخلاق سلطان

با آن خلاصه نوع بشر که متکلم بکلمه **ان سعد الغیور و الله اغیر** بود توسن سرکش غضب و تهور سلطان عنان اختیار

انتقام در مضمار کارزار کشید و زمام بسمند اغرام غزا الطرف … بار و مقر قرار سپاه غدار حسن بیک

گردانید چون حسن بیک این نهضت … سلطان را شنید و مآل بدنکال اعمال خود را منجر بزوال ملک

و انتقال دولت و قطع آمال دید و بحقیقت میدانست که مقاومت آن گروه سپاه شیر شیوه بمقابله آن

پشه ضعیف بابا و صرصر است و تمثالی از مکاوحه شاهباز بسیر شکار با کبوتر **بیت** آن دل و آن زهره کرا در مصاف

کز دلم زهره بودش با تو لاف ملک خاطی و سلیمان نیاه صاحب شمشیری و صاحب کلاه بنابر این

حسن بیک تشبث باذیال استغاثه و استعطاف از سوء افعال و خباثت اعمال خود نمود و والده خود را

و والده خود را با جمعی از اهل حرمت و اعتبار جهة تقدیم مراسم اعتذار بخدمت خدام کرامت شعار

فرستاد و بنیاد احکام مبانی اخلاص و تصفیه مواد اعتقاد نهاد و فرستادهای او بوزیر اعظم
محمود پاشا متوسل گشته مهمات خود را بذیل اهتمام او انداخت و مشار الیه نیز بنابر توقیر و اکرام
ضیف و حرمت پیری و شیب مطالب ایشان را بهترین وجهی ساخت و بر وجهی که مقتضی اصلاح
ذات مبین بود خداوندگار را از مقام غیظ و انتقام درگذرانید و طبیعت سلطانی را که مجبول
بر جوانمردی و بخشایش بود مایل بعفو و احسان گردانید و جهة تمهید عفو و حسن عقیدت و وداد
و تشیید عهود صفا نیت و اعتقاد سلطان نیز یکی از بندگان اعتمادی را برسالت نزد حسن بیک
فرستاد و بعد از ادای تحیت و اهدای سلام باین اسلوب پیغام داد که منتظر اخلاص و دین داری
چنان بود که آن جناب سعادت و شجاعت انتساب با جمیع سپاه درین غزا در عداد مجاهدان معدود
میبود و در زمره سایر اولیاء دولت بکسب فضیلت جهاد و بذل جان بذل مجهود میفرمود چون بعضی موانع
عارضی ورا از ادراک این مطلب عالی عایق افتاده و والده و کسان او درین توجه مرافقت و موافقت
مجاهدان دین ایستاده بعد از فتح لشکر اسلام بمراجعت آن صوب صواب انجام مرخص و مجاز خواهند شد
چون عنان عزم سلطان بجانب طرابزون مقرر گشت و ولایت و قلعه قونیکو حصار بتصرف کوتوال کامیاب
میسر و منجز شد از آنجا سلطان منصور با لشکر دین مسلمانی و با سپاه و حشمت سلیمانی بشهر و حصار
طرابزون روانه شدند و هرچند صعوبت طرق و مسالک آن ولایت مشهور اهل علم و درایت
بود اما هادی توفیق مواکب کواکب سرایت را رهنمونی و ارشاد نمود مفتاح کل منیة قدر الهمة
مقلاد و محل کل امر مقام چرخ تمکین کش است پایش را ، شرع تلقین هست رأیش را ، چون سلطان مجاهدان بسرحد
ولایت طرابزون بسط بارگاه و خیام گردون مقام کرد و اعلام نصرت را از قلل جبال مملکت سرکردن
برآورد محصور و باشارت بعضی عساکر ظفر قرین از میمنه و میسره بفتح و اقبال متوجه ساخت و قبل از آن
از راه دریا بتجهیز جهازها و کشتیها نموده ضبط محاصره انجار را از جانب بحر طرح انداخت و در
هر کشتی اسباب طوپ و تفنگ بر مثال اجرام کواکب بزرگ و کوچک در زورق فلک تعیین فرمود
اتفاقا لشکر کشتی بتحریک باد بادمراد پیشتر از رایات منصوره نزول و حلول نمود و این سپاه حربی آنجا

بحری

بحری بر سر قلعه هجوم فرمودند و با اهل قلعه پیوسته در زد و گیر و قتل و نهب بودند و میربات
عظیم با اهل حصار و قلعه می نمودند اما حاکم طرابزون را از سر استغنا و غرور وجود و عدم آن لشکر
منصور یکسان مینمود و بدشواری مداخل و مسالک از جانب خشکی بغایت خورسند و مباهات
کنان میبود و می پنداشت که حلول و نزول سلطان چنین عالیشان با انچنان لشکر کواکب نشان از آن
مضایق جبال و وهاد محالست و ملک و حکومت او بدستور قدیم مامون التزلزل و مصون از عروض اختلال
و بال از اهل این معنی که بمقتضای لکل اجل کتاب هر معموره دولتی آخر ایل بانهدام است و هر نظم ثبات
و جمعیتی البته روزی در معرض تفرقه و شتات است نظم گردون ورا آفتاب سلامت گرانشاند
کآخر چو صبح اولش اندک بقا نکرد . تا آنکه در صبحگاه که در قلل جبال مشرق از شعاع افشانی خسرو سیارگان
لمعات جهانگشایی تابیدن گرفت و از افق خاور زمین سپاه روز اشعه آسمانی چشم بخت و دیده بینایی
روشنی پذیرفت و از بیم و بیداد دو دشت و کوهسار عرصه طرابزون صفوف صفوف عساکر سلطانی
آشکار گشت و بکور کور بخت را از شعشعه منجوق اعلام سلطانی دیده دولت خیره و چشم امیدواری تیره شد
و بعد از مشاهده آیات زوال ملک و مال از وصول رایات اقبال آن سلطان مجاهدت فعال فرصت
و مجال بیرون رفتن از آن قلعه محصور و التجا ببعضی قلعهای دور محال یافت و از غلبه وهم و هراس و هجوم لشکر
و یاس بطریقه اسلام و ضراعت بدرگاه فرمان برداری و اطاعت شتافت و از خدام آستان
بانواع تلطفات سلطان بسر و جان و خان و مان عفو و امان خواست و عنوان رسالت را انجام
سلطان بانواع ضراعت و خشوع بیاراست و سلطان نیز در اجابت مسؤل و قبول عفو و مرحمت فرمود
و تسلی خاطر مذکور بعهد و میثاق نمود و بعد از حصول وثوق و اعتماد بعتبه بوسی سلطان اسلام سرافراز
گشته رضا بقضا داد و سلطان نیز مذکور را با مراسم پادشاهانه و عطایای خسروانه مخصوص و متعین فرمود
و بعواطف مشفقانه خاطر او را از هر جهة مطمئن نمود و او را با جمیع اثقال و اموال و خدم و عبید و اهل و عیال
بدار الخلافه اسطنبول فرستاد و وجه معاشی وافی فراخور حال و مقداری کافی به تبع و عیال او داد و
اموال و جهات رعایا و ساکنان آن مملکت را جهة ابقای معموری ملک در دست صاحبان

مسلم داشتند و بجزیه و خراج شرعی تمام اهل قومیت انجا را امان داده لشکر یان را از نهب و غارت منع کرده گذاشتند
لیکن از اطراف و جوانب که در مقام عناد بودند اموال و جهات منتهب و اسیران و سایر اموال مکتسب
هر چند غازیان داشتند و آنچه از وجوه خمس سلطانی وصول یافته بود بکشتیهای اسطنبول فرستاده
و سلطان مجاهدان و اعلام شعار اسلام از راه ولایت حاجنک بخطه توقات بازگردیدند اما از
صعوبت طرق و مسالک و سمیت و ضرر بعضی گیاهای آن ممالک نقصان بسیار بستورهای
عساکر رسیدند اما چون دران توجه و عزیمت همایون سه مملکت معتبر و چندین حصار و شهر بهشتی
منظر مفتوح شده آنقدر خسران و نقصانها لایق نظر غایت نمود **شعر** فاحیی احیاه موات
ارض معطلة متصل بها النعام و ازلفت الجنان لساکنیها و فض علی الفتوح لهم ختام



داستان دوازدهم از فتوحات سعیده هشت بهشت در ذکر عزیمت توجه سلطان آفاق جهت دفع حاکم مملکت افلاق بسبب مخالفت و نفاق و نصب برادران که از عاق بحکومت افلاق و قهر خصم و کراری و فرمان بری مطیع و مستقیم و مشتاق

پوشیده نیست که رابطه اولی و سابقه ازلی میان مظاهر وجوب و امکان بهمین اضافه محبت
و مناسبت اتصال پذیرفته و سلسله مرابطه اعیان اکوان از زمین تا آسمان بقدر ملایمت
و منافرات استکمال گرفته است و در مجامع مظاهر نورانی و ظلمانی و در جوامع تالیف میان افراد
انسانی هر کدام که از چهره جهان آرای نور محمدی که آینه صفت جمال ربوبیت است تربیت
و فیض یابد و پرتو مهر و محبت معنوی بر صفحه صورت یقین دینوی او تابد یقین که حالت مناسبت
میان آنچنان اعیان متعاسبه متشابه بقلوب **و لکن الله الف بینهم** خواهد کشید و رشتهای لمعات دوستی
و انعلاقه ازلی مرتبه پیوستگی و التیام مرغوب خواهد رسید **بیت** چشم عزیزان همه روشن از آن خاک محبان
همه گلشن از آن و بدین قیاس از تقاضای احکام اضداد نا سازگاری مظاهر کفر و الحاد و با نگیز اسباب فتنه
و فساد است و افساد جمعیت بلاد و عباد بالطریق معتاد **یحاربون الله و رسوله** در ابداء مخالفت و عناد
از طرفی رخنه دین میکند و از دیگر اطراف کمین میکشند و ظهور آثار این نوع مناسبت و منافرت در ملوک
و سلاطین جهان اظهر است و لوازم موافقت و مخالفت در طریقه تابعی و مطبوعی سر خیلان

کفر و ایمان

کفر و ایمان اشهر و اکثر است **لمولفه** جهان کینه و مهر اندیشا هان از آن شاهان جهان گشته خواهان
چنانچه مصداق این عنوان و محقق این بیان کیفیت سلوک سلطان دین محمدیست با ملوک زمان در مرابطه
مخالصت و مخالفت او با معاصران خود از فرقه عظما اهل کفر و ایمان که **الحق** در اوان تسلط و تفوق
دولت قاهره سلطانی همگی ملوک و مالکان زمان جهانبانی از پادشاهان اطراف قاصی و دانی
بعضی بالطوع و رغبت و بعضی از سر رعب و رهبت در مقام متابعت و مطاوعت در آمده
بودند و اکثر ملوک عظام کفار در مقام تذلل و صغار بعقود عهود و ذمت جزیه دهی و خراج گذاری
منیمو ند و از آنجمله حاکم مملکت افلاق که مشهور و معروف بقاز قلو و بوده بود که فرط کافری
بود و بغایت جبار و قهار در ملک خود جاری مکار و هم ستمکار در مزید شجاعت
و تهور از همگی جبابره کفره و قیاصره فجره ممتاز بود و بمجرد ایالت مملکت افلاق از کمال دلیری
بر ملک وسیع انگروس و بغدان سرفراز و دست انداز و نمودار از آثار صولت و سیاستش
و نشانه از شدت باس و ریاستش آن بود که در برابر نشیمن حکومت و منزل امکن و حشمتش بمقدار
شش میل فضای مسطح اختیار کرده و آنرا محوطی و محصور بطرز تعبیه بستانی از همه طرف دیوارها برآورده
و دران عرصه بجای نهال فواکه و ثمار درختان بسیار تراشیده در زمین غرس نموده و از هر جانب
سرداران اعداء خود را که بضرب شمشیر دستگیر و اسیر میکرده بر سر آن چوبهای سر تیز و منتهای
بلند مقعد می نشانیده پایکمیت بر سر مینموده تا همان بر سر چوب بتمادی ایام آن مصلوب امر غان و هوام
میخورده و مطلقا جهة دفن در خاک او نقل از آن سر پایی درخت رخصت نمیکرده و جمیع دیگر از مقهوران
را در اطراف آن فضای گشاده بشکلهای مختلف خصوصا بهیات چلیپا و صلیب مصلوب
میداشته و هیچکدام را بیرون بردن نمیگذاشته و هر کس که یکی از آن مصلوبان را بیرون می برده
آنکس را بجای او معقول و مصلوب میکرده و نشیمن عشرتگاه خود را ناظر بآن فضا کرده و میگفته که آن
تفرجگاه مردان میدان مبارزت است که انواع ثمار و فواکه از سر سروران بر درختان آن فراخ
وباین اسلوب گروه مرهوب تمام ملوک و صنادید کفار را مغلوب کرده و بمقتضای اکثریه

فاستخفّ قومه فاطاعوه انهم کانوا قوماً فاسقین آن کافر دلیر را بر سایر اقران خود تسلط و ترجیح میبود

و چندین وقت برین نسبت فایق و غالب بر سایر ملوک کفار میبود تا آنکه در اطراف

و جوانب بر اعدا و خصمان خود قاهر و قادر شد و از ملاحظهٔ دوام تفوق و استعلا در دماغ

نمرودی نهادش نخوت و استکبار شیطانی ظاهر گشت و در زمانی که سلطان را از عزیمت غزای طبرازدون

سفر بدید پدید آمد و میان موکب سلطانی و سرحد اطلاق بون بعید شد آنکافر نعمت از راه

گستاخی قدم جرأت از حد خود بیرون نهاده از حد آب تونه که فاصل میان ممالک سلاطین و آن

عبور نموده با هزار سلمان امیر آمده و در ممالک سلطانی از مقیمان خطهٔ مستحقه بدرت لطا و ل ظلم و عدوان

تعرضات و تصرفات نمود و بسیاری از مواضع اهل ایمان را نهب و غارت فرمود **نظم** نه دانست جز

قلبی آموختن بجز غارت و کشتن و سوختن و بعضی از امرا و نگاهداشتگان سلطان که بضبط سرحد بلاد

اسلامی مأمور بودند با ستمداد عفو و عهود فرمانبرداری فی الجمله تشدیدی در منع شر و ضرر او رعایا

و عجزه نمودند اتفاقاً در بعضی قضایا آن مشرک طاغی با سیران و سپهداران سرحد یونس بیک و حمزه بیک

که غلامان معتبر سلطان بودند بنیاد مخالفت و عناد و بانگیز حرب و مقاتله هر دو امیر سرحد را بقتل آورد

و بعد از آن گستاخی و عصیان را با رعیت و مملکت سلطانی افشا و اعلان نمود و تو اشی ظلم و بیداد را

در میدان خیالی جلوه گری تمام نمود و از زبان زمین و زمان بگوش هوش این نغمه می شنود که **بیت**

میدان چه شد از مرکب مردان خالی ، گوبی بمراد خویش میران خالی ، چون شنایع فعال و قبایح اعمال کافر

یاغی بمسامع علیهٔ سلطان رسید آتش غضب و حمیت اسلامی زبانه منتقمانه بهفتم آسمان کشید بعد از عود

از سفر طرابزون تصمیم عزیمت با نتقام آنکافر مردود فرموده و اقبل از انشاء سفر غزا القانون معهود

آن طاغی را بیارگاه جهان پناه حضار نمود و مقرری دو ساله که در ایام عزیمت سلطان بمساهله

گذرانیده بود بالتمام بدرگاه عالی آوردن مأمور داشت و جهت تقدیم این اوامر و احکام وعده

معین مقرر انگاشت آنکافر غدار در جواب سلطان بعضی عذار که مشعر بود از کذب و نفاق و حاکی

از طغیان صریح و شقاق باز فرستاد و رسول سلطان را از وجوه مالی خراج مقرری گذشته و حال

خالی اجازت مراجعت داد و بعد از عودت از جانب آنکافر نعمت فضول و عرض کلمات نامعقول

و معذرتهای نامقبول سلطان را محقق گشت که شجرهٔ خبیثهٔ آن مشرک مردار از زهر آب کبر و استکبار

اکنون ثمرهٔ خلاف ببار آورده و از ملاحظهٔ نظارهٔ اوراق خضراء الدمن وجود نحس خود در ایام

خبث باطن بظهور آورده همانا به عزم تجلیهٔ صحیفهٔ خاطر از غبار رقم فساد آنکافر و جهت تخلیهٔ آن خود دو اقطار

از خبایث خباثت و خباثت آن مشرک مضر مصرح جلا داده انتقام را از نیام سکینه و آرام

بیرون کشیدن آغاز نهاد و سپاه فکرت را بترتیب اسباب نهضت بعزم غزا و جهاد امصد

فساد و مظهر طغیان و الحاد فرمان داد **بیت** بلا را ازین مژده نوروز شد ، که بیداد دشمن جهانسوز شد

از و بوم و کشور یکبارگی ، ستوه آمدند از ستمکارگی ، بنابرین مقدمات در اوایل موسم بهار

که گویا فهرست آثار مکنونات خاطر بهشتی مناظر سلطان نامیه بر صحیفهٔ گلزار بمنصهٔ اظهار میرسید و از بین

سینهٔ دل از سیاهی روی نفاق و تیره درونی خبث شقاق روی خجالت و انفعال را در پردهٔ

تواری سبزهای چمن بکشید و آتش قهرمان خورشید روشن ضمیر جهت صفاء لمعات اعتقاد ارباب صفا

در دل مظلم لاله سیراب می افتاد و شکوفهٔ پاکیزه نهاد اسرار خفیهٔ سکینهٔ غنچه را بر طبق اخلاص گلریز منهاج

نظم ببوی دیده و دل تحفها فرستادند ، مجاهدان طبیعت بدست نشو و نما ، سلطان دین مجمعی نیز بر طبق

اقتضاء اوضاع عالم کون و فساد در فکر اندیشهٔ رفع افساد ظلم بیداد و دفع عناد ان نشاء کفر و ستم

پر عناد قدم همایون بهمت از دار الخلافه به نیت جهاد بیرون نهاد و احکام جهان مطاع بطریقهٔ استعجال

بر بال کبوتران تیز رو صبا و شمال باطراف ممالک اسلامی فرستاد و عساکر مجاهدان دین را بر وفق جمعیت

خاطر اهل حق و یقین مجموع گردانید و سپاهی چهره و عدد لشکری ملایک عدد جهت انتقام ملاحم انتقام

بهم رسانید چنانچه در حین عبور از نهر تونه و شروع در حدود مملکت آن کافر مردود و اعداد اشخاص لشکری

از دویست هزار متجاوز گشته بود و با این شوکت و استقلال و استعجال موکب جلال در عرض گذار

از آن مجال چون هبوب صبا و شمال و در انبوهی و حشر محشر از چون تراکم سحاب هطال از روی دریای تونه

یکبار گذار فرموده **نظم** سپاهی که دریا و صحرا و کوه ، شد از نعل اسبان مردان ستوه ، چون لشکر منصور اسلام عرصهٔ

ملک افلاق را بخیام اقتشام همچون عرصهٔ چمن و گلزار ساختند و بر مثال گل و شکوفه اعلام رنگین از هر طرف
برافراختند کافرستانی در تحت تصرف دیدند همگی ساکنانش مردم منعم و متمول و متعهد از یراق و اقطاع
همگی آن سپاه انبوه را متحمل و متکفل و غازیان پردل چون شیران جوعان میان آهو چشمان جواری
و غلمان لصیادی افتادند و بر مثال نهنگان عمان با ابتلاع و التقام ماهی بچگان از دراری
مشرکان روی نهادند و دیدهٔ انتظار هر مجاهد پیشه همچون چشم نرگسان بغمایی بر نهب و غارت
ملک دشمن مقصور شد و لب و دهان هر غازی پیشه چون دم شمشیر جهاد لسبک رود ماء اعدا
پر عناد مجبور گشت شعر فی فتیة کسیوف الهند قد علموا ان هالک کل من یحفی و منتعل و از جمله
امرای مجاهد و لشکریان دلاور مجدا درنوس بیک ولد علی بیک را با جماعتی از خنجیان جهت نهب
و غارت و نهب و خسارت اطراف افلاق فرستاده بودند و درین اثنا صورتی هایل کرو و الا
بتفرقه و تعب نفوس اهل هیود ظهور نمود فاما در مآل بعاقبت محمود آیل گشت و قصه حادثه آنکه
چون محمود پاشا بدستور معهود و طلیعهٔ عساکر منصوره مقرر شده بود و به پیش روی و قلاوسنی
آن لشکر هدایت رهبر در هر مرحله گذر می‌نمود ناگاه مرحلهٔ پیش آمد که در مسافه پنج شش فرسخ آب
خوردنی هیچ جا پیدا نبود و کیل چارپایان آبشخور همچنین سپاه و ستوران بنهایت وفاتی نمود مع
ذلک حرارت هوا بمقتضای زمان وسط تابستان بود و بحسب مکان که ارض قفعان بود بحدی اشتداد
داشت که زبان آتشبار تشنگان پر اضطرار چون زبانهٔ آتش سوزان در حشره دهان ایشان التهاب
افتاده بود و هر جانوری خصوصا ستوران نه زبان بلسان الحال عار استسقاء افیضوا علینا من الماء
می‌نمود و لولو آب طلب کرده بسی چشمه سار دیدهٔ حرمش شده زان اشکبار تشنه لبان کرده زبانها دراز
سوز درون کشته عیان زاهل از او لا لشکر اسلام و مبارزان مقدام هم از تعب آن گرمای
پر لهب و تشنگی پر تعب و عطب تشنگی ساعت قیامت و گرمای قیام ساعت در آن منزل
آشکار هویدا و آشکار می‌پدید شد و هر کس از اهل البصیرت و اعتبار تدبر کردند کار کلمهٔ موعظت آثار
و قالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون خود را در مقام مصابرت شدائدی داشتند

وهمچنین

وهمچنین کافران تشنه لب دران مؤنه منزل بولهب سیف مسلول مجاهد از اراضی حسرت جام لوزین
شراب چون لمعات سراب چون پر از آب زمی کانی می‌انگاشتند و هر لحظه و لمحه بدیده وهم گمان
حالت نمودی بود و لمعان سیف و سنان را بحقیقت نهر آب بمقتضای آیه غداب والذین کفروا اعمالهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا محقق می‌دیدند بیت تیغ تو دارد صفت آفتاب سیر کند حلق عدو
ز آب از سورت گرما و شدت خمار ماهی سیاح چشم جوینده سرچشمهٔ آب روان بغیر از منابت شعور و مسامات
عروق عرق بران نمی‌یافت و هیچ لمعهٔ موجی بر بسیط آب روان بغیر از حلقهای زره بر تن عرقناک جوشن
پوشان عطشان به پیش دیدهٔ همگنان نمی‌تافت السنه آتشینه و شمشیر آبدار در دهان نیام و کام قراب
از گرمی حرب و التحام خشک لب و بی آب مانده و طائفه انسان العین دران صحاری و فلوات ریگ
شورنجان وادی عشق را آب عذب فرات خوانده بیت شب و روز تشنه مانده با میدی آسیون ز بحر آب
شور دیده بکنار شان نیامد و بر زبان تشنه لبان فیافی حیمان با مردمک دیده گریان عاشقان
ای نوای پر حسرت و ندای با نجرت را رطب اللسان می‌بوده که شعر سل المصانع رکبا تهیم فی الفلوات
تو قدر آب چه دانی که بر کنار فراتی بنا برین مقدمات از پای لشکر در تاب گرمای منزل آب واز
طغیان آه و فغان تشنگان آن مرحله بر سر آب سلطان دران مرحله شتاب عبور فرمود و از منزل آبدار
سقایان را با رایها بیشمار باستقبال باز ماندهای عساکر پر اضطرار فرستاد و هنوز اکثر لشکر بسر آب نرسیده
بقدر کفاف سیراب نشده ناگاه از مقابل باتهاء و دیدبانان چنان خبر رسید که حاکم افلاق با لشکر
خود درین محل متوجه معرکهٔ جدال شد و رایات خلافت و غشا در امیان سپاه خود بر انگیخته در مقام قتال
سلطان جهت رعایت حزم اقران خبر اراجاف بمرتبه یقین و جزم لشکریان مجاهد را بحمل سلاح مامور داشت
و در میمنه و میسره و قلب و جناح بعضی امرای کاردان گماشت و بر میمنه میمون الفال احمد بیک اورنوس
و میخال و غلی و علی بیک و بالی بیک بلغوج اغلی با دیگر سپهداران نامدار بازداشت و در میسره مشیره نصرت
حاکم ارناوت و امور بیک دولو اغلی و اسکندر بیک میخال و سایر اکفا و امثال را بگماشت شعر و حشو کان
الشمس قد لبیت به من النقع و الطیر الحوایم ریقا شقعت الی الطاله الصف مثل ما شققت نصیفین الرداء المواشعا

بعد از استکشاف این خبر اقدام کفار چنین بمنصهٔ ظهور رسیده که حاکم بغدان که با حاکم افلاق علاقهٔ [illegible]
تمام داشته درین توجه سلطان حاکم افلاق لشکر بغدان را از مشهر فرصت اغتنام از مملکت افلاق بیرون داشته
و بنابرین احتیاط از سنجق لشکر خود را بر مقابلهٔ عساکر بغدان گذاشته و آن کافران [illegible] وان رجعت
انخجیان و سپهسالاران ایشان که اورنوس ولد علی بیگ بود خبردار شده اند که غارت و اسیری
قیاس کرده عما قریب از نزدیکی ایشان که اورنوس باشد عود خواهد نمود و طمع کلی کرده که در تنگناهای بعضی طرق
بسر راه ایشان آیند و دست بردی تمام کرده اسیرا را باز ستانند و چون مردم غارتی مشرق
وعید باموال اند در قتل و قطع ایشان کوشند بانچه توانند اتفاقا این سپاهی سپاه سلطان ملایک
پناه را از دور دیده انجماعت غارتگران پنداشته اند جلو ریز عنان عزیمت را بخونریزی و قهر ایشان
باز گذاشته اند چون غبار خطا و غبار اشتباه از پیش دیدهٔ ظاهر بین آن کفار برگشته روزگار برخواست
و مشاطهٔ نصرت و اقبال رایات اسلامیان را در طلایع اطلاع بر خیال بیاراست آن کافران گمراه را
معاین و معین شد که این چند صف لشکر که بچشم خطابین ایشان نموده گوشه از امواج دریای سلطنت
و این صفوف سپاه که بر مقدمهٔ آن پادشاه اسلام پناه بجنبش آمده موجی چند بر ساحل عمان جنود بی
کنار و کرانست و یکبار بعد از اطلاع بر حقیقت کار آن کفار تیره روزگار روی بفرار و ادبار برفق ولو قاتلکم
الذین کفروا لولوا الادبار برتافتند و عساکر اسلامی فرصت پی اظهار و استیلا بر لشکر مهزوم مشرکان
یافتند و بعضی مبارزان و ابطال از عقب ایشان باستعجال چون املاک آجال روانه گشته
و در هر گوره و گریوه گروه گروه را میگرفتند و میکشتند تا آنکه از آن نصف عساکر کفار بتصیف از آن گریزگاه
نیم جانی بیرون برده بودند و آن گروه هم اتفاقا با سپاه انخجیان غزاة و اورنوس بیگ بی اختیار
مصادفه نمودند اگرچه لشکر در بدایت حال از آن مقابله خایف و هراسان شدند فاما بعد از
اطلاع بر ما جری بر عقب آن هزیمت دیدگان شتابان گشتند و اکثر ایشان را بجزای اعمال [illegible]
خود رسانیده میکشتند چنانچه در آن انهزام موازی هفت هزار مرد مکمل از آن سپاه اعدا
دین طعمهٔ اشعام و شمشیر کین غزاة و مجاهدان شدند و چندین دیگر در قید زنجیر گرفتار اسار خسار

کشته

گشتند نظم خصم تو چونکه از تو بگریزد • خاک ادبار در پس انگیزد • چونکه او خصم دولت و دین بود •
قهر کردی و خود سزا این بود • و بعد ازین حادثه موازی یکماه روزگار آن خورشید جهانگرد [illegible]
و آن مهر عالم مدار سپهر مقدار با خیل سپاهی ستاره عدد و جنود ملایک مدد در کوه و صحرا
و انجاد مملکت افلاق سایر و دایر می بودند و محل آنجا قرطاغی که حاکم آنجا بود استقرار و استقصا
می نمود و درین اوقات هر کس از شریف و دنی و قاصی و دانی سپاه مجاهدان باستیفاء
حظوظ کامران شدند و هر کدام از آن غانمان را چندین حور وشان پری نژاد در دست تصرف افتاد
و هر جوانمردی آزاده را چندین غلام یوسف مثال بدیع الجمال در سلک عبودیت و اسر وثاق
بملازمت بر پای استاد لمؤلفه گلستانی همه در خوبرویی بهر بزمی بهشتی در نکویی بهر غازیان
و انقد بمشاد ستاده از غلامی سرو آزاد ناگاه درین اثنا دوران مواکب کواکب سیارین در عین تحقیق
و تفحص مقر و مقران صدر نشین اهل کفر و طغیان در شب مظلمی که ملک گیتی از ترکتاز خورشید جهانگیر
آرمیده بود و از مساکن راحت و انجمن استراحت مجاهدان و جوش وحشت و طیور دیده رسیده
لمؤلفه شبی بود مانند قطران سیاه • نه خورشید پیدا نه پروین نه ماه • نه آواز مرغ و نه هرای دد •
زبانه زبان بسته از نیک و بد • یکبار در تاریکی آن شبستان پر ظلام از زبان لمعات شفق
شام اعلام سنجام شنیحولی لطریقهٔ الهام بگوش پر سروش غازیان رسید و دایهٔ قهرمان دهر
از روی تیرگی و قهر لصبای اللیل حبلی آوازهٔ شور و غوغای دغای بسمع همگنان رسانید که
مصرع شب حامله است تا چه زاید بنیم • چون ضمیر مهر تنویر سلطانی فی الحقیقه مرآت مجلای گیتی نمای
بود و جام جهان نمای جمشیدی در مشاهدهٔ امور نظر سری از شواهد و امارات محقق نمود که
که آن سرخیل اهل کفر و نفاق یعنی حاکم مملکت افلاق میخواهد که پروانه وار خود را درین شب تار
بر شمع فروزان دولت قاهره بی محابا و مبالات متعرض سازد و مگس آسا بال و پر گرفتاری
خود را در کاسهٔ قطاس شهد انگبین اندازد تا شاید ازین شیوهٔ بیباکی و از طریق تهور و جرات
میان ابنای جنس خود بشجاعت و دوجاری چنین پادشاهی عالیشان سربلندی

برافرازد اما ازین معنی غافل مانده که هرچند سیل کهسار در شدت روی و سرعت انحدار خس و خاشاک را
بلجه دریایی رساند و سنگهای سهمناک را که از قلل جبال صحرا و هامون غلطاند اما در حین اتصال
بدریای بیکران و در وقت استهلاک در طوفان بیپایان پیداست که چه مقدار موجب تموج و تزلزل
سطح آب در آن بحر دعاب تواند شد و هر چند اثر صرصر عاصف در بوادی و ضرر گردباد و اعصار در بستان
بوادی هویدا گردد معلوم است که تا چه قدر مستدعی تزلزل و امان کوه پرتمکین و موجب بارکاهش او تواند
زمین متین گشته نظم گردبادی که خار و خس کنده ه شد ز تمکین کوه شرمنده ه سیل اگر کوه را
بغلطاند ه چون بدریا رسد فرو ماند ه چون حدوث و ظهور این حال در هنگام شب و روز بیک منوال است گویا
القوم گمراه را بخت تیره بدامگاه شام اجل کشانیده است یا رهنمای ارادت ازلی در آن شب دیجور
چراغ نور هدایت را جهت هلاک اعدا مقهور پیش سپاه منصور رسانیده ناگاه در آن نیم شب ظلمانی
آن کافر گستاخ در اعمال شیطانی خود را در لباس سیاه شب مستور ساخته و بادعاء شبیخون
با گروهی مغبون ملعون چون شکاری جل سیده پیسه خود را اندرون معسکر همایون انداخته اطراف
دخول آن کافران سیه روزگار چون از عساکر سلطانی امرا و سپاه انا دولی آگاه و فیروز بوده اند
با آن تیره بختان در آن شب تار بلسان شمع آتشبار مکالمه آغاز نهادند و طناب خیام جنود نصرت
انجام چون عقال و بال بر پای آن مظاهر ضلال پیچیده بر خاک هلاک می افتادند و در حوالی اردو
جلال که پرواز مرغ اندیشه محال بود تمنای فرصت و مجال مهلت از قبیل شئی در تاریکی نشستن
خیال مینمود چون آن سپاه رو سیاه مدبر و کافران سیه بخت مصر از مقاومت تیرها و شمشیرهای
چون باران در شبهای تاران منهزم و روی گردان شدند و بر مثال سیاهی شب از بارز انوار
رخسار صبح در حین اسفار روی بانهزام بر تافتند و از راه اردو بازار از زیر باری که فی الجمله از نضال
ارباب مجاربات خالی بود مجال فراری یافتند اما بعد از تجاوز از اردو بازار لشکر مظفر روم آثار
دوچار شدند ولی اختیار بدست سفاحان دمار مشرکان گرفتار گشته مصرع صید را چون
اجل آید سوی صیاد رود ه بزرگ و کوچک و پیر و جوان و کودک و مجاهدان آن مشرکان عنید را



سنگ و چوب بزمین سیاه می انداختند و مفارق زرین کلاهان آن طاغیان را پایمال
خیول سپاه ظفر پناه میساختند بیت دل باید شد از جگر دریدن ه شمشیر اجل ز مهر بریدن ه تا حدی که
از جمله ده هزار کس دلاور که همراه آن کافر گستاخ در مقام اقدام بودند ربعی جان بسلامت بردند
و باقی آن برگشته روزگاران ودیعه حیات را بمالک دوزخ سپردند و سر خیل آن مشرکان عنید
و همراه شیطان مرید سر خود را از بهر مکر و کید از آن ورطه فنا بکناری کشید اما بسوء حال و نکال
عاقبت آخرت خود را بدست دشمن کهن عداوت اعنی قزل اکرو سپرده تن بمرگ و دل باهمال
داد نظم هر که گریزد ز خراجات شاه ه بارکش غول بیابان شود ه فی الحال قزل زهر رشته اعمال
ناپسندیده او روی بر تافته بانجرای قبایح افعال مواخذه نمودند و او را در حبس مؤبد العقید
سلاسل و اغلال مسجون فرمودند و چندان در آن قید و بند گذاشتند که بضاعت زندگانی
و سرمایه باغی و امانی را نخواه و ناخواه بمالکان نیران تسلیم کرد و روح حیوانیش از زندان
بدن کثیف آن کافر بیراه راهی بارامگاه قدیم وظل من یحموم لا بارد و لا کریم بر روی خود گشود
بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ه که لازم شد طبیعت را مکافات ه چون آنچنان عدوی
مضر و دشمنی عقود مضر بلیات گوناگون مقهور گشت و مملکتش نکبات و فطرات روز افزون
خراب گشته دست تصرفش از آن مقصور شد و سپاه اسلام بغنایم بیحد و اندازه مسرور شدند
و بمراد دل بمنازل حضور و مراحل سرور عبور و مرور کردند و تمامی ممالک افلاق علی الاطلاق
مسخر سلطان آفاق گشت پادشاه موفق بدار الخلافه آهنگ مراجعت نمود هر کس از امرا و لشکریان
را سامان خانمان بکسب خود اجازت معاودت فرمود و برادر حاکم مقهور افلاق که موسوم
برادول و بوده بود و سالها در سلک بندگان و خدمتگاران درگاه سلاطین پناه بمراسم
عبودیت قیام مینمود برجای برادر مردودش مقبول نظر خورشید اثر ساخته بایالت
مملکت افلاق من حیث الاستقلال برگماشت و بدست او عهود او را تاج زرین و کمر و شمشیر
مرصع سرافراز و مفاخر داشت و او نیز بعهود و ایمان بوثیق عهود ذمت و خراج گذاری نمود

بلوازم اطاعت و فرمان برداری التزام فرمود شعر قد وافق الفلک الدوار نعمته • وحالف النصر
والتأیید والظفر داستان سیزدهم از فتوحات مسرت مبشره سلطانی در ذکر توجه سلطان دین پرور بغزای جزیره
مدلی از یونان زمین بعد از فتح افلاق در عرض همان سال که بتوفیق شروع مجاهدان در ولایات فرنگ و ظفر یافتن ایشان
برتمامی حصون و قلاع و بقاع آن جزیره بتوفیق خدای متعال سلطانی ممالک بر و بحر سلطانی را سزاوار است
و دارایی ملک و ملت پادشاهی را لایق و سزاوار که همیشه نظر همتش مقصور بر بسط لوای آلای شرع
مبین و کل اهتمام نیت و محصور بر تسلیط آیین دین در ملک روی زمین است الحق در فتوح مشکل کلید
حدید شمشیر مدیدش همه مشکلات را بمنزله مفتاح است و در رهنمونی مطالب لمعهای تیغ
جهانتاب و شعشعهای شمع سنان ترابش دلهای اهل تقدیر را مصباح و هر فضای دشت و صحرا
که مضارب خیام احتشام او گردد جولانگاه منظوران فتح و اقبالست و نسیم صبا و شمال روی
دریایی که مسیر جواری مشحونات و اعلام او شود مبشرات نصرت سپاه تائید و افضالست در آئینه
مصقول تیغ جهادش پیکر مرغوب من کان الله کان الله له بر دیده اشباه عالمیان هویداست و در مرآت قبه
سپهر خورشید منظرش آیت حمایت و وقایت والله یعصمک من الناس بر اعیان دیده وران چون ماه بدر
در ظلمت اشتباه پیدا گردد نظم ترا پاکان همت جا داده اند • در اقبال بر رویت گشاده اند • تو گر تسخیر گنبد
نه بینی در زمانه • به نیکو سیرتی باشی یگانه • چنانچه مصداق این معنی در تمامی غزوات و جهاد و مغازی
و غزوات این سلطان دین محمدی ظاهر و متواتر است القصه چون سلطان غازی در غزای افلاق بتعمیم مهمین
انجام منتهی شد و در همان سال عزم سریع الجزم همتش متوجه غزای جهاد گشت و در اوایل بهار سنه [illegible] و ثمانمائه
بر مثال خورشید جهانگشایی که در موسم گل و ریاحین بسوی قلل جبال شمالی گردد بصوب ولایت
شمال روم ایلی که اقرب از همگی اماکن مملکت افلاق بود عازم جهاد شد و در موسم خریف آن سال
بازبا آیین مهر عالمگیر که میل کشورگشایی ملک مغرب و جنوب نماید بعزم غزای جزیره مدلی که از اشهر
و اظهر جزایر یونانیست متصدی انضمام و از دیار آن ممالک دریابار جنوبی و غربی روم ایلی در عداد
سایر بلاد اسلام انتساب گشت • وکیفیت وضع بلدی آن جزیره در مابین اقلیم رابع و خامس افتاده و آن کشوری

بغایت نزهت و صفا دلپذیر و مساکنش فسیح و گشاده چنانچه در طول و عرض سه روزه
مسیر است و قلاع استوار میان آن جزیره بسیار همگی بر وضع تدویرات افلاک جهان امور
بحبارهای رفیع المقدار و در قری و مواضع آن حدود الوان نعمت فواکه و ثمار و جوبهای روان
بیحد و شمار بیت بهر سویش آراسته منزلی • که از دیدنش تازه شد هر دلی • و سلطان را همیشه فتح
آن کشور مکنون ضمیر منیر میبود و بعد از فتح افلاق در شوکت سلطنت و قوت استقامت لشکر ملاحظه
یکنفر دیگر در همان وقت لازم نبود چرا که منافع غنایم افلاق زیاده از حد و قدر مشتاق لشکر مجاهدان
اتفاق افتاد و دفع خصم پر نزاع و اشتعال مملکت آن بقاع در اندک فرصتی دست داد
هر آینه برسنت سکندری و روش عالمگیری تعطیل را در کارخانه شاهی منتهی داشت و فوت فرصت را
در تحصیل ظفر و نصرت از محظورات و محذورات می انگاشت که بیت سکندر کجا بود با خاقان
چینی • که شاهی نبود از عاقل نشینی • و تجهیز عساکر جهاد و از اطراف بلاد فرمان داده چون
مطلوب جزیره بود اولا آغاز تجهیز جهازات نهاد و سفاین کوه هیکل ابر رفتار و جواری هلال
تصویر فلک مقدار در معبر کلی شهر مهیا داشت و بقدر هر کدام دلاوران نهنگ آسا در دریای
هیجاء مجاهدان و کارفرمایان تقدیر معهود بار کرده داشت الحق هر کشتی گویا قلعه بود بلند برج و باروی
استوار اما بلندتر از اطلای سحب سیار و بر سطح بحار و متانت لنگرهای برجای تر از کوههای
برقرار و در سرعت سیر و شد روی میان سبزه زار بحر زخار سابق تر از جیاد بادپیمای صبا سبک
عنان و شمال شد رفتار پیش نظر در بادی الرای مشتبه میبود که آن تماثیل عظام جواری
کرابهای کوه مثال است بر سطح آب یا نشانه ایست از آیه عجایب او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج
من فوقه سحاب نظم مقام خضر هر یک مأمن روح • بطوفان کشته دل را مسکن نوح • و تا نیاز عساکر
ممالک اناطولی را مجتمع فرموده لشکری بهم رسید فی المثل در حین حرکت چون بحری جوشان و
و نگاه بهضت بر نهج باد بهاری خروشان آن عسکر بر هیاج بحری بود مواج که قباب خیام حبابش
لعد و حباب مینمود و پرتو سیوف و رماح در کف دریا نشان دلاوران نعاج حاکی زبانهای

سراب سیوف و عمود سیقیا روماه به آهنگ جبار میبود سلطان دین و آفتاب اوان با وطین با خواص
امرا و وزرا و ارکان دولت از راه بر ساوسر خان ایلی با سپاه انادولی در فضای شهر
ایاز مند مظلمه آسمان مانند برافراخت و صفوف کشتیهای بحری نیز بصفت وهی تجری بهم
فی موج کالجبال روان بر کنار جزیره مدلی لنگر انداخت تا زیاد بانهای سفاین بر سبزه زار روی دریا
اطراف حصار را مخیم سپاه اقبال ساختند و از مقابل جزیره از ساحل انادولی کشتی اندیشی فتح را
در دریائی از سپاه میسال در انداختند سلطان بر و بحر روزی میان لشکرگاه میل طوف کشتی فرمود
و تخت خلافت را از تخته سفینه بر روی دریا برافراخت سلیمان آسا تخت روان جاریه را بر دوش
صبا و کتف شمال گذاشت نظم زدریا دلی شاه گردون شکوه ، درآمد بدریا برآمد چو کوه ،
چون سپاه مجاهدان دریا دل واصل شدند و غازیان را بر مرکب سفینه سکینه حاصل گشت چون در
درون کشتیهای پر حوصله عرغانها و رعادهای نهنگ مثال نهاده بودند به نفس اژدر تاثیر آن
قوارع اژدها مانند بنیاد مردی و کشورستانی نمودند و از اطراف و جوانب حصار مدارا
چون سینه عاشقان تیره روز از صدمه غمزه خوبان جگر دوز بطوب و تفنگ رخنه رخنه ساختند
و سنگهای قارعه قالعه را بر وضع بلیات متعاقب و آفات و نوازل متناوب بر بروج
و باروی زندگانی ایشان می انداختند و هر نفس در آن ملحمه محاربات و هر دم در آن معرکه مضاربات
از زبان لشکریان حصاری و از دهان رخنهای هر برج و دیواری نوای رجا و امیدواری لعل تنیدبا
بالفتح او امر عنقه ، بگوش زمین و آسمان میرسید و از غلغل طوبهای صاعقه کردار بشارت فتح قریب
و فیروزی و نداهای دلکشای ظفر و بهروزی را بسمع اهل حق و الیقین میشنید سنگ قلعه کوب طوبهای گران
کشته چون سبحه های پیرزنان ، و چون برای همایون محقق شد که امروز و فردا اعلام فیروزیات دین
هدی بر برج و فرقد سای حصار ارتفاع خواهد یافت جهت تنگی عرصه انقضا سلطان دیگر بطرف ایامند ر
غسان مراجعت بر تافت چون بساحی جمیله امرا و لشکریان که بر سر حصار بوده و دیوار برج قلعه را
که ماله وار بر دور ماه بخسوف طالع و بخت کفار کشیده بود از سنگ طوب چندین رخنهای هلال آسا

بر گرد سور محصور معمور نمود و از جرم مدور تابان طوپ آتش افشان که چون جرم خورشید بر دور دایره نور
کفار می افتاد آتش لالهای حادث بر جدار آن حصار را لمجانق و تحت الشعاع مهتاب
روشن است این که تو خورشیدی از آن روی جهان مشرق تا غرب شمع تو منحرف شده است ،
تا آنکه هنگام صبحی که از فیروزی طالع خورشید ساطع با صبایع انوار عالمگیر و با نامل اشعه تدبیر و شور
در قلعه صباح روشن حصار را افتتاح و تفتیح نمود و بغزا هراب شعاع نورانی و بر فرد امیا شیوه گیتی ستانی
لشکر شریعت پرور بحر الفتح اعلام ظفر اشارت فرمود عساکر مبارزان دین یکبار از درون دیوار
انحصار متین بنیاد طرح دخول جنگ و کین نمودند و از هر رخنه دیوار بصوب فتوحات غیبی دری گشودند
یا بر مثال سیل سریع الانهار بهار که از اطراف وادی انحدار پذیرد از هر ثلمه دیوار حصار جویباری
از تیغهای خونبار روانه ساختند گذاری از چشمهای چشم مشرکان اشکبار بدیدار آمدند یک طرفه العین
در مستقر ایالت والی اندیار رایت ملت محمدی را بر اوج عزت و اقتدار بر افراشتند و تمامی
اهل و عیال و اتباع ملک و تکور انجا را با همگی سرداران و اتباع در قید و زنجیر داشتند و جمله خلق
انبوه که بر مثال لشکر اندوه در دل انحصار قرار کرده بودند و بعد از روز فتح بفضای وسیع و عرصه
فتح گرد آوردند و آن جماعت متفرقه را در آن مجمع شاد کامی بمقتضای تقسیم عادلانه انما جزاء الذین یحاربون
الله و رسوله ان یقتلوا او یصلبوا و یسعون فی الارض بسه قسم نمودند اول انجمنی که از دار الملک فرنگ جهة مملکت داری بامداد
تکور مقهور آمده بودند هر کدام خود را در طور دلاوری و در کیش کافری سروری و سرداری می نمودند
در آن قسمت که اهل قسط و عدالت و در آن فسحتگاه دیوان ایالت ابدان ایشان را بدو قسم برابر کرده
از میان بدو نیم میزدند و بر وضع یوم موعود آن گروه مطرود را باسلوب ناکسوا رؤسهم عند ربهم
رؤس منکوس رؤسای ایشان را با اقدام اقدامشان هم زانو میکردند نظم هر که گردن میکشد روزی ز طوق
بندگی ، روزگارش بند بر گردن زندان میسپرد و قسم دیگر که اهل کسب و حرفت داشته بودند جهة مصلحت آبادانی
و معموری مملکت بسر و جان و خان و مان امان دادند و رقبات و املاک ایشان را بمقرری جزیه
و خراج معین داشته مبلغی بر گردن ایشان نهادند و فرزندان حدیث السن رطیب الغض ایشان هنوز چون

از فطرت اصلی و قابلیت ازلی دور نیفتاده بودند و در چهره آئینه سان ایشان نور ایمان هویدا بود
نمایان بود جهت استخدام اهل اسلام انتخاب کردند و همه ماه پیکران جواری و غلمان را در سلسله
استرقاق کشیدند و قسم دیگر که عرسان آندیار بودند یا از ارباب ثروت و توانایی سایر اقطار
جهت تحصیل مال فدیه و خون بها در قید و زنجیر نگاه داشتند و بعد از استیفاء حظ مالی از فدای ایشان
همه را از قید و بند باز گذاشتند چون حصار مدلی که دار الملک حاکم و کمور آنجا بتصرف اسلامیان
درآمد سایر بقاع و قلاع که در دست اتباع و اشیاع بود بطریقه تبعیت و قانون معیت بتسلیم و استسلام
مسخر شد و قضات و حکام و محافظان بحسب اقتضای قانون معین هر جائی مقرر گشت و قرای و مواضع
رعایا را المعماری عدل و انصاف دار الاسلام ساختند و بعوض صوامع و کنایس رهبانان و قسیسان
مساجد جوامع و معابد اهل توحید و ایمان براوج آسمان برافراختند و آوازه بانگ محمدی در
اذان ناقوس منحلی کردند و جمعی کثیر را بنور ایمان مهتدی ساخته در مجمع اسلامیان درآوردند و
ایشان را مخصوص اسلام کردند والحمد لله علی دین الاسلام شعر بیاره العلیا و الفتح مثل ما الصباح شخصا ظله
وسیاره داستان چهاردهم از فتوحات سر بشره سلطان در ذکر توجه سلطان تسخیر ممالک بوسنه و توفیق یافتن بتسخیر
چهار مملکت و فتح رباعی در ذکر گرفتاری قرال بوسنه و برادران و سرداران الملک بکمال اجتهاد و حسن مساعی جمیله

ای شه که بشمشیر تو همدم فتحست، بر رایت تو همیشه معلم فتحست، در دین محمدی ابو الفتح توی
و ز تیغ تو چار رکن عالم فتحست، چون مظاهر سلطنت و قدرت در کشور امکان ظل قدرت حضرت سبحان
اند و شاهان عادل میان اهل ایمان آیتی از رحمت یزدان اند لاجرم همیشه تسدعای اتباع و انقیاد بر کافه
عباد بلاد ام الرای کبنیم الجلیل لاجرم سلطان که ظلال جلالش پناه اسلام باشد و بازوی استطاعتش
قادر در تشیید احکام کجا شاید که از پرتو نور هدایت و دلالت بدین مسلمانی محکومان و معلومان خود را
در عین قدرت و کشورگشایی و جهانبانی محروم و بی نصیب گذارد و بلوازم رعایت حق و جوار
خود را بدعوت اسلام بجای نیارد چرا که این نکته دلخواه از کتاب کریم مسموع اذان و مذکور افواه است
که وان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله والحق این سلطان دین محمدی درین مسلک شیمت عزا

و تقویت دین بمداومت محاربت غزا و رهنمایی دین حق و هدایت کفار فجار و استسلام ملوک
و صنادید مشرکان جوار آیتی بود ظاهر جهت اظهار خطاب الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا وغرایب فتوحات اسلامی در مدت خلافت و دین پروری معاین و مشهود
هر دیده بینا بیت گوئی لطفش که نور دیده است، از نصرت ملت آفریده است، چنانکه یکی از آیات
نصرت غایات او در توسیع کشور دین درین اوقات که شهور سنه ثمانمایه بود باظهار پیوست
و از عقد همت بلند همت بر تفسیح دیار و تسخیر بوسنه و خرات بر میان دل الهام پذیر خود محکم
در بست القصه چون از فاتحان اقالیم اخبار روایات و مصلحان نفوس خشیه از منقصت ضلالت
و غوایات نزد سلطان مظفر آیات این معنی مذکور شد که قرال بوسنه که از متعینان قیاصره بحر دنبی
و وفور اقتدار ممتاز بود و در عصر سلطان با اظهار مطاوعت و خدمتکاری خود را در زمره مخلصان سلطان
بمزید عنایت و التفات سر افراز می نمود و همیشه بحسب ظاهر احوال و اعمال نسبت با خدام
سلطان طرح جان سپاری می انداخت و سال بسال التزام اداء خراج مقرری را طوعا و کرها
بر خود لازم و متحتم میساخت فاما در ان ایام بمقارنت نفاق جبلی با شقاوت کفر اصلی او بر
قاعده مکر منافقان ستمکر در اکثر صورتهای مهم مظهر اثر و خیر یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
شده بود و امارات دورویی و بدخویی از خبایای اعتقاد و خفایای باطن پر فساد او بر طبق
کلام با توبیخ و تحکم و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم ظاهر مینمود شعر و همان متعنت
امر من جنابته و ان خالها تخفی علی الناس تعلم از آنجا که فطرت مستقیم سلطانی بود قولا و فعلا در
اظهار حق و صدق اجتهاد میفرمود جهت تحقیق و تنقیح مضمر فواد و تصحیح مواد اعتقاد قرال مذکور طریق
میمون و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون پیش آورد و اول نوبت بمراسله کتاب و کلام
ترغیب و ترهیب او بدعوت اسلام کرد بر اقتضای رسوخ نقش تکبر و عناد در جواب این اعلام بعضی
کلمات باطله بر وفق ضمیر و اعتقاد خود باز فرستاد هر چند شقاوت اصلی و خسران جبلی او از استمرار کفر
و شرک او جبلی بود فاما از تسجیع شنایع و اشنع وقایع او که نشانه خسران دین و دنیا و خذلان و نابرخورداری

اول و آخر منیمود و این معنی بود که ایالت بوسنه را الطرتوق قتل پدر چلبی خود بدست آورده بود و بقطع سلسلهٔ
صلة الارحام تزید فی العمر بیخ و بنیاد عمر و دولت خود را قلع و قمع کرده و در لسان کافر و مسلمان
خود را مستحق لعن و ملام ساخته بود و مع ذلک در آخر کار خود را مهلکه نفاق و خلاف سلطان انداخته
لمؤلفه زنجیر شیرویه کرد با خسرو ؛ با پدر گشت او فسانه نو ؛ با پدر گر عقوق غدر آورد ؛ پس بسلطان وفا چه خواهد کرد ؛
و در باب فتح قلعه یمبندره از ان قزال ضال انواع القباح و اضلال ظاهر شده بود و دعوای وراثت
المملکت همیشه اظهار می نمود و دران نزدیکی اوقات با سپاه نصرت آیات که برفاقت امیر عالی
علی بیک منیخال اغلی بغزای انکروس رفته بودند و انواع بدخواهیها و منافق شیوه گیها آشکار کرده بود
و علی بیک بر کذب و غدر او اداء شهادت بصدق دل در خدمت سلطان نمود که نظم کافر دو لسانی
جان تیره است ؛ هم منافق نهاد و هم خیره است ؛ بنابرین بوجهت ظاهری و پنهانی عزایم و دواعی
سلطان بغزای مملکه بوسنه مصمم گشت و اسباب جهانگیری و آلات قلعه گشائی بر وجه اتم بهم منضم شد
اما چون ولایت بوسنه ملکی وسیع است و مشتمل بر کوههای رفیع و قلاع منیع و در کوهسارهای
آنجا از اقسام معادن مثل نقره و طلا و لاجورد و گل ارمنی و غیرها بسیار است و لطیف طینت و لطف هوا
بقعه چند جنت آثار است از یکجانب باکثر ممالک فرنگ متصل و از جانبی بممالک انکروس و توابع ملاصق
و متتابع و از یکجهت بکشور رام ایلی هم تخوم و از جانبی واصل بساحل دریای روم گویا آیت حسن و جمال در
شان روی رخشان آن خوبان نازل شده و پرتو قابلیت نور ایمان و اسلام از فطرت سلیم ساده رویان
و احداث آن طایفه متواصل گشته و ذکور و اناث ممالیک آن ممالک سیه چشمان سیم اندام مشهور اند
و غلمان و جواری آن گروه میان آن کوهستان را طاوسان کبک خرام مقام کرده نظم
بند سر زلف تاب داده ؛ گل از بنفشه آب داده ؛ چشمان و سر نشینان لب چو عناب ؛ بر هر دو گوشه عنبر مغصوب
هر آینه سلطان غازی در تهیه اسباب احتشام و جهان گشایی اهتمام تمام نمود و عساکر مجاهدان
ممالک روم ایلی و اناطولی را در معسکر همایون اجتماع و التیام فرمود و بجهت طول نزول و عروض
مسالک و مشکل بمدت دو ماه بسر حد بوسنه رسیدند و سرادقات اقبال را در مقابل سپهر

بر آسمان حشمت برکشید اولا قلعه یوقچه که بر سر مقدمهٔ ملک بوسنه افتاده پیش آمد و ظاهرا از غایت
استحکام و استواری تسخیر آن بیرون از تدبیر عقل دور اندیش نمود اما چون مقالید احکام و اسباب مع الاتساع
فاتح ابواب فتوح بلاد و بقاع می بود و از مدد عالم غیب بی ارتکاب سعی و بلا تعب و بعضی
بمجرد توجه سلطان آن گروه میمون الاجتماع تسخیر محلی چند که در حیز امتناع می نمود تقیه احکام
جهان مطاع میکردند فلهذا اولا آنچه مقدرت و اصابع فکرت را کلیدی بنجد آنه جبه گشاد
باب مغلق آن قلعه ساختند و از اطراف بهر گونه تدبیرات آهنگ جنگ بر قلعه انداختند و بعد از
گرمی بازار قتال و القاء صدای پر اهوال ابطال که شیمهٔ گوش فلک از سماع مثل آن کر و شش عظیم بود
و هراس آن غلوی پر یاس و بیم مسقط جنین از شکم حصون و قلاع قدیم بی مهلتی دلاوران مجاهد
بقوت بازوی جد سنجقهای فتوح را بر بروج قلعه بر افراختند و بر مثال امطار نیسانی اقطار
آن حصن گردون سای را برشحات انوار اسلام مرشح و موشح ساختند بیت یافته دین و ملت تازی
سرفرازی بانشه غازی ؛ چون فتح آن قلعه گویا مفتاحی بود جهه سایر فتوحات بلاد و مقدمه
یقینی الانتاج در تحصیل سایر مطالب بروفق مراد این آوازه پر مهابت و صیت فیروز جنگی غازیان
با اصابت بسامع بروج قلاع و در اسماع سکینه آن بقاع پر احتاع رسید اعیان و سر خیلان
چندین قلعه و شهر بطریق جهر و قهر و بضرب صولت قهر شاپرغیبه شهور کلید اکثر قلاع را با استقبال
رایات اقبال فرستادند و بالتزام جزیه و خراج باندیشه خلاص جان خود افتادند بعد از ان سلطان
نیز برهنمونی بخت همایون و بدرقه دولت روز افزون بدرون ممالک و حصون آن کشور
شروع فرمود و آوازه بشارت آیین ادخلوا السلام آمنین از زمان و زمین می شنود نظم بخرام درین کشور
کشور دلکش بسلامت ؛ تا نصرت و اقبال بیاید بسلامت ؛ اما بسیاری از سپاهی و رعیت آن کشور اسوه شده
بودند و با اموال و اهل و عیال متشبث باذیال جبال گشته لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون
ز سنت قوم عاد از خوف شدیاد حمله اهل جهاد کهوف و مغارهای مظلم و اکنان تنگ و تاریک
افتادند و بعضی از راههای خوله در پی عنوان اضلال روی نهادند و اکثر آن مغارات در درون

کوه وکمری چند بود بغایت بلند و استوار که مرور مور و مار بر مار و مغار آن هر غار بغایت صعب
و دشوار می‌نمود وکتیم فیها الحافات معلوم بهایا دراوعرض بالای نباتات و بلوک بلوک ضیا دید ملوک و رعایا چون اجرام
سحاب و اجرام فسرده صقیع و حباب در قلل جبال و جنگلها متحصن شده بودند خیانچه طرقی بدان حلت
در آن مکان منحصر در یک راهی بود و لیک به آن هم چون کمرگاه خوبان موی میان ایشان تنگ
و باریک و سبیل صعود در آن اجام بر جسم رشته از تارهای آلام از قبیل دلبستگی عاشقان
بود بموی میان مشکین محبوبان که هم دراز بود و هم تاریک نظم تو داری که بر تارک مهر و میغ
نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ • چه دیوان بسی جارها ساخته • در آن دیو خانه بپرداخته • هر چند همای همت
بلند پرواز هیچ پادشاهی نامدار در کمرگاه اکنون آن جبال ره سیاست یا بکار افکار رضا بانه قرار
نگرفته بود و عقاب عقاب و عقاب هیچ خسرو با اقتدار در غایات متراکم الاشجار آن قلل کوهسار
آشیان نه پذیرفته ما لا ایران و لاوران آن مجاهدان دین متوجه آن کریکاه و حصون حصین و مفر و مقر
آن کفار لعین می‌بودند و آوازه تمرد و عناد آن مشرکان ملاعین را از گوش آویز غلغل تکبیر و تهلیل
موحدان بمثابه صدای کوههای سنگین می‌شنودند • دفعه دفعه دلیران صاحب تدبیر
و شمشیر و فیروز جنگان قادر بر فتح و تسخیر در ارتقا بر مرقی آن کوههای گریزگاه و بصعود بر مصاعد
مصاعب آن ابکاها آن قوم گمراه راه تصاعد و تفوق می‌یافتند و در نسبت صعود دعوات
مستجاب اهل تعبد بر آسمان قبول مساول و دلخواه پی‌ماونت معونت اسباب بسیار
و انبوهی سپاه بمساکن مخالفان می‌شتافتند و هر طرف جمعی سواره و پیادگان بر مثال
خیال صایب حکماء ریاضی دان بر معارج آن اکنون فلک سان برمی‌رفتند و بر درهای غارها
و اطراف مغارها جهة غارت و تاراج چون سپاه مگس انگبین بر دربیت النحل شیرین از دحام
می‌پذیرفتند و بدین عزیمت مجدانه و همت شیر مردانه از هر طرف چون لشکر منبع عسل خار تیر
زهرناک اعداء دین را تعرض می‌نمودند و بعضی شربت هلاک از شهد شهادت می‌چشیدند اما
دست طلب از آرزوی شکرلبان اساری آنجا باز نمی‌کشیدند و بدین عزم جازمانه و بدان توجه

ابواب

ابواب مداخل آن مخازن قارونی را بکلید تایید گشودند و از میان علوشان سلطان ذو فنون
لشکر زنبورسان دست تملک و غارت بر مخزونات مغارات متطاول نمودند و گروه
گروه خوبان و مخدرات پرده‌نشین که از خانهای عنکبوتان غار جهة تواری بیوت بر روی
خود گسترده بودند مگس وار بدام وصل غانمان گرفتار شدند و از غلمان پری سیما که از بهر آن
اسیری و نفیا در اکناف اکنان و مغارها بر مثال نطفه و جنین در کهوف ارحام و بطون
امهات ثانیا دیگرباره متواری بودند یوسف مثال هر یک را از گرفتاری چاه و بلی آورده
در قید غلامی گرفتار می‌نمودند و از شر غاری غارت اموال ممکنتی بیرون می‌آوردند و بهر مجاهدی
بهر دست شاهدی ماه منظر القبضه بملک خداوندی مسکر و فی الجمله از آن کشور وسیع پر مال و ممکنتی
چنان مالامال از بضاعت حسن و جمال غنیمتهای بی‌اندازه بغازیان واصل شد و از نقود و اجناس
صامت و ناطق همگی لشکری چنین انبوه را لغنمت زیاده بر ترقب حاصل شد نظم بسی برده نوبانی
بربری • بسی برده بر ماه و بر مشتری • همه روی صحرا ازو خواسته • بگنجینه گوهر آراسته • لیکن غرض اصلی
و مقصد کلی سلطان از آن نهضت رایات اقبال بدست آوردن قرال مفسد ضال بود بلاجرم در جست
وجوی قرارگاه او متردد می‌بود در تحقیق مقر قرار او از هر طرف استخبار می‌نمود تا آنکه بتحقیق پیوست که
قرال با بعضی خواص و لشکریان معتمد خود بقلعه مالمی تحصن جسته و از معرض مقابله و مصادمه سپاه
ظفر پناه بگوشه شنوله جسته بعد از تحقیق سلطان فی الفور وزیر اعظم محمود پاشا را با لشکریان روم ایلی
برسم ایلغار بر سر آن قلعه و حصار روانه ساخت و حکم قضا امضا جاری شد که او را صید وار در
در آن حلقهای حصار و سور دیوار استوار بکمند و دام باید انداخت چرا که هر چند قلعه محکم و استوار باشد
و مداخل و ران ظاهرا دشوار فاما پیش آن سپاه ظفر پناه تسخیر قلعه و حصار که باشد در حکم نفسیات معدود است
و قلعه‌گشایی آن لشکر مظفر امری مشهور و مشهود نظم شد محمود و آن محمد پاک • عرصه شرک چون زمین هلاک
و چون محمود پاشا و عساکر منصوره بجانب قلعه مالچی بعزیمتی اسرع از خروج سهام خدنگ از شست کماندار
مسارع در جنگ توجه نمود و اطراف جوانب قلعه المحصور بلشکر منصور محصور نمود بعد از تحقیق خبر خیانت متحقق شد

که قبل از ان وصول قرال از ان قلعه بسم بی توقف بیرون رفته بود و بقلعه کلوجه نام رفته که بر استحکام آن مشیر اعتماد داشته و از خوف توجه وزیر سلطانی انحصار را مامن حصین پنداشته چرا که در میان آن دو قلعه در بندی بوده تنگ و تاریک تر از دل اندوه ناک کفار و از تراحم درختان و از تراکم سنگستان مظلم تر از ضمیر تیره آن سیه دلان فجار لاجرم همگنان را در صعوبت آن واقعه تحیری دست داد و وزیر هوشمند با امرا و مردم کاردیده آغاز مشاورت نهاد اکثر مشاوران باتفاق بروز رای صایب تدبیر القا این معنی نمودند که چون قرال ضال در آن اغوال غول بعد المفاره حجاج بنیاد کمرخی و اختلال نهاده و باندیشه دست بردی در مضایق این مسالک افتاده و دران مرحله و سلنای سهمناک آنچنان لشکر انبوه را بی بدرقه و رهنمایی در آوردن از قانون حزم دور است و مثل مشهور است نظم دهو غرف الشمس ارض جو درباره آن تیره بخت و محلهای تنگ و تاریک او مسلم و مقرر جمهور است خلذر کارمردان کار آگهست که ترک سندروهین لشکر که است و چون در حال توجه امر سلطان بجهاد قلعه بیچی شده بود هر آینه بمحاصره انقلعه عودت باید نمود و قرال نکال را در حکم معدوم انکاریم و قاعده کر روا عن عن تبین لها را حالیا مسلوک داریم نظم ای پیش تو دشمن تو مرده دشمن همه کشته گیر و مرده از انجا که غیرت سپهسالاری و حمیت دنیا و سپهسالاری بود وزیر دلیر ازین طرح تدبیر در درون دل اعراض نمود اما از خطا رای و دنایت همت مصلحت بیان اغماض فرمود و زعایت قاعده اهل الله بمقتضای فاذا عزمت فتوکل علی الله اصوب و انسب دید و دلیلی ساطع و برهان قاطع بر اصابت رای توجه و جزم بانعزم را جرم در میان کشید که مقصود سلطان ازین عزیمت و سفر ظفر بر قرال العین بود نه انکه مراد تسخیر قلعه و مملکتی علی التعیین اکنون که قرال بر شال شکاری از دام جسته و در عین این تردد و خوف مضطرب و دل شکسته یقین که مردم اطراف این مساکن همگی از هول وصول رایات و صولت مجاهدان باندیشه سر و مال و اهل و متعلقان خود اند و کسی دیگر بنگهبانی در بند نخواهد فرستاد و از عالم فتح کشادی دست خواهد داد و بتوفیق سبحانی و یمن دولت قاهره سلطانی مآل این عزیمت نصرت انتها ظفر و استیلای با وجود سلامت مکرا عدا خواهد بود نظم چو شسته خرم بر کر عدو عزم هماکوش شود با عزم جزم او سپاه فتح و نصرت ضم چون

چون رای عالی وزیر برین عزیمت متقرر گشته جمعیت رجال ابطال و شیر مردان میدان قتال نمود هیچ احدی را مجال ابطال این اندیشه و خیال نبود بی توقف در هنگام شامی که چشم فتنه انگیز اهل فساد سر بخواب غفلت نهاده و دیده بخت مقبلان مادرزاد چون مهر تابان در عین ظلمت دیده عیان برکشاده بی اظهار بتقدیم مقدمات عزم عبور از ان در بند مستحکم مصمم فرمود و بمشاعل نورانی هدایت رباند تیرگی الوادی مظلم را بر دوده و از زبانه مصابیح پر شروع مهاجران و انصار جهه سهمناکی آن وادی که سباع ضار در آن شب تار باین نظم پر شعار و شد کار نمود مررت علی وادی السباع ولا ارى كوادي السباع حين يظلم واديا اما چون بدرقه نور هدایت با مشعله تابان من يهدي الله فهو المهتد پیش پیش مجاهدان این بر سر رونده می بود و از طلایع فتح و سپاه مؤید هر نفس گوش سروش او کلی النهی آوازه الفتح اتیه انشاء الله فلا محاله لها افروخته میگشت لاجرم چون سپاه ظفر پناه در بند و عبور در بند و در تنگنای کوه و کمر آگه گشتند و با وجود شبی چنان تاریک و راهی ناهموار و ریگ با هیچ آفریده از ان گروه پر انبوه دران شیحی و تنگنای کوه بسبک محنت و آزاری آزرده و آلوده نگشت با تمام سپاه بسلامت در گذشت و بر مقدمه لشکر و طلیعه آن سپاه مظفر که عمر بیک ولد دور خان بود بطلیعه عزم و دلیری را نیز دیگر قلعه قرال در پیش راند و بزبان کیری بعضی مردم خبر از حال قرال بدست آورده و تفاصیل راه و مخاطرات و کیفیت غلظت قرال امحق کرده بریدی نویدی باستقبال ماه در شاه کامگار فرستاد و بشارت مدد توفیق در سلوک انطریق و استدعا تعجیل توجه سپاه غازیان علی التعاقب پیغام داده چون قرال پر ضلال وصول چنان لشکر انبوه را ازان تنگنای در بند و سختی کوه محال می پنداشته طلوع طلیعه لشکر اسلام را با انجمع قلت مردم غار نکر پنداشته و بچشم استکبار و دیده استحقار دران لشکر مظفر از سر حصار میدیده و بطریقه استحقار و اشتهار جام باده خوشگوار جهت اظهار تنعمی و عدم مبالاه بان سپاه قلیل المقدار کشیده اتفاقا در نزدیکی قلعه رودی عظیم بوده که بی پل عبور ازان آب میسر نبود و عمر بیک با آن مجاهدان مقدم از روی تعجیل گذشته اند و اندیشه مکر اعدا ننموده بعد از عبور قرال کسان خود در طلیعه مجاهدان فرستاده و پل آن را بریده آن گروه قلیل اسلام را از اطراف

وجوانب کفار را احاطه نموده درد ام آلام کشیده درین مجال وزیر سپهدار بر کنار کذار آب و محل عبور
رسیده و حال مردم طلیعه را دران ورطه مهلکه مضطرب دیده فی الفور بحسن تدبیر جمعی مردم دلیر را از آب
بطریقه شناوری کذرانیده و خود در تدارک کذرانیدن سپاه انبوه شده جمعی را هرچند زودتر
بمدد مقدمه لشکر رسانیده درین اوقات قرال بفراغ بال تمام لشکرهای سوار و پیاده خود را
بقتال و جدال طلیعه اسلامی فرستاده بوده و خود بتماشاکری و نظاره کی برج قلعه متمکن استاده
که ناکاه مواکب متعاقب بامداد طلیعه اسلامی رسیده و کارزار جهت وصول جنود
نامعدود و غنیمی بقهر و خسران کفار کشیده چنانچه تا رسیدن محمود پاشا سپاه کفر انهزام یافته اند
وروی ادبار بجانب قلعه قرال هر طرف بر تافته اند و دران زد و خورد دلاوران چندین سرهای
سرفرازان مشرکان در زیر سم ستوران غازیان با خاک یکسان شده بود و چندین کله خود و کلیه مغفر
سرداران کافران از خون دل و دیده ایشان کویا کاسهای مالامال از باده ارغوان شده جمعی
قلیل از نیم کشتکان معرکه ابدان کثیف خود را عیار مثال بهزار جر ثقیل بقلعه قرال رسانیدند و معدودی
از بقیة السیف مجاهدان با شهای مجروح و دلهای مکسور و مقدوح خود را بکوشه متواری کردانیدند
نظم پای کردان پیاده مانده بجای * زین سواران چپت قلعه کشای * کشته بر تارک هوکردان
کرد خصم از سیاست مردان * و بتوفیق معبود بر وفق مقصود عساکر و جنود نامعدود کرد بر کرد قلعه را
بسد استوار تیغ و سنان سور و محصور ساخته و قرال پر و بال انکسار مثال القبول و کفتار کفار در درون
غار آن کهسار بی کمان عنیت و فرار کرفتار مانده و همه مجاهدان مجدانه شبانروزی بمحاربه و مصابره
قلعه مردانه ایستادند و آن کروه پراندوه مشرکان را مجال النفس حسرت کشیدن نمیدادند اما چندانکه
یکباری از قوت مقاومت و جدال باز ماندند و کار خود را بعد از کمال نکال و وبال باستشفاع و استسلام
رسانیدند و قرال بوسیله و وسایل از وزیر کامیاب بتسلیم ملک و مال استمهال و استیمان نمود
و پاشا نیز بعهد و ایمان تعهد درخواه امان او از درکاه سلطان فرمود بعد از تسلیم مملکت و اموال و الوات
پاشا و قرال همکی را بر نواب سلطان طوغاو کر با بار کذاشت و پاشا نیز رعایت احترام او را با تمام اتباع

و اقوام ببارکاه سلاطین پناه روانه داشت شعر بالمجوری القدره ذو الاثبات * ان نمض لقوم فقوم
یاتی * و سپهسالار موفق بعد از کفایت مهم قرال و تصرف قلاع و بلاد در اندیشه دفع مواد فساد
برادر قرال افتاده و تحقیق نمود که او نیز در قلعه ای در جای باستقلال و طغیان بال متمکن و متحصن است و او نیز
در قلعه یشجی لغایت مستظهر و مطمئن بی توقف و اهمال از پای قلعه قرال بسر حصار او در جای الیغار نمود
و غافلانه یکبار قلعه او را از چهار کنار محاصره سپاه ظفر شعار فرمود چون سرخیلان و اعیان قلعه
اخبار سطوت و فیروزجنکی لشکر شدید الانتقام اسلام را شنیده بودند و بعین الیقین هم شوکت و قدرت
ایشان را مشاهده نمودند از وزیر کامیاب استدعا عهد و میثاق با مان خون و مال خود کردند
و برادر قرال را جبرا و قهرا بخدمت وزیر سلطانی آوردند و مواد فساد بالکل از ان اماکن و بلاد و قلاع
و آن برادر قرال را هم باضافه دید کفار بخدمت نواب سلطان فرستاد بیت چو شد کار آن کشور از او شکسته
روا رو شد از راه برخواسته * بر آن قوم مسلم دلی برکماشت * که واندولی چند را پس واشت * چون وزیر
موید بر جمیع مطالب کلیه موفق شد و تسخیر سایر قلاع و بلاد بی ممانع و منازع احدی محقق کشت از انجا بعزی
دیکر صلاح در مراجعت بتسخیر قلعه یاچی دیده و جهت اتمام خدمت مامور سلطانی باز بقلعه مذکور باز کردید
هر چند انحصار مرتبه استوار است که دست استیلای سلاطین هرکز بقلعه بروج آن نرسیده و در هیچ
تاریخ کسی آن قلعه را بقوت بازوی قهدار منخر هیچ احدی ندیده اما استخلاص قلعه را چون امید واری
از پادشاه و قرال خود و برادر و فرزندان او منقطع شده بود و با وجود ان لشکر قادر و دولت قاهر اعتقاد
از استواری قلاع مرتفع کشت بمجرد توجه پادشاه مظفر اقدام همکی سرداران قلعه بطوع و رغبت خود بتسلیم حصار
استقبال کردند و نواب سلطانی را با اعلام دین مسلمانی بر پای قلعه بردند و وزیر مظفر بعد از تصرف مملکت
و حصار بعضی مردم قلعه را که امان داده بود بحوالی استنبول جهت تعمیر مواضع معطل فرستاد و بعضی دیکر را که
بقدر معتمد بودند بعهد بکریکفیل داده بمحافظت قلاع و تعمیر بقاع امان بضمان او و مهمات ملکی و مالی
آن ممالک معمور را بر وفق مرام سرانجام فرمود و نصب شعایر شرایع همکی آن دار الحرب را داخل قبضه
الاسلام نمود نظم اطراف بلاد تو شد از شرع مزین * اسباب مراد تو شد از شرع مهیا

المشته بند که درین فتح مذاری خوبست حق جل تبارک و تعالی بعد از ان سلطان مجاهدان آن وزیر
عالیشان را الفتح مملکت هرسک که مقارن بوسنه است و وزیر صاحب تدبیر حسب امر
واجب الاتباع باندیشه تسخیر الملک اقدام و چون آن مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع رفیع
واز جانب غربی و جنوبی بدریای متصل است و مساکن سهلی و جبلی و دیار دریابار آن همگی را نفع
و حاصل و حاکم و قرال آنجا اخبار قرال بوسنه و ممالک و قلاع را شنود تمامی ملک و قلاع را
بجای گذاشته در جزیره درون دریای فرنگ هزیمت نمود لاجرم بعد از دخول لشکر بدرون
آن ولایات هر روزه قلعه و شهری و هر ماه شطر ولایت و بهری را مسخر می ساختند و بعد از فراغ یک مهم
بدیگری می پرداختند نظم سرایت شاه برشد بماه بشد حال دشمن تمامی تباه تا آنکه قرال فرزند صلبی خود را
بعنوان غلامی و بندگی بدرگاه خلایق پناه روانه داشت و بحقیری از مملکت قناعت کرده همگی کشور را
بنواب همایون باز گذاشت چون فرزند قرال در سلک بندگان اختصاص پذیرفت و بعد از تشرف
بشرف اسلام و سبقت در مقام خدمتکاری خدام بفخر مصاهرت سلطان ارتباط گرفت و بعد از
اندک مدتی قرال مذکور مملکت بدن را نیز از حکومت روح حیوانی بپرداخت و تتمه جزوی ولایت که در تصرف
داشت بخدام سلطان اسلام مسلم ساخت نظم منت ایزد را که عالی رتبت بر دشمنان همچنین فیروز شد
بی منت خیل و حشم واولت ایزد نصرتی بی زحمت خیل و حشم تا نداری منت الا از خدای دادگر
و همچنین در میان دیار اسلام و مملکت بوسنه دو ولایت دیگر بود و بر هر یک حاکم و والی علیحده
دارایی می نمود از انجا که بمقتضای صلاح ملکی و دینی نباشد آن دو ملک را اجنبی را فیما بین بر سر کرد و عصیان
باقی گذاشتن و تسخیر آن ولایات ازین وجهت فتوحات در تاخیر گذاشتن بعید بود فرمان
الاذعان سلطان جمعی از اعاظم امرا و سپهداران نامزد شد که بدفع حاکمان انجا که یکی بقوه ج اعلی
مشهور بود و دیگری بباوونی اعلی مذکور توجه نمایند و تمامی قلاع و حصون و سهول و حزون آن دو مملکت را
از خبث کفر و طغیان آن حاکمان و مشرکان پاک فرمایند چون احکام سلطانی ترجمان
ارادت سبحانی بود و تمالی ثانی قضا و قدر آسمانی آن امرا و سپهسالاران مجاهدان از روی

سعی و جد باندک فرصتی بضرب شمشیر جهانگیر گشادند و مجموع حدود و ثغور آن دو کشور را
مملکت اسلام و محکومی خدام عالیمقام انتساب دادند و ماجرا اعلام سلطان دین محمدی بر مفارق
سکنه آن ولایت خورشیدآسا تابیدن گرفت و رخسار فیروزمندی آن ساکنان بانوار ملت نبوی
فروغ بی انقضا پذیرفت نشاط نوا نگیخت در روزگار ز فیروزی و دولت کامکار آیین دین کار
الملک ساخت مخالف شکست و فقیران نواخت داستان پانزدهم از خیمه میمنه آثار سلطان در ذکر
مقدمات غیبیه جهت تایید سلطان ملت محمدی در تسخیر مملکت قرامان و انجام انقضاء عمر و دولت ابراهیم بیک قرامان ایدی غالب
و وقوع مخالفت فرزندان و جدال لشکرهای بیگانه در ملک ایشان لعلکم وعد یا مالک قسم آن عدوا الملکا قد خلف ملکا لک ملکا
لا یورث اخلاف خلاف خلفوا الکل ملکوا لعبد تقی الملک لکا چون بحسب استقرار تمام در مجاری وقایع
ایام محقق شده که مردم حق ناشناس و کافر نعمتان ناسپاس را البته مآل حال بزوال نعم ملک
و مال و قطع آمال فرخنده بال کشد زیرا که مقتضای وعده لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
هرگز تخلف پذیر نیست و حکم قضا جریان چنان حاکم عادلی قابل تغییر نه مرجع شکر نیست جز در رنج
موضع عذر نیست جز شکر گنج لاجرم جمعی که باقتضاء نفس و هوا ناسپاسی حق تعالی ورزیده باشند
و در مجازاة حقوق اهل احسان رقم کفران بر جریده اعمال خود کشیده البته در همین دار دنیا
ناپایدار در چند روزه دهر غدار بر قاعده مقرره فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال
ذرة شرا یره صحایف احوال و صفایح مآل آمال محسنان مروت خصال را نتیجت
کمال رسانند و جریده عمر و دولت ناشکوران بدفعال را مرقوم بعنوان زوال و انتقال ملک و دولت
اختلال گردانند بلکه وجود اخلاف و اعقاب اخلاف ایشان را مظهر مجازات و عقاب سازند
و ثمرات فؤاد که ابنا و اولاد ایشان اند بتند باد حادثات از حد تیغه هستی بر اندازند مخلف
من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا بود فرزند بد بود بد و باب زنده عرضت رند و
مرده ثواب و هر کس را از اطراد این حکم بی اشتباه ریب و گمان است روشنترین آیت صدق
این مقال مجاری حال آل قرامانست که القصه از خوض نافرجام نفاق و از نتایج بی انجام غدر

ونقض عهد ومیثاق که بکرات از ابراهیم بیک قرامان اغلی واولاد او نسبت با
خاندان آل عثمان بظهور رسیده بود ودر طریقه تبدیل حقوق نعمت ومروت عقوق عصیان
این دودمان ولایت آشیان استبداد ورزیده حق تعالی بصفت انتقام متجلی شده بر ایشان
قهر عظیم نمود وخاندان ایشانرا باندک وقتی معروض آفات ومخافات الیم فرمود وسلسله نسب
ونجابت ایشانرا در ایالت بلاد بتعاقب اولاد آل قرامان را بر مخالفت وعناد مواد اعتبار
وموعظه تمامی اخلاف واعقاب ملوک عالی نجاد ساخت واز لطایف الطاف ربانی
در تایید مطالب سلطانی آنکه بی ارتکاب مشقت وتعبی در ابتدای خصومت وخشم انگیزی وافراط در سفک
دما وخونریزی فتوح بلاد قرامانی بسهولت وآسانی دست داد وبموت وفوت عروس مملکت
بر روی نواب سلطانی پرده احتجاب بگشاد بیت ملک چون دید روی شه گفت
بخت حسبی وحسبک آمد گفت الاتفاق چون سلطان غازی در شهور سنه ثمان وستین وثمانمائه
از غزای بوسنه مراجعت فرمود وبممالک اسلامی بشارت نامهای فتوح رباعی آن غزای
غرا را اشاعت نمود از منهیان اخبار مسرت آثار چنان مسموع نواب کامیاب گشت که ابراهیم بیک
قرامان اغلی کشور بدن ملکی را از حکومت روح طبیعی معطل داشته وحاکم آجال متقاضی سرعت انتقال
وارتحال او را بر سپاه قوی وخواص او بر گماشته شعر بلیت وابلیت الذین ترکتهم وراک بالاحزان
والهم والفکر واز وی سه پسر صلبی مانده وهر کدام را بجهت سر داعیه سروری است وعلیحده هر یک را
طمع استقلال در ملک پدری واسحاق بیک که مهتر اولاد واکبر اخلاف جهت استقرار
ملک باندیشه خلاص حسن بیک حاکم آق قوینلو در دیار بکر التجا آورد وبضرورت پیر احمد بیک که برادر
وسط بود توسل ونیاز بظل درگاه سلاطین پناه کرد چون اسحاق بشیوه عنوان المحتجبة من الشیطان
باستعجال لشکر آق قوینلو را بمملکت قرامان آورد وسپاه ترکمان تغیان کرد بی امان بدست انداز
وغارت در تمامی شهرها وولایت انواع خرابی وخسارت کرد وجمیع اموال غریب وشهری ودستور
ودواب بدوی وحضری آنجا را بتاراج بردند واگرچه ظاهرا بامداد آمده بودند اما در فساد وتخریب

بلاد ونهب وجلای عباد تقصیر نکردند شعر من استعان بغیر الله فی طلب فان ناصره عجز وخذلان چون
پیر احمد بیک ملتجی ومتشبث بذیل عنایت سلطانی شد وجهت عرق عریق قرابت که عمزاده سلطان
بود از بارگاه خلایق پناه طالب انصار واعوان گشت جهت مراعات صله رحم ملتمس پیر احمد بیک
در درگاه قبول بحصول رسید وسلطان حمزه بیک حاکم انطاکیه را با امرا وسپاه امداد ولی
بمعاونت ومظاهرت او مقرر گردانید هر آینه پیر احمد بیک باستظهار عساکر ظفر شعار مملکت پدری را
بالاستقلال تملک وتصرف نمود واسحاق بیک که قدرت مقاومت نداشت او را چاره بغیر
فرار وجلا نبود بنابرین اهل وعیال خود را در قلعه سلفکه متحصن ساخت وروی بدیار بکر وملک حسن بیک
نموده ملک وسپاه خود را بجبر وقهر بجای انداخت وبعد از استقرار واستقلال امانی پیر احمد بیک جهت
معذرت الطاف سلطانی بعضی از ممالک وبلاد قرامانی را تسلیم خدام بهرام انتقام نمود وهر کدام
از امرا وسپاه که همراه حمزه بیک بود بتفقدات وانعامات عذرخواهی فرمود اما چون عساکر
سلطانی از آن اطراف عودت نمودند بنابر تحریک وفساد قاسم بیک برادر کوچک ایشان
میان برادران عناد وجدال لایزال متمادی گشت وبلاد وبقاع معمور قرامان میان آن سه برادر
نامهربان معروض آفات ومخافات مردم ستمکار عادی شد وبنابرین اکثر سکنه مواطن
جلاء اوطان کردند ودیگر رخسار امن وامان را در آیینه شمشیر مخالفان فیما بین ایشان شعر رحلوا
کلان التین کان غمامة حجبت بدورا منهم ونجوما داستان شاهزاده مراد ... سلطانی در بیان کیفیت اهتمام
وتوافق کلام پادشاهان کفار مثل قرال انکروس وحاکم ونیسیه وعساکر ملوک فرنگ وخروج بر اهل اسلام از جوانب وتفوق
ظفر سلطانی بر جمیع اعدا در ملک ان ... اطراف ومعارک نظم چون لطف خدا رفیق هر نفس است در دفع بلا بها همت
آن لطف بس است با یاری حق زکر اعدا چه غم است دشمن چه کند چو دوست فریادرس است
هرچند تلاحق افکار وتوافق اعوان وانصار در عالم ملک مستدعی مشیت مقاصد است ومستتبع حصول
فواید عواید لیکن چون توافق تدابیر عقلاء خبیر از قضای قضا وتقدیر متخلف افتد واز مطابقه سابق
مشیت متوقف گردد البته مقدمات ضروریه عقلاء از انتاج مطلوب عقیم ماند ودلایل برهان

خصوم و اعدا مشتهی گشته ران گردد **نظم** گر بخوانی تو مار میت از بر • باز دان از میت سر قید • لا جرم هر اتفاقی

که فیما بین کفر و نفاق بهم پیوندد و هر چند التیام و انتظامی که در تدابیر ارباب مخالفت و شقاق بهم

چون ظاهر ا مبتنی بر اغراض فاسده دنیوی باشد و باطنا مقرون بعد خاطر و منافرت

منوی معنوی البته در مآل حال بقطع حبل یکدلی و موید بپراکندگی و پریشانی است که **تحسبهم جمیعا**

وقلوبهم شتی **نظم** پس تو از نور موافق تر اند • در عقب از سایه منافق تر اند • و هر باده شر و فساد و اسباب

خلاف و عناد که در لشکرگاه فتنه انگیز و میان سپاه غدر آمیز **ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم**

لیجادلوکم که بهم پیوسته دارند و هر رشته مشاورت و مصلحت مبنی که در مجمع بخردی

ولی دینی **الخیر فی ما یختاره** بهم بسته آرند البته از صورت فوز و نجاح عاری و چهره مطالب

در ظلمت نفاق ایشان متواری خواهد بود **بیت** انجمن ساخت دشمن مرخوی زوج آید بجز سیاهی روی

و مصداق مدعی سابق و مورد این کلام صادق آنکه **القصه** در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه چون

رایات منصوره سلطان دین مراجعت از سفر فتح بوسنه و تسخیر و تدمیر ملوک و حکام پرکین مشرکین فرمود

و ساقها از فتوحات سلطانی در ولایت موره خاطر ملوک ممالک فرنگ هم بغایت اندوه کین بود

هر آینه در مخالفت اهل اسلام تمامی سلاطین کفر و عبده اصنام موافقت تام التزام نمودند و بعد از

مداوره مشاورات بسیار بر اسله رسل و رسایل فیما بین پادشاهان کفار اتفاق کلمه باطله در باب مقاومت و

مخاصمت سلطان غازی میان آن کافران حربی و معاندان صلیبی بهم پیوست و از هر طرف هر کدام

از سروران فرق مختلف نصاری عقد عهد موافقت و سلسله مرافقت بر میان جان بست و نقوش خشم

عظما ملوک کفره از حدود مملکت جه وله و انگروس و تمام خسروان فرنگستان و اصقاع المان و روس

بر لشکر انگیزی جازم شدند و پادشاه انگروس و جه وله از جانب بوسنه و ملوک و سپاه فرنگ

از روی دریا تعرض ممالک مسلمانی عازم گشته و همگی این سپاه شیاطین در عداوت سلطان اهل ایمان

بعقود و عهود و ایمان یکدل و یکزبان شدند **شعر** عهود یصحک الشفاه منها و یبکی من عواقبها السیف الهند

بلوغ این اخبار بمسامع علیه سلطانی و وقوع غلغله شور انگیزی در مجامع مملکت مسلمانی بترجمان لسان قضا و قدر

تسلی نامه **ان شانئک هو الابتر** از عالم بالا بگوش پر سروش سلطان غازی میرسید و از صحیفه

زبان فرخنده **الناس اهل الفت** و **الصیاد نوبت الکتائب** **والله یعصمک من الناس** بسمع اذعان می شنیدند **مولفه**

و دماغ از بوی بشادی گشت رطب • از مذاق فتح جان را داده ترطیب • و اگر چه جماعت کفره

انگروس و جه وله که بهمرنگی معصفری اهل نار همه این قوم بنی الاصفر اشتهار دارند و جمهور ارباب خرد

و فرهنگ در ممالک المان و فرنگ که در سیاحت بحار و سیاحت امصار بر روی کشتی یکی شناختی

مسلم و مقدم ابنا روزگار اند از فتح ممالک بوسنه که از جانب شمالی سرکوب ولایت بنی الاصفر است

و حدود جانب مغربی آن پیوسته بممالک المان و فرنگستان از طرف دیگر است پیوسته خایف

و هراسان می بودند و از فتح مملکت موره که کلید فتوح ممالک فرنگست مردم آنجا لایزال ترصد حدوث

طوارق زمان از تعرض و اقدام اهل ایمان می نمودند اما درین اتفاق رای ضلالت اقتضای ایشان بران قرار

گرفت و مصلحت اندیشی همگی برین اندیشه استقرار پذیرفت که در موعد معین یکبار همگی پادشاهان و سپاه

کفار دیار شمالی را قرال انگروس پیشوا متوجه دار الاسلام جدا جدا از اقطار دیار خود خصومت و فتنه اغاز نمایند

و هر کدام از ملوک بحر و بر از یکجهت با اتفاق تمام از میان ممالک اسلام شبر انگیزی و جنگجوی اعلام ظلم

ظلام بر افرازند و حدود بوسنه جهت فتح قلاع و تخریب بقاع و تخریب بلاد که سلطان تسخیر نموده

متصدی جنگ و جدال گردد و سلاطین فرنگ کشتیهای فلک سیما از روی دریا بی

بیشمار و اسباب کشورگشایی مرتب و مهیا داوند و از ولایت موره دفعه بیرون آمده پی تو فق

از هر طریق بعلم جر الاثقال و اعمال قوارع و منجنیق یکبار دیگر قلعهای دریا بار را بدست آرند و حصار کرم

که در تنگنای خلجهای دریا بوده و سلطان غازی هدم بنیان آن نموده دیگر باره بدستور قدیم و زمان جاهلیت

تعمیر و تشیید نمایند و دیگر مداخل عساکر مجاهد از آن مر میان مملکت موره بنشانند تا نام و نشان

ملت محمدی از آن ممالک مفقود و مداخلت سپاه غازیان از طرف بحر و بر بالکل مسدود و

گردد و چون ما بین دار الخلافه سلطان اسلام و هر یک از این دو مملکت مسافت یکماهه راه سپاه است

و فیما بین آن دو مملکت بوسنه و موره هم موازی بیست روزه راه و ظاهرا که تدارک آنچنین دو فتنه

عظمی و تدافع و تمانع با این دو گونه طایفه کبری یکدفعه امری بغایت دشوار است و تدبیر هجوم سپاه
بری و بحری با وجود حدوث فرنگ در قطری محل تحیر افکار است اما سلطان را ارکان را بعد از
تقدیم مقدمات فکری و امعان بصیرت دران قضایا نظری در آیینه نظر دوربین صورت حق الیقین
والعاقبة للمتقین مشهود گشت و از نوید مبشران سعادت امداد نسیمه مبارزان معارک جهاد بشارت
مرافقت و همراهی عون و نصرت الهی بدلیل یقینی وهو معکم اینما کنتم پیش از وقوع واقعه محقق و معهود شد
للمولفه دیده وران ز آینه عقل پیش دیده عیان عاقبت کار خویش بعد از شیوع این اخبار وحشت انگیز
و جنگجویی اعلام ظلم پرظلام برافرازند و سپاه کفار دیار شمالی را قرال انگروس پیشوا و رهنمای طریق ضلال
شود و از حدود بوسنه جهت فتح قلاع و استفاضه این حکایات فتنه آمیز یکبار بپایه سریر خلافت
مصیر خبر رسید که قرال انگروس با سپاه گرانی از اهل ضلال بولایت بوسنه نزول کردند و میان
رعایا و ساکنان انجا نهب و قتل دست برآورده و در مقام تسخیر بلاد و قلاع اند و در صدد انقلاع طرح جدل
و نزاع بنا بر این معنی با ضلال قرال مملکت ونادوت که مردم فتنه جوی و مظاهر فساد و میان طوائف
کفره ممتاز در طور طغیان و عناد ند قطع علاقه رعیتی و عقد ذمت سلاطین کرده با خدام سلطانی اغاز عصیان
و ترک خدمت نموده درین فرصت از ممالک فرنگ کشتیهای مراکب بعدد نجوم و کواکب دوار روی
دریا تمثالی از مضمون وکل فی فلک یسبحون و همگی پر از سپاه خونخوار جوشن پوش بعدد و علت از امواج
متلاطم دریا افزون و اسباب طوپ و تفنگ از حد و حصر بیرون بسواحل دریا بار موره بیرون آمده
ولی توقف و امهال بعد از قدوم مشئوم باندیشه اعاده معدوم و تعمیر دیوار مهدوم حصار گرمه فتاده اند
و دیواری البعد استواری باروی قدیم و برج رفیع در غایت تحکیم بنیاد نهاده اند و مقصود ایشان انکه
راه امداد و معونت لشکر سلطانی را یکبار از تمام مملکت موره اولا ممنوع و مقطوع سازند بعد از ان
بتدریج قلاع و حصون درون موره را از اهل اسلام بپردازند شعر یا وارد السور حیش کله کدر ان رفت عنک
فی اسماعک العجب لاجرم آن سلطان قهار دین دار شاهسوار مضمار قهر کفار را از استماع این اخبار
موحش و کلمات مشوش روز تا شب پادشاه دلش بر سر و سینه ازین اضطراب نمی آرمید و هنگام شام
مرغ مألوف خواب و آرام از آشیان چشم و دل پر سکینه اش یکبارگی می رمید و از رخسار خورشید مثالش از تاب
و حرارت غضب و انفعال قطرات عرق بسان نجوم ریزان از سپهر فرو میچکید و از التهاب آتش آشیار
خاطر پر از خارش شرارهای آه جهانسوز چون برق بهاران دمبدم میجهید و میگفت نظم چه تدبیر سازم
چه درمان کنم که از غم بغم سود جان در هم اکنون بدگهر دشمنم دست یافت سر و دست مردان حلیم برتافت
بعد از مشاورت و مصلحت بینی کار با ارکان دولت و جمهور اعوان و انصار همگی از غایت تفحص
و کمال تدبر و تحیر اختیار رای و تدبیر را بخاطر الهام پذیر سلطان محول داشتند و زمام اختیار و اعتبار را
بدست تقدیر عقل جهانگیر خداوندگار باز گذاشتند که شعر فطنت للعلیا حین تحیرت فیها العقول و ضلت
الاذهان لاجرم سلطان باین اندیشه صواب مهتدی و بقانون سلاطین پیشین مقتدی گشت که چون
خروج کفار از سه جانب ممالک اسلامی بهم پیوسته و چندین دیار از دایره مسلمانی بواسطه این فتنه
از هم گسسته اولی و انسب آنست که در تدارک امر ولایت موره را از همه مقدم داریم و قبل از اندیشه
آن مملکت جانب بوسنه و از ناوت اچندروزی باز گذاریم چراکه ضرر و آزار کفار اشرار از انها
و ت باطراف ممالک اسلامی متعدی نیست و فتنه و فساد قرال در حدود بوسنه بولایت بری
و بحری مسلمانان موذی و متعدی نه اگرچه چندروزی مملکت بوسنه در لگدکوب سپاه کفار در معرض
خرابی و اضرار افتاده فاما هنوز قرال ضال هیچ یک از قلاع و حصون انجا را بدست تسلط تملک نشده
و از حصانت انقلاع استوار خاطر آرمیده است و باندک وقتی فرصت و نصرت دشمنان
قوی را بر انحصار های پر اسباب و سلاح در هیچ روزگار کس ندیده و بر تقدیر استیلا و غلبه اگر گروه
انبوه کفار بر اطراف و اکناف آن هر دو دریا بتوفیق حق تلافی آن امور مقدور است و طریق ابر
آن قصور مقصور ازین سپاه منصور لیکن ممالک موره چون اکثر بدست مولفه قلوب است و از
مهارت فرنگان در علم قواعد طوپ و مجانیق ایشان از هر طرف انقلاع راه کوب است و اگر
خیالچه حصار گرمه را مضبوط و استوار سازند و بعد از ان بفراغت خاطر بفتح قلاع و حصارها بر دازند
هم از طرف دریا و هم از جانب صحرا مجال مهلت و فرصت در انجا ممتنع و محال بنماید و از روی

مروت کشوری عظیم از اهل اسلام بجنگ کفار فرنگ باز گذاشتن نشاید بیت چون بکشیم دست
زیچارگان؛ بنا بر ظهور رجحان این رای سلطان وتوافق آراء مشاورت ارکان این اندیشه را
مقدم داشته شد و فی الحال رایت عزم بغزای فرنگ و تخلیص معموره بر آسمان توفیق برافراشته شد
و همان لحظه وزیر فیروز جنگ صاحب رای محمود پاشا را با امرا و لشکریان گزیده در مقدمه سپاه
منصور روانه ساختند و سلطان بنفس نفیس خود بر توسن عزم رزم سوار شده نفیر عام جهت غزای
اکبر در ممالک اسلامی انداختند اما سپاه فرنگ دران فرصت تنگ حصار کرمه را معمور و استوار
کردند و مداخل لشکر اسلام را از جانب بری موره مسدود کرده سدی در پیش بر آوردند و از سر فراغت
متوجه تسخیر قلاع و بلاد موره شده اولا شروع بمحاصره قلعه کرون کردند که نزدیک حصار کرمه واقعست
و از معظمات حصون و بمنزله کلید فتح آن کشور و توابع است و از امرای غازی سنان بیک ولد
علوان بیک بدارایی قلعه و آن سرحد متعین بود و درین هجوم کفار بحمایت عنایت یزدانی دران قلعه
متحصن گردید بیت از تو جویم پناه خود هر دم ای پناه من و پناه همه اگر چه ظاهرا از هر طرف تسخیر آن قلعه بضرب
طوب و تفنگ متصور نبود و بجنگ و جدال تسلط بر آن حصن حصین متعذر و میسر نمی نمود لیکن چون
فرنگ را در تدبیرات قواعد و در بدایع صنایع قوت حدسی است از گنجایش ظنون بیرون و دست تدابیر
هندسی است از مقادیر قوای خیالی افزون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون الغرض
دران محاصره تدبیرات غریبه و فرغانهای طوب انگلی چند از کوه و کمر برده اند که هر دم دیده حیرت را
از ان عبرتی می افزوده و چندان بروج القلعه را انهدام کرده اند که گمان حفظ قلعه نمانده بود و بعد از ظهور اضطرار
اهل قلعه سنان بیک درین امر تامل نمود و با شصت مردم مردانه از مستحفظان قلعه مشاوره فرمود که چون
مرتبه شهادت درین ورطه یقین است و حضرت حق تعالی درماندگان مضطر را ناصر و معین همان اولی که
شبی از شبهای دیجور برین جماعت کفار شبیخون زنیم شاید که بتوفیق حق روی شمشیر غزا را گلگون و فرقه
اعدا را جگر خون کنیم نظم برای شبیخون یکی رزم سخت بسازیم تا چون بود یار بخت شود روی گیتی بگرد اندر
نه ناهید پیدا نه بهرام و تیر بیاید کمان شب شبیخون کنیم زمین را ز دشمن چو جیحون کنیم بعد از موافقت کلام

میان آن شصت مجاهد که همگی ضرغام اقدام بودند و جملگی اعتمادی از صفا را اعتقاد بتوانایی قوت
خدایی نمودند و جهت میمنت عدد شصتین که مطابق کلمه طیبه یس است بحدیث صحیح قلب القرآن یس
دل قوی داشته شدند و با قدام آن شیوه مبارزت و شبیخون همت مردانه گماشتند نیم شبی از لیالی
قدر قدر و در شامی شهی بروشنی سحر ظفر که دیده دولت آنجا هدان دل آگاه چون بو طن اهل الله بیدار
بود و چشم ظاهر بین کافران چون دیده دل کور بخت ایشان از عماء اغماء غرور و مستی در خواب
خمار بود و قوای مدرکه آن غافل دلان چون استار پرتو مهر و ماه در استار شب دیجور مستور گشته
و نوپیمان حواس خمس در بروج مشیده دماغ و نشیمن گروه حواس احساس از سپاه غالب نوم
و نعاس مطموس و مقهور شده و مداخل و مخارج حصون ابدان ظلمانی و راه آمد شد از شهربند
اجساد هیولانی آن کفار اشرار از مراقبت و دیده بانی ابصار بصیرت و کاروانی عاطل بود و کواکب
نورانی آسمانی از حفاظ انحطاط ترصد و نگهبانی بیکار و باطل می نمود کان نجوم لیلک حین التقی مرآة مسامیر
الدروع بیکدفعه آن مبارزان معرکه مسلمانی و آن مجاهدان مؤید بجنود آسمانی از راه پنهانی از بالای
قلعه بمیان آن گروه انبوه کفار بیرون تاختند و بآواز طبل و طنین طبلباز خروش هولناک القارعة ما القارعة و ما
ادریک ما القارعة در آن مجمع دل خفتگان انداختند بمقتضای وعده رب که فقذف فی قلوبهم الرعب بود از غلغله آن
شیران غران هیبتی و لوله عظیمی در نهاد فواد ایشان افتاد و یکی دیگر از جمله موهبات معنوی آنکه دران چند
روز آوازه وصول رایات سلطانی همراه محمود پاشا بگوش پلید سروش ایشان رسیده بود
و در دلهای ترسان و خواطرهای هراسان ایشان از آن غلغله مبارزان قلعه مخافت سپاه و جنود
نامعدود سلطان غلبه نمود لاجرم اقدام با حیان شبیخون زیاده بر مقدار مقدرت اهل قلعه پنداشتند
و هول آن شب برایشان مظهر اهوال روز قیامت و فزع اکبر انگاشته شد و هر کس در ظلمت آن شب هم
لنا کثر از روز رستخیز حالت اضطراب یوم لا تملک نفس لنفس شیئا را عیان دید و از غایت سراسیمگی
هر کدام از آن کفار نگونسار ساقط از کوهها و کمرهای آن حصن حصین بحرکت طبعی اجساد کثیف و دلهای
سنگین بطبقه زیرین اسفل السافلین بر حسب بیان مبین الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین

بسرعت هرچه تمامتر میرسید **نظم** سراسیمه شد خصم از دار و گیر • برآمد یکی ابر و بارش ز تیر • یکی تیر باران که گردید سخت

چو باد خزان برجهید از درخت • و در عین انکسار این لشکر نگونسار را از وصول مهر فرمان شهنشاهی پیغام

فرار غلغله غلبهٔ رایات نصرت شعار بطریقه ایلغار بمحافظان سد کرمه و حصار رسید و آوازه توجه

محمود پاشا را بتواتر و تعاقب هرکس که شنید جمعیت فرنگان از هم گسستن گرفت و سپاه اعدا

بمجرد این لطیفه غیبی فترت و پریشانی تمام پذیرفت چون محمود پاشا نزدیک حصار کرمه رسیده بود

و انحنین بنصرت غیبی را از منهیان فتوح اسلامی شنود تا انجبار کرمه بی توقف بشتافت و از مین دولت

قاهره حصار را از جماعت محافظان پریشان حالی بی مانع و عایقی یافت و بی ارتکاب تعب جنگ

و جدال و سد پدیدی حصار جدیدی چنان بتایید اقبال منسخر اهل اسلام شد و چون سپاه مجاهدان

بدرون مملکت راه یافتند و فرنگیان محنت شعار شیت انهزام لغازیان کرده بساحل دریا بار می شتافتند

و مجاهدان در عقب الکفار مهزوم لغازیان نیزه و سنان مرد افکن نوعی میخلیدند که فرنگیان روی گردان

سرهای نیزه را در اسینهٔ دلاوران بر سینهٔ خود سابق می دیدند و لیکن ایکان از دم تیغ هلاک خود را در آب دریا

و درون کشتی می انداختند و در دل دریا علم نجات را از بادبان سفاین فرا می ساختند **بیت** شادی که

ز طوفان گذشت • با که بشد غرقه و از جان گذشت • و برین اسلوب تمامی نفایس امتعه و اموال و احمال

و اثقال اسباب جدال بقبضه اقتدار مجاهدان دین می افتاد و هر سواری دلاور از بازماندگان کفار داد

مردافکنی و دشمن کشی بتیغ خون آشام میداد **نظم** ز موج خون که بر می شد بعیوق • پر از خون گشته طاسکهای

منجوق • نه چندان تیغ شد بر خون شتابان • که یا شد سنگ و ریگ اندر بیابان • چون این واقعه

پر غرایب و تایید آلهی در فوز بمطالب سپاه دین ادست داد و نوید دلخواه **فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ الله**

میان افواه و شفاه ساکنان آن بلاد افتاد محمود پاشا نوید بشارت این فتح غریب و نصرت عجیب را

که نعمت غیر مترقب بود و مقدمهٔ تحصیل هر مطلب بر سبیل تعجیل مع اشعار خداوندگار رسانید و فتح نامه ارسال داشت و بهندی

آن نیل امانی لب خندان سلطانی چون غنچه صبحگاه از قطرات شبنم بشارت بشکفت بدر روالای اسنان ابتسام آمد

و از تعاقب چنان فتحی آن فرخندگی در عقب قبض سابق و فرو بستگی در تعجب و شگفت آمد و باداء شکر نعمت تایید

آلهی و سپاس و احسان درباره وزیر موفق و سپاهی اقدام تمام نمود و وزیر روشن ضمیر را با باقی

سابق الظفر در مملکت موره باز گذاشت و جهت اتمام نظم مصالح و دفع مفاسد مملکت نگاهداشت **نظم**

ز روشن دلش ملک پرتو گرفت • ولایت فروغ از سر نو گرفت • و سلطان اسلام با سپاه ظفر انجام

عنان توجه بجانب مملکت بوسنه مصروف داشتند و نظر همت بر دفع مفاسد قرال بی اقبال

انگروس بی کم اشتند زیرا که قرال و اعوان ضلالت مآل او لا یزال متوجه اختراع مملکت و قلاع اسلامی بوده و بجد

جدید و کد اکید و بأس شدید در خرابی اهل اسلام استتمام مالاکلام می نمودند و یکی از واقعات موحش و حادثات

مشوش در آن اوان آن بود که قلعه ها که سپاه اسلام بچندین سعی و مشقت منسخر کرده بودند و بعضی مردم

ضعیف الایمان آنجا محافظت می نمودند با استمرار شهر بند و حصار و بی قصور اسباب معیشت و اضطرار

بطمع حطام دنیا حصار را بقرال سپرده اند و برقم ارتداد و خذلان دین و دنیا خود را در سلک اولئک

الذین اشتروا الضلالة بالهدی در آورده اند اما سایر قلاع و حصون بوسنه هنوز محفوظ و مأمون

لیکن همگی منتظر امداد و اعانت از جانب رایات همایون بودند بالضروره چون با عانت و فریاد رسی

درماندگان مواکب ظفر شعار سلطان متوجه استیصال یاوه گمراه قرال گشت اولاً فضای مملکت صوفیه

مخیم سرادقات اقبال شد و همگی مجاهدان در آنجا عرض دیده معد و مهیا جهت مقابله و جدال گشت

فاما جهت رفع بعضی موانع از روی عاقبت اندیشی و پیش بینی و تنظیم مصالح ملکی و دینی در آنجا چند روز

توقف لازم بود چرا که جماعت فرنگ که از تیسیر تسخیر موره مأیوس شدند و در صورت فتح قبیح انجام

باز رایات منکوس خود رجع القهقری متوجه سیر معکوس گشتند فاما از غیظ و ندامت مساعی باطل خود در کار

مملکت موره بغایت منضجر و شکسته خاطر بودند و از سر لجاج و خشم انگیزی باز انگیز سپاهی بعدد مور و ملخ

و ماهی بر مراکب مملو از مصالح جنگ همگی مملو از قوارب و قرقفانهای نهنگ آهنگ ترتیب دادند

و بکشتیهای آماده بعدد قباب حباب بتعجیل و اضطراب بفکر تسخیر و تدمیر جزیره مدلی افتادند و بعد از

نزول و حلول در آن جزیره و محاصره حصار بی مهلت بنیاد مضاربه و جنگ کردند و از جمیع جوانب بر

و بحر جهت سرکوب دیوار حصار قوارب کوه سیما گرد قلعه آوردند چون استغاثه حکام و رعایا

مملکت مدلی السلطان غازی رسید در منزل صوفیه عنان مسارعت را بدست تدبیر باز کشید
و از انجا فرمان عالم مطاع نافذ شد که محمود پاشا با سپاهی که همراه او بودند با مداد اهل ملی
مبادرت نماید و از راه معبر کلی بولی مراکب باد پیما و کشتیهای آسمان فرسا بر روی دریا مرتب
فرماید و بر روی دریا بر حسب اشارت سلطان محمود پاشا بدستیاری **یفعل الله ما یشاء** بعضی جواری
و سفاین انشا کرد که هر کدام از باد صبا در فضای مسافتهای دریا دعوی مسابقت و مباهات
می نمود و از سحاب ملیانی در سرعت سیر و کف افشانی چون تیر بادبان خود فایز بسهم مبلغ
بود **للمولفه** میان بحر کشتیها شناور چو ماه نو درین دریای اخضر هر کشتی هلالی چون تیر در قوس
وزیشان گشته کشتی قصر فردوس بعد از توجه وزیر صایب تدبیر بهبوب انفاس رحمت رحمانی
و از آمد بخت در روز ادراک امانی دران ایام نسیم مراد بر شتهای سیر سفاین اسلامی افتاد و جهت
انعساکر دریا بموج مددهای غیبی روی باقبال نهاد چون خبر رایات منصوره اسلام بفیر لکان شغا
انجام از سرعان باد صبا و شمال رسیدن گرفت کشتیهای اعدا بر شکل شیشه و ذباب پیش از رسیدن
شد باد حمله مبارزان کامیاب بیکدم رمیدن پذیرفت و بر مثال امواج صغار سفاین کفار از تلاطم
طوفان لشکر ایمان بساحل دریا گریزان شدند و بر هیات کواکب منحوس متحیره آن مراکب کفره
فجره در دریای فلک رنگ آهنگ رجعت بمساکن کفر و طغیان کردند چون وزیر خجسته
تدبیر بهم عنانی باد مراد بمنزل مطلوب رسید از وجود دشمنان عنید بغیر نحوزه زاغان و کرکسان
و جیفهای ده زده سکان از اجسام کثیف مشرکان در پای حصار خبری ندید بدید و از بدایت
تقصیر تاخیر و عین تا خواکشت تحسر بدندان می گزید و جهت تلافی گذشته و جبر مافات فکر لجاج
اعدا بکشتیهای سبک پای گیتی پیما بر اندیشه توقف بیکریزید اما سیاحان کاروان و سیاحان
لجه عرفان صلاح در اقامت و توقف دیدند و در اقامت دلیل بر منع تعاقب اعدا این گنجینه کلمات
در سلک نظام کشیده که گو کار کشتی و سفر دریا مثل کارخانه دنیا بی اعتبار و در معرض فناست و مانند دولت
ابنا روزگار مبنی بر باد هوست و عاقل کار را از اختیار خود بدست هوای خودکام دادن جهالت

هر کس که کشتی و از زمام مطایای مطالب و اوتار بدست سرکشتگان روزگار مثل باد صبا و شمال
شمارد یا انکه سلیمان آسا تخت شوکت و جهانگشایی را بر دوش و کتف باد هر جایی بگمارد از
ارتکاب اسفار بغیر از باد پیمایی چه بضاعت بدست آرد و آخر کار بجز باد تاسف و نفس سرد چه حاصل
دارد **نظم** باد است بدست باشد اگر دل دهی بهر او در معرضی که تخت سلیمان رود بباد لاجرم چون
لشکر دشمنان دین در عین برگشته روزگاری لجه غرقاب یاس و حرمان افتادند و بر مثال کنب و اراذل
خود روی ادبار بصوب فرار و خذلان نهادند و در چنین عزمیت این فرصت و النصرت خدا داد غنیمت است
و از عالم غیب این معونت بی مونت بهزیمت اعدا غایت نجاح و امنیت است **بیت** خصم اگر گشت گریزان
گر زمین پشت بنز کردون روی و بعد از نظم مصالح ملکی آن ولایت و رعایت رعایا و سپاهی انجا
بمزید عنایت وزیر موفق بملازمت سلطان عودت نمود و چون عزم جزم سلطان از اقوال ضال اکروس
بصوب بوسنه شنود و از اخبار هزیمت و خسران عساکر فرنگ متعاقبا در هر توجهی تحقیق نمود عنان جرات و اقدام
از التعرض ممالک درون بوسنه باز کشید و مجرد فتح قلعه و حصار یایچه را جهت بهانه معاودت مناسب دید
و بعد از برگشتن لشکر اعدا و قوت سپاه اسلام و نصرت اعوان دین هدی سلطان جهت قشلامیشی مدار السلطنه
مراجعت فرمود و وزیر منصور اللوا از سفر مدلی بعتبه بوسی بارگاه اعلی مبادرت نمود **داستان نهم**
از فتوحات سر بشره سلطانی در بیان توجه سلطان بجانب ممالک بوسنه جهت استعداد مهمات ملکی و دینی
و کیفیت محاصره قلعه یایچه و انهزام قرال انگروس و انحراف **بعضی حصون ... جمهور کفار و تقویت سپاه** چون بتایید عنایت ایزدی جهت تقویت دین محمدی سعادت
صاحب نام زمان بار نو و رایت تاییداو را در توسیع دایره اسلام و تفریع روس عبده اصنام بر آسمان
توفیق بر افراختند لاجرم همیشه میل طبیعی او در هر حرکت و سکونی باصلاح نفوس انسانی مقرون بایدی بود
و در عقبات عزیاتش را بر تبدیل کفر ظلمانی بنور عالمتاب مسلمانی مشحون خواهد نمود اما اگر در اوایل تعارض
حق و باطل و در حین تقابل محق و مبطل گاهی در دیده ظاهر بین بطریقه مماثلت گمان توهین پایش صبح کاذب
از فروغ ماه مقنع **جولة الباطل ساعة** نمایان گردد اما در چشم حقیقت بین اهل حق و یقین تعاقب صبح صادق
از مطلع خورشید مشعشع **جولة الحق الی الساعة** درفشان و درخشان شود **نظم** نتوان بر خلاف حق بودن

ولهذا گاهی اگر صورت پریشانی و اختلال مقتضای یوم یوم والحرب سجال ظواهر احوال مقبلان سعادت
آل بمیان کار اندازند و دیده امیدواری فیروزجنگان معارک غزو و اقبال را از مقاسات
شداید روزگار چون دل اشکبار بسازند لیکن خواتیم اعمال اهل حق البته منتهی بغلبه بر باطل بکمال
استقلال است و مؤدی بنیل امانی و آمال که والله غالب علی امره و عاقبت روزگار سلطان
الدّ الخصام از شنیع اقدام مجاهدان دین اسلام مقرر بر خونخواری آمال و تفرق فؤاد و مآل از آسیب
نکال و وبال که ان الله بالغ امره ایا ذا الذی رکب الفساد و عنده انی اسود اذا رکبت فسادا
اضللت رایک عامدا او ساهیا من ذا الذی رکب الفساد فسادا القصه مصدوقه این عادات
زمانی و نمونه ازین قوانین زبانی صورت هجوم و غلبه ملوک کفار فجار بود و خروج سپاه ضلال
مدار مشرکان اشرار که در داستان سابق محرر شده بود اما تدارک مفاسد قرال انگروس و انتقام
خرابیهای بوسنه از آن کفار فجار بود اما تدارک مفاسد قرال انگروس و انتقام خرابیهای بوسنه
از آن کفار منحوس جهة تعدد معارک اعداء عنید و تردد سپاه اسلام از مسافتهای بعید در مقام
تسویف و در معرض توقف مانده بود تا آنکه سلطان مجاهدان و اقبال در اوایل سال از مستقر
سلطنت و جلال در شهر ربیع الاول سنه سبعین و ثمانمائه بساعتی سعادت مآل مقارن بفیروزی
روز ان الخمیس لمنتج الآمال عنان سمند عزم بصوب هوا نمای غزای قرال ضلال مصروف داشت و بدایه
اصلاح مفاسد کفار در ممالک بوسنه و استخلاص قلعه یایچه همت عالی رتبت برگماشت و با سپاهی
از حیطه تعداد افزون و بابات و شوکتی از تقدیر مقادیر اعداد بیرون بر سر قلعه یایچه نهضت فرموده و از جمیع
جوانب چون خطوط اقطار مرکز قلوب اعدا و مستحفظان انحصار استوار را انحصار فرمود اما آن سردمان
دین لشت اعتماد بر حصانت دیوار حصن نهاده بودند و بقدم تثبت و اعتماد بمتانت و عداوت و عنت
و عناد افتاده تا آنکه مدتی لشکر اسلام در قلع باروی قلعه کافری بازوی مردانگی را از یکجا پیدا بنشد
و سنگهای طوب و تفنگ احجار حصار را چون سنگ سرمه ریخته و ریخته در دیده دشمنان می نبایست
اما ابواب مغلق قلعه بمفاتیح نتیجه مجاهدان گشادنی پذیرفت و همای علیین مطار فتح و ظفر از ساحت

استیلاء کفار از اوکار آن کهسار حصار گویا انقطاع می گرفت اما آن صورت تسویف که در تسخیر قلعه الحاق
افتاد مقتضی مصلحتی مینوی و محتوی بر سر معنوی بوده که عسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا
و حقیقت آن معنی چنان بوده که خبر عزم سلطان بر سر حصار یایچه بگوش بی سر و گوش قرال رسید
گویا خدنگ تیغ و خنجر از الم وصول آن خبر بدرون جان و دل بی نور قرال خلیده اما چون در حین تسخیر
قلعه در تشیید مبانی القلعه باقصای غایت کوشیده بوده و دل سنگین خود را از محکمی قلعه یکبارگی
چون صخره یکپاره متمکن و آرمیده نموده لیکن از آثار دولت قاهره سلطان و اتفاق خوارق عادات
در زمان توجه آن پادشاه مجاهدان دل پر کینه و سینه بی سکینه آتش در تردد و اضطراب افتاد که با وجود
امداد دولت و بخت خداداد در سختی و حصانت دیوار چه اعتبار و اعتماد قلعهای بلند نسبت و بنید
عاقلان زمانه مست و نبید بنابرین اندیشه و محل احتمال قرال با سپاهی عظیم از کفار و اهل ضلال از
آب ساوه عبور کرده و از مقابله سلطان منصرف و منحرف بدیار اسلام مدخل نموده قلعه ازوتی را
در معرض تعرض در آورد تا باشد که توجه سلطان بمقاومت و مقابله او مصروف گرداند و قلعه یایچه از محنت
تسخیر و آفت تغییر مامون ماند لاجرم سلطان چون اهل علم عالی تقدیم جهاد با قرال شقاوت معاد بود لیکن وقف
از هر قلعه یایچه لطریقه رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر توجه فرمود بعد از تحقیق توجه قرال سلطان مجاهدان
فی الحال متوجه غزای معسکر قرال شد و محمد بیک منت اغلی با بعضی امراء عظام و سپاه بهرام انتقام بر سر قلعه
یایچه باز گذاشت و نظر همت بدفع شر فتنه و فساد و رفع قرال کثیر الفساد برگماشت و قرال نیز چون خبر نهضت رایات
سلطانی بمقابله خود شنود و جهت توجه خود را از صوب مقابله منصرف نمود و با جمیع سپاه دل است
خود بر مثال لشکر ظلمانی شام از سطوت خورشید عدو سوز روی گردان گشت و مثل شب تیره مدبران اقبال
روز روشن رای مقبلان در مقام تجنب و تنحی فی از عرصه میدان مردان شد اما داعیه نمود که قلعه ازوتی را
در حوزه تسخیر در آورد و بآن فتح اهانت ناموس خود کرده باز گردد در راههای لشکر از جانب سلطان
از دربندی که قریب یکروزه راه کوههای بلند و کمرهای سخت است و از میان آب عمیق و بر اطراف
بیشههای متراکم از دار و درخت و بر سر آن راههای تنگ و تاریک و آن مسالک بی محال و بیک تار

تو آن مسالک طوبها و رعادها بر رهگذر بنوعی نهاده که مرغ هوا را از فضای آن مضایق گذار میسر نبود
و جمعی کثیر از کفار افلاق همگی محلها و ممرها را از آمد شد لشکر مسدود فرمود و سلطان غازی جهت
امداد محافظت قلعه ذورتی اسکندر میخال اغلی را با پانصد غازی برگزیده و مجاهدان کار دیده
فرستاد که بهر نوع که باشد خود را از گوشه بدرون قلعه اندازند و چون املاک سماوی رایت اعانت
و امداد برافرازند و سلطان هم نواحی صوفیه را متعاقباً مهبط سرادقات اقبال ساخت و منتظر بخت

صفت زمستان

چون فلک اطلس از اوج سپهر برافراخت اما در آن فرصت سپاه با صولت زمستان تمام روی
زمین را فرو گرفت و حصون مصون سلطان نامیه از غایت جمود هوا استحکام پذیرفت و جهت
سد مسالک مسامات و شد منافذ و منابت نباتات تختهای جدید از حدید سدید غلیظ دعایت
متانت بر بسته بودند و فراشان سحاب سراپرده پرشکوه برف جهانگیر را بر قلعه جبال و عرصه
صحاری آن بلاد برافراخته نوعروسان پرده‌نشین گلشن و اشاطکان چمن از هراس ترکتازی و یغماگری
لشکریان مهلک البرد تقتیل در زوایای کنان پنهان نشانیدند و زره گران سرمای شتا در عین
شتاب از خوف سپاه تاراج گران بهاء با اضطراب از حلقهای امواج بر اندام برهنه آب زرههای دو
پرچین و درعهای آهنین پوشانیدند و تیراندازان شعاع چشمه خسرو خورشید در عین جهانگیری و تسخیر
امصار در کمانخانه قوس یکبار سهام حوادث روزگار را بر هدف برگهای خزان دین کشاد میدادند
و فارسان اوراق اشجار بر مطایای شاخسار و چابک سواران عرصه گلزار بر ریاح ریاح پا نیری و از هجوم
لشکر زمهریر در دم برگ ریزی از پشت زین اغصان و از مراکب لاغراندام درختان بر خاک راه زمین
سپاه می‌افتادند شعر وشبه عریان اغصانها لبسوا القلانس فوق اللمم لاجرم سلطان برحسب اقتضای
وقت و استدعای مقام جهت تعطف بر لشکریان بهرام انتقام از روی احترام در صوفیه توقف فرموده
و در توجه بقرای قرال جهت صعوبت طرق از جبال و تلال تاخیر نمود اما سپهسالار مجاهدان ظفرنشان محمود
پاشا را با امراء و سپاه روم ایلی بجانب قلعه ذورتی از تعرض قرال با استعجال فرستاد چون فرمان
تدبیر با جمیع امرا و مجاهدان خبرچه صادوله اغلی امور بیک و علیبیک میخال نزدیکی قلعه رسیدند تمامی

دربندها و مداخل سپاه را بر بسته و مسدود دیدند بعد از استشاره میان امرا و سپهداران رای
رزین وزیر کاردان بر آن مقرر شد که چون مشرکان اشرار و کفار سیه کار رتبه روزگار
از ظلمت کفر و عصیان دل و جان ایشان مکدر و تار است اما اقتدا بسنت الحرب خدعة
شیوه حضرت حیدر کرار است بیت اگر دشمنی پیش گیرد ستیز، بشمشیر تدبیر خونش بریز فی الفور جماعت
مرسولان و جاسوسان که در رهنمایی و پیغامبری از پیک ملک صبا چالاکتر بودند و در خبرگیری
ممالک اعدا از نسیم شمال چیاکتر یکی از غلامان جان فدا و بندگان آزموده در شدت و رخا یکدیگر
همراه کرده باطراف قلعه زر نوق روانه نمود و مقرر داشت که از راههای پنهان و از کوههای کوشهای
بی‌کمان خود را بنواحی قلعه رسانند و از محلی معین که فیمابین ایشان معهود بوده که از قلعه او از آشنا
میتوان شناخت با نام بنام با اهل قلعه خطاب کنند که حاضر و آگاه باشید که روز سیوم سپاه
سلطان غازی بحشمت سلیمانی بپای قلعه بمدد ساکنان و محصوران میرسند و در این سه روز
هر مشقت و شدتی که پیش آید متحمل شوند و باین بشارت غیبی مستظهر و خوشدل گردند چون
فرستادها وزیر نیکو تدبیر بمقتضای معهود از آن محل موعود صدای مسرت اوار بر کشیدند
و از مردم قلعه هم جواب صواب شنیدند اهل قلعه کوس بشارت و شادکامی کوفتند و تا دم صبح غلغل
و تکبیر را بلند آوازه نموده کافران را بتهدید و تخویف و دشنام و ناسزا بیکشند للمولفه صدای شادمانی
شد بر افلاک سرودی خواست از دلهای غمناک بشارت داده هر کس یار خود را که دولت کرد
آخر کار خود را چون از این لطیفه غیبی و معجزات حضرت نبی عربی صلی الله علیه و آله و سلم حقیقت نصرت جو با عجب
میان ظلام شام در دل تاریک عبده اصنام آشکار شد و گوش بی‌سروش قرال ملعون و سپاه
مفتون از طنین وحشت افزون ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون هول قیام ساعت بدیدار گشت و بجود
یاد اسم سامی محمدی پریشانی نهانی در مجمع قلوب غافل آن گروه مغلوب منکوب انداختند و بسبب
تفرقه و آشوب میان مجلس سرور آن قوم مغرور بمعاصی ذنوب منغص و تلخکام ساختند نظم چون جام
غرورشان تهی شد در خواب خمار آگهی شد دیدند که بزمشان فسرد است شمع طرب از میانه مرده است

سررشته خوشدلی گسسته شد و آرام زمینه رخت بسته گیتی بفسانه کهدانی گردانده ورق رشادت

تا آنکه بهنگام بامداد بادرجال عنیب از افراد و او تا د میان سپاه و اجناد اهل کفر و عناد از

خروش خروس سحری کلبانگ و طنین فساء صباح المنذرین در افتاد و میان امرا و ارکان بطال اقوال

آشفتگی مخالفت و مخافت روی نهاد و باقوال مطارحه و مکاوحه آغاز کردند که این شادمانی

و خوشدلی اهل قلعه شاهد صدق این آوازه شبانه است و در چنین محلی که سپاه قزال الی

مشقت سفر کشیده مقاومت با سپاه سلطان اسلام خلاف سلوک هوشمندانه است و صلاح آنکه

از پای قلعه نزدیکی آب تونه می باید نهضت نمود و در انجا بتدریج در اندیشه عبور لشکر می باید بود مبادا

لشکر سالم اسلام هجوم نمایند و در آن اضطراب با اضطراب گذشتن آب تونه از عقب این سپاه

برگشته آیند اکثر اهل اعتبار آن قوم کفار قوال از سبیل اضطرار برین معنی متفق شدند و تمامی احمال و اثقال

طوب و تفنگ را در پای قلعه بجای گذاشتند و بسبب تشتت و تفرقه قلوب میان آن زمره مغلوب

و فرقه مرغوب از هر غیر مرغوب انکسار و پریشانی دفعی و مقهوریت و نکبت جمعی روی نمود و از غلبه

این آشوب مطلقا کسی را مجال سپه آرایی و مجال توقف نبود چون اهل قلعه این خبر تفرقه و پریشانی

اعدا را معسکر وزیر صایب رای رسانیدند فی الفور شاهسواران و مجاهدان دو اسبه از عقب دشمنان

دین روان شدند و تا کنار آب ساوه جوق جوق کافران را پی کرده دستگیر میکردند و فرقه

آن برگشته روزگار را اسیر سلسله و زنجیر می آوردند و چون از کثرت برف و باران راه همه

وحل و گل بود و ضمان مکسور را غازیان در عقب چون املاک آجال مستعجل هر آینه آیت عذاب فخسفنا بهم الارض

در آن طریق وحلناک در شان آن کافران هولناک از طریان هلاک بحقیقت پیوست و از هزار کس

انقطاعیه یا باک یکی از پس شمشیر غازیان بی باک نمی رست و بر کنار آب عظیم ساوه از کثرت و ازدحام عسکر

و از اضطراب آتش تفنگ اکثر خشک لب بر کنار دریا غرق طوفان بلا و غرقاب می شدند و بپای خود

مسارعت کنان خود را در گرداب اجل و آتش عقاب می افکندند چنانچه از آنجمله که خود را بی محابا

در آب می انداخت از صد یکی کشتی حیات از احباب و از بساحل نمی رسانید و بقیه السیف مجاهدان را

آن آبروان بجای تیغ مبارزان از گلو و حلقوم می تراشید لمولفه آب تیغ خلقی تشنه مرده ز تیغ آب

هر حلقی فسرده سبحان الله که لشکری چنان با عظمت و اسباب و سپاهی با آن همه آلات

و اموال بحساب بی سبق جنگ و جدال و بی مقدمه حرب و قتال در ورطه هلاک بهر گونه اسباب

افتادند و در مهلکه آب و شمشیر خونخوار آن جان میدادند و سپاه اسلام سالم و غانم روی بمراجعت

نهاد و وزیر کامیاب بخجسته مندی از آثار خردمندی و اتفاق فیروزمندی داد خوشدلی داد

شعر لقد البس الله البلاد و اهلها البحجة تاجا بالجمال مرصعا ذکرت بقاء الدهر ترجی و تتقی فما

الملک الا ان تقضی و تشفعا و چند روزی جهت مصالح آنحدود و انجام مهام قلعه توقف نمود

بعد از آن توجه بدرگاه امانی و آمال فرمود و کافران مقبوض را گروه گروه در سلک مقرنین فی سلسلة

ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه در آورده و جهت نموداری نگونساری کفار و اعدام اعدا و پرخسار بدار

السلطنه ادرنه رسانیده پیشکش سلطان کرد و مجرمان را بسلاسل و اغلال مبارزان مجاهد را با اعلام

اقبال نظر سلطان گذرانید و سلطان جمعی از دلاوران را که آثار جلادت ظهور آورده بودند بالطاف

گوناگون مقرون داشت و سیوف مشعوف غلامان آستان را که مدتی از خون آشامی اعدا در گوشه

نیام خشک لب مانده بودند بر سفک دماء و سقی گرفتاران غلت و ظما برگماشت و سعی مشکور و جهد

مبرور آن وزیر صاحب تدبیر و شمشیر در نظر بی نظیر سلطان جهانگیر بغایت مقبول و دلپذیر نمود و تحسینهای

خسروانه او را مخصوص فرمود شکر این موهبت و نعمت این فتح کند تا زبان قلم و تیغ سخن در گویایست

داستان هیجدهم از فتوحات سیره مشهوره سلطانی در بیان توجه سلطان بغزای مملکت ارناوت جهت

انتقام طغیان ایشان از اتفاق ملوک کفار و امر باستیناء قلعه امان و ذکر بوعث تکرار توجه سلطان آن ملک جهت

خروج و عصیان و ارتداد اسکندر خاین و حلیطه الخبیث و الاحمق الخاین چون همیشه طبایع افراد بشری و امزجه مرکبات عنصری

تابع سرشت طینت مساکن و اماکن ایشان باشد در طیبت و درایت و اخلاق و ملکات اهل هر کشور کدیی

مشابه و مناسب آب و هوای مواطن و معاطن ایشان افتد در لطافت و کثافت و لهذا جمیع خلایق را

در ربع مسکون بحسب تمکن و تمدن و سکون غرایز خلقی و خواص خلقی گوناگون است تا آنکه نباتات و حیوانات

هر دیار را خاصیتی مناسب ترتیب هر سرزمین است در اسالیب شیون للمؤلف ز روید از زمین شوره سوسن
که روید شاخ گل از باغ و گلشن هوای جنت آمد سدره پرور ز قوم از بوم دوزخ گشته مشهور و حکمت بعثت
انبیا و مرسلین که بحقیقت حکما از حقایق حقایق دان واقع بین اند و تمام قوانین حسنه ملوک و سلوک
سلاطین دین که حکام عادل و امین اند جهت اصلاح نفوس و تعیین مصالح روی زمین است و دایر
بر رعایت حکم حکم تمدن و حمایت مکان و مکین از شر مفسدین است و الحق ظهور این فواید عواید
در ایام خلافت این سلطان ملت محمدی در ممالک کفر و ایمان بغایت نمایان است و میامن سعی
و اجتهاد او را در اصلاح نفوس خشنه کفار و انجاح مطالب اهل هر دیار بحسب اقتضا در رای شرایع مدار
او هویدا و عیان است چنانچه القصه از مجاری حالات سابقه در دودمان گذشته معلوم شد
که در حین اتفاق ملوک و سلاطین کفار اشرار مملکت از زیادت نیز آغاز استکبار نمودند و نقض
عهد و حل عقد ذمت کرده بودند و مقرر است که میان طوایف کفره فجره در اقطار روم و فیما بین سکنه
و فطنه آن مرز و بوم هیچ قومی بغلظت و خباثت آن طایفه طغیان شعار نیست و اکثر باعتماد حصانت
مساکن و باستظهار خشونت و صعوبت منازل جبلی و مواطن خود قلاده طاعت هیچ پادشاهی را
در هیچ گاهی متقلد نمی بوده اند و در زمان کفر و اسلام بطوع و رغبت یا اطاعت و امر و نواهی هیچ کار
خانه سلطنت و شاهی ننموده و بحسب اقتضاء مساکن کوهسار بر مثال سباع ضار بالطبع در غایت
جلادت و دلیری مطبوع اند و در خصومات و مقاومات بسیار متهور و غیور در تیرباران بلیات
سینه برهنه خود را هدف سازند و سپر عجز و فروتنی پیش خصم خود ننهند از ندا تا حدی که میان یکدیگر
بریاست و سروری دیگری سر فرو نمی آرند و هر کدام در اختیار منزل قوت حد اختیار کرده حدی را میان
خود بحکومت نمی گمارند و لهذا اسکون منزل ایشان هرگز باجتماع مدتی بهم نرسیده و هر گزده خانوار
ایشان را بر هیئات اجتماعی یک محل کسی ندیده و ازین جهت اکثر سپاهیان چالاک و رزم
آزمایان بی باک در معسکر سلاطین غازی از غلمان دست پرورده ایشان متعین است و شیوه
مبارزت و مردانگی در فطرت آن بندگان آستان بحسب تجارب متیقن للمؤلف خشونت شد چو طبع

اهل کهسار را ز وضع منزل باشد نمود از همه هنجا به گرگ و پلنگ اند ازان بالطبع در غوغا و جنگ اند
و بنا برین مقدمات چو در زمان جمهور ملوک و سلاطین مشهور کفار شرارت فطری آن قوم از
پرخفا و باعث برانگیختن آثار فتنه و فساد بر طریق مترقب دمعتاد گشت و در هوای مخالفت بوقت
انگیزی مزرع دل ایشان بر طبق مثل کلما سمع هیعة الیها ستطار یاد کار معهود کفر و الحاد شد بیت ز بد گوهر
بد نباشد عجب که ظلمت نشاید بریدن ز شب و سلطان غازی چون در تدبیر تدمیر و استیصال
اهل کفر و طغیان و در اندیشه تسخیر و تحسر آن مشرکان شیوه الاهم فالاهم و طریقه الاقدم
فالاقدم پیش گرفته بود و چون عنایت کردگار قضا او طار در اشعام کفار جمیع اقطار بر ساحت مود
وقران را بر ضلال انگروس و پاکبرات منکوس پیش التی وس ز دیار اسلام خالیف و مالوس ساخت
و ملوک فرنگ را العقد تجهیز عساکر بیشمار و اخراجات بیحد و احصار بکسور و مقهور منکوس
انداخت لا جرم در موعد حلول آجال و هنگام ظهور قهر الهی باستیصال ملک ارباب و
آن قوم ظلوم بر صحیفه حال آن گمراهان جبال ضلال آن قوم و ما اهلکنا من قریة الا و لها کتاب معلوم
را مرسوم و مرقوم داشت و در شهور سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در موسم بهاران جلوه نمای
عروس ملک گلزار و هنگام شروع مشاطگان زمانه بمجلس آرایی جوانان و مرغزار که گروه سپاه با انبوه
و لالهای کهسار را در اکناف جبال و کهوف مغارات تلال مجال تواری نمانده بود و بحکم لازم
الانقیاد سلطان نامیه لشکر پر شکوه سبزه زار را در عرصه عرضگاه عساکر چمن بوقلمون بتسخیر سهول
و حزون ربع مسکون فرمان برداری لازم می نمود للناظم چو رفت خسرو انجم بخانه بهرام زدند
خیمه گل بر مثال بر چو چمن چون درین هنگام خجسته انجام سلطان از دار السلطنه در بهجت
مطالع مسعود نهضت فرمود و باستحضار جیوش دریا خروش از اطراف ممالک بر و بحر
فرمان واجب الاذعان اصدار فرمود و صحرای شهر مناطیر را وعده گاه جمعیت و فود جنود ساخت
و در انقضای ولکشا تبر تهیه اسباب جهانگشایی و تدبیر فتوح قلاع و تسخیر مواقع بر صعوبت
آن بقاع بتوجه تمام پرداخت و آن خورشید آفاق شاهی با سپاه توفیق الهی در خول و حزون

قوای طبیعی راوان غلو جنود ملک سپی در مداخل کوه و دشت مملکت ازناوت حلول فرمود

و خیام اقبال و سرادق جاه و جلال بر اوج جبال و تلال انجا نزول نمود هر چند آن متمردان ستوه گرده

گروه پشت فرعنت بر سختی کمر کوه و دشت داده بودند و بحقیقت چون خار و خاشاک

بر رهگذار سیل کهساری بموسم بهاری در وادیهٔ عصیان ایستاده اما ظاهرست که در ظهور

طوفان عام سختی کوه و نرمی دشت یکسانست و در حین انحدار سیول دریا وصول رفع خاشاک

انباشته بر رهگذار وادی اعادی سهل و آسان است بیت چو سیل اندر آید بهول و نهیب

فتد از بلندی بخسکها بشیب چون لشکر جهاد فیروز جنگ جهاد داد و باعث شکلی بر کمال سعی

و اجتهاد بود و اولا اکتساب مراضی رب الارباب بوعدهٔ صدق وَاللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

دوم میل فایق بحصول وصول آمال از وصال عذاری و غلمان بدیع الجمال آن دیار محاسن انتساب و حایل

کردن دست آرزو در گردن ماه رخساران دراری و ولدان آن کفار خسران مآب لاجرم دیده

طالبان مواصلت چنان جمع بان پری رخسار تیر و شمشیر رقیبان ناهموار راچه اعتبار و نزد متعطشان

زلال وصال آن گونه کلفداران صاحب جمال محنت و آزار مراحل صحاری و جبال اچه مقدار بیت

ز مشکلات طریقت عنان متاب ایدل که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز و بنا برین بواعث

هر چند محلهای سخت ناهموار و گریزگاه آن قوم تبه روزگار بود باندک روزی مسخر لشکر غزاة و مجاهدین

گشت و سرداران سربدار و گردنکشان ستمکار آن طایفه فی اکثر مقید سلاسل و اغلال خسران

شد و از زلف مسلسل و گیسوی مجعد جواری و غلمان ماه سیما چندین حبل متین و عروه و ثقی

بدست غانمان افتاد و غنایم ستوران و اغنام که اموال معهود آنگفار لیام است از کثرت

اعداد در حیطهٔ تعداد کسی از ان نشان نمیداد و از بسیاری اسیران میان لشکری غلامی یوسف لقا و کنیزی

رشک پری که اکثر اوقات بسه هزار و چهار هزار درم نقره در فراد بودی و بجان خریداری آن بجان

دلبری بغایت غنیمت نمودی بدویست و سیصد درم نقره در بازار امن بزند فرا دمی کردند

و بغیر از عاشق پیشگان مفلس و حسن پرستان مهوس دیگران بخریداری روی نمی آوردند و سایر اصناف

اموال برین قیاس معلوم و کیفیت کامیابی مجاهدان درین قضیه مفهوم است بیت ز صحرا غنایم

برآورده کوه ز کوه بر کشیدن ستوران ستوه قوی دست را فتح شد رهنمون ز بنهار خواهی درآمد

زبون و چند دفعه اکهنه کبران متمرد و دیو هیکلان معاند در هر مجمعی از سه هزار و چهار هزار تا هفت هزار

کافر معروض تیغ انتقام مجاهدان می ساختند و در جمعیت ضیافت برآفت اقتلوا المشرکین کافة

گرفتار آمده الوف الوف جیفه طعمهٔ صنوف سیوف مجاهدان الوف و غازیان لشکر دماء اعدا

مشعوف بدم شمشیر خون آشام می انداختند بعد از فتح اهل اسلام بر وفق مرام و قرار بر عبودیت

اصناف اقوام المقام سلطان جهت صلاح مشیت انچنان مملکت پر شور و شر و استقرار

ایالت آن ولایت پر خوف و خطر در عرصهٔ بغایت خوش هوای و در فضای مروح افزا دلکشا

حصاری استوار و حصنی متین که از حصون سپهر دوار استغنا و تطلق انشا فرمود و انچه از لوازم تمدن

رعایا بود مرتب و مهیا نمود و جهت دلپذیری آن مسکن و ماوی جمعی از اهل کفر و اسلام میل سکون بانجا

نمودند باندک وقتی در ظل عدل سلطان انجا شهری معمور تر نمودند بعد از اتمام این قضایا ملکی ود

سلطان بدار السلطنه ادرنه مرجعت فرمود و متعاقبا از حوادث غریبه صدوثه روی نمود و ازانجا که کمال

غیرت اسلامی سلطان بود دیگر باره داعیهٔ عودت بجانب مملکت ازناوت فرمود مجاری حال آنکه

اسکندر نام یکی از خدام قدیم سلطان از بدو طفولیت دست پرورده نعمت خداوندکار و همواره

منظور انظار شفقت و ملاطفت می شمارمی بود اتفاقا باغوا و ضلال النفس شیاطین انس از سرکار این

مکار بطمع سروری و ملکی گروه کفار در ولایت ازناوت با دعاء نسب مجهولی داعیهٔ امارت و حکومت

انجا با خود مقرر داشته و خدعه و تلبیس بغض مفسدان کفره را امری محقق پنداشته و بنا برین رقم خذلان

بار تداد از دین اسلام بر ناصیهٔ اعتقاد خود کشیده و در عداد آن متمردان معاند مکار مصداق وَمَن يَرْتَدِدْ

مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ گردیده و با آن جمع مفسد از درگاه اقبال روی گردان شده و شجرهٔ خبیثهٔ

کفر موروثیش مورث کفران نعمت سلطان آمده و لطریقه فرار از پایهٔ سریر خلافت مصیر بازناوت

عزیمت کرده بنا بران مطارحه جماعت مفسد قلعه چند ازان مملکت بخدعه و تلبیس بدست آورده بیت

برخسار و دیده درون شرم نه از راه خرد مهر و آزرم نه و تا حدی آغاز گستاخی نهاده که بطمع باطل تسخیر قلعه
ایل پاسبان که انشاء سلطان بود با خود مقرر داشته و میدان گستاخی را فراخ پنداشته از این معنی
ذاهل که هر زاغ و زغن را در آشیان همای آسمان جولان آرام از محالات مرام است و خفاش کور را
در اوکار شهباز سفید خورشید در روی روزگار جلوه گری و خرام کردن حرام است بیت ای مگس
عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری هر چند که دفع این عشده اکراد
عظام سرحد هم شیت پذیر بود اما سلطان غیور را تدارک این امر دینی از واجبات شرع خلافت
و سلطانی می نمود با وجود آنکه در حین شیوع این اخبار موسم زمستانی در غایت شدت و دمهای

ف وصف زمستان

در نهایت برودت و حدت و از قلههای جبال زناوث که با کره زمهریر همیشه همسایه و قرین اند و با طبقه
هوای ممتزج با سحب و امطار همواره همدم و همنشین گذار لشکرها ممتنع و متعذر و توقف سپاه آسمان
و ستوران در تنگنای آن مملکت پر از باد و برف بغایت متعسر شعر و افرط البرد حتی الشمس ما طلعت
الا مرتعدة فی خز و سنجاب و نباران در بدایت فصل بهار بسان اشتی و سیمین تماثیل که نوجوانان گلزار

ف وصف بهار

و گل اندامان شاخسار از هجوم لشکر دی در زندان و حصار کشیده بودند و از سپاه کافر نجاد
البرد عدو الدین در درون حصن حصین زمین جهت صخرت و تنگی روزگار خزیده بودند باستظهار
سطوت سلطنت و اقتدار خورشید جهاندار بر سریر عدالت فلک عدل النهار سپاه آراسته
از نهار فضای چمن را روضه رضوان ساختند و وفود برودت شتوی و جنود دیستمکار
حوادث سنوی را از کشورهای آفاق مالک اقالیم جهان براندند بیت کمان قوس و قزح را زمانه
بزه کرد و ژاله بر سر آفاق تیرباران شد لاجرم سپاه مجاهدان بمشایعه جنود و سبزه های ربیع نما
در فضای صحرا جلوه نما گشتند و از اطراف ممالک و جهات مسالک لشکرهای بیشمار بعدد قطرات
امطار و بر سبیل انحدار سیل روزگار بهار بلجه دریای معسکر سلطان مجاهدان کشیده شدند و از امواج
لشکر بحر کردار و از حرکت گروه گروه ارتفاع کتایب مجاهدت شعار پست و بلند دیار کفار را
احاطه و انحصار فرمودند و طوفان آتشی از لمعان سیف و سنان مجاهدان سهول و انجاد و کوه و دشت

با اهل عناد را احاطه نموده و هر کوه و کمری که گریزگاه آن قوم گمراه بود بلگدکوب سپاه غازیان با هامون
یکسان شد و هر پناه و آرامگاه آن طایفه تیره مورد نوازل آسمان گشت نظم سهام حادثه در شصت چرخ
پر کش گشت نشسته در دل دشمن هزار پیکانش و بشمول لشکر اسلام بجدی رسید که وادی برزنگ
نام محلی بود که گوش گشاده آن دره هرگز آواز صهیل هیچ سپاه بیگانه در آن دو از زمانه نشنیده بود و جهت
رفعت اطراف کوه و کمر و صعوبت الطرق پر خطر از دقت مرمه عه نظر نیرین شمس و قمر از بام آسمان بر آنجا
گذار نمی نمود نظم هرگز گذر نکرده بر اطراف آن جبال خیل خیال ملک گشایان ماه و سال چون حکم سلطانی که حکم
قضای آسمانی داشت نافذ شد که از یک طرف سپاه روم ایلی و از طرفی دیگر لشکر اناطولی متوجه تسخیر آن گریزگاه
متمردان و عازم استیصال آن متحصنان و مفسدان شوند ناگاه شبی لشکریان اناطولی از رهگذری که بیگانگان
چون طوارق آسمان بمیان معاندان راه یافته و از پی روی حوادث زمانی و نوازل آسمانی بر آن جماعت تنگ محنت بغتة
ناگاه فرود آمدند چنانچه یک متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین والله محیط بالکافرین جان بسلامت بیرون نبردند
و اهل و عیال و اسباب و اموال از بث شرعی از قتل ان تقاتلان اشتغال گرفت و با وجود منحی لغت
ادیان از ان سیدنیان و مرده دلان تمامی ملک و مال میراث قهری این زندگان جاوید ان اتصال استقلال
پذیرفت و جهت ملک و مال میراث قهری این زندگان مجاهدان سبایا ماه سیما و گروه گروه
غلامان و ایابا اضعاف عدد روس غنائمان بهر سپید و از وجوه کامرانی و انتفاع و از انواع و استمتاع
بمضمون وانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع هرکس گردن آرزوی خود را در آغوش کشید و وی را
آن گروه مطرود مردود که مقتول گشت چندین هزار دیگر در سلسله لعنت ایزدی بدست مجاهدان مغلول شد
و در هر منزل بحضور سلطان فرقه فرقه آن بندیان را از قید حیات خلاص میدادند اما تا ابد الآباد در سلاسل و اغلال
نکال می افتادند و عرصه ملک را از لوث وجود اهل شرک پاک کردند و اسکندر مرتبه که بانکندر
خاین مشهور بود در تنگنای دیار هم رتبه هلاک آوردند اما بر مثال خس و خاشاک خود را بمیان دریای فرنگ
انداخت و آن مملکت را از شر و اشرار تاد پیرداخت مصرع قطره بود بدریا پیوست و سلطان بعد از ادراک
فتح اسلام و اجرای احکام بضبط مواضع و نسق قلاع بر احکام در غایت دوستکامی و اغتنام

عود فرمود نظم چو در خانه خویش رفت آفتاب ز گرمی شد اندام عالم کباب ذکر استیلای نوزدهم از فوجهای
میمنه میمنت آثار سلطان در ذکر بواعث نهضت سلطان بممالک قرامان و تمکین حکومت پیر احمد بیک ولد ابراهیم بیک
و تملیک بعضی ممالک قرامانی بعد برت قسم و همایون سعادت و فتح ادر تکرار توجه سلطان بهمت ظفر قرین نعمت قرا
از پیر احمد بیک و خروج مشار الیه بملک عجم و تفویض حکومت سلطان مصطفی از حقوق خلاف کاند نزد متفکران معانی وحی ربانی محقق است که اعمال افراد بنی
نوع بشر خواه مایل بخیر باشد و خواه آیل بشر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اصل عمل و هر عمل مقدمه ایست
ضروری الانتاج بقانون شکل اول ما نتیجه خیرات موافق همت علیا و ملایم مقدمه سعادت کبری است
و عایده که شرور افعال دلیل رداءت نیت و مقتضای هوی است و در خساست تابع مقدمه صغری
بیت تو در مزرع صورت چو تخم بدکاری بمعنیت ثمر از آن جنس بار و ربایی او خردمند در اتقین است که
هیچ راهروی از ناپیچان مسالک اعمال از راه بغوله غول سیرتان بادیه ضلال بمنزل مقصود نرسیده
و همیشه آدمیزاد را تغییر احوال بجانب سوء افعال سخط و قهر الالای در مآل کشیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم هر که نه بر حکم حق اقرار کرد خرج سرش بر سر این کار کرد چنانچه بر طبق این مقال و بر وفق مجاری
احوال القصه چون سابقا مذکور شده بود که احمد بیک ولد ابراهیم بیک قرامان اغلی خود را مستند
و ملتجی بظلال مرحمت و احسان سلطان عمیم الامتنان نموده بود و با برادر بزرگ خود اسحاق بیک که ملتجی
بطایفه ترکمان آق قوینلو شد مکاوحات می نمود چون از جانب سلطان مؤید و مقوی گشت و در خلو
آن ملک متوحد و یکتا شد و بشکرانه امداد سلطان بعضی بلاد قرامانی را بر خدام سلطان مقرر داشت و قلعه
گوله که بمیامن اجتهاد عساکر سلطانی از توابع اسحاق بیک منحرف شده بتصرف بندگان آن آستان گذاشته بود
بعد از ملاحظه تمکن و استقلال خود در قرامان و استغنا از امداد انصار و اعوان باقتضاء فطرت اصلی که
اباً عن جد مجبول بر نقض عهد و طغیان بود و مفطور بکفران نعمت مرحمت این خاندان دیگر باره بتخلق ذمیمه پدران
طریق مخالفت و غدر آغاز کرد و از مسلک اطاعت اعراض و تجرز ازمش آورد بیت که دیدی که او پای در خوان
فشرد کز آن خون سرانجام سگی برد اول حرکت عاصیانه اش آنکه شبی چون دل منافقان بنعمت مظلم
و تیره و دیده کواکب سعود از تراکم ظلام آن شبستان خیره جمعی از سیاه بختان تیره روزگار از ابراء نجیب

و با گروهی از نابکاران مکر و غدر خود بهم آمیخته و بر اهل قلعه احمد بیک که غلامان سلطان بودند شبخون
آورده و بنیاد محاربه و مقاتله دشمنانه کرده هر چند در آن شب دیار جد و سعی بسیار بجنگ و کارزار
نموده اما از آثار سیاه بختی ایشان بغیر روسیاهی در آن شب فتحی روی نموده و جمعی دلاوران متجلد
و دلیران مجد در محافظت قلعه با مخالفان مقاومات نموده اند اما از درون و بیرون قلعه جویهای
خون از دیدها و سینها گشودند و باین معنی لا یزال متکلم می بوده شعر فی الود راک حاد عاملاً و اوفی
نقضک عهد من فی نفاذ الا شمت عدوا و تقلدت دما اما شرطلک ذا و لا جزائی هذا هر چند اگر وه
بی اقبال ظفر بر مطلوب خود نیافتند و در غایت یأس و حرمان بشرمندگی تمام شهر لارنده شتافتند اما
هر لحظه از طرف ممتلی درون آن تیره دلان آتش تشنگی بسموم نفاق تراوید و مذاق وفاق بندگان سلطان
آفاق از جام زهرآلود منافقه ایشان چاشنی تریاق اتفاق نمی چشید لاجرم قطرات سم هلاهل و رنجاشت
سهم قاتل از زبان تیغ خون افشان منافقان ترشح پذیرفت ظفرنا و کان العفو منا سجیه ظفرتم
فسالت دماء ما تقطع فکفینا هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه یرشح لاجرم بعد از ظهور الواقعه موحش موهوم
بقاعده مقرر الشروع ملزم علی کل الاشهاد آغاز اظهار خلاف و عناد نهادند بالضروره سلطان نیز بر دفع
ضرر و رفع شر منافقان و جهت رعایت و امان اهل مملکت قرامان فرمان داد چون مشار الیه باکرا
و لشکری بلارنده بدفع پیر احمد توجه نمود و مشار الیه را از ضعف قلب قوت مقاومت و مجال صمت
نبود از آنجا بکوهستان اش ایلی تحصن و التجا نمود و در آنجا لا یزال حجر بیک مواد فتنه و فساد می بود
بعد از اخراج او از ملک جهت صلاح امنیت مملکت بضبط و تعمیر حصار لارنده اقدام نمود و آنجا عساکر را
دستور داده با چهار امیر صاحب علم و حشم بضبط آنجا و قیام فرمود تا در زمستان پیر احمد بیک
با جمعی مفسدان کی سبق مقدمه ظاهر غافلانه بر سر محمد پاشا تازنده و با امیدواری قلب لشکر سلطان بداعیه تسخیر لارنده
خود را بدر شهر رسانده هر چند محمد پاشا از حیله و مکر بدخواهانه ایشان غافل و از مقدمات پنهانی ایشان
ذاهل بوده اما بتأیید عنین مطلق الغدو غدار دستی بر شهر و سپاه سلطان نیافته و بدست خود با نجیب
آهنین شیر غران بخشم اکبری درکافته بیت تیغ میر و دشمن اما آهنی میکوفت سرد تیغ چون بر جوشن تقدیر گردد

کار کر بعد از جریان محاربات و امتداد جدال و اقدام طرفین بمکاوحه و قتال پیر احمد با سپاه نیاه بخت
خود بمقام معهود خود مقهور باز گشت و از سپاه سلطانی چنین قضای ناگهانی بخیر درگذشت چون
این خبر شور انگیز بمسامع علیه رسید نیران غضب و غیرت سلطانی زبانه بر آسمان کشیدن گرفت
بعزم استیصال آن قوم شقاوت آمال بترتیب عساکر توجه فرمود و بنفس نفیس خود بدفع آن غداران حسود
عزم جزم نمود چون رایات اقبال و مواکب عز و جلال سلطانی در بسط زمین قرامان بسط ظلال ابهت
و اجلال کردند و پیر احمد بیگ سایه وار تاب مواجهه خورشید تابان نیاورد هر آینه بظلمت یاس از
شعشعه آفتاب عالمتاب روگردان شد و بر مثال شام بخت تیره خود در مغرب افول متواری و پنهان گشت
نظم صبح ظفر از مطلع اقبال برآمد، اصحاب غرض را شب سودا بسر آمد، و در اکناف نهان در اشکالی پیر احمد
و برادر کوچک او قاسم بیگ متحصن شدند و از خوف حدید جدید و از بیم آتش باس پیر احمد و برادر کوچک او
باس شدید سلطان قهار چون اجزاء صغار زبار در سنگ آهن کاهن گشتند و در ان اوقات اگرچه برادر
بزرگ ایشان اسحق بیگ داعیه توحد در حکومت داشت و بدعوی استقلال لا یزال زهر ظرف ارادت
مخالفتی می افراشت فاما بمرض موت مبتلا گشته از سر مسند سروری درگذشت و نیا کام نامه عمر و دولت
در هم نوشت که در تحت و ملکش نباید زوال نماند بجز ملک ایزد تعالی و قاسم بیگ نیز بر سبیل اضطرار
از وطن و مامن خود جلا و فرار اختیار کرد و بقانون برادر بزرگش التجا بحسن بیگ پادشاه عجم آورد
و چون از میان آن قوم غدار و آن طایفه حق ناشناس مکار ربدکار انوار دولت بیکبار برکنار شد و بنیان
ملت محمدی بر وفق قاعده کلیه «و من نکث فانما ینکث علی نفسه» ملاحظه نمود که روی دولت آل قرامان
در نکبت و انتکاث است و خیل و حشم خاندان ایشان مسلوب الاثاث و در بلاد قرامان و قلاع بر
و مقار هوام و مقار سباع ضار بسیار و همیشه از نفوس خشیه مخالفان بعرضه پریشانی بعجزه و ضعفا
و ادانی و شرفا میرسد لاجرم از روی مرحمت و عنایت بر سکنه آن بلاد و به نیت حمایت و وقایت
عباد و بر حسب استدعای مضمون دلخواه «الخلق عیال الله فاحبهم الی الله انفعهم لعیاله» اولا توجه عنان همت بتسخیر قلاع فرمود
و تمامی را در تحت ضبط و تصرف در آورده مردم وثیق در جمکی حصارها نصب فرمود و بعد از تسکین فتنه

و فساد ظالمان گمراه رایت گیتی سرایت «لمن الملک الیوم لله» میان آن مساکن خلق با جلیق الله
برافراشت و سلطنت آن مملکت جهه مزید اهتمام بفرزند سلطنت مقام خود سلطان مصطفی مفوض داشت
بیت بقومی که بیکی پسند خدای، دهد خسروی عادلی نیک رای، چون سلطان را از کرد انگیزی و فساد
ظالمان گمراه و نقض عهد و میثاق پیر احمد بیگ غبار تمام بخاطر رسیده بود چندین مفسده عظیم میان
ارکان دولت سلطانی از شامت او روی نمود یکی آنکه محمود پاشا در ایام مخالفت پیر احمد بیگ گاهی
در مقام اصلاح مزاج سلطانی می بود و بمواعید رجوع مشار الیه باستغفار و استعذار سلطان را وعده
می نمود اما هر چند وزیر مستحسن تدبیر اطفاء نایره غضب خداوندگار بظهور آورد لیکن پیر احمد بطریقه خدعه
و تلبیس در نوع التوفقی نموده وزیر مصلح را در خدمت همایون شرمنده کرد چون از شیوه نفاق قدیم
و حادث آل قرامان سلطان در مقام مواخذه و انتقام بود از شامت کذب موعود و از افساد خلف
عهود مر صود محمود پاشا بالعدا از سفر قرامان از وزارت کل بالکل عزل فرمود و این حادثه غیر مرتقب
در شهور سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه ظهور و صدور نمود داستان هشتم از فتوحات سبع مبشره
سلطانی در بیان توجه سلطان بتسخیر جزیره اغریبوز بمجاهده عساکر بری و بحری مجاهدان و کیفیت اجتهاد
ارباب جهاد در مقابله سپاه فرنگ کثیر العناد و فتح مملکت و حصار بتوفیق یزدان الممول
از لطف خدا دلی که نیوا خته شد، جانش زغم زمانه پرداخته شد، از کام دلش هر چه اندوخته نظر از کوری خصم کار او
ساخته شد، هر گاه که مشیت ازلی بتحقیق امری از حوادث کونیه تعلق گیرد و ارادت لم یزلی بوقتی که
بتحقیق توفیق مطلبی توافق پذیرد نتیجه مطلوب را طالب برهان گاهی از مقدمات عکس نقیض تحصیل نماید و مآرب
و رغایب خرد مند رهنما از راه مغالطات اعدا پی سبق دلیل و رهنما بوجه احسن برآمد و بلطایف الهی بواعث حصول
مقاصد را از جانب مانع برانگیزند و دواعی وصول مطالب را از طرف عایق و رادع در آمیزند نظم از خلاف
آمد عادت بطلب کام که من، کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم، غالبا ظهور دولت خداداده را
یک شرط کلی مبالغه در مبالغه و معادات معاندانست و غلبه شوکت و شکوه مؤیدان من عند الله را
باعث اولی تحقیق آفات و مخالفات از صورت معادات و منافات حاسدان چراکه حکم کلی الاضداد

الاشیاء تتمیز بالاضداد در اظهار تمام مکونات بر همین نسق معتاد است و تقابل نشاء حق و باطل و تعاند
نور ایمان و ظلمت کفر عاطل لایزال شامل جمیع افراد است چنانچه همیشه بلند آوازگی و صیت شایع دعوت
پیغمبری و اشتهار و انتشار علو قدر مصطفوی بسروری نبی آدم و پری از غوغای مجمع مخالفان بدخواه
و از امداد و اسعاد غلغل پر شور انجمن منافقان گمراه بوده بیت باد صبا سبب میان نصرت تراکی دیده شمع را
که دهد باد یاوری، و چون اکثر حالات این سلطان دین محمدی منطبق بر مجاری احوال دولت شریعت
احمدیست در تاریخ شهور سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه این قضیه فتح سلطان اخباد جهاد مشاکل طور انفاق
و امداد غیبی و اسعاد قوت خداداد از جانب مخالف مطابق افتاد که القصه سلطان مجاهدان را
از معارضه اعداد خصوم و بمناظره و مشاجره کفار ظلوم عجب تایید جدید در امر ملک و دین دست داد
و از معادات دشمنان خدا خدای تعالی هم بدست اعداء کثیر الاعداد کبیر العناد ظفر کشور مراد اتفاق
افتاد از آنکه سلطان چون از تردد اسفار قسطنطنیه بدار الخلافه عود فرمود و تمامی مجاهد از اسباب استراحت
و فراغت در منزل خود اجازه نمود و در ایام غلیان تابش گرمای تابستان در کنار دریای قراد نگیز با جمعی
خواص بسط بساط نشاط و خودکامی کرده و روی دل بر مواید عدل و احسان و عنان عنایت با ایام فرصت و جهان
دوستکامی آورده ناگاه از ناگهان غیب صدای موعظت آیین ولاتکن من الغافلین بسمع اشتباه و بگوش
دل آگاه شنید که خسروان مجاهد دین را مجلس معاشرت در روز معرکه و قتال است و شاهسواران میدان
مغازی لشکر کین را بزم عشرت در عقد جمعیت ملاحم جدال است صدای کوس جنگ در گوش سامان اهل
غازی خوشنوتر از آهنگ چنگ و رود است و آوازه ضرب شمشیر بر رگهای جان دشمنان در حجرگه شیر مردان
روح افزاتر از نغمات مضراب بر اوتار عود است فراغ و آزاده کی دل پادشاه دل آگاه از غمخوارگی ملک
دین حرام است و تعطیل لشکر اسلام از اعلاء اعلام موجب ملام مدام و ملام مالاکلام است بیت شاه
چون تاج بر گهر جوید، گهر تیغ را چو جوهر شوید، کار سرهای بندگان باید، دستگیر فکندگان باید، آتش چون
قهر فلک بهای آگرتش همچو خور همایون رای، عزم او شیر روبهان قضا، حزم او تیر چرخ زرد قفا، نکند
وقت حمله اندیشی، سایه بر روی بیچگه پیشی، و لهذا بحسب خاصیت چند روزه تعطیل اوقات سلطان بعشرت

وعیش

وعیش مقیم معروض بمجازات و مکافات عظیم ولتسئلن یومئذ عن النعیم شد و از رصادان ممالک دریا بار
و امرا و حکام اقطار دریاکنار چنان خبر رسید که کافری پر ضلال که موسوم است بجبه زال و ملک الامرای
پادشاه وندکیت و بر روی دریا جمیع سفاین حباب وار بکمچل جمع ساخته و با هشتاد کشتی بزرگ
از خامه خود شاد و روان بغی و عدوان بر افراخته و باعتماد فراغت سلطان و سکون سپاه مجاهدان
متوجه خرابی ممالک اسلام شده و از مقابل ولایت ارنبوری که بر ساحل دریاست دفعه اکشتیها بیرون
آمده و بتاراج و یغماگری انجا تاخته و جمعی کثیر از اهل اسلام را محبوس و اسیر ساخته بعد از اشتهار این اخبار
سلطان را غیرت سلطانی و حمیت اسلامی در هم آمیخت و بعزم قهر آن کفار اشرار لشکرهای بیشمار از جانب
صحرا و دریا بار بر انگیخت و صلاح وقت در رفع آن ستم و مقت چنان تقاضا نمود که اول بفتح جزیره
اغریبوز توجه فرماید و بتفتیح آن جزیره سد باب فتنه و فساد دریای فرنگ نماید و آن جزیره ایست وسیع از جزایر
عظیمه یونانی مشتمل بر مواضع و بقاع بسیار است همگی بلطف هوا و عذوبت با منشاء فواکه و ثمار و در مقابل
کشور آتنه و مدینه الحکما از ممالک روم ایلی نزدیکی ساحل شهر تبدلیت در غایت حصانت حصار و تقدیر سنگبانی
یک تیر انداز محلی از دریا نزدیک کنار روم ایلی آن جزیره را فاصل است و جهت آمد شد مردم پلی بر آن
دریا ساخته اند یکبار صحرا متصل ببعضی از پل تخته روان است که محافظان نگاه میدارند و بیگانه را بی رخصت بدرون
جزیره نمیگذارند چون سلطان بحکم قضا جریان بجمعیت عساکر بحر و بر اجرا امر نمود در آن اولا وزارت عظمی با محمود
پاشا مفوض و محمود پاشا از وزارت معزول ابالت گالیپولی و حکومت سفاین دریا متعین بود لاجرم محمود
پاشا بترتیب سپاه دریا متوجه بر مراکب کواکب مناقب مامور فرمود و مشار الیه خود سالها در روزارت
ممالک بحر و بر وحید روزگار و بحسن تدبیر وحید و منفرد و مشهور بود و درین امر سلطانی مراسم کاردانی
مصروف داشت و در ترتیب سفاین و اعلاء اعلام عساکر سلطنت و سلطانی دقیقه فرو نگذاشت و در ترتیب سفاین
و جواری و تجهیز لشکریان از ولایت و مدن کشتی تدبیرات عقل پیر خود را در بحر بیساحل تقدیر انداخت
و بمعاضدات دولت سلطان اسلام لوای معلا وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام برافراخت و قریب
دویست کشتی همگی مملو از بهشتان دریای کارزار از جنس لشکریان ظفر شعار بکل مصالح و اسباب فتح حصار

ترتیب و تفتیش نمود و در میان دریا هر شکل کشتی از آن جواری کالطود العظیم بود و درخت بادبان هر کدام
سفاین عظام کالعرجون القدیم در درون هر یک فوجی از لشکریان نوح کردار و همیشه در عین سیاری
مقیم درون سفینه بحار گویا هر یک کشتی نهنگی بود بعزیمت اشتعام متوجه التقام سکنه آن مقام کفار
لیام شده باآنکه هر کدام از آن سفاین جزیره بود میان دریا پر از فتوح لشکر اسلام گشته بیت
چو جای خضر هر یک ایمن از نوح ز طوفان گشته دل را ملجا روح مسالک کرده در هر لحظه طی دیده
چشم عقل و فکر تشویش چون سلطان از جانب ساحل با سپاهی دریا مماثل از راه شهر استیفا متوجه جزیره
اغریبوز شد و محمود پاشا با کشتیهای مرتب موعد مقرر بامر سلطان عنان بر عنان رسید و منطوق
وهو الذی یسیرکم فی البحر والبر از میان مواکب مظفر بر روی صحرا و پشت مراکب در آن جزیره بمرتبه عیان
کشید اگرچه کفار حصار اغریبوز پل روان را از تنگنای دریا برداشته بودند و مداخل ملک خود را بانواع تدبیرات
انباشته اما باستظهار لشکر دریا مثال اهل اسلام عبور عسکر همایون بجانب جزیره آسان شد و بامر
سلطانی فی الفور پلی از آن محل بستند و بطریقه جسر از آب کشتیها متلاصق متلاحق بهم پیوستند که جزیره با ساحل
یکسان گشت و حصار شهر اغریبوز را بدریای دیگر از لشکرهای آهنین پوش محصور ساختند و یادامی از حلقهای
زره و جوشن سپاه اسلام حبه صید مقیمان جزیره کافری بر میان دریای لشکر انداختند نظم شده آن آشوب
غرق بحر لشکر غریقی کش نشد هرگز لبش تر در عین انحصار حصار و در حین انبساط سپاه در مساکن ادبار ناگاه
از جانب فرنگ همان خیذ زال العین با هشتاد کشتی ممتلی از دلاوران خونخوار و هر سفینه ترقی در یای
هزار مرد آهن پوش را موضع غریقان متفرق را هر یک از آن کفار در سیر و سفر بحار بر باد صبا الالکی
سابق و هر نفس در تحریک جواری گویا بهوای نفس و اقتضاء دم خود سابق اند در غواصی دریا از عمان
در آشنایی نهر او لاغ کلاغ میگیرند و در سباحت لج عمیق غدیر سلطان با سرایای همه اعضا هرگز
بدست و پای تدبیر اندازد از کمال غوص در علم شناوری هر دایره موج را بر روی بحار جهت وصول لنگر
کشتی می پندارند و از غایت تحیر در فنون سباحت دریا بار جیا بها انهار را از زورق سریع السیر خود
می انگارند نظم بر روی آب مرکبشان جریده میان سبزه دریا چریده همه ثابت قدم لیکن جهان گرد ز قشه

یکقدم طوف جهانگرد بنا بر آنکه آن کفار بسیار بحار در کار دریا بر توانائی خود اعتماد و اعتبار روا داشته
و رفع عساکر منصوره را از آن حصار دریا کنار سهل انگار می پنداشتند و از آب جسر و پولی که بامر سلطان مربوط
شده بود و راه آمد شد جزیره بدکه طریق فتح حصار بآن مضبوط گشته بمنزله سدی بود پدید
در منع و روع لشکر اسلام و کفار از مدد حصار حصار و فاصله سلسلی بود استوار از سلاسل حدید جهت ضبط شهر بند
و دیوار اسوار از مداخل القوم اشرار و داعیه فرنگیان آنکه بضرب طوب و تفنگ کشتیها و سلسلهای جسر را
از هم بریزند و همگی لشکر با اسباب و مصالح جنگ با اهل حصار بر آمیزند و بر تقدیر تمشیت آنحال دیگر فتح حصار
در آن محال محال می نمود بلکه سپاه اسلام را که از پل عبور کرده بودند در درون جزیره پیرامون حصار و در مملکت
پراکنده شده خوف اختلال حال و مآل بود شعر کم قد جزعت لوقع حادثه لم تلق عند حدوثها ضررا الا جم لشکر
اسلام بر اطراف جسر طوب و تفنگها ترتیب داده و بر ممر عبور مراکب فرنگیان جهت جنگ طوب و تفنگ
مهیا ایستاده بودند و چند کشتی فرنگی را که جرات در مسابقت نمودند بضرب طوب از هم ریختند و تمامی اغرق بحر
نموده طوفان آتشی در دل و جان اعداء خدا در آمیختند چون از قوت دولت و دین مجاهدان آن سند اسلام
قابل الفصال و انفصام نبود فرنگیان را میان دریا لنگرها انداختن در مقابله لازم نمود و با خود مقرر داشتند که
که لشکر اسلامیان بر حصار جنگ اندازند و از اطراف حصار لشکریان علم مقابله و مقاتله بر افرازند فرنگیان از عقب
غازیان در آیند و زنجیرهای جسر و پول آهن گسسته بامداد اهل حصار بر قلعه بر آیند و بتواتر طوب و قارعه
واقعه سنگ تفرقه بمیان اسلامیان اندازند و بعد از آن بدفع لشکرهای درون جزیره بتدریج بپردازند چون
این مکر کفار مکار بر خاطر روشن سلطان از ملهمان اسرار اظهار پذیرفت هر آینه در مقابله آن مکر و حیله طریقه
مرضیه الحرب خدعه پیش گرفت و حکم سلطانی بتمام سپاه نافذ شد که بر اتمام اسباب جنگ حصار مهیا سازند و نرد
بانها جهت صعود بروج حصار و کاو و سپرهای استوار بمقابله بر افرازند و موعد جنگ روز سیوم نهادند
و باطراف سپاه این صدا در دادند لیکن در اثناء این مطارحه و در خلال طرح آن مکاوحه لطیفه غیبی روی نمود
آن حادثه جزوی باعث فتح کلی بود چنانچه در آنروز که این آوازه جنگ بمیان لشکر انداختند و هر طایفه
جهت روز کارزار اسباب و ادوات میساختند یک خدمتکاری از لشکر اسلام جهت غسل بکنار دریا رفته بود بعضی

بعضی جواسیس فرنگ که بر کشتیهای باد رفتار سریع سیر قطار می بودند بر کنار دریا اسپین را متصل آساد در ربودند
و اورا نزد جنرال و سایر سپهسالاران کفار بردند و فرنگیان کیفیت احوال سلطان و عزیمت جنگ حصار را
در موعد معهود بتفصیل ازو تحقیق کردند اما مخدوم آن مرد خدمتکار گرفتار از خوف حمل تقصیر حال گرفتاری خدمتکار را
بعرض نواب خداوندگار رسانید و خود را از محل حمل تقصیر تأخیر و سیاست سلطانی رهانید چون سلطان را
حالت اطلاع فرنگیان بر اندیشهٔ منوی مجاهدان بحقیقت انجامید در همان شام بعد از استعلام این حال
در میان عساکر مجاهدان ندای عام بهمگی لشکریان رسانید که سحرگاه بلند که خروسان عرش و مبشران فالق الاصباح
آوازهٔ فتح حصار نه توی گردون بمیان اهل تقوی و صلاح اندازند و غلغلهٔ کلبانگ محمدی را مؤذنان
منارهای اسلامی بحی علی الصلوة آغاز نهند همگی سپاه و جنود از سر صدق نیت و اعتقاد جواب امر وجاهدوا
فی الله حق جهاده شوند بعد از ادای فریضهٔ صبح سنت جهاد را بر سبیل نوافل مقدم داشته بجنگ حصار روند
که هر کس از دلاوران که ببازوی مردانگی غنیمتی بدست آورد بحکم نفلیا هر چه یابد و هر قدر باشد بر انعام مسلم و مباح ساخت
و بعد از توفیق فتح دلاوران را بحسب اقدام و بقدر اهتمام ترتیبهای خسروانه مقرون بانجاح بهنگام صباح نجاح
بیت صبح از بهر فتح تو دعا خوانده دمید بدعای سحر این فتح میسر شد نیت از اتفاقات حسنه صباح مبارک
جمعه که عید المؤمنین است و در آن روز انشراح خاطر مجاهدان امری محقق و یقین سپاه اسلام از اطراف و جوانب
حصار جنگ انداخته شدند و اسباب صعود بر مراقی بروج از هر جهت افراخته شد اهل قلعه و لشکر دریا مقام فرنگ که هم
موعد جنگ روز سیوم می پنداشتند و بنا بر آن ظن غالب در حصار و کشتیها کما ینبغی اسباب خود را مهیا نداشته بودند
اتفاقا محمود پاشا که حاکم سفاین بود از میان دریا بتجهیز مواکب بر مراکب نمود و در یک ساعت لشکر باران قطرات از رعد
و لفک دیوار حصار را چون دل سکین مخالفان سوراخ سوراخ ساخت و از جانب خشکی امرای عظام روم ایلی
هر کس از محل خود بر قلعه جنگ انداختند نظم ز هر سوی لشکر بر آشوفتند • بیکبار نوبت فرو کوفتند • بآواز کوسی که بر داشتند •
دگر بانگ ابا دید پنداشتند • و میان مستحفظان قلاع روم و فرنگ معهود است که جهت اعلام حال یکدیگر از دور
در حین غلبه توجه خصم غالب فانوسی بر بلندی بروج قلعه بر افروزند و بقدر اضطرار و اضطراب فانوس التضعیف نموده
آتش متعدد سوزند چون هفت نوبت این علامات را از دور دیدند و اعوان و انصار بمدد ایشان نرسیدند ناچار فانوسها را

از بلندی

فانوسها را از بلندی بدیوار حصار می انداختند و جهت اشعار باضطرام نایرهٔ اضطراب و حرمان آتشها را
متلاشی میساختند درین حالت جنگ و جدال جماعت قلعه بافروختن فانوس خیال اعلام حال با سپاه
دریای فرنگ کردند و بطریقهٔ معتاد بتضعیف فانوس شمع آه سوزناک را بشقبهٔ روزنهٔ ماه بر افلاک
بر آوردند سپاه فرنگ با استماع سخن آنخدمتکار گرفتار آن مشاعل فانوس را بر بی تحملی اهل حصار
حمل نمودند و آن استعجال اشتعال را صرف باعلام حال جنگ روز موعود میفرمودند و از
سبقت عنایت بسبق جنگ آزمای بزور ساتق بالکل غافل بودند و از مشاهده فانوس اهل قلعه
مانوس تجاهل و تعامی مینمودند بیت دیده را گفتم که در هجران چرا بینا نه • گفت نشنیدی اذا
جاء القضاء عمی البصر • تا آنکه محمود پاشا با سپاه دریا چون سیل کهسار از رخنهای دیوار بمیان حصار فرو ریختند
و از اطراف صحرا مجاهدان دلیر کمندهای تدابیر دست تطاول بر بروج حصار در آویختند و با صاعقه
صحوهٔ کبری صورت قیامت عظمی را در دیدهٔ کافران نمایان ساختند در حین استوای آفتاب بر افق
شهر بند مدور دیوار شمهٔ آیت فتح را بر دایرهٔ ارتفاع بروج حصار بر افراختند و کلبانگ طور دین محمدی را
بوقت ظهر بر ظهر شرفه و ایوان آن بنیان کافری بمیان خیل و سپاه شهری و لشکری انداختند نظم
هر آنکه که خشم آورد بخت شوم • شود سنگ خارا بکردار موم • چو آن دم بدم غریو شادمانی اهل ایمان
بقبهٔ هفتم آسمان میرسید و غلغلهٔ زلزلهٔ این لشکر مظفر را از تموج هوا گوش ماهیان می شنیدند بشیوع و اشتهار
جواسیس اخبار از سواحل دریا بار میان آن کفار بر گشته روزگار که لنگرهای کشتی را کوه وار
در عین تمکن بمیان دریا انداخته بودند و از دور اسباب مقابله را بهر گونه مکر و حیلت جهت روز
معهود مرتب ساخته طنین طنطنهٔ فتح اسلامیان را بعد از تکرار بقرع السمع همگنان شنیدند و رصادان
دریا اعلام اسلام را بر فروج بروج و بر قمهای قبهای ممنع العروج برای العین عیان دیدند از آمد شد
لشکر کفر و اسلام از مقابل مقاتل آن سپاه مقاتل صورت جاء الحق و زهق الباطل ظهور یافت و از اشتعال
فروزان رماح غزاة در دیدهٔ رصادان کفار تیره روزگار شعشعهٔ رایت فتح بتافت شعر و کذلک
یقلب الظلام باسره • نورا اذا ما جاور المصباح • بالضروره جنرال العین و سپاه پرکین او در میان کشتیها

مانند موج دریا بهبوب نسیم صبا صباح الفتح والنجاح از هم متلاشی شد و از عین گریه حسرت و ندامت
کافران میان سفینه سینه آن مقهوران گریان بآب شور دیده از علامت طوفان بلا و فار التنور
ناشی و فاشی گشت و آن خیل سپاه فرنگ بی غیرت و ننگ بدستور معهود خود بادبانهای کشتیها را
در قیر سیاه کشیدند و در مقابله علم نور رقم فتوح اسلامیان رایت ماتم و عزا از سیاه بختی خود بر افراشتند
و چون بخت برگشته خود بطریقه فرار برگردیدند و تا دار الملک فرنگ و شهر وندیک بر روزگار خود
سوگوار شدند و باین ترانه می نالیدند که **نظم** ای دل ترا که گفت که اینجا قرار گیر / وین جان نازنین خود اندر حصار گیر
در بحر غم نشین و برین چشمه چون حباب / جای چنین وطن ز سر اختیار گیر / چون دیوار دولت کفار اهل
حصار مهدوم و تمام لشکر دریایی فرنگ منهزم شد و غزاة مجاهدان غنیمتهای بی اندازه را مالک
و حائز شدند و بعد از خوف و تعب متعاقب بفتح ابواب مطالب فائز شدند با وجودی که غنائم از
اقسام نقود و اجناس و جواری و غلمان پری الکباس بیرون از اندازه احصا و احساس بدست افتاده بود
اما سلطان مجاهدان و سرور جنود الموفین بالعهود خمس غنایم را از غازیان استدراک نمود اما حضرت
واجب الوجود و واهب خزاین مواهب وجود سلطان را باضعاف معهود از غنایم غیر معدود برو ملحق
مَن جاء بالحسنة فله عشر امثالها از خزانه غیب کرامت فرمود زیرا که در میان دریا در مقابله حصار قلعه بود مشهور
بقزل حصار و خلاصه اموال اهل شهر و ولایت در انجا مخزون و استوار بود یکبارگی آن مال بچپاول بخزانه
عامره راجع گشت و زیاده بر ترقب از اموال منافع متتابع شد سلطان بعد از اتمام مصالح ملکی و دینی
آن خجسته مقام و تعیین حکام شرایع و احکام و سایر مصالح دینی از تغییر کنایس بمساجد اسلام در غایت
کامیابی و انشراح بال عودت بمستقر خلافت و اقبال نمود **بیت** روی مهر رایت اگر آری سوی گردون
رایت بکشاید بهی قلعه مینا داستان هشتم از فتوحات میمنه میمنت آثار سلطان در بیان توجه خاطر
سلطان بفتح حصار مملکت علائیه از ممالک دریابار و ذکر عزیمت احمد پاشا گدوک با ظفر شعار و قبایه و حاکم انجا قلیچ اصلان بیک

و زنهار

چون همواره شعله شمع دل مومنان بمیل طبعی داعی ارتفاع و استعلا بر اوج هفتم آسمانست و امم
علامات و نشان بلند پروازی خاطر موحدان ظهور آثار انوار علو الهمة من الایمان و این خلق کریم الشایع سلاطین دین را

مستدعی ارتقاء بر معارج جاه و جلال است و باعث بر تصاعد باعلی مقصور ترویج مبانی معالی و متابعت شرایع
شده و دیده نیت برنور از ملاحظه تقویت شرایع و رفع مناهی و شنایع شیوه کشور کشایی ایشان از ظل اعلی
مقبوله معدود است و آن بلند همتی در افزونی رتبت جاه و جلال ایشان مترتب و مرصود **نظم**
از علو همت و اقبال نور افزون او / رایتش هر روز فتح ملک دیگر میکند / چنانچه در ایام خلافت و جهانگیری
آن سلطان محمدی چون همیشه انظار همت بر توسیع ممالک تایید ایزدی گماشته بود و هر چه از مقدمات
ترفیه عباد و تنظیم بلاد اهل توحید و رشاد بودی بر ذمه همت علیه خود فرض العین انگاشته از انجمله مملکتی که
دار الملک آن مشهور بعلائیه است که بر ساحل بحر فرنگ که از جانب جنوبی روم افتاده و فرضه
و معبر سفاین ممالک عرب و دیار غرب بر کنار دریا و حرم انحصار نهاده گاهی که نسیم شمال ابلاع
سیاحان دریا وزیدن گیرد کشتیها را از انجا اکثر اوقات بکمتر از سه روز بسر حد اسکندریه مصر رسانند
و اگر باد مراد از جانب جنوب آید رکبان سفاین عربستان بهمین مقدار زمان از مصر بانجا آمدن متوقعند
و اکثر اوقات کشتیهای ولایات فرنگستان را از ان سرحد محل عبور و گذار است و خطر عظیم دیار اسلام
خصوصا مملکت اناطولی از ممر آن دریا بار و محافظت مملکت قرامان نیز بتملک آن مملکت موقوف و کمان
تحریک فتن کفار فرنگ از ان محل مخوف و سلطان را جهت مصالح ملکی و دینی بتملک آن مملکت
شعف تمام و مساهله تسخیر انجا باعث بر هر گونه مفاسد اهل اسلام و از اهمال در تملک انجا آزار
عظام خود استبعاد میفرمود و بعد از تدارک ملک قرامان بسبب کشوری ازان اهم نمود **شعر**
تمل الحصون الشم طول نزالنا / فتلقی الینا اهلها و تزول / بنابرین مقدمات سلطان حکم قضا جریان
با احمد پاشا والی قرامان اصدار فرمود که مملکت علائیه را که بجوار قرامان است بحیطه تصرف آرد و آن ولایت
حاکم انجا قلیچ اصلان بیک که از بقایای حکام آل سلجوق را لغایات سد رفع مستظهر دارد که چون آن ملک
در دست خدام بهرام انتقام می باید بود عوض مملکت او از جهت دیگر باضعاف عنایات الحاق خواهیم فرمود
و او را در سلک عظما و ارکان منخرط خواهیم نمود چون احمد پاشا بر وفق امر سلطان عنان توجه بصوب علائیه
مصروف داشت و نظر همت بر تسخیر آن ملک طوعا و کرها برگماشت فاما در بدایت حال حاکم انجا

راه مراسله بملایمت کشود و اورا بابرام سلطانی بعهود و ایمان مستظهر و مستوثق نمود چون غلبه و استیلای
آن لشکر مظفر بر آنجا امری محقق الوقوع بود و امتناع از امر مطاع سلطان شرعاً و عقلاً ممنوع حاکم آنجا
از راه استشفاع بدرگاه سلاطین پناه التجا نمود و با احمد پاشا که وکیل مطلق سلطان بود تاکید عهود و مواثیق
نمود و بعد از تسلیم شهر و مملکت و سپاه با احمد پاشا متوجه بارگاه فلک اشتباه شد بعد از وصول بعتبه
بوسی آستان آسمان ارکان و استعطاف از الطاف پادشاه عمیم الاحسان سلطان کریم الاخلاق
مقدم او را بلوازم اعزاز و اکرام ملحوظ داشت در عوض مملکت او در ولایت و شهر کلمچینه از بلاد روم ایالت اعزاز
و اکرام محفوظ داشت و عوض مملکت او را بحکومت و ایالت گماشت و چون مشار الیه را در علم جوهر شناسی
و اعمال متعلقه آن مهارتی تمام بود و سلطان هنرپرور صیرفی نظر او را معیار جواهر خزینه در مصارف و مداخل خزینه
مقرر فرموده بود باین تقریب یک سنگ قیمتی در خزانه بود که جزوی قصوری در اندام آن مینمود و خاطر همایون
بتدارک آن منقصت متعلق بود و قلیچ اصلان بمواجهه سلطان تعهد نمود که آنرا بحسب دلخواه پادشاه
باصلاح آرد و بنظر کیمیا اثر سلطان بموقع تحسین و احسان گذارد چون امیر مشار الیه بولایت کلمچینه چند روزی
حکومت نمود و آن مملکت بکنار دریای فرنگ نزدیک بود اتفاقاً بعضی کشتیها از انجا بمصر و اسکندریه
روانه شده و با یکی از تجار سفاین او را مواضعه قراری در میان آورده و نزد سلطان مصر روی آورد
و در محل فرار آن گوهر سلطان را بنواب خزانه هنوز تسلیم نکرده همراه برده بعد از مدتی آن جوهر را اصلاح پسندیده
کرده و اندام داده بر سبیل عذرخواهی همان جوهر سلطان را با سایر تبرکات مقبول آستان عالی فرستاد و
چون تبرکات و مکاتبات را نزد احمد پاشا که دوک روانه داشته که بعرض سلطان رساند و غایبانه او را
از شرمندگی آن خیانت دون همتانه برهاند در معرض عرض احمد پاشا گفته که تاجری یک سنگ قیمتی آورده
که لایق خزانه است و جهه تغیرات تمام در اوضاع و اندام گمان کرده که سلطان چگونه متحدس گردد که این
گوهر همانست چون از گوهر عالم افروز بصارت سلطانی تابش نظری بران سنگ قیمتی افتاده فی الفور
از کمال حذاقت ثاقب و نظر صایب فرموده که این فلان جوهر است که خزانه دار ما بحاکم علانیه داده اکنون
از تاجر تحقیق کنید که این سنگ بدست او چگونه فتاده و از قلیچ اصلان یا غیر او بچه نوع ستاده احمد پاشا

وارکان

وارکان دولت بر حدت نظر و حدس سلطانی هزار آفرین گفتند و کیفیت حال آگاهی یافته عرض بندگی و اعتذار
از قلیچ اصلان یکدیگر قرین کردند و امیر مشار الیه چند وقت در مصر بود و از انجا نزد سلاطین عجم نهضت نمود
و در انجا آخر حاکم روح او از ایالت ملک بدن انخلاع و سلسله نسبتش بالکل انقلاع یافت نظم بکنار اجل از
کمین بیرون تاخت ناساخته کار کار او ساخت داستان هشت و دوم از فتوحات میمنت آثار سلطانی در ذکر کیفیت احوال
و مقدمات منافات و مخاصمات میان سلطان سریر گستری و دارای ممالک محمد حسن بیک بایندری و شرح معاملات
و معادات مقابله و مصاف میان ایشان و انکسار و فرار حسن بیک و هلاک فرزند دلبند او و اکثر امرای کبار و لشکری بشمشیر غزات
معاشر المسلمین و سرایهم بفضله الفتح المبین بقوله نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین چون اعلام دولت ملت مستدام
محمدی و رایات نصرت آیات دین متین احمدی را اصلی است راسخ و فرعی شامخ که لایزال بر مثال شجره طوبی طراوت فزا
و سرسبز نماست و بسان شاخهای سدرة المنتهی پیوسته در تصاعد و نشو و نما کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء هر آینه جهت متانت منابت و عراق و از طراوت اغصان و اوراق بهبوب هر باد مخالفی از
انفاس نفوس حساد تزلزل نگیرد و بغبار انگیزی هر ریح عاصفی از شدباد دم حسرت اهل فتنه و فساد مکدر و پژمرده نگردد
بیت زبادی که زو کنده شد قوم عاد ازان برگ طوبی نخواهد فتاد ز صرصر اگر برگ گل شد نژند خزان را نباشد ز سدره گزند
ولهذا چراغ فروزان دولتی لامع النور که مانند آتش وادی ایمن ملمعات طور از شجره طیبه رایت مجاهدان
دین برافروخته باشد بنفس پر دسیس حاسدان تیره روزگار هرگز بی فروغ و تار نخواهد گشت و شمع تابان خلافت فتح خشان
که چون سماک رامح منیر ابی و کوکب منیر یمانی از افق تابان رماح مبارزان دلاور و علم افرازان شرع انور
کشته باشد از اثاره غبار اقدام حساد و از اجتهاد اهل بدعت و الحاد در حجاب خفا و استتار نخواهد ماند نظم
ز باد سحر شمع تابان مهر فزون تر فروزد به بزم سپهر چراغ مه از پف نشاید نشاند کواکب گردون که یارد فشاند
بلکه همیشه معهود است که در فضای گلشن اقبال از نفس سرد باد سحری لایزال در غنچهای جاه و جلال
افروختگی افزاید و چراغ دودمان مقبولان حق در مشکوة قلوب ارباب صدق بوزیدن باد صبا و شمال از دم
صبح کاذب هم گاهی شعله خندگی نماید گویا شرط نخستین در جلوه نمائی بختیاری سعادتمندان و باعث
اول در بهجت افزائی دین و دول ابنای زمان عروض تعارض معاندان حاسد است و لحوق تباین و تناقض خصمان منفسد

شعر و اذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود چرا که قاعدهٔ کلیهٔ حکمیه الاشیاء تتمایز بالاضداد آیین مقرر عالم کون و فساد است و رسم قدیم معتاد این شیمن چرخ بنیاد و ازین جهت ظهور ملکهٔ شجاعت و دلاوری سلاطین عالم مدار و ورآتش تیغ دشمن برداز الطریق تقابل اعداء مشهود انظار اهل اعتبار شود و استحقاق سروری شاهان جهاندار بر سزاوار مسند بختیاری در روزگار خسروان کامکار در مدافعت خصوم غدار و ممانعت خیل و حشم خود از مزاحمت مفسدان ستمکار باشد چنانچه حکماء محقق درین کلمه صادق متوافق اند که صلاح الملک بنظر عمن له معدلة شاملة و هیبة وازعة و رعیة طائعة فبالمعدلة حیوة الانام و فی الهیبة نفی الظلام عن الایام و فی طاعة الرعیة حسن الاستسلام لاجرم سلطانی که قوت شجاعت و مردانگی را از بازو بند عدالت و فرزانگی تقویت فرماید و شمشیر جهانگشای خود را آفتاب مثال از صیقل جوهر نورانی سطوت جلا و صفا افزاید همواره از خشم زخم عیون زمان مامون ماند و تاج مکلل سرافرازی را بگوهر درخشان صولت و عدو پردازی درفشانتر گرداند شعر بازال تجری علی الدنیا حراسته حتی لقد ظن کل انه الفلک لیکن بزیباترین شیوهٔ صولت و احتشام و بهترین مآثر از امضاء احکام تیغ صمصام الانتقام جهت ارشاد مسلک هدی و اتباع طریق مستقیم مردان خدا آمده بلسان روشن بیان السنهٔ فصحاء و تقریر معول علیه سنه و رباح همیه فصحاء دعوای نحن رجال محب علی الحق و نبغض علی الحق موری کرده و مقصود بالذات از اعلاء و اعلان لوای تفوق و استعلاء همین رفعت پایه رایت و اهتداء و اختیار مسلک قویم اهتدا اَفَمَن یَهدِی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لَا یَهِدِّی اِلَّا اَن یُهدیٰ پیدا و هویدا شود حق و باطل موازنه نکند خنجری کار آینه نکند و در مراعات قوانین خلافت اللهی و در محاق ماه پسند رفیع شاهی مطمح نظر همین احتراز از مسالک بی انجام بغی و طغیان باشد و امتیاز شیوهٔ سلوک پیروان اهل حق از تابعان اغوال و اغوا و مطیعان نفس و شیطان تا استحقاق تاییدات غیبی در فتوح سپاه میدان من عند الله و خسران لا یفقدون حرمان گمراه در دعوای سروری و جاه بر طبق کلام بی اشتباه وَاِن طَائِفَتَانِ مِنَ المُؤمِنِینَ اقتَتَلُوا ۹ فَاِن بَغَت اِحدٰهُمَا عَلَی الاُخرٰی فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبغِی حَتّٰی تَفِیٓءَ اِلٰی اَمرِ اللّٰهِ از یکدیگر امتیاز پذیرد والذی عرف العجز منهم والمومنون بحجمهم لما وعدوا فنصر الله موع الاه ان له النصر و العجز بالعجز ان عندوا والحمد لله تعالی که از بدایت ظهور دولت این خاندان

۹ فاصلحوا بینهما

خلافت آشیان آل عثمان الی هذا الآن یعنی اوان جهانداری سلطان مجاهدان زمان همواره اقتضای مراج همت و اعلای معارج ملت و دولت این پادشاهان شریعت مدار بر امر مطاع وَجَاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ انحصار داشته و در عرصهٔ عرصگاه سپاه اَلَّذِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ نظر همت عالی بر اعلاء کلمة الله گماشته اند شعر اذا انصر دین الله هم المونو و قد نالوا اقصی غایة الهمم چنانچه این سلطان دین مهدی و این فرزانه لوای ملت ابدی از بدایت طلوع صبح اقبال و از مقدمهٔ ایام شکفتگی گلبن جاه و جلال که غنچهٔ خندان ملتمس در گلستان شاهی با وجود مستکام صبی منشور خلافت وَآتَینَاهُ الحُکمَ صَبِیًّا گویا شسته بود و از طیب نکهت اخلاق کریمانه و مکارم خسروانه او از ما او توحید و ایمان و گلهای نوشگفته خندان را شامه خیاشیم از شمیم عمیم وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ بویا شده بود در تتبع و اقتدا از سنن خلفاء راشدین و در اتباع و اقتفاء آبا و اجداد کرام خود از مجاهدان دین حق اجتهاد نموده بلکه چندین مزایا و خواص ملکی و لوا حق و مضافات ملکی بر مسالک کریمه و ممالک عظیمه ایشان افزوده بیت از آنجا که تخت و جوانیش بود بتقاضای کشور ستانیش بود علم بر فلک زد که عالم مراست بدولت در اوج تحت جهان هم مراست اما هرگز جوهر تیغ جهانگشای خود را از معدن غلاف و نیام بر خلاف ادعاء مصالح عام و خواص و عوام نمی آخت و بدون فتوی ائمهٔ اعلام سپهگاه اعلام فتوح جنود اسلام را بر سمک سما و برهت عالم بالا نمی افراخت نظم به پیروی اهل حق کرده بهر عزم خویش مرکب عرش از آن جنت تا مرکب به پیش و از مقتضیات حوادث زمان و از کثرت طوارق حدثان الی الان در شهور و سنین سنه سبعین و عشر و ثمانماته تمام ممالک ایران زمین و کشور عجم فرا رسیده بود و از رفع و خفض امواج فتن درین بحر مواج سپهر پرمحن سر کشتی مثال اطباق ملک ایران زمین بعضی با علا علیین و بعضی باسفل السافلین اعتلا و انخفاض می افزود و دست تصرف زمان خودکام به تصاریف لیالی و ایام بر وفق ارقام حوادث نگار یُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّیلَ وَالنَّهَارَ صحیفهٔ کائنات را ورق برگرداند و بشام ابرام سکون ملوک و سلاطین اقوام قراقوینلو را بسفیده دم صبح دولت آثار و خروج طایفه آق قوینلو بر تبرج لیل و نهار رسانید یعنی پادشاه با جهان جاه میرزا جهانشاه بن قرا یوسف قراقوینلو که دراز زمانی بر بلاد عراقین عرب و عجم و فارس و کرمان سالها متولی و مستقل بود در مقابله حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان بایندری سرور طایفه آق قوینلو که حاکم یک کشور دیار بکر بود در عین خواب مستی و غرور القوت زبردستی مقهور گردید

ملک و دولت قراقوینلو با آق قوینلو منتقل شد شعر با چین نو تتمه عین و بتاج هنا انقلبت الدهر من حال
الی حال و در عرض مدت یکسال تمام ممالک دخرا این جهانشاهی حسن بیک را میسر گشت و اگرچه حسن
علی نام ولد جهانشاه در آذربایجان خروج کرده قریب سیصد هزار مرد جنگی بهم رسانید و مانند شمال سپاهی
سپاه امطار بهار از نسیم صبا رشید گذار او در اسرع و متلاشی کردانید و بعد از استیلاء حسن بیک
بر تمام اعقاب جهانشاهی از جانب سمرقند و خراسان نیز سلطان ابوسعید میرزا که از احفاد امیر تیمور
که پادشاه عظیم الشان بود بطمع ممالک عراق و آذربایجان توجه نمود و در عرصه ملک مغان و قراباغ
با حسن بیک مقابله فرمود فاما از سوء تدبیر با وجود یکصد هزار مرد و لشکری جهانگیر بعروض قحط و موت و فوت
دواب خود مغلوب حسن بیک و گرفتار و سپاه و حشم با حشمتش نگونسار و محبوس قید خسار و اسار شد نظم
دران باغ رنگین درختی نرست که ماند از قفای تبرزین درست چون حسن بیک را استیلا تمام بر
ممالک عجم دست داد و تا حدود دسره و ولایت خراسان لشکرها فرستاد بدستور معهود طبایع
اقوام ترکمانی تحریک مواد اغراض و اعراض نفسانی در بطون دماغ حسن بیک خیالات فاسد
و اندیشهای شرانگیزی و ابداء مفاسد تمکن یافت و سمند عزم در فضای هوای نفس و استغنا
بطریق ناصواب ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بشتافت و چون قبل از حصول آن مقدار اعتبار و اقتدار
در حین حکومت دیار مختصر دیاربکر و محقرات امصار در مجاورت ممالک شام هرگونه مضار و آلام
از ملوک و حکام آن ایام کشیده بود و جهت ضعف و قلت اعوان و انصار از دشمنان آن اقطار
هر نوع آزار دیده میخواست که دران اوقات وصول بمنتهای اوطار و در عین حصول مکنت و اقتدار
باستظهار دولت مساعد و مساعدت قدرت و حشمت از ممالک شرقی بر سبیل کینه خواهی و انتقام مانند
سفینه صبح در کشور شام خودنمایی نماید و بضرب شمع خون آلود خود در افق شفق شام از جانب مغرب
کشوری چند بگشاید شعر ولقد رایت الدهر فی افعاله مستعجلا و تخاله متاملا هر آینه از ممالک ایران بایلغار
بیگلران اولا بولایت دیاربکر مراجعت نمود و از انجا در اندیشه تعرض حدود شام آغاز ترکتازی فرمود
دران اثنا پیر احمد بیک و قاسم بیک اولاد قرامان بموجبی که در داستان گذشته سبق ذکر یافت بواسطه

ظهور غدر و طغیان و وفور نفاق و کفران پسر خود را از شمع سیاست و شمشیر انتقام سلطان مجاهدان
گریزانیده بعد از یأس و حرمان از ملک و جاه حکومت قرامان از درگاه اقبال پناه روی برگردانیده
به پیروی طریق ضلال برادر بزرگ خود اسحق بیک بطرف حسن بیک التجا نموده بودند و سپاه
سلطانی بسپهداری احمد پاشا کدوک تمامی بلاد و بقاع و حصون و قلاع قرامان را تسخیر کرده از مزاحمت ظلم
و عدوان آل قرامان مصفی و مستخلص نمودند بنابر عصبیت جاهلانه و تعصب ناخردمندانه حسن بیک را
داعیه امداد و اعانت اولاد قرامان در استخلاص ملک از تصرف سپاه مجاهدان مخطور خاطر محال اندیش گشت
لاجرم این آرزوی باطل و خیال فاسد مقتضی اثاره غبار آتش پرخاش شد و حدوث این قضایا مقتضای تجدید
آیین اسکندر ثانی با آن دارای ملک ایرانی نمود و سلطان مجاهدان غیور بر شمال شیر و حصول آغاز خصم افکنی
و گیتی ستانی فرمود بیت دو صید افکن بهم چون بازخوردند بقصد یکدیگر پرواز کردند دو تیرانداز در قوس زمانه
بعهد رستم نهاده یک نشانه یکی از دست شاهی تاج کرده یکی صد ملک را تاراج داده یکی بر قبه ملک
جهان تاج یکی باج سرافراز کرده تاراج و مجاری حالات مکاوحات و خصومات میان ایرانیان و عساکر
مجاهدان در دو گفتار در سلک اخبار بمنصه اظهار میرسد بعون الله الاحد گفتار اول در ذکر بواعث و حدوث
خصومت و معادات میان سلطان مجاهدان و حسن بیک دارای عجم بهنگام تقابل طرفین و کیفیت خذلان اولاد دارا
و معاندان ایشان بگرفتاری یوسف بیک ابن عجم حسن بیک در آن فساد ذات البین قال الله تعالی کتابه المکنون
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فریفتگان تسویلات شیطانی و شیفتگان هواجس نفسانی که از دولت
چند روزه دنیای ناپایدار و از مکنت بی انجام و اقتدار بی ثبات سرمستان جام سهو و غرور و از ارتکاب سیئات
اعمال خود مکروه طباع سلیمه و منفوراند چون همیشه دیده بصیرت جهت غشاء عما و غفلت از ملاحظه عواقب امور
مهجوراند و از منازل حسن خاتمت و عافیت عاقبت بچندین مرحله دور اکثر اوقات خودپسندی طبیعت خودکام را
کامکاری پندارند و زمام توسن نفس سرکش لگام را بدست هوای بی انجام گذارند تا در انجام کار از قبایح فعال
نابکار خود خجل و شرمسار شوند و از مسالک توبیخ و تهکم ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم در معرض پشیمانی و خسارت افتند
بیت فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد چنانچه تماشای نظام این سلک کلام متسلی

از ظهور شرور و مفاسد و صدور آثار غرور و مکاید آن خصم مکابر و عدو معاند اعنی حسن بیک با این سلطان
مجاهد بر روی روزگار و در اعیان اولی الاعتبار آشکار شد و اعداد معدات معادات و مخالفات
ظالمانه و باقدام والتزام مفاسد و مکاید نا خردمندانه فتنهای عظیم و آشوب عمیم در حدود بعضی از اقطار
و امصار روم که قریب جوار بممالک ایرانی داشت انتشار پذیرفت و از استغاثه مظلومان آوازه
آن قوم ترکمان قضا امضاء سلطان بر دفع شرور و اشرار بر توجه و تحی قرار گرفت و آن مخالف عهود و نسیان
حقوق معهود که این خاندان خلافت مکان را از قدیم الزمان بر ذمت خانواده بایندری خصوصا والد حسن بیک
علی بیک ولد عثمان بیک بود بنهایت از مسلک حق شناسان و سپاس داران بدیع و بعید می نمود
از آنکه والد حسن بیک با فرزندان از خوف یعقوب بیک پسر بزرگ عثمان بیک که حاکم آق قوینلو شده بود
فرار نموده سالها در ظل حمایت و رعایت پادشاه فرشته نژاد سلطان مراد قدس الله روحه فی المعاد رعی و حمی
می بودند و در مملکت رومیه صغری قصبه اسکلب و توابع آنرا در وجه معاش ایشان مقرر فرموده بود و بسیاری از
مردم بایندری مثل رستم بیک و امثال ایشان سالها در سایه مرحمت سلطانی مرفه الحال بودند و سلطان
همیشه رعایت مروت و حق جوار با آن طایفه منظور می نمود و با وجود کمال اقتدار سلطان و غایت ضعف و ناتوانی
آن قوم ترکمان هرگز در صدد زوال ملک و ایالت قطع مقر ایشان نمی بود و با وجود آنکه و اثق عهود و لوازم حقوق
که حسن بیک را با سلطان مجاهد در میان بود و در اوان عجز و قلت استطاعت همیشه خود را بر قدم
اطاعت مستمر و مستقر می نمود اما از ملاحظه چند روزه دولت بی نور این نشیمن دار الغرور بر مسلک طاغیان مغرور
و شیوه تیره دلان از شمع هدایت دور در عداد پیمان شکنان بالنقض و نقص الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض نسیان حقوق سابق و طغیان و
با جمیع لواحق بنیاد نهاد و بر جبلت ستمکاری ترک رعایت حق نعمت و قرب جوار نموده بجور و تعدی
و آزار ضعفا و رعایا اقطار پرداخت نظم چو بد عهدی ز ترکان بود معهود بعین عهد کرد او خلف موعود
و بالجمله در زمانی که حسن بیک با لشکر و حشم از ممالک عجم با دعای قایم مقامی فریدون و جم بمملکت دیار بکر آمده
بود و میان خواص و عوام توجه بطلب اهتمام از حکام شام اظهار می نمود و در انولا از اخلاف خلاف اوصاف

سلطان دین محمدی این خلف خلیفه مکان که الیوم سلطان سلاطین اهل حق و یقین است در ممالک روم
صغری که مجاور و ملاصق ولایات دیار بکر است بسلطنت و خلافت سلطانی موسوم بود و آن آبا و اجداد
در محروسه حصن کیفا آمره که با ماستیه مشهور است دارائی ثغور ملک و دین می فرمود بنابر مراعات شیوه همسایگی و اطوار
ملایمت و وفاداری مکتوبی محبت اسلوب و رسالتی بغایت دلفریب و مرغوب با رسول خود بخدمت آن
با ماستیه فرستاد و آغاز تاکید مصادقت و موافقت ظاهرا در میان نهاد تا حصول رسایل آنکه آن حضرت
واسطه تجدید عهود و وسیله تاکید عقود نسبت با والد خود سلطان ملت محمدی کرد و باعث طرح محبت
بر اصل با اصل و فرع بطریق استمرار و استقرار ابدی شود بعد از القاء این مقدمات در مودت این
و تقریر امور فقها از طرفین باندک فرصتی حرکات ناپسندیده همگی بر خلاف همت صواب و مسلک
حسن آب بنیاد کرد و آنچه از مواد نفاق و اندیشهای شقاق مضمر خاطر و مخمر ضمیر مخالفت پذیرش بود بظهور
شعر فلو بهم من غدرهم فی اکنة و اذا انهم من غنهم صرن فی وقر اگرچه حسن بیک را دستگاه سلطنت و وسعت
مملکت بجایی رسیده بود که خود را در سلک مقبلان و آتیناه حکما در آورد و میان ملوک روزگار و ابناء زمان
خود را از دناءت همت و صرف نیت بر لغماکری و ترک تازی ستمکارانه باز دارد اما بر طبق کلام حکیمان
سیغرض وامّا الذات لا یزول الا بالعرض مطلقا حصول منزلت سروران او را از خصلت مذموم ستمکران باز نداشت
و لا یزال نظر همت بر اضاعت بضاعت ملک و مال مسلمانان میگماشت یا ظالما ساعده ظلمه
ای ظلوم دام فی ملکه و لهذا چون همیشه بتواتر اخبار قوافل و تجار می شنید که محروسه توقات و لوازم
آن از وفور عدل و انصاف سلطان در مقام فرحت و امان است و اهالی و مقیمان آنجا را از
رعایاء کافر و مسلمان ثروت و استطاعت بحصر و کران هر آینه سپاهی عظیم از ترکان ستمکار و مسلمان
خونخوار همراه وزیر اعظم خود امیر عمر بیک ولد بکتاش موصلو بجرکه دفعی از حدود دیار بکر بجانب توقات علی التعجیل
فرستاد و همگی آن گروه ستوه را بر مثال سباع ضاریه با انیاب و اظفار خود را از تیغ و سنان برآراسته
بجرئت هر چه تمامتر پی سبق آوازه و خبر نهب و غارت آن کشور معمور یکبار فرمان داد علم از شور و
شر دهر چرخ پرخ نداشت فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو شد چون ناگاه بر مثال طوفان شام

ازان گونه لشکری از ظلمه سپاه دران شهرهامون وخطه معمور مسکون حلول نمودند وصبحدمی دران کشور

نظیر باغ ارم وبستان جنان خشم ترکانه طمع ودیدهٔ حرص ایشان باز گشودند شهری دیدند سرگرد در انجا

دست تطاول دراز وبستان بغیر از باد شمال در طره لاله طری وعقده کاکل عنبرهای سحری بهانه

مشاطه گری گاه گاهی نرسیده بود وچشم حیرت نرگس اوباش برکیسه پرسیم شکوفه وهمیانهای

پر زر غنچه جاش گاه بیگاهی از دور ندیده **نظم** دولت تست آنکه هیچ مور نیازرد وازو لیک بد سگان

ارقم وثعبان نمود آن ترکان یغماگر دران شهر وولایت تاراج وغارت انداختند وخان ومان کافر

ومسلمان را با سرها با سر ونهب دادند وبا وجود اتقاد نایرهٔ ظلم وستم بقصد وعمد آتش سوزان در بنیان نشیمن

اهل آن مساکن انداختند خاندانهای قدیم ودودمانهای کریم را حرق نمودند واستار اهل وناموس را بنوک

نیزه وسنان بغی وطغیان وفتق وخرق فرمودند وچون اکثر ابنیه وعمارات آنمملکت از تخته وچوب

ساخته اند آن نیران عالم سوز که در کاشانهای شهری وعرب افروخته وافراخته اند چندین هزار مصحف

وکتاب را دران میانه سوختند وچندین مسجد ومدرسه ومنبر ومحراب واجزا سیپاره واخراب را

دران مشاعل ظلم ظلمت اندوز افروختند وبآیین کفار حربی ومشرکان پرکین وبرسنت آتش پرستان

پرکین وزنادقه دین بتبیین مضمون مبین **ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها**

اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین نمودند وبا شراره مواد فتنه وفساد واثاره نیران عداوت

وعناد چون سنگ آتش برگ از درون دل سنگین خود شرارهای جهانسوز گشودند **بیت**

با جان دشمنان تو دارند نسبتی در سنگ وآهن آتش از انرو نهاده شد چون اخبار این

اقسام ظلم وفجور واصدار اطوار غبن وغرور بسمع عالی سلطان بایزید خان رسید وبعد ازان

طرح محبت ومصادقت ازین گونه مکر وغدر ترکان شنید علی الفور سرا پردهٔ جلال وخیام

حشمت واقبال از محروسه اماسیه بصوب دفع خصوم ظلوم وباعانه واغاثه ستمدیدگان مظلوم

در فضای صحرا منصوب فرمود وعساکر ممالک رومیه صغری را ازین حادثه دفعیه اخبار

کرده حکم بجمعیت نمود وقبل از توسل بمعاونت وامداد والد خلافت عمضاد وبعد از اجماع حالات

سریر عدالت اسعاد بیراق تمام واستعدادی تجدید واعداد اسباب واجناد بدفع خصماء

وقعیه نهضت ومبادرت فرمود وان مساعی جمیله سلطانی وازین سرعت عزیمت بی

توقف وتوانی نزد والد سکندر مکان سپهر تمکین بموقع تحسین وآفرین شد وضمایم انعامات خسروانه

بعواطف اشفاق پدرانه ملحق وقرین گشت بنابرین منصب امیر الامرائی رومیه صغری که همیشه در زمان

آبا واجداد حضرت معاودتش یکی از اعاظم امرا واعیان دولت علیه مفوض می بود بمحافظه آن سطوت

وصولت ازان خلف صاحب شوکت ودولت سلطنت اماسیه ملحق نمود هرآینه چون خبر اقدام وتوجه

بایزید خانی بآن گروه ترکان ظالم شیمه رسید وپرتو منجوق رایت نصرت منقبت **از دم بالمیری ای الناس حرارت**

بر دیدهٔ خبرت ایشان تابید بالضروره با وجود نهضت همایون آن ترکان ستمکاره توقف جوز را

بغایت خطیر دیدند علی العجاله عنان تطاول ظلم وستم از اطراف باز کشیدند وروی ادبار بصوب دیار خود

آوردند فاما اموال واسباب بی نهایت از حقوق بندگان خدا تباه کردند بعد از وصول خبر حلول القوم

پرغلول بمسامع سلطان ملت محمدی وآن مظهر رحمت ورافت وجود المرادی از وحشت این خبرها

پر اضطرار چشم بخت بیدارش شبهای دراز تا سفیده دم استکار می نمود وروز وشب در اندیشه

تدارک این خلل آن خیل ستم پیشه صرف توجه خسروانه می نمود ودر ضمن مشاورات ودر حین مسامرات

محاورات باارکان دولت اظهار این معنی میکرد که در زمانی که ترکان ستمکار قدم جرات بتسخیر ممالک

عجم نهادند وبمساعدت طالع ودولت چند روزه باندیشه بعضی مساندو مرتب زیاده از حد خود

افتادند بایستی در بدایت حال تدارک گستاخیها او نمود وشر وضرر او را از جمیع مظلومان عجم دفع

فرمود فاما گوش استباه بسمع حدیث لازم **اترکوا الترک ما ترکوکم** متنبه شده بود وجهت رعایت ادای

عرض وحیا داد از تعرض آن اقوام مسلمانان نام منزجر گشته تا آنکه روش گستاخانه ترکان بحدود ممالک

محروسه رسید ولوای غدر ومکر ایشان بملک دین مجاهدان سایه ظلمت ظلم را منبسط کرد اکنون

بحکم شریعت غرا وبمقتضای فتاوی علما اقدام بدفع ستم واهتمام در دفع ظلم آن سرخیل جابران ومتعدیان

البادی اظلم لازم ومتحتم نمود وشرعا وعقلا دفع صایل هرکس از اهل ایمان وتوحید را ساعی ومقدم باید بود

و همگی اعیان ارکان زمان دران مشاورات بوظیفه جانب‌سپاری و طریقه اجتهاد در خدمتکاری
سلطان را بنوید همایون وَاِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغالِبون تبشیر مینمودند و بدولت قاهره سلطانی مستظهر گشته
مطلقا ازان گروه فتنه هراسان نبودند که بیت اگرچه با دو برقی سهمناکست سلیمانا توانی اهرمن را کشت
لاجرم سلطان غیور شکر النعمت موفور و ذکر مواهب سلطنت و مکنت غیر محصور خود اقدام فرمود
که الحمد لله تعالی که در مقدار قدرت و استطاعت و در قدر اقتدار بر تدارک شناعت آن جماعت
بهیچ وجه قصوری نیست و در مقدمات مقاومت و مدافعت آن خصمان بدخواه هیچگونه باز ماندگی
و فتوری نه لی قضا الله عما قریب تجهیز سپاه و لشکری از ممالک قیصری بآیین اسکندری
بنوعی کرده آید که نتیجه سوء اعمال و وخامت عاقبت و مآل آن ستمکاران در آینه شمشیر جهان تاب
بر ایشان معاین و آشکارا نماید شعر الدهر من حد صمصامی علی حذر والموت یرعد خوفا من ملاقاتی چون از
استماع اخبار موحش و حکایات مشوش پریشانی بخاطر عطوف سلطانی رسید ماده غضب و اشتعال آن پادشاه
غیور در باطن قدسی مواطنش نمی آرمید بی توقف توسن عزیمت را که از حدود اشتداد لمعان برق خاطف ربوده بود
و سمند تیزگام اخذوا اشتعالش کم از سرعت قوت حدس و فراست حکیم عارف مینمود در زیر زین انتقام
در آورده آهنگ مبادرت و مسارعت بدفع خصوم و رفع مفسدان ظلوم کرد نظم بفرمود تا خرش زرین ببستند
دم اندر دمهای زرین کستند و علی الفور امر جهانمطاع فرمود که سراپرده و بارگاه بلا تکیه سپاه را از دار الخلافه
قسطنطنیه بیرون زنند تا ثغور ممالک از مزاحمت اهل بغی و الحاد و جبر کسر آن دستگاه بلاد از معبر دریا گذرانیدند
و امرا و عساکر منصوره را بمعسکر همایون حاضر گردانیدند نظم بجنبش در آمد سپه فوج فوج چو دریای جوشان
بهنگام موج اما در حین وصول این خبر بر ضرر چون اوان فصل خزان بود و مسافت بعیده قریب بدو ماهه
راه در میان و در اوان آن نهضت هنگام عبور از کوههای بلند و منازل لخند در میان موسم فصل
زمستان مینمود و برف و سرمای مفرط آن مسالک زیاده بر معتاد سایر بلاد بود هر آینه عقلای زمان
و اعیان ارکان کاردان آن عزیمت و سپاه عثمانی را از خدام سلطان لایق وقار و مناسب حشمت و اقتدار
ندیدند و بدلایل عقلی و مصالح دینی تسکین حدت سلطانی در غضب دران روزگار بعقب کوشیدند که

بمقتضای حدیث بلیغ البیان العجلة من الشیطان والتؤدة من الرحمن مراعات سلک سکینه و طمأنینه
اولی است دران زمستان توجه بتهیه و اعداد اسباب جنگ و جدال و جمعیت مبارزان و قبائل نمود
مناسب مقدار وقار آن آستان عالیست چراکه نظم چون ملکان عزم شد آمد کنند فکر سپه را از خود
کنند چون ملکی رسم ره آغاز کن زین تو از سفری ساز کن مور که مردانه صفی میکشید از پی فردا علفی میکشید
منزل آن کز فلکش بیشی است منزلت عاقبت اندیشی است و دران زمستان ستمکار ترکان بر طبق عجله سلطان
توقف و توانی چون عاصفات دبور او بار که در موسم خزان برگ و پوشش گلستان را ربوده بودند در
اثنای دیماه بطریق ظلم و بیراه توجه بنواحی قیصریه و بلاد قرامان نمودند و بر سمنونی ولاد قرامان تیر احمد بیک
و قاسم بیک موازی بیست هزار سوار ترکان ستمکار بسپهسالاری یوسف بیک باینداری عم حسن بیک
قدم جرات پیش نهادند و بهر جا میرسیدند چون سباع ضار و صائد در شرر و آزار داد ستمگری و بیداد میدادند
بیت ظالم از گرگ و سگ بتر باشد با چنین کس ستور بقر باشد تا آنکه شاهزاده نجیب یار و دلیر غضنفر شکار سلطان
مصطفی که بخلافت والد بزرگوار جهاندارش والی ممالک قرامان بود از توجه خصمان عنود آگاهی یافت و از
کمال تهور و شیر دلی با ملازمان خاصه خود بدفع خصمان شیر شتافت نظم جوان بخت شهزاده پاک
کیش برابر بد شمن بدان روی پیش زبخشش بدولت بجای رسید که از لشکر خصم آزار دید چون کثرت
هجوم اعدا و تراکم لشکرها خصمان را معروض بارگاه والد خلافت پناه نموده بود سلطان محمد خان تیز شاه
شجاعت منقبت و سپهدار صاحب شوکت داود پاشا را که در آن ولا ملک الامرا آناطولی بود با امرا
و لشکریان ممالک آناطولی بمعاونت فرزند ارجمند فرستاد و بمقاومت و مخاصمت آن ظالمان ستیزه کار
فرمان داد چون پادشاه مذکور مثل شیر مصور و برق لامع النور در مقابله اعدای کینه خواه غیور بمقابله
مبادرت نمود و شاهزاده از مواجهه دشمنان بدخو بر حسب حدیث صحیح لاتتمنوا لقاء العدو
فاذا لقیتم فاثبتوا توقف کرد و خود با امرا و سپاه منصور بامید و آرزوی منشور فتح نامه مشهور لقد
نصرکم الله فی مواطن کثیرة روی بروی اعدای بیدین روی آورد و منجوق لوای شجاعت و دلاوری را میان مبارزان
معرکه غزا جهت تفریق الصبا خصما بر مثال مرآت محرقه خورشید بر آسمان توکل برافراشت و بر صحیفه آیت نصرت

سرایت مجاهدان ملت محمدی تیمنا و تبرکا آیت بهجت غایت اذا جاء نصر الله والفتح بنگاشت و در موضع
از نواحی قرامان بمقارعه و مصارعه آن سپاه باغی و ترکان یاغی اقدام نمود و دران مقابله گویا سینه
شیردلان آن سپهسالار زمانه جوشن داوودی بود که با وجود خصمان باتهور و توان بقدر رخنه
زخم پشه از نیزه و سنان دران درع مضاعف او رخنه نمی نمود غره فکل سلاح نافذ غیر نافذ اذا کان
حفظ الله للمرء وافیا و بعون و یاری عنایت باری در صدمه اولی پای ثبات رایات ارباب مخالفت
و معادات را متزلزل ساخت و در حمله نخستین جمله سروران سپاه مخالف از انجاک و خون آشام
و بیک طرفة العین هامات تنسان عریان خود را از تاج و افسر معاندان بهرکش متوج و سرافراز نمود و فرق
فرق اعدا را از لگدکوب صولت مواکب کواکب مناقب پایمال و بخنید فرسود و کف جلادت
مردان میدان تیغ رنگین و شمشیر خونین عقیق مذاب شد و سرپنجه مبارزان مجاهد در فضای دشت
رزمگاه سرچشمه خوناب گشت نظم شکست افتاد در خصم جهانسوز بشادی بخت شاهی گشت فیروز
زخون خیلان روان شد جوی در جوی که خون میرفت و سر میبرد چون گوی و یوسف بیک با تمام
امرا و صنادید اق قوینلو بپای بند عمل قبیح و گرفتار نتایج افعال فضیح خود گشته اسیر و دستگیر شدند و
آن مجرمان گستاخ بدستیاری توفیق دستگیر گشتند و از انجمله بیست هزار سوار اق قوینلو عشری
هزار عسکر بسلامت بیرون رفتند و آن مغبونان مغلوب که نیم جانی داشتند سر بر مثل مشهور من نجی برأسه
فقد ربح میگفتند بیت اسب و مرد از نهیب راه گریز خشک مانده چو صورت شبدیز و دستها از عنان
مانده جدا پایها در رکاب و سر شیدا از کشتن ناره محاربه و کر و فر و متین رخساره فتح و ظفر
سپهسالار فیروز جنگ گرفتاران را با حشم اسیر و گرفتار بحضور شاهزاده آورد و از میان مقهوران یوسف بیک
و سایر سرداران و مشهوران روانه درگاه سلطان کرد و سلطان مجاهد از ظهور این فتح قریب که بمثل و
فتوحات غریب بود تامل فرمود و تبنذکار اخبار سلف جهت ابقاء اثر حب یوسف بیک را بحکم
لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابة الجب بزندان گرفتاران گناه کار روان فرستاد و بعضی گناه کاران گرفتار را
جهت رعایت قانون سیاست و حرمت قاعده حماسه فرمان قتل داد شعر فسفکت ما کان الصلاح بسفکه

و حفت بعض ما ثیم اصلاحهم چون سرگذشت آن مقتولان مقهور و سجن یوسف بیک بسمع حسن بیک
رسانیدند او را نیز بفقدان یوسف گم گشته خود بمحنت اخوان یعقوبی مبتلا گردانیدند و از
غایت آزردگی خاطر و غمناکی با دیدهای اشکبار از غایت تمناکی در آن خطای رای جرات
و بیباکی بجزای حال او گرفتاری و هولناکی آیت ظاهر از عذاب الیم وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم
شد اما کار زمانه گردنی خود کرده را تدبیری نبود و بجا درای عمل ناشایست و فعل ناپسندیده خود مصابرت
بجا نیست نمود فاذا رجوت المستحیل فانما تبنی الرجاء علی شفیر هار الدهر یخدع بالمنی و یغص ان
هنا و یهدم ما بنا بسوار گفتار دوم در ذکر توجه سلطان مجاهد عزم و جد با شعام ظلم و عدوان حسن بیک طریق
و جزا سیئة سیئة مثلها و توفیق یافتن سلطان بقهر اعدا و قتل فرزند او احمد حسن بیک و جمهور امرا و کبرا با بسیل غنایم خجسته
و انتها قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المسطور و زبره المنشور الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا
الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور حضرت حق سبحانه و تعالی که مالک ملک وجوب و امکانست
وسعت مملکت رحمت بیکرانش زیاده از گنجایش ظروف زمان و مکانست هر کسی را که نعمت مملکت و سلطانی
را در جهان صورت و کشور معانی بسعادتمندی سزاوار و پایدار میدارد که کامکاری دلخواه را از تتبع
مراضی الله جویان گردد و بتوفیق ازلی تحصیل ملک لم یزلی را بالذات خواهان باشد و نام و نشان خود را
در صحیفه روزگار میان مجتهدان دین مختار بسعی مشکور مسطور سازد و در رفود جنود و انصار ملت سلطان انبیا
علیه السلام رصد رجدیده سپاه منصور رایات اقتدار برافرازد بیت هم شرع را برای رفیع و [illegible] افتخار
هم ملک را بتیغ حدیدوی استناد و دواعی همت گردون شئون و مساعی عزایم همایون در امر
حرکت و سکون و بهر اقامت و نهضت میمون و محصور بر اقامت قامت رایات و اعلام شعایر اسلام که
مفارق خاص و عام باشد و مطمح نظر اجتهادش از تحریک و تحشد اجناد با تجدید آیین جهاد با رفع
مواد فساد و عناد از میانه عامه عباد در عرصه ایام شود بیت حرمت بپادشه خواب خوش چو باشد ضعیف
از قوی بار کش والحق مصداق این بیان عنوان حال و شان السلطان دین محمدی و آن مصدر لطف و قهر از دو
بیت آنکه دین را پشت زور سر افرازی بود سلطان محمد غازی چنانچه این صحیفه فصیح البیان ابدی گرم نمود

ازاوصاف جهان شطام سلطان توشیح کرده و خاطر موحدان و صدور خردمندان را بآن تفریح و تشریح
نموده میشود که القصه چون سلطان دین جهت محاداه و شقاق معاداه و کین از حسن بیک در حین
اظهار فتنه و فساد و تخریب مساکن و بلاد در شهور سنه سبع و سبعین و ثمانمایه داعیه سنقر کینه خواهانه و عزیمت
نهضت پادشاهانه باقتضای مصلحت دین و دولت و صوابدید اهل ملک و ملت بتاخیر انداخته بود
و در فصل زمستان باندیشه تجهیز اسباب لشکرانگیزی و عدو پردازی پرداخته اتفاقا از موافقت
توفیق آن تسویف عزیمت جنگ و جدال موجب تائیدات غیبی در آینده سال شد چراکه در ان اوقات
زمستان حسن بیک دیگر اتقاد نیران و الفتنه اشد من القتل میان ملک مسلمانان نموده و از غایت غرور
و اعتماد بر توانائی دولت و قوت بازوی دلاوری و صولت بعد از نهب و غارت توقات و توابع
آغاز مزاحمت و مداخلت در ممالک شام کرده بود و از آب فرات حد فاصل مملکت او و ملوک مصر و شام
عبور کرده بقصد شهر حلب تا بولایت ملاطیه و عنتاب روی آورده و در موسم زمستان بمحاصره قلعه بیره
اقدام نموده و سلطان مصر جهت امداد اهل قلعه و ضبط آن بایش بیک دواتدار را با ملک الامراء دمشق و حلب
و تمامی لشکریان شام بمقابله لشکر حسن بیک فرستاد لشکر مصر و شام تا کنار آب فرات آمده در مقابله
جهت مقاتله او خصمانه ایستاد آب فرات اگرچه در میان حایل بود اما الطوب و تفنگ خلقی بسیار
از لشکر ترکمان هلاک میکردند و بمعاونت اهل قلعه هر لحظه باستظهار لشکر عظیم مرد و مدد می آوردند
تا آنکه در حین طغیان آب از سیل بهاری حسن بیک از تسخیر قلعه بیره مایوس و شرمساری بازگشت و از سر قلعه
خایب و خاسر و از مقابل لشکر مصر بغایت منفعل و منکسر بجانب دیار بکر مراجعت نموده و دران سفر از اول
تا آخر بغیر از ناموسی و مغلوبیت فایده نبود **شعر** والدهر خائنه رزایا و قمعه من العزیمه بعد الکد بالعقل
و در حین عود و ادبار و برگشتگی دولت دران اوایل بهار از نزول آسمانی و بلاهای ناگهانی ناگاه سیلی
عظیم بمیان معسکر ترکمانی روی نهاد و خلقی بسیار را با خان و مان و اسباب طوفان طغیان آب بباد
فنا در داد و امیر کرشش که امیر بیک موصلو بود از شامت ستمکاری و بیدادی که بر اهل توقات نموده بود
بآفات امراض گوناگون و علیات بسیار بهای روز افزون افتاد و بعضای و عیدی رسید



و اما من ظلم فسوف نعذبه عذابا شدیدا در همان مرض موت بعذاب دنیا و آخرت مبتلا و مغبون شد
و از هر جهة شکست بر شکست بحال جاه و سپاه حسن بیک مقرون گشت   هر مردن عدو خسته
شود دشمنت خود بخود شکسته شود و سلطان مجاهدان و شاهسوار میدان مردان در مفتتح ایام بهار
و در اوایل خجسته روزگار در ماه مبارک شوال مبارک فال سنه سبع و سبعین و ثمانمایه که سلطان کشور
ربیع بآیین و طرحی بدیع آهنگ خرامش و ورود بجلوه گاه ازهار و ورود فرمود تجربیک
نسیم صبا و شمال جنبش لوا اعلام شکوفهای الوان مروحه جنبانی حیا شمیم فتح مبین می نمود و از
حرکات برقهای سحاب بهاری نسایم ظفر بگرد افشانی غبار آزار دامان خاطر شاهنشاه گل اقدام
نمودن لازم میدید و سقای برنا ظر و فراش نسیم متواتر گذرگاه سپاه جوانبخت گل و ریاحین را ابرهای بهاری
بر آب سحاب و مکنسه صبح زرین طناب آب و جاروب کشید **نظم** سایه ابر دگر بر سر بستان فتاده
سایه اش موجب سرسبزی بستان گشته افسر شوکت گل را چو بدیده نرگس از کله داری خود کور و پشیمان
گشته و هر روز خسرو رومی رخسار صبح تاجدار کلاه نوروزی غنچه را تبر صبح جواهر شبنم مغرق میساخت
و برهای سفید بلای شعاع را بران تاج خسروی می فراخت و تاج سرفرازی اوراق سبز را بر فرق درختان
سپهر کردار بدرة التاج ژاله سحری چون کواکب دری برضع کلاه دوازده ترک فلک البروج مکلل میساخت
و بعزم دفع ترکتازی زمستان پرآزار لشکرهای انبوه سبزه زار را با حربهای اخضر و سنبرهای
احمر و اصفر گلهای صفوف میداشت و فرماینده شاه نشین گلستان چاوشان قوی نامیه را
در عرصه گاه بوستان جهت ترتیب سپاه رنگین انوار و ریاحین مستویه صفوف میگماشت و بحکم
جهانمطاع خسرو بهار که فرمان فرمای برازی و بحار است بجر جوش ساز در دریا و دریابار تهیه اسباب
سلاح و آلات پیکار و صلات آهنهای مواج امواج را با یکدیگر ملتهم میساخت و گاهی از تقطیر قطرات
باران بر روی دریای اخضر دایره سپری معقب بقبه سیمین حباب می پرداخت و علم داران بستان
و رایت افرازان گلستان گویا لوای فتح سلطان زمان را بر رمح خطی سرو و صنوبر بوستان
از شقهای اطلس و دیبای الوان می افراختند و بمشاطگی صبا و شمال پرچم علم فتح و اقبال را بر شمال طره خاتون

صاحب جمال از خطوط شعاعی مهر منیر بطرقی ارسال از هر طرف پاشیده می انداختند بیت بر سریر سلطنت
گل کرده جلوه هر زمان واقعاد در سلطنت گل شوکتی دارد عظیم ساقی الطاف سلطان کو بیابخشیده بود
آبرا فیض مدام و باد را لطف عمیم هر آینه دران اوقات خجسته ساعات سلطان مجاهد شعار قضا
هوای موسم بهار که هنگام نهضت لشکرهای بهار گلزار است و وقت سرفرازی اعلام فتوح در عرصه
سبزه زار بر مثال خورشید جوال از برج شرف متوجه اوج حشمت و جلال گشت یعنی از دار السلطنه و الخلافه
قسطنطنیه بعزم جهانگشایی در ممالک شرقی آهنگ عبور از دریای روم فرمود و سریر کشتی را در دریای
اخضر دیگرباره مستقر خلافت بحر و بر کرده بجانب ساحل بر کنار سبزه را در یا نمای دیار اناطولی
گذر نمود نظم بر رنگ خضر در آمد ز طرف دریا باز شد گذار ز اطراف روم تا ختنش هر دیار که آب حسام او
فرو نشاند غبار حوادث و فتنش در ظل امن و شادروان سلطان که در کشتی بادبان بود از
بموج عساکر دریا مثال انحل مجمع البحرین بدریای محیط دیگر متصل گشت و بعد از گذار سپاه نصرت شعار
گویا بر روی مرغزار از قباب حباب نمای خیام دران فضای سبزفام دریای دیگری پر ساحل
حاصل شد و سلطان سکندر خصال از کنار دریا بعزیمتی خسروانه و حشمتی پادشاهانه از راه شهر
نیک روانه شد و چون جهت گذار تمام سپاه بی شمار معبر اسطنبول و کشتیهای آنجواب
وافی نبود و وسعت بحر از گنجایش سیول متوالی لشکریان بی اندازه روم ایلی مضیق می نمود اکثر امرا
عظام و سپاه نصرت انتظام آنجوانب از معبر گلی بولی گذشتند نظم خبر گرم گشته بهر مرز و بوم
که آمد برون اژدهایی ز روم سر خاکش دشمن سپر افراخته همه آلت داوری ساخته و چون منزل مبارک
بیک بازاری مخیم عساکر نصرت مآثر شد شاهزاده جمشید فر و شبل غضنفر ظفر سلطان مصطفی که پادشاه
ممالک قرامان بود با سپاهی آراسته تر از جوانان رنگین بوستان و با گروهی نوخواستگان
لیک اهتزاز حال تر از نسیم شمال در صفوف مرصوف سروستان رمح و سنان سایر بر
اعلی استعداد پیوستند و امرا و سپهداران اناطولی و سران سپاه ملایک اشتباه دران کران
بخاک بوسی درگاه جهان پناه شتافتند بیت شده بر اوج جاه و ملک صباح علا سعادت یاور و دولت

وچون اردوی همایون در صحرای قازآباد اطناب و اوتاد خیام احتشام را از اقطار و اقطاب
فلک ساختند و الویه و اعلام علتین مقام را بر مثال اشعه خورشید بر کوه و هامون برافراختند
در آن منزل سعادت نزول و آن مقام بشارت وصول ولی العهد خلافت مکان یعنی سلطان
سلاطین زمان سلطان بایزیدخان ایده الله تعالی کل آن فی کل شان بالشکری دریامثال و سپاهی
چون قطرات امطار بی حد و سیال بر وضع خلیج بحر عمان بدریای محیط معسکر سلطان اتصال
یافت و بعز دست بوس والد خلافت مکان بعد از طول ایام هجران کام وصال دریافت
شعر قال الزمان و سلک سلکک معظم ان کنت فرقتکم یا فداک بذا احللکم بمقام الامن منبسطا
و حکمکم بصروف الدهر قد نفذا و سلطان دین از آن منازل عبور فرموده در صحرای سیواس آن القصر سرادقات
آسمان مساس فرمود چون آن کشور را فضائیست در غایت نزهت و بهاء و صحرای گشاده
چون مشارب عرفا و محلیت شایسته عرصهگاه لشکرها زیرا ازدحام سلاطین سلیمان حشم و خسروی
از سپاه لالهها و گلهای طیب بروایح عود و عنبر نظم بساطش سندس و خضر و استبرق شبیهی هر لشکر
الحق بجای فرش سبزه گشته مبسوط فضای آن زجنت پیش مغبوط خیام لشکری در سبزه زار چو انجم
منبسط در چرخ اخضر لاجرم سلطان سکندر خصال در آن منازل فسیح المجال جمیع فرزندان کامکار
و امرا و عساکر ظفر شعار را صدار فرمود که دران فضا عرض و ترتیب موکب کواکب مناقب نمایند
و جملگی فرزندان نجیب و سپهداران شجاعت شعار چون نجوم ثوابت و سیاره در ظل گردون مثال
آن شهر خلافت آیات و در سایه وقایت و حمایت آن آسمان کرامات اعنی لمؤلفه سپهر فسیح
ابو الفتح خسرو غازی که ظل امن فتحش سپهر اعلی شد بروز عرض سپاهش ز برق لعل ستور ستارها ز شرارش
بچرخ پیدا شد شیبا و خود نمایی نمودند و سلطان مجاهد از روی مهربانی و اشفاق جهت اشاعت
انوار عنایت در عرصه آفاق بر محل رفیعی نظارگی آستانه و از پرتو طلعت آن خسرو رومی خسار
آفتاب مثال تابش یوم تبیض وجوه میان گروه آن جلوه گران و مبارزان انبوه در تجاوز و لف دشت
و کوه افتاد و جهت دورباشی مزاحمت عوام دران مجمع پر ازدحام متوجه صفوف کتائب

و چون اردوی

آن مواکب کواکب احتشام چاوشان مهر جهانتاب برای دسته بوس و چماق زرین تاب چوب دستهای
طولانی از خطوط شعاع نورانی میساخت و لطر تقیه پرتاب آن گرزهای پرتاب برابا اطراف و اکناف صفهای
سپاه ظفرمآب می انداخت و لوای والای اجلال و رایات آسمان سای فتح و اقبال برافراشته
سفید صبح بر فرق فرقدسای آن خورشید روی زمین و فرمانده اصحاب شمال و یمین برافراشتند
و در عرصه عرضگاه آن لشکر ستاره قدر هر خیل و سپاه علمی عالم آرا برپای داشتند

اولا در قلب سپاه رایت عالم پناه را بر نسبت استقامت دولت و علو جاه آن شاه
جهان پناه بر مفارق قدود خوبان مستقیم القامه جلوه گر فرمودند و رمح علم همایون را بمنزله
قطر دایره گردون از مرکز ارض تا باعلا علیین اقامت نمودند و ذات سلطان در ظلال آن جلال
بر مثال خورشید جوال از سحاب بهاران یا چون جوهر روح مجسمی در صیاصی و ابدان نمایان بود

بیت
بازوی حق بود و پشت دین و روی سلطنت * قالب اقبال و روح ملک و قلب لشکری

و اعلام و بنود خواص و مقربان میان جنود را بر جناح یمین و یسار با بهجت و مسار بهنجار بسط پر و بال
ملائکه اولی اجنحه که مسلح بتیر و ترکش سایر الجهه باشد جهت بنیت فتح گشادند و دلاوران جلید جری
از جماعت سپاه تفنگچی چریچی چون پیاده های پیش شاه موازی دوازده هزار سوار در آن عرصه کینه گاه
در صف پیش جای دادند و با این طایفه جانسپار و این لشکر جرار کرا غیر فرار ابر سر دست هر یک حربه
حربی چون عصای ثعبانی موسوی در حین انتقام اعدا زبان مار را بشکل سر نیزه بیرون آورده و هر کدام
از تیرهای دلدوز و تفنگهای دشمن سوز منفذ راه سر اسیر آجال را به بیچا میبری دشمنان صف جدال
مرتب و مهیا کرده

نظم
همچو تیر از هر طرف صحبت برق سهم و خوف * همچو گرد از هر جهت میخواهت باد شور و شر
خبر بسر چیزی نمیکرد دیدا آیندم در خیال * چرنشان چیزی نمیکرد آن زمان در دل اثر

و بر قانون مقرر در صفوف نزدیکان بر یمین قلب سلطانی جماعت گروه فیروز جنگ سپاه اغلالی بودند گویا هر کدام شیر ژیان
زاده اند و بقوت سرپنجه شجاعت بصید افکنی خصمان افتاده و ازین گروه که مستظل بظل
علم اقبال بودند موازی یکهزار و پانصد مکمل عرض نمودند و بر یسار قلب علم شاهی جماعتی

۱۵۰۰

جلادت شعار

جلادت شعار که موسوم اند بگروه سلاحدار دو هزار سوار جوان دلاور ایستاده و در چندین معارک

۲۰۰۰

غزا و جهاد داد مردانگی هر کدام چون بهرام گردون مقام با اعدا در صدد سطوت و انتقام
و در سایه لوای معلا هر یک چون جوهر پولاد در جوشن آهنین متمکن در یکمقام و همچنین از جماعت
جوانان غریب ایکیدی دو فرقه از یمین و یسار دو هزار سوار همگی با سپهسالار خود مترصد رزم آرا

۲۰۰۰

و پیکار و از جماعت علوفه جنیان در دست چپ و راست دو هزار سوار خواهان معرکه مبارزت
بر لجواه و این گروه گروه جماعت پیاده و سوار موازی بیست هزار سوار در یمین و یسار جهت

۲۰۰۰۰

تقویت قلب چون جنود غیبی رایت سلطانی را محفوف بحفظ و وقایت ایزدی نموده گذار
مرغ هوا را در اطراف علم معلا نمیگذاشتند و هر کدام از آن صفوف صفوف کتایب مواکب خود را
مصفوف میداشتند گویا ذات سلطانی در میان آنجوانان معرکه دلاوری خورشید رخشانی بود
از لمعات سیوف و رماح خطوط شعاعی فتح و نصرت را درخشان کرده یا خود نیچه آفتابی بود که
با مصابیح و اظفار نورانی از نیزه و شمشیر یمانی بحدت و شدت تمامتر بر دیده اعدا تابان و خیره برق
الصیار و اعیان شده میگفتند

شعر
ستعلم عبا العار بالسیف حالیا * علیها ما قضا الله ما کان جالبا
فان تهدموا بالغدر دارا فانها * تراث کریم لا یبالی العواقبا

و اما میمنه میمنت آثار و میسره مبشره بفتح و یسار
و غنایم بسیار بدو خلف خلافت شعار و آن دو فرع بالیده از اصل پایدار حشمت و اقتدار زینت
در افق صبح جهانگیری خورشیدی بود فرخنده طالع و از مطلع اقبال نور افشرون اللامع خلف خلافت
منقبت سلطان و وارث ملک و دین بر جهات فضل و احسان و آن دیگر در مضمار دلاوری و میدان
صفدری شیر غرانی که اسد سپهر پیش ماهچه رایت او در غایت گردون متواری گشتی و نسر طایر فلکی
از هدف تیر دلدوز او سالم نگذشتی جانب اصحاب یمین را به بشارت نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین
از صیت و صدای عالم گیر طاززمان و شکریان خلف اولین خداوندگار جهان ابو النصر سلطان بایزید
نوید فتح و ظفر و تایید جدید رسانیدند و جانب یسار را از بشارت بشمار سپاه شجاعت شعار آن
فرزند دلبند دیگر متبهج و مستبشر گردانیدند یعنی میسره مبشره را بماهچه رایت و شمشیر علم بر فرق و صف سلطان

مصطفی برآراسته شد و شکوه لشکر منصور آنحضرت و امداد آن شاه عبل عنصری افزوده شد و گروه خصمان را
بتیغ عدو پرداز او کم کاشته شد بیت عادت شیر و رسم او است دریدن و زدن شیوه شیر را است آیت
بغیر صفدری و در جانب میمنه میمون جهل سنجی از امرای معظم و صاحبان طوق و علم با ملک الامرای روم ایلی
که همه را سپردار در اتولا خاص مراد بود بترتیب مرتب داشته شد و جماعت عربان روم ایلی که جمع سپاه
پیاده بودند بر وضع لشکر ینگچری در پیش عساکر روم ایلی که داشته شد در حین عرض همگی سواران
و پیادگان و دلیران ارجمند گویا دریای بود متحرک با امواج پست و بلند و خطوط مستقیمه کتایب
آن سپاه بقدر امکان مد بصر بهر طرف کشیده و از استقامت مقادیر رماح خطی ایشان اقطار
دایره سپهر از هر جانب بفلک اعلی رسیده بیت شده ز چتر و لوای تو آسمان واله شده تحمل و
سپاه است سیارگان حیران و در جانب میسره ملک الامرای اناطولی با بیست و چهار امیر
نامدار و سپهسالاران طوق و علمدار با بیست هزار سوار عرب بقانون روم ایلی در پیش لشکریان
بصفوف مرصوص مرتب داشته شد و در نظر سلطان عالیمقام هر کدام از امرا و حکام بر فرق فرق
سپاهیان سلیح مقدام خود رایات و اعلام بر مثال نهال موزون مورق باوراق دولت فرخنده انجام
برافراشته شد چون در عرصه عرضگاه لشکرهای متقارب از صفهای سپاه کتایب بشکل سطح عمان
با امواج متادب متلاطم گشت و در آن فضای وسیع المجال از تراکم جنود و ازدحام اعلام و نبود راه آمد شد
مرغان صبا و شمال مضیق و منحسم شد نظم بسکه بر هر جانبی بر خیزد لشکر فوج فوج همچو دریایی ز جوشن
جوش میزد کوه و دشت معرکه دان در پیش لشکر ایستاده همچو کوه بر کشیده تیغ و دامن سخت کرده تا کمر
از نصب اعلام الوان ساحت آن عرصه گویا فضای گلستان بود که بر فراز هر نهالی شکوفهای رنگ رنگ
سر بر کرده باشد و از توازی رماح و تلاقی صفاح آن دشت با نیهای نیستانی بود در موسم بهاران
برگهای سبز نی سر بر کرده باشد و شکل شمشیر و خنجر و سنان هم از غلاف قصب هر جانب سر برآورده
و سطح زمین عرضگاه آسمانی مینمود اما کواکب رخشانش همه شموس و اقمار ماهچه و شمسه رایات درخشان
و فضای پر غبار لشکرگاه با وجود لمعان خطوط شعاعی اسنه درفشان فلک اثیری گشته بود در جواب

چندین هزار شهب و نیازک نمایان نظم جهان سوخت از آتش برق تیغ ز تاب نفس هوا گشت میغ
ز بسیاری لشکر آن فضا فرو بست کوشنده را دست و پا و سلطان مجاهدان بعد از ترتیب
صفوف و کتایب و ترتیب آن عساکر کواکب مراتب بر مثال آفتابی میان نجوم متمایز از کواکب ثوابت
و سیار از سپاه پیاده و سوار بر خسار لامع الانوار خود را متجلی ساخت و بنظر تدقیق و تحدید
فبصرک الیوم حدید در حین باز یافت و باز دید دیده جهان بین را چون جام گیتی نمای سکندری
و مرآت شهود بصری بر سراپای لشکری انداخت و همگی فرزندان کامکار و امرا و عساکر ظفر آثار
و امرا و عساکر ظفر آثار را بمیامن تحسین و استحسان مظهر باصناف الطاف و احسان فرموده و عموم
جنود غزاة و مجاهدین را بدعای خیر حضرت و علیه النصر من الله الذی مخصوص و سپاه ستمکار
معاندان و معتدان را بدعا علیه و خذل من خذل الدین مخصوص فرموده و بعد از تخمین اعداد آن اجناد
و تعیین تعداد آن سواد اعظم ارباب جهاد از سواران صف شکن و پیادهای قلعه گشای و سپهسالاران
و مبارزان رزم آرای که هر کدام از کسوت برگ و سلاح و ترتیب مناطق زرین و سیوف و رماح چون
درختان نو شکفته بهاران بودند و هر یک چون لخت سحابی هاطل اما متدرع ببرق در روز باران منمود ند
مولفه لوای عرشان و آلت فنا انبوه چو لختی ابر کاید بر سر کوه سواری که بدید سیزده هزار و مشکل معدود
و قرار ضبط حساب کتایب و حساب آن با اسم در صحیفه مفصلی مشهود گشت و سلطان دین با این حشمت و آیین
از صحرای سیواس مع اعیة التقا و رعب و باس در دل و جان مخالفان شر الناس متوجه کشور ارزنجان شد
و غلغل دار و گیر لشکریان مبارزان تا ربع صفحات معتکفان کاخ هشتم آسمان گشت و پرتو آیت بهجت آیات
فتوح عظیمی مشاهد عیان نمان آمد شعر فاخبرهم عن فتحهم بشر و حمیم و قبل الفضل الفجر بشیر و بشایره
و حس یک و هوشمندان ارکان او اگرچه از کردار ناپسندیده خود نادم و پشیمان بودند و از اعمال ناسزا خود
قرین ندامت و خسران لیکن مغایب اندیشه‌های فاسد ایشان از درجه صلاح در گذشته بود و آیات
حلول انتقام الاهی بازاء نعمت شوکت و شاهی بر همکنان عیان گشته و ماهچه سلطنتش همچو دل مقوی لازل
در خفقان آمده و شمسه علم دولتش چون برگ خزان دیده و رخسار مردم ترسیده و مبتلای حزن

یرقان شده اما جهت رعایت ننگ و ناموس روزگار در خسار گذشت و قتل از خود در ایبیلی روزگار
سر می‌داشت و یکباره عنان اختیار را بدست کوشش اندوه و افکار دل افکار میکداشت و با خود
بدین سخنی مخاطبت مینمود که چه باک ار لباس خسروی از دوش نیاد در آتش رو تن اندر جوشن چون معسکر
بنجه سلطانی نزدیک لشکرگاه او رسید و فضای عافیت و سلامت را متضایق دید تا تمام عساکر
خود بدامان کهساری حلبد تشبث شد که نزدیکی نهر فرات بود و آن نهر عظیم را درمیان گذاشته
پشت استظهار بر سختیهای جبال استناد نمود اما متحقق است که آب نهری هرگز بموج طوفان بحار
زخار را در اوج شوند و حیلوله رودی تخت باد آورد سلیمان را که برکوه اهل صبا و شمال است
از عبور آب مانع نخواهد نمود نظم هر کجا موکب عرش نخرامید شود تا بحش آب و هوا رام و زمین جای خرام
درین اثنا روزی طلایع فیروز طالع از عسکر سلطان مجاهدان بمقابله اماکن و مکامن خصمان سپهسالاری
خاص مراد ملک الامراء روم ایلی بیرون رفته بودند و مخالفان کمین در صدد لعب کمین مجالی جهت
خدعه و تلبیس معتاد خود ترصد مینمودند و گاهی از مقابل عساکر مجاهدان اعلام مناصب اعلام خود را
تراهی و نمایان می افراختند و گاهی در عین توجه و عزیمت تلاقی خود در استتاری و پنهان میساختند
و خاص مراد از جال اعداء پرعناد خبری چند بدرگاه سلطانی فرستاد و جهت رعایت وظیفه
حزم و احتیاط سلطان مجاهدان محمود پاشا را از طرح کار دیده خصمان بکار علامات و آثار تلبیس و تدلیس معلوم
نمود خاص مراد را از مسارعت بر مصادقت و تعرض آن لشکر بیگانه در آنجان مهلهای رنجانت توقیف نمود
تا مهابا از حدت جوانی اقدام بی محابا نماید دو دشمن بر کمینت را فرصتی بدست آید شعر وان هو لم
یرشدک فی کل مطلب ضللت و لو ان السماک دلیل اما بعضی جوانان بی تجربه و سکون حسبی اندلا در آن
بهم و آزمون نخاص مراد مطارحه نمودند که محمود پاشا آثار مغلوبیت خصمان العلامات و شواهد تحقیق کرده
و بخودی خود روی بمعارضه ایشان آورده و این مصلحت توقیف و تسویف داد و نباید گرد در فتح
و غلبه خصما خود سابق شود و نام ننگ سپه شکنی باو لاحق گردد و اولا انکه در دفع اعدا در مضمار مردا
سبقی را باو بگذاریم و قبل از اقدام او روی بمقابله خصم آسکنی آریم که گفته اند مصرع پیش دستی کن که تا گنج سنود

دست پیشین را بدل چون حسن بیگ ملاحظه صدت عزم و اهمال حزم را از آن لشکر مقابل دریافت اولا
بطریقه انصراف عنان توجه را از صوب مقابله برتافت و چنانچه ایشان از حال آنفرز و بوم و مضایق
و مکامن آنمحال معلوم بود در کمینگاه مردم آماده متر صد تاخت کمین بر گماشت و جهت اظهار رجعت
جا بجا مردم کار دیده گذاشت چون خاص مراد با بعضی امرا عظام روم ایلی مثل عمر بیگ و دورخان با لشکر
خصم که در برابر بغایت مختصر مینمود بد متلاقی و متعانق شدند و جوانان جنگ آزمای از هر طرف بیکدیگر
متلاحق شدند از اطراف و جوانب لشکرهای مهیا از کمین گاهها بیرون تاختند هر چند خاص مراد را با امرا
و سپاه درمیان جنگ گاه محصور ساختند و آن مبارزان دست تهور و تجلد بر بیان جان خصمان در آوردند
و در تقدیم وظایف مردانگی خویشتن داری نگردند اما از رعت و حوش و دستی که باقتضاء جلادت جبلی
کرده محمود پاشا را از خود متخلف گذاشتند و جماعت بازمانده جهت بعد مسافت مجال امداد
و اسعاد در دفع آفت نداشتند لاجرم سپاه خصم بر آنجماعت غلو کردند و اکثر امرا و سپهسالار را نیز
از پای در آوردند و در اثنای مقاتله خاص مراد را بشمشیر کمین بر ابر اسب و زین هلاک ساختند و بسیار
امرا و اعیان را دستگیر کرده در قید و بند انداختند مصرع درین پرده چنین بازی بسی رفت اگر چه سلطان
دین از آن حادثه بی اختیار متاثر و منزجر شد و از قتل خاص مراد که از اخص خواص بود بسیار رنجا
منضجر گشت اما حق سبحانه و تعالی آن واقعه را بحقیقت ممهد مقدمات فتح و ظفر ساخت و بدو وجه
و چه طرح مویدات اجتهاد اجتهاد در میانه انداخت زیرا که حسن بیگ را مجددا مواد نخوت و خود
پسندی بیفزود و این واقعه را باب تیرو تعالی سلاطین قیاس مع الفارق مینمود و چنانچه اخبار فتح
خود را باطراف ممالک فرستاده و همگی لشکر خود را بشارت ظفر بر ملک ثانی خود میداده اما غافل از آنکه
بازی چرخ بوقلمون از بن مقوله لعب معکوس و کارهای وارون در درون حقه خود مکنون دارد
و ازین قبیل بازیچها را در سلک استهزاء و سخریه می شمارد و هر چند اکثار شاخساری از ریاض اقبال کش خاطر
شکسته بال بسیار گرانست اما وجود اصل ازین خلافت از سقوط نهالی تعاقب صفعات بلیات چه غم
کاهش و نقصانست بیت درخت جاه ترا زان چه نقص گشت که چرخ بباد حادثه برگی ز شاخ بستاند

تن درست تو عذر شکست لشکر خواست ❊ سلامت تو همه نقصها بپوشاند ❊ و سلطان مجاهدان نیز اگر چه بنا
اعتماد بر کثرت اسباب سلطنت و اعداد اجناد داشت با آن شیمه الهی ملاک امر و اختیار را بذیل توکل بدر گل
بازگذاشت و امرا و لشکریان بمراعاة حزم کامل و مراقبه احتیاط شامل اشتغال نمودند و بغیرت مردانگی و کوهی
فرزانگی روی توجه بتدارک مافات نهادند و سلطان صافی عقیدت بقانون معتاد آبا و اجداد تقیاد
توجه بمبدا اعلی نهاد و در شبهای مناجات بعرض حاجات دست مسالت و دعا بر گشاد و شب
همه شب دیده بخت بیدارش همچشمی کواکب جهة عرض مطالب تا دم صبح نمی غنود و بلسان حال در این
مسلک کلام با حق سبحانه و تعالی در مناجات می افزود که للمؤلفه خدایا خداوند شاهان توی ❊ همه بنده کانیم
سلطان توی ❊ شاهی تو بنده نواز بنده ❊ سلطنت الحق برازنده ❊ طراز بید این حشمت و کبریا ❊ که کرد بقایت نگردد فنا ❊
توانی که گیتی کنی هست و نیست ❊ توانی که هستی همه جز تو نیست ❊ فرازی تو بر فرق خورشید تاج ❊
فروزی تو در بزم انجم سراج ❊ نهی تاج زرین تو بر فرق مهر ❊ زنی بر زمین کاه زاوج سپهر ❊ برآری ز مشرق
علم آفتاب ❊ سپیه کرده جرمش چو پر غراب ❊ مملکت که گستاخ ننهد قدم ❊ کش اقطاع ندهی بملک عدم ❊ کمان
گر از زهره گر کبریا دم زند ❊ که قهرت سراپاش برهم زند ❊ تو سلطان حقی و مانندگان ❊ بدرگاه لطف تو اُمیدوار
چو آتش که از کبر سر بر فراخت ❊ که خشمت چو دودش سیه هم نساخت ❊ اگر خصم گردون کند سرکشی است ❊
شود خاک راحت اگر آتش است ❊ نگهبان هر دل که از لطف تست ❊ نه هرگز شکست و بماند درست ❊
باقبال و دولت توی رهنمون ❊ توانای لطفت نگردد زبون ❊ کسی را که لطفت کند سربلند ❊ ز دست که
آید ز پایش فکند ❊ بیا طوطی نطق شکر زبان ❊ مناجات سلطان محمد بخوان ❊ که بعد از سپاس درود
رسول ❊ دعایش باخلاص چون شد قبول ❊ در آنوقت کز ملک ایران زمین ❊ به بیکیخت خصمش ره جنگ و کین ❊
با آن شاه غازی پاکیزه خو ❊ چو سن بیگ بایندری شد عدو ❊ بشمشیر بگشاد ملک عجم ❊ غرورش برون برد از صد
قدم ❊ ز ایران بقصد شهنشه شتافت ❊ ز ایزد جزای فعالش بیافت ❊ کنم نقل از آن شاه با دین و داد
دعائی که کرد او برب العباد ❊ ز روی نیاز و باخلاص پاک ❊ بخواند او دعا عجب دردناک ❊ که ای
چراغم تو بر کرده ❊ ز مهرت بعالم نظر کرده ❊ چو شمع دل از مهرت افروختی ❊ فروغ غمم نغرا جوافروختی ❊

فروزی چو شمعم تو در بزم جمع ❊ ز باد مخالف نگهدار شمع ❊ چگویم که افزای در فضل خویش ❊ بر پیشینه
لطفت فزون شد از پیش ❊ بنیروی لطفت شدم سرفراز ❊ بر غم حسودان تو خوارم مساز ❊
چه اندیشم ار چند خصم جری است ❊ وگر خود چو سن بیگ بایندری است ❊ اگر خصم نازد بجاه و جلال ❊ بگردد
سرافراز تو پایمال ❊ فروزد چو خصم آتش تابناک ❊ نیابم تو از تاب خشمش باک ❊ چو مهر تو ام دلنوازی کند ❊
بمن چون عدو دست یاری کند ❊ نهان و آشکارا تو میبینی عیان ❊ نیاز دروغم بهبین در نهان ❊
منم خادم شرع پیغمبری ❊ غزا پیشه در ملکت قیصری ❊ برانداختم کفر از ملک روم ❊ همان را عوض کردم از بوم
شوم همه خصم ملت برانداختم ❊ لوای شریعت برافراختم ❊ بصورت اگر چند شاهی کنم ❊ بمعنی سپاس الهی کنم ❊
بتوفیق باری بیاری بخت ❊ دهم زینت شرع از این تاج و تخت ❊ همه کار کن این برآور تو راست ❊ که او در
خلافت خلافت نخواست ❊ حاصل آنکه چون سلطان دین پرور بمثال شیر غرین و هژبر پر کین در مقام انتقام
و کینه خواهی و بلغ همت دشمن گذاری تیغ دو دم پادشاهی دو سه منزل از محل واقعه موحش
و حادثه مشوش خاص مراد اقدام اقدام پیشتر نهاد و بعزم قضا امضا و بجزم قدر قبضا کمر شمشیر مردانگی را وسنان
بجواهر درخشان توکل ترصیع داد و با سپاه دریا خروش در برابر چشم دشمن چون سنان جوانان سهام
همشیر نشست و نطاق زرین و زبان تیرا و صفوف سرایا و کتایب مبارزان را در مسارع مصاف بمحبت
با دشمنان مستحکم بربست نظم رسیدند لشکر بجای مصاف ❊ دو پرکار بستند چون کوه قاف ❊ ز رو
برآمد ز راه نبرد ❊ ز هر جانب برآمد ز مردان مرد ❊ با خصم بدخواه و عدوی بیرحم و راه چون تاب مقابله
و دو چاری نبود یک هفته روزگار را از جنگ روی بروی تجنب و تواری مینمود و از گوشه و کنار در اطراف
لیل و نهار در شد تحیر بازی و مکاری میکشت و این تولیف و توقیف هر روزه و هر ساعت در طور
تلبیس و شعبده بوالعجب نزد سلطان مجاهدان بمنزله سالی و ماهی میگذشت تا آنکه روز چهارشنبه شانزدهم
ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه ۸۸۷ از یمین و یسار لشکرگاه بر قلل جبال شامخ ولایت ترجان آرزنجان
صفی چند از لشکر اعدا مثل نهری چند ممدود از بریق رمح و سنان نمایان می بودند و از آثار رایات
و اعلام و باشعار و ایات اقدام کلی دشمنان الد الخصام در نظر خورشید اثر مجاهدان مقدام عیان میشود

نظم ذره‌ها کاهی که بر خود خودنمایی می‌کنند \ با وجود مهر تابان بی‌حیایی می‌کنند \ بعد از ارسال طلایع نصرت
مطلع و جبههٔ اطلاع بر اوضاع حقیقت امر واقع بمسامع سلطان فرخنده طالع رسانیدند که حسن جنگ
با سپاه همراه خود در کوه و کمری چند بغایت مستحکم خود را محکم ساخته‌اند و باعتماد استواری مکان
تمکین و اطمینان علم مخالفت بپرخاش جنگ برافراخته که شاید از آن شاهق جبل بطرق مکر و حیل
دست بردی توانند کرد و از آن محل مخل کهسار بر وقوع سباع ضار در کمین شکار امید دارند که صید مقصود
و مرام را بکام خود بدام خواهند آورد غافل از تذکیر کلام مبین ان الله لا یهدی کید الخائنین و از اهل ازمد کاری اهم علیه
اهل حق و یقین درباره آن مجاهدان دین که بعنوان بیان حقیقت مآل تمر الجبال لبقلع الجبال در حین جنبش موج دریای
کوه‌سان آن دریای جوشان جوشن‌پوشان مجاهدان همه کوه و دشت جهان یکسان است و چنین
کوه آهنین در لجهٔ آن بحر زخار لشکر ظفر شعار مستدرج و پنهان و از هر طرف کوه تمکین و وقار سلطان
مجاهدت شعار دریای متلاطمی ارکتایب مواکب نصرت مآرب بعرصه کارزار روان نظم سپه از ساکنی
بود آنکه چه سنگ \ که در جنبش آمد ولی بیدرنگ \ زمین را شده تاج تارک‌نشین \ چو جمشید رخ از نگین
بنابرین سلطان مجاهدان جمیع فرزندان و اعیان انصار و اعوان را بمقابله و مقاتله خصمان نیز فرمان
داد و چتر و صاحب‌ایّد سلطان زید را بر مثال زبال جناح یمین همای اقبال میمنهٔ میمون فال آن سپاه دریا
مجال فرستاد و علم منصور شاهزاده غیور سلطان مصطفی را بر آیین بسط بال شاهین نوشکار بطرف
میسره عساکر ظفر شعار برکشید و محمود پاشا را با عظمای امرای روم ایلی فرمان شد که اعلام شجاعت و مردانگی
بر مفارق گردون سای جوانان غازی روم ایلی زدست راست احسای دریای سپهر معرکه جهاد برافرازند
و پیادهای عرب آن طرف را در غزای شه مانی خصم بر بازی و سد بطریق القتال فرزین سبط طرح اندازند
داود پاشا که ملک الامرای آناطولی بود با امرا و سپهسالاران آن جانب مقرر شد که با علمهای رنگارنگ
بعرصه نبردگاه و جنگ درآیند و پیش پیش سراپای صفوف کوه نمای جنگ‌گاه را [illegible]
غریبان پیادهٔ سرخ‌کلاه بر مثال لشکرگاه لاله‌زار بوقت سحرگاه بیارایند لاجرم همگی سران سپاه و سپهسالاران
آوردگاه سر اطاعت را در میدان شجاعت پیش قدم یکران سلطان مجاهد بر زمین اطاعت نهادند

و هر کس از وفود جنود در مقام معین برسم معهود بر مثال اعلام فتح اسلام بر اقدام ثبات و تمکین ایستاده
پنجه مردانگی را بدست برد تیغ و شمشیر بر سر وقت خصمان برکشادند و صلای عامی جهت پرخاش جنگ
و جدال فرو دادند نظم چو کوه آهنین از جای جنبید \ زمین کوبی که سرتاپای جنبید \ صهیل تازیان آتش جوش
زمین را از تحیه سیماب در گوش \ حریر سرخ پیرقها کشاده \ نیستانی باتش برنهاده \ زبان‌گیر
نای ترکی‌های ترکان \ فرو بسته دران غوغای ترکان \ عقابان خدنگی خون سرشته \ برات کشتگان
برپر نوشته \ بنوک نیزهای سر فتاده \ صبا گیسوی پرچمها کشاده \ چنان می‌شد بریدن دهها تیز
که زیر پرده گل باد شبگیر \ زمرگ سروران سر بریده \ زمین جیب آسمان دامان دریده \ زموج خون که برمی‌شد
بعیوق \ پر از خون گشته طاسکهای منجوق \ حمایلها فکنده هر کسی زیر \ یکی شمشیر و دیگر زخم شمشیر
چون شورش و آمیزش مبارزان معرکه قتال بر مثال امتزاج ترکیب عناصر و ارکان متضاده در جسم و تلاحم
گشت و امتداد سیوف و رماح جوانان بهرام شعار جهت تفریق مفاصل اجسام و تحقیق خطوط
جوهری در سطوح اجرام یکدیگر متلاقی و متراحم شد بیت غرقه گشته فهمهای چون خیال \ در بحار روم و کرد
خیال \ اتفاقا از جانب خصمان متحیر و از طرف آن ترکان متکبر متهور جسم بیک بدستور معهود در قلب لشکر
خود ایستاده بود و هر کدام از فرزندان و اعیان امرا و لشکریان خود را در محلی پی ثبات جای
داده اما در جانب جناح یمین خود فرزند خوردتر را که متهور جاهلانه مشهور زمانه بود و میان عیان
اولاد بیک حشمتی اشتهار یافته اما در دلاوری و سپه‌شکنی اهم یگانه بود با لشکر عراق تعیین نمود و فرزند
بزرگتر که بفیروز جنگی فیمابین ملوک عجم نامدار با غورلو محمد مشهور روزگار بود در جناح یسار بفضل از لشکر علا
جهت احتیاط کار توقیف فرمود از بالای کوه پراندوه بآن گروه ستوه غریو و غوغای بگروه درشت
و کوه انداخت و چون لهبات آتش انفجار شیطانی و الویه و اعلامی بهنجار زبانهای مار برافراخت
و دم بدم از میان سیاهی سپاه خود چون ابر تیره بر سر کوه برقهای تیغ و سنان خود را
نمایان میساخت و غلغلهٔ رعدکرداری در بالای و دامان کهسار می‌انداخت بیت درآمد بیاکوفتن باد و پای

فرو کوفتند از دو سو کوس و نای ای المجتمعیت لشکر شکوه آن گروه بنسبت با مجمع سلطان دریا سپاه
مبارک وجوه بمثابه نهر صغیری بود در جنب بحر غزیر و مشابه بتعارض ماه منقطع در مواجهه مهر منیر بیت
مقابل شمس ذره یا آفتاب ٭ شده موج زان پیش ذره سحاب ٭ هر آینه اقدام جرأتش در عراق حیرت
نعزیدن پذیرفت و تواتر بلیات و آفات در اطراف و جنود آتش وقود او زبانه کشیدن گرفت
لاجرم در مقام اقدام خود خایف و مدهوش ایستاده و از مزلت اقدام خود یک قدم پیشتر نمی
نهاد اما مصرع کار خود کرده را چه درمان است ٭ علمت ولکن حیث لا ینفع العلم ٭ و از اتفاقات حسنه و توفیقات
مستحسنه که در حمایت جانب عساکر منصور سلطانی دست داده و وضعی متناسب ادراک مطالب که در حین
تقابل و مواجهه خصمان نازنین در میان افتاد آنکه در عین تلاقی طرفین حق و باطل و در اوان نزجاش و جدال
فئتین محق و مبطل عرصه نبردگاه در وادی اتفاق افتاد که سعت تنگنای کوه و هامون گنجایش سپاه
بی اندازه سلطان نبود لاجرم سعود برتر از کاه جنود و وفود آن اعدا محسود از اطراف جبال و تلال
لازم نمود و اعیان مبارزان و متعینان مجاهد از آن سمت مقابله مخالفان انصراف فرمود و اولا سپاه کج
کلاه عربان و لشکریان و سواران نادولی سپهسالار داود پاشا بیشتر از اکثر لشکر مظفر متوجه اعدا گشته
در جنگ و جدال با خصمان بی اقبال بهم آمیختند و سیل بلیات و آفات را بر خلاف معتاد از زیر بالا
برانگیختند و خروش لشکر پرجوش آن مبارزان آهن پوش مثل صیحه جنود سروش در گوش کروبیان
افتاد و صدای اتفاعات نقاره و کوس و طنین آوازه نفیر و نای روئین گوشمال زمین و زمان
رسید نظم رساندند آواز سورن بماه ٭ کشیدند شمشیر یکسر سپاه ٭ ز نالیدن کوس با کرنای ٭ همه آسمان اندر آمد
زجای ٭ ببارید الماس ان تیره میغ ٭ همی آتش افروخت از ترگ و تیغ ٭ ز بس گرد کز رزمگه بر دمید ٭ چنان شد
که کس روی هامون ندید ٭ از آن بیم شد روی خورشید زرد ٭ هراسان فرو ماند در زیر گرد ٭ و بر میمنه
و فیروزی که سنقر آوار جهان آرای سلطان بایزیدخانی بود جهت استدعای وضع صعود عروج بر مراز
قرارگاه اعدا بر سمتونی بدرقه تایید حق جل و علی بجانب یسار تمایل نمودند و بحسب اتفاق از برابری
اغورلو محمد و امرا و سپاه عراق مصادم حسین بیکی نعل قسر نمودند و سلطان نامان هم در حال

توقف محال داشت و رایت عزم بمصادمت و مقاومت مقابل جاری بخت و قوت دل برافراشت
و هر کس از غلامان جان فدای سلطان در میدان مسابقت قدم مردانگی پیش نهاد و با گروه دشمنان
مجادل هر کدام از آن بندگان پردل داد جلادت داده تا آنکه از طلیعه نصرت طلیعه بایزیدخانی از دو
نامی از سپاهی سنجق سیواس بجرات تمام بی بیم و هراس در مقدمه لشکر ببر پنجه دست تیغ افشان
حدت شمشیر دلاوری خود را بر حلقوم خصم هم چشم خود بیاز نمود و بیکدم سر عدوی مقابل خود را از تن
جدا کرده پای انداز کوس جهش جرام بایزیدخانی نمود و دیگر بیان مستعد این سپاه مؤید سلطانی را بطلایع
قلب حسن بیکی محاربه عظیمی در میان بود چنانچه العرصه رزمگاه پرکین بکین تر از صحن لاله زار پرین می نمود
و نهال قامت جوانان نو رسیده را در نبردگاه دشمنان بی تمکین بطعن رماح و ضرب تیغ زرین از پای
اسب و زین در خاک و خون بر زمین می انداختند و سرهای سرداران آن دعوی دار را بر نیزه مجاهدان
نصرت مدار کرده چون نهال ثمرستان در گلستان رزم بر آسمان می افراختند نظم در آن حال
لاله زاری گشت دشت ٭ گرد ابر و کوس عدو تیر برق و خون مطر ٭ آسمان افکنده بر دوش از شفق خونین کفن ٭
آفتاب انداخته بر آب از فلک زرین سپر ٭ و سلطان مقدام در مقدمه اقدام سمند گلگون خرام دولت
و بجیاد خیاد همت صادق عزیمت در مضمار صولت چون رماح شاهسواران میدان مسالک مسابقت فرمود
و در مقاومت با کتایب قلب خصماء جنگجوی شیر بر شیر از سایر مصارعان و مسارعان رعایت طریق
برعهت الشجاعة اکمل السمام مناظره و مکاوحه فرمود شعر تراه الی الهیجاء اول راکب ٭ و عند صریر الحتف اسرع نازل ٭
و از آن چون جمعی از مخالفان در میسره حسن بیک در تحت لوای اغورلو محمد نجابت مقدم می نمودند و قلب دلاوران
ایشان با مقابلان خود از مجاهدان در ایجاد نیران حرب و در عین زد و خورد نصرت بودند
و بدلالت و طلیعه داری سپهسالار غضنفر اقدام جهت معاونت و امداد اجناد جهاد سلطان
اسلام شمشیر علم فتح را با آلصوب تابش داد لاجرم بمقتضای اوضاع جنود رایت بایزیدخانی
که در آلصوب در مقابل اغورلو محمد بود روی بدفع خصمان آتش نهاد نهاد و سلطان جوان بر شمایل
شیر ژیان بجانب مجمع معاندان روی آورد و منجوق لوای آسمان سای را جهة تعرض الصبار عدا

مقابله برسمک صبا غضب کرد نظم چو شد رخصت قلب لشکر کشید • دران رخنه سد سکندر کشید • وجمعی از
خواص و مقربان جان فدای بایزید خانی قدام اقدام بجهنم افکنی پیش نهادند و از ابدان روئین تن خود
حرز عزای دلاوری را چون سپر ماه که در پیشانی مدخته بی مبالاه و محابا خود را بر سهام و رماح دشمن
عرضه دادند بنحوی از میان درع و خفتان هر کدام همچو کوهی بودند در کمر شان کوهر تیغ پنهان یا بر مثال قوت
عصبه و ملکه شجاعت و عصبیه بودند لیکن مودع در هیکل مطبوع ایشان نظم بکوشید مردانه مردان مرد •
که هنگام کین است و روز نبرد • چون سر رشته جنگ آزمائی را فیمابین بهم پیوستند و نوک سنانها
صدور کتایب اعدا را بیخته شد بمجرد تلاقی صفین و وصول مقدمه طرفین سپهسالار خصمان که اغورلو محمد بود
با تمام وفور جنود مردود بعد از تحقیق از صدمه عساکر منصور و از باس نیران صمصام از مقاومی بسیار دور
چون لشکر انبوه ظلمت که از ظهور تباشیر رایات صبح صادق گریزان گردد و چون گله وحوش و بهایم
که از مواجهه شیر منصور هراسان شود روی بهزیمت نهادند و در صدمه اول که روی بروی شدند
پشت دادند و همچنین میسره مبشره سلطان شاهزاده مصطفی با لشکر قرامان که هر یک از ایشان
در صف شکنی و مصارعت هم دست رستم دستان بودند و در مردانگی و مسارعت همچو باد صرصر
سبقت و پیش دستی نمودند و بالای کوه که مقر رایت قلب حسن بیگ بود نهیب نفس برده بودند
و بیک طرفة العین همچو کبک خرامان با پیان کوه نورد بران کهسار گردون مدار خصمان
رسیدند نظم یلان بر ستوران گردون شکوه • پلنگان بجولان ببالای کوه • و درین اثنا امرا و عساکر اناطولی
و یاد نما و عز نهاکه در پیش لشکر بودند اتفاق با قلب حسن بیگی مصادمه و مواجهه نمودند و او بضرب طوپ و تفنگ
جانسوز و زخم ناوکهای تیز دلدوز لشکر قلب را مضطرب ساختند و بسیاری از سرداران آق قوینلو را
چون گوسفندان مذبوح میان خاک و خون انداختند نظم چو بد دل شدت لشکر جنگجوی • بکش تیغ و
دست از دلیری بشوی • ناگاه دران حالت زد و خورد و در عین مکاوحه مبارزان عرصه نبرد که هنوز
علم عالم آرای سلطان مجاهدان از قلب لشکر مؤید از درون وادی جنگ گاه بمحل قتال آورد که
رسیده بود و جهت تنگی مجال محل جلوه گری آن انبوهی لشکر مؤید عنقریب ایستاده بمقام ازدحام

سپاه لواء ظفر را بر شاهق جبل و محل عدو بر جبل بالا بر کشیده بود ناگاه غریبان نادولی را که سپهسالار
ایشان محمود آقا بود در حین دست آزمایی مصادف و تلاقی زینل بیک ولد حسن بیک شدند
و الفصیاه پر از دحام غریبان سرخ کلاه چون شقایق لاله زار دامان در ایام بهار بر دامان کهسار
بر دمیدند و بمثابه روش کبک کوهساری دهن و منقار بخون اعدا خونین ساخته بر فراز کوه بر دویدند
و زینل بیک اگرچه از روی تهور قدمی چند در میان میدان نهاد و حمیت دلیرانه در عرصه جنگ
عرصه هر گونه بکاشته در پیش اقتدا اما هر چند پروانه وار جهت اطفاء چراغ دولت مجاهدان مؤید
خود را بر شمع رایت مصطفوی بیشتر میزد از سوزش پر و بال قتال و مصباح فتوح اهل حق بیشتر می
افروخت و ما اینجه رایت شجاعتش اگرچه بمنزله مرآت محرقه بود اما در برابری آینه سکندری
جناح علم دولت خود را باتش غبن و غیظ یکباره سوخت تا آنکه چون مرغ گروهه خورده در عین شکسته
بالی از آشیان زین بر زمین افتاد و صیاد اجل بدستیاری تیغ غازیان سر سروری او را
از بدن زندگانی او بنیاد انفصال داد از آنکه در عین اقدام میان معرکه التحام گروهی پیادگان
چالاک پیش نظر شاهزاده غازی قوایم اسب جلادتگر او را پی کردند و اعصاب دست و پای بارگی او را
چون عروق شریانی و رشته عمر و زندگانی او قطع کرده از پای در آوردند و سرش را از بدن جدا ساختند
و شور و غوغا یکبار در میان سپاه خصمان انداختند و شاهزاده سلطان مصطفی درین حال سر و فتوت
او رسید محمود آقا قاتل زینل بیک سر او را پیش شاهزاده بر زمین هلاک نهاد و شاهزاده فی الفور
سر خصم را جهت نوید مقدمه فتح و ظفر بخاک قدم والد سکندر منظر فرستاد شعر اترجی لقاء اللیل والصبح
شاهی علیه حسامها حسلة الصیاقلة • وجود لعهد ولیل وجهک مقبلا • کصبح به الدیجور لا شک زایل • بعد از آن
وقعه صفوف دلاوران از هر دو جانب چون سپاه انس و جان در هم آمیختند و از تراکم کتایب
و تراکم قواضب در فضای رؤس اعدا از مناکب آتش ملاهب گویا عنصرات آتش و آب در هم آمیختند
و یکدم سرهای خونین بی بدن و بدنهای جدا از سرداران متحرج بجای خون چون قطرات سیلاب اشک
خونین مهوران فضای کوه و هامون را فرو گرفت و در دست شجاعان تیغ و سنان مغافر بغبار

از مفارق و مغارق مفروق از مغافر بارق در سیل خون مثل حبابها بر روی جیحون انتشار پذیرفت بیت
دریای مصاف گشت جوشان ٭ کشته مبارزان خروشان ٭ شمشیر ز خون و جام در دست ٭ میکرد
بجرعه خاک را مست ٭ مرغان خدنگ تیز رفتار ٭ بر جوزدن خون گشاده منقار ٭ سر پنجه نیزه دلیران
پنجه شکن سنان شیران ٭ گویا دران انتظام معرکه التحام علاقه ازدواجی میان ذکور تیغ و اناث
حلقوم و حنجره حایض معاندان افتاده یا آنکه بعد از انتزاع زوجیت میان زواج ارواح و اجساد
اهل فساد از امضاء قاضی ماضی الاحکام حسام اهل جهاد بحکم مبتوتت کبری انعقاد ازدواج از هم
گشاده نظم تفریق نموده تیغ خونبار ٭ سر از بدن بدان یکبار ٭ بعد از قتل زینل بیک که بمنزله عضد و جناح
حسن بیک بود پر و بال اقبال او درهم شکست و سر رشته نظام آن سپاه از ان جنبهای لی التیام
بحبل متین صمصام القصال نمی پیوست درین هنگام تزلزل اقدام اعلام خصمان سپاه اناد ولی با لشکر
غربان آنجانب خود را القلب مضطرب حسن بیکی رسانیدند و در صدمه اول جمعیت آن غداران اعلام را
از هم گسسته پریشان کردانیدند ناچار پرچم علم قایم حسن بیکی چون گل رگان بنیاد شقاوت نهاد
وجهه جنه و سپر وقایت آن خسرو دیار شرقی چون رایت آفتاب مغربی در رعشه و اضطراب افتاد
و دران تزلزل تاب بلا روی ادبار از مواجهه لشکر منصور بر تافت نظم زرد و لرزان آفتاب خاوری
زان نرگه ٭ رخ بتابید و عنان را تاخت سوی باختر ٭ هنوز تمام طلایع و مقدمه الجیش سپهسالاران مجاهد
مصادم و مصادف صفوف قلب حسن بیکی نشده بودند که تمام امراء عظام او را بر خاک اهلاک
انداختند و از هر طرف گروه گروه از آن سپاه پرشکوه تهیه حصر و گرفتاری اعلام خاصه حسن بیکی
جلو ریزان تاختند چون معظم الیه معاینه دید که از اطراف و جوانب لشکریان سلطان بر قلب پریشان
او فراز رسیدند و حالت انکسار و اضطرار او را برای العین دیدند یقین دانست که اگر یکلحظه دیگر دران
ملحمه توقف نماید البته دستگیر و گرفتار اعمال نابکار خود خواهد بود و در مواجهه سلطان مجاهد خاسر شد
یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون ملاحظه خواهد نمود نظم لرزه در اعضا و باد سیم چو بید
روی خجل گشته و دل نا امید ٭ در انحالت یکی از امراء حسن بیکی که میر محمد بیک الباوت بود جبه نجات

و خلاص حسن بیک از راه ایثار تقدیم مقدمه نمود که چون بحسب شکل و شمایل امیر مشار الیه از دور
مشابهتی بحسن بیک بوده در پای علم او در قلب لحظهٔ پای اقامت فشرده و از دور هر کس
از دوست و دشمن او را حسن بیک پندارد و او را دران قدر فرصت فرار و گریزان از آن ورطه
قتل و خونریز از میان آن مهلکه مهلکه گریزانید و جان و تن خود را طفیل پادشاه کردانیده لاجرم
حسن بیک تمام حشم و خدم و رایت شاهی و علم را در معرض تیغ دشمن پرداز مجاهدان باز
گذاشت و یک سواره بی اختیار از معرکه پیکار فرار اختیار کرده روی بازگشتن بدشت و از
محل کارزار تا باردوی اهل و عیال خود که سه روزه راه بود بیک روز رسید و از خوف وصول
سپاه ظفر سلطانی چون شکار تیر خورده بازپس میدید و از سایه کوه و کمر میرمید و شب و روز
چشم انتظارش از بیم و هراس در شام نعاس نمی آرمید نظم خصم بدخواه تو در روی زمین گرشت کرد
تیرت اکنون در پس در خاک میجوید نشان ٭ عاقبت بگذاشت بار و برگ خود را پیش تو ٭ برگ زران و
زر افشان رفت چون باد خزان ٭ چون بقوت دولت و مساعدت تایید ازلیت جنگ
چنین مجمعی عظیم تا بانجام آن یکساعت نجومی نرسیده که کار اکثر آن خصمان نگونسار بغبار ادبار
و گرفتاری کشیده و غبار معرکه بفتوحات نسیم فتوحات از هم شکافتن گرفت و گرد ظلم بر دگاه ظالمان
باب تیغ غازیان انتفا پذیرفت جمعی از عساکر منصوره که علم و لواء منکوس حسن بیکی را از پای در آورده آمده بودند
و میر محمد بیک الباوت را که بحسن بیک مشتبه شده بود دستگیر کردند و امراء عظام و میرخیلان
عجم را همگی با اعلام منکوس در سلاسل و اغلال مکبول و محبوس می آوردند و از اتفاقات حسنه لواء
حسن بیکی را منکس و منعکس او لا نظر رایت معلای سلطان بایزیدی آوردند و در مقابل مجمع خصمان
مقاتل که اغورلو محمد و امراء عراق بودند علم دولت برگشته بدبرش را نمایان کردند دیگر اوراقوت مقاومت
و توقف نماند و بارگی آگیش را فی الفور بصوب فرار و ادبار راند و بسیاری از لشکریان و امرا
و ارکان اغورلو محمد و امراء تابع او بدست بایزیدخانی ما خود و دستگیر شدند و از عقب آن لشکر منکوس
و سپاه مقهور متعاقب گرفتاران بسیار اسیر و اسیر گشتند شعر کر و ظلم نفیهم اقدامهم فر و او طلم نفیهم

الادبار چون از پیر محمد بیگ النساوت حال وجود و عدم حسن بیگ پرسیدند کیفیت حیله فرار و اضطرار

او را بنوعی که گذشته بود شنیدند بعد از چند روز محقق شد که از جنگ گاه با معدودی قلیل تنگ

دل شکسته و مجروح خاطر بنواحی بر طاق آن کشور رسیده اند و لباس حیات مستعار را از ان ورطه

هلاک چند روزی بیرون کشیده اند لاجرم بعد از توفیق آنچنان فتح مبین و استعلاء لوای نصرت

آیین در همان محل استیلا و منزل ظفر جهت تحقیق حال لشکر مظفر و اجرای حکم سیاست بر جمعی از ان ظالمان

ستمگر خیام احتشام سلطان بر سپهر ابتهاج بر فراشتند و سه شبانروز علی الاتصال بامضاء

حکم حسام انتقام و انتخاب بعضی اسیران شوریده انجام اشتغال داشتند شعر ولقیهر افنا لا نیازع

ملکه و اولی لوری ما یملک من هو قاهر شعر بعد از استیفاء کامرانی بعد و برد آری و مخلص نوازی و استبقاء

زندگانی بعضی از مستضعفان مرحمت و سرافرازی سلطان کامرانی از امراء عظام و ارکان بهرام انتظام

ساخت و طرح مشاورتی درباب تعاقب حسن بیگ و تسخیر ممالک عجم بمیان انداخت اکثر امراء و اهل

دولت و ارباب شجاعت و صولت سخنان رامایل توجه ملک عجم و استفتاح کشور کسری و جم میگفتند

و در مرغبات و مهیجات کشورگشایی هرگونه کلمات از جمیع جهات می شنفتند که نظم چو که

شمشیر صلابت پذیر شعر تاج ستان آمدی و ملک گیر شعر چون خلف گنج فشانی بکن شعر تاج دهی تخت ستانی

بکن شعر اما محمود پاشا که میان ارکان بطلاقت بیان و وفور خردمندی و عاقبت اندیشی زمان

بر همگی تفوق و رجحان داشت و همیشه مطمح نظر را بر القاء مصالح اهل اسلام میگماشت بعضی مقدمات

مناسب در مخزن کلمات بلاغت مناقب بر نظر عرضه کرد و بعضی شواهد و مویدات در معرض عرض آورد

که چون مقصود اصلی سلطان مقصور بر تایید دین هدی است نه مجرد تحصیل ملک و دنیا است با اتباع

شهی نفس و هوی نظم در چنین رایت و روی تو روشن چو ین اند شعر آن رو آهسته که مردم از سکندر میگذرند

چون باقتضاء انعامات الهی تادیب ظالمان و تخریب خان و مان بقانون مشروع دفع صایل و رفع باطل

اتفاق افتاد و از خلوص نیت و علو همت سلطان چنین فتح عظیم دست داد که سالها موجب عبرت

دیده ستمکاران و مستدعی تنبیه خاطرهای سلاطین روزگاران خواهد بود اگر چنانچه عنان توجه این

مظفر بجانب ممالک عجم معطوف دارند و نظر استمام با استیصال کلی حسن بیگ و اولاد دیگر او

گمارند یقین که از مواطاة لشکر ظفر اقدام تمامی عرصه ایران که مقام اهل توحید و عرفان است الگد کوب آفات

گوناگون خواهد شد و تمام افواه و السنه ضعفا و فقرا ناطق بسبر زنش و ملام مضمون بصدق مقرون

ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون خواهد گشت و چون احتشام که همواره در مغازی

و مواقع التحام جو نه فتوح اسلام و انتقام کفره و عبده اصنام منصوب می بود در ین نهضت

البته بکینه خواهی اهل قبله اسلام و اعدام اعداء الد الخصام مدت مدید از ایام مصروف نباید نمود

و مع ذلک خلاصه افراد انسانی و نقاوه ملک سلمانی که اهل علم و کمال اند و اصحاب معنی

و ارباب باطن و حال بکثرت اعداد و وفوت افراد در ان ممالک عجم مشهورند و شرف رتبه

و شان ایشان در حدیث صحیح لو کان الدین بالثریا لناله رجال من فارس مذکور و مسطور است اگر از نظر

غائبانه سالها بدعاء دولت و مزید فرصت سلطان غازی مواظبت داشتند و جهة اعلاء اعلام

فتح و ظفر این سپاه دین پناه علم دعوات مستجاب می افراشتند چگونه روا باشد که از ین عزیمت سلطانی

در معرض محنت زوال ملک و مال و از لحوق وبال آزرده خاطر و منکسر البال شوند نظم بترسی که پاک اندرونی

شبی شعر بر آرد ز سوز جگر یا ربی شعر بخسبد چو مظلوم از آهش بترس شعر ز دود دل صبحگاهش بترس شعر حال آنکه باتفاق

عقلا و اطباق سلاطین کشورگشا بعد از توفیق ظفر بر دشمنان و غلبه بر اعدا در تعاقب دشمن گریخته

روزگار اصرار نمودن و با استیصال مخالفان متعاقبا بی تاملانه مسارعت فرمودن از روش پادشاهان

با تمکین دور است و در قانون خسروان پیشین مذموم و مهجور شعر علیک بزمهم فی کل معترک شعر و ما علیک اذا تهزم

عار اذا انهزام شعر از مت نفسک رشیا البغی مهما شعر الا بوارحیم ارض ولا علم شعر چون این کلمات نصایح انتظام

از وزیر عالیمقام موجب نظام مصالح اسلام بود سلطان بهرام انتقام زمام التفات سرادقات اجلال جهت

امضاء احکام لطف و قهر برافراخت و مجازاة عاصیان و معاقبه طاغیان را بر طبق خطاب مبین

وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین مقرر ساخت و فرداً فرداً از ان فتح در دیوان عام

مجمع محشر التیام تیغ سیاست و القاء بعضی سپاهیان و امرا قانون عدالت ولا تزر وازرة

و در حین ها مرعی میداشت فاما در رعایت آیین حماست و حراست و وقایت رسوم قوانین ریاست
خبری نامرعی بگذاشت و در باب عقاب مواخذه و عتاب چند مرتبه تعیین نمود و بعد از تشریح و تفحص
اسما و صفات و مراتب درجات مجرمان مقهور را بسه قسم مقسوم ساخت و جهه هر صنف نوعی
از عقاب طرح انداخت جمعی که از اعاظم سرداران و سپر خیلیان قوم آق قوینلو بودند صلاح دینی
و ملکی در ابقاء ایشان ملاحظه نفرموده زبان شرع روشن بیان بآیت عذاب یوم الفصل الذی
کنتم به تکذبون با ایشان مکالمه مینمودند و بعضی از اخلاف ملوک و سلاطین عظام که بتبعیت سپاه
خصما گرفتار شده بودند مثل میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفر که از جانب پدر احفاد میرزا
میرانشاه تیموری بودند اما بمناسبت دخترزادگی قرا عثمان بایندری ملازمت حسن بیک مینمودند
حکم قید و حبس کرده و چون امیر تیمور در حین غلبه قیصر سعید سلطان ییلدرم بایزید و اولاد او که مقبوض شده
اند وظیفه اعظام و احترام بجای آورده سلطان جم محمدی از روی مروت و مردانگی بمجازات
مروت جد ایشان امر بضبط و نگهداشت ایشان در قلعه اماسیه فرموده و امراء قراقوینلو را جهت
آنکه از توابع قرا یوسف بودند و انطاقیه همیشه از قدیم الایام این خاندان تقصیری را در معارک
ملجاوا از آفات هیجا مینمودند بحکم حقوق قدیمی اطلاق از قید و گرفتاری نمود نظم ستایش کنان نغز
مرز و بوم مروت زنویان و مردی زروم اما امیر محمد بیک الیاوت را که در زیر لوای حسن بیک آق قدر
زور و مکر نموده بود حکم صبر و نخچیر شد و عمر بیک ولد بایزید خان چاکرلو را هم با او در حبس رفیق کرد
و گروهی که در سلک خدام و سوقط و مردم نی نام بودند بحال خود گذاشته و بعضی از خدم که بهترین
صنعتی مثل طباخی و فراشی و سایر حرفها قادر بودند بخدمت لایق باز داشتند و اما اصحاب علم و دانشوری
و ارباب صنایع و هنروری را از میان معتوران و محبوسان بیرون آوردند و بمرحمت و شفقت سلطانی
و قدر استحقاق مخصوص بانعامات و ایادی کردند از آنجمله قاضی محمود شریحی که از فضلای معتبر عراق
عجم بودند و خواجه سیدی محمد بتبی که در دیوان حسن بیک مقلد منصب انشاء احکام و در سلک افاضل
و اماثل یکی نام بود و دیگر قاضی علی که بامامت و مصاحبت حسن بیک منسوب بود و در علوم شرعیه خصوصا

حدیث و قرائت بمهارت منسوب و بسیاری از فضلا و اهالی و مردم صاحب کمال که تفاصیل اسامی
ایشان منجر بملال است در حال باشفاق و مهربانی سلطان منظور گشتند و سالها در سایه عنایت سلطانی
بانواع نعم و کامرانی مسرور شدند و اکثر بمناصب علیه و مسانید سنیه رسیدند و آنچه از لوازم رعایت
و عنایت هرگز ندیده بودند درین آستانه کرم دیدند بیت مقادیر سپهر کهن مدار کرد همه کار شاهی
سزاوار کرد و اما شرح نفایس خزاین اموال و اسباب و تفصیل غرایب امتعه و اقمشه عجایب
از هر باب خصوصا خیمها و خرگاههای عالی قباب و اسبان عربی و استران و شتران و سایر دواب
چون زیاده از حصر دفاتر حساب بود و افزون از گنجایش کتاب کتاب لسان قلم متکفل حق اداء
همگی آن نتوانست نمود و تخمین و قیاس اهل کفایت و ارباب فراست تکمیل اولی نمود نظم سریر و سراپرده
تاج و تخت چندان که آن بر توانند بخت طرایف که شد زانبوه دلتنگ بلورین طبقها و خوانهای لعل همه بارتنی
اسبان با زین زر خطائی جوانان زرین کمر جهانداران از آن گنج اندوخته چو گنجی شد از گوهر افروخته و شه سلطان
کامیاب با ثواب و عساکر مسرت انتساب طوبی لهم و حسن مآب در نهایت گشاده دلی و شادمانی و در غایت
مرتبه بهجت بنفوذ مقاصد و امانی سپاس نعم سلطانی و لسان بیان و ارکان احسان و در شکر
بمقتضای امر و اما بنعمة ربک فحدث السنه اقلام منشیان بلیغ را بجز ترشیح نامه طب اللسان کردانیدند
و در جمیع ممالک اسلام اولیاء دولت را غنچهای دل شادمان چون گلهای گشاده دهان بسحرگاهان
متبسم و خندان شد و منطق بلبلان گلشن آرای آن شاکر نعمتان چون شکوفههای دهان گشاده
دهان گشت شعر اذا الدوحة العلیا فسا نفحت ؛ فانما کل صبح فی فوادما الازاهیر فاعجب لبعض صار بالتسبیح ناظرا
واعجب لبعض بالمطالب شمر؛ و اما اعداء آنخاندان خلافت را اوراق رخسار از هبوب دبور ادبار
چون اوراق خزان دیده روی بزردی و پژمردگی نهاد و غنچهای دل مقبوض شان چون شقایق با شکفت
چندین گره از حسد و نفاق در درون سینه مضمر و مدخر افتاد لمؤلفه دل دشمن چو غنچه پر گره گشت که گل در فتح
شد آمد گلگشت نسیم فتح بر دشمن گذر کرد ؛ چو آتش در دل و جانش اثر کرد ؛ و در امهات بلاد روم خصوصا
دار الخلافه قسطنطنیه و دار السلطنه ادرنه دار الملک بر ساحت سپاس موهبت تهنیت و شکر منت آن جمعیت

و تهنیت حکم آیین بستند بها و عقد مجلس سرود و شادمانی نمودند و شکرانه این عطیه کبری در هر شهری از معظم
صدقات و خیرات جدید جهت این نعمت بر مزید تعیین نمودند و اکابر علما و ائمه و مشایخ را بقدر
مراتب و قانون رواتب و وظایف انعامات کلی هدی و ارسال کردند و هر کس از اولیای دولت
و هواخواهان حضرت برکات خسروانه یاد آوردند   چو بر خوان نعمت سماطت نهند   بفضل بسا
کرت ره دهند   چو نعمت نشاید که تنها خوری   ز محتاج و یاران تو یاد آوری   و از جمله فواضل
صدقات و تبرعات سلطان که بلطف تقدس شکر لسانی در مقابل این نعمت یزدانی باد ار رسید یک کلمه
جامعه بود جهت تعمیم مرحمت پادشاهانه و یک لفظ طیبه که مشتمل تحریر و املاء چندین هزار معنی دلپذیر
بود در صحایف زمانه چنانچه یکبار از این تقریر و اقرار فرمود که هر قدر رقیه که بر ربقه رقیت سلطانی
مقید باشد همگی خالصا لوجه الله آزاد باشد و مع ذلک هر کدام بقدر استحقاق و قابلیت موعود
اضعاف عنایت و تربیت امیدوار و شاد باشند بعد از ضبط نواب و حساب موازی چهل هزار مملوک
خاصه سلطان که اکثر بندگان زرین کمر ماه سیما بودند بر طبق نشو و نماء مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بمرتبه احرار رسیدند و بآن یک لفظ خیر الخواتم که از رقید تکلم اطلاق فرمود آزادگان جهان از ربقه رقیت سلطان
بر حسب الانسان عبید الاحسان در کشیدند للمولف   آزاده کسی که بنده اوست   دی شاد دلی که دار دش دوست
و همچنین بیک لفظ گهربار که بر همان نسبت مرحمت علی العموم فرمود آن بود که موازی یکصد خروار درم نقره
که هر خرواری یکصد هزار اقچه رومی باشد و امرا و لشکریان در این مدت بطریق استقراض
از خازنان خزانه عامره ستاده بودند که بعد از رجعت سفر از ولایت و اقطاعات خود بتدریج
ادا نمایند بیک کلمه اجمالیه از روی ظهور مرحمت و صنعت جمالیه بر امرا و سپاه بخشود و جمیع قرضهای
ایشان را بالقاء یک سخن خوش ادا موفق فرمود شعر   ولیس بمشغول الیدین عن الندی   اذا شغل
الیمین حسامها   اما از روی کلیت و احاطه نشر جلال و باظهار صنعت انتقام از اعدا بر روی بال حکم
اجمالی فرمود که همگی امرا و خواص سپاه خاص حسن بیگ را از جماعت آق قوینلو نزد هر کس محبوس
و در قید اسار باشند بی توقف بنظر قهاری سلطان آرند و هیچ آفریده را از آنجمله بکام خود علی الاطلاق

نگذارند چون اکثر اتفاق محاربه و قتال و اول صدمه صفوف جدال بحسب اتفاقیات توفیقات
ان الفضل بید الله در دست سمند سلطانی در نبردگاه از کتایب و سرایای بایزید خانی ظاهر شد و سطوت
دولت روزافزون سلطان نوجوان بر جماهیر اعدا قاهر گشت از میان شاهزاده نامی بخت بیدار
و امرا و وزرا و کبار بحسب عدد و عدت اسیران و مقیدان و مقتولان که بنسبت چاکران و تابعان
بایزید خانی معروض عرضگاه سلطانی شد از سایر عساکر ظفر مآثر اکثر و اکثر بودند و بعد از ملازمان و توابع بایزید
خانی جماعت دلاوران سوار و غربان پیاده آماده ولی که مصادف قلب کشور حسن بیگ شده بودند
از دیگر لشکریان مقیدان و اسیران خود بیشتر و بیشتر نمودند نظم   عنان برزد ز هر سو شهریاری
سپهداری رسید از هر کناری   و جهت آن مجمع یوم عرض و مقتل عام هنگام اجرای احکام صمصام
انتقام سلطان خورشید سطوت صباح روزی التعیین فرمود که عرصه افق شرقی در دریای خون لعل منجلان
غرقه شدن گرفته بود و خسرو شارق بهجت شارق از درون کشتی پرخون گردون برآمده نعل توسن
شد رفتار بر مغافر و مفارق دشمنان منیع و دهر زال دهر بوقلمون رخسار ز شرمندگی و زردروی
مهر گردون را نفر خندگی گلگونه خون نثار دیده محزون گلگون مینمود و حکم قضا امضای سلطان شدید
الانتقام از وقت بامداد تا غروب شفق خونین شام ز شتال حریان شمشیر قاطع و صمصام سفاک
پیوست که همگی طایفه آق قوینلو را یکان یکان در نظر سلطان گردن زدند و بتیغ ماضی الاحکام
بآن قتل و قمع در رفع مفاسد القوم فاسد کردند تا آنکه شش هزار مرد نامدار از آن طایفه نگونسار
بعداد آوردند شعر   شریک المنایا والنفوس غنیمة   فکل ممات لم تمته غلول   چون سه روز منزل فتح
با جرای سیاسات پادشاهانه اقدام فرموده در آن سلک معاودت مقرر داشت که
در هر منزل چهار صد کس دیگر از مردم محبوس آق قوینلو بقتل آورند و اجساد آنجساد و منظار عبرت را
جهه اعتبار دیده اشرار در هر منزلی بجای گذارند و درین طریقه عود چون بقلعه قراحصار از ولایت
حسن بیگی رسیدند و اهل قلعه و مملکت در پناه حصار و بجایت در و دیوار استوار خزیدند حکم سلطانی
شد که بی توقف مبارزان قلعه گشا انحصار کهسار را که در حصانت مشهور روزگار و اعتماد اهل

آن اقطار بود در حیطه تسخیر آمده و تمامی همت رفیع را بالقلاع بنیان آن حصن منیع برگمارند لاجرم دارای
قلعه که داراب بیک زیناک از امرای عظام آق قوینلو بود و در زمان دولت قاهر سلطان سکندر مکان
دارای عجم مجد خانیکوب و مغلوب نموده و از خوف و هراس سپاه مجاهدان که در فتوح حصون
گردون موید بتائید یزدانی اند گردن بانقیاد و تسلیم قلعه فرود آورده بسر و مال امان خواستند
و کوتوالان ترکمان را از بالای قلعه فرود آورده کنگرهای حصار را باعلام فتح حصار را باعلام فتح
همایون برافراشتند و حصنی چنان معتبر با ولایت و توابع بسیار و معدن زاج که داخل آنجا بود
با منافع تمشیات در تحت تسخیر نواب کامیاب درآمد حضرت محمد که با دعوی شیخ و تاج از شاهان شمشیر بستد
خراج کلید کرم بود در روزگار گشوده با آن قفل چنین حصار را بعد از فتح و تسخیر مهمات قلعه و مملکت
سلطان آهنگ مبادرت بجانب دار الخلافه قسطنطنیه فرموده و امرا و عساکر را بنوازشهای پادشاهانه
نواخته هر کس را رخصت رجوع بمسکن مالوف خود نموده نظم منت خدای را که علی الرغم حاسدان
منصور گشت رایت سلطان کامکار آمد بسوی مقر شرف باز دوستکام تایید بنیش و اقبال بر یسار
در بیان نکات نشان فتح سلطان از القاء الهام ربانی بمعانی قرآنی از تحریر بشارت نامه سلطان قدیر که منشیان
دیوان التقدیر بر لوح محفوظ کتاب حکیم خبیر بتصویر و تسطیر فرموده اند و نوید فتح و ظفر ابدی بمسامع اولیای
دولت و دین محمدی باین تقریر دلپذیر تفسیر نموده که الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون
فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء
وهو العزیز الحکیم و چنان مفهوم و مستفاد میشود که از غایت خلوص نیت و عقیدت آن سلطان
سپاه جهاد را موافقت صوری و مناسبات معنوی با کارخانه ظهور نبوت سلطان الانبیاء علیه صلوات الله
تعالی بشواهد حق الیقین بآیت کلام مبین ثابت و متبین است که بزرگترین آیات مناسبات و روشنترین
امارات این عنوان فتح نامه سوره روم است و مطابقه واقعه قدیم با این حادثه آنجا غار
رموز و اشارات قرآنی معلوم است و پیش اهل کمال دانش و بینش مبرهن و روشن است که کلام قدیم
الهی را آثار و احکام ابدیست و مصداق آن وقوع این فتح و غلبه روم در زمان دولت و ملت محمدیه

و تحقیق این واقعه جدید از روی تطبیق بران قضیه عتیق موقوف باشارتی دقیق بنسبت و شان
نزول آیه کریمه است در تعلیق این سر و نکته ظاهر التلفیق اما شان نزول منقول از کتب احادیث
و تفاسیر است و نکات و دقایق تلفیق از واردات خاطر کثیر این فقیر حقیر والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل قصه شان نزول آیت بشارت مؤدی بمقتضای تیسیر آن نظر لطف خفی او هادی طریق حق
صلی الله علیه و آله و سلم ان غلبت اولیاء الله علی الاعداء آنست که در زمان انتشار پرتو عالمتاب نور محمدی و در
حین اشتهار ظهور فتوحات بدست مجاهدان دین احمدی اتفاقا بدستور زمانهای قدیم میان
اکاسره عجم و قیاصره روم علی الدوام معارک قتال بهم پیوسته بود و هم دران زمان اکثر صحابه کرام
دعوت نبوت را در اقوام عرب و دیار حجاز مگر اجتهاد در میان میدان جهاد در بسته ناگاه
در مجمع سپاه اهل ایمان و مشرکان و منافقان از حدود روم و عجم خبر رسید که سپهسالار فارس آنکه
موسوم بشهریران بود از امرای عظام و سپهسالاران کسری حکومت سرحد ایران و روم مینمود با سردار
و سپهسالار لشکر قیصر که یحنیس نام بود مصاف بزرگ اتفاق افتاد و فتح و غلبه بگماشته کسری را
دست داد و لشکر روم را از لشکر کسری عظیم روی نموده و قیاصره چون دران اوقات ضعیف بودند
تدارک آن فتنه و آشوب اهل عجم نمیکردند و لا یزال بر بلاد روم تا قسطنطنیه تاخت می آوردند بعد از انتشار این
اخبار میان مجامع مومنان و کفار چون بیشتر اهل مکه و حجاز تابع کسری و بر کیش مجوس بودند از روی
مسرت و ابتهاج لشکر آتش پرستان را می ستودند و بر لشکر اسلام از آل و اصحاب کرام باین استیلای عجم
بر روم استبشار و شادکامی اظهار مینمودند چرا که رومیان چون اهل کتاب و تابع نبی بحق بودند با مسلمانان
با عیسویان برادری و صداقت دعوی میفرمودند و در میان همیشه سلسله مناسبت حضرت عیسی را از ظهور نبوت
حضرت عیسی با حضرت مصطفی علیهما السلام الا وفی نص ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد فیما بین موکد و ممهد میکردند و جهت
نشانه تشابه قلوب مودود و قرب عهد موعود آیت محبت غایت اقربهم مودة للذین آمنوا الذین
قالوا انا نصاری باستشهاد می آوردند فاما اهل فارس همه آیین مغان آتش پرست بودند و در دین
مجوس پیغمبری زردشت قرار میدادند چون اعراب و اهل حجاز فرمان بردار کسری عجم داشتند در کیش

و مذهب نیز هواداری و موافقت عجم را از دست نمیگذاشتند و بر آن اصحاب عظام مدتی ایذای در

اهل کتاب باین عبارت شماتت انتساب که ظهر اخواننا من اهل فارس علی اخوانکم من الروم و انکم

ان قاتلتمونا لنظهرن علیکم خطاب پر عتابی از روی تحکم و تحکم میکردند و هر دم دلشکستگی و خاطر آزردگی از

اخبار نکبت روم بر اهل اسلام می‌آوردند تا گاه جهت تسکین خاطر حضرت رسالت پناه و آل و اصحاب

کرام علیه و علیهم السلام تسلی نامهٔ بشارت سوم الم غلبت الروم نازل شد و سکینه و آرام تمام سینهٔ اسلامیان

حاصل گشت تا آنکه روزی ابی بن خلف از منافقان بمکه از صحابه کرام در القاء مقوله کلام جهت هواداری

فارس زبان دراز نمود و بنابر بشارت قرآنی این گونه کلمات بر زبان اسلامیان نیز در جریان بود

که فرحتم بظهور اخوانکم فلا تفرحوا فوالله لیظهرن الروم علی فارس اخبرنا بذلک نبینا صلی الله علیه و آله

و ابی بن خلف از روی عصبیت جاهلیت تکذیب این حدیث و آیت میکرد و اما صحابه کبار را از خاطر اخبار

نبی مختار و صدق وعدهٔ پروردگار بغایت ساکن و مطمئن بود در معارضه ابی بن خلف و امثال او

مباحثه و مکاوحه بسیار بمیان آوردند و از طرفین تعصب و هواداری و جهت تصدیق و تکذیب آیت

کریمه روم بده شتر سرخ موی گرو و نذر بموعد سه سال مقرر کردند و بعضی از صحابه چون این مباحثه

و معاهده را در صحبت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه نقل نمودند آنحضرت فرمودند موعد سال را

بهفت سال مقرر دارید و گرو و نذر را بر صد عدد شتر مضاعف کنید که وعدهٔ خدای تخلف پذیر نیست

و بمضمون ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله ریب و اشتباهی بقلیل و کثیر نه و سبب زیادتی زمان وعده سال

تا بهفت سال افزودن آن بود که حضرت رسالت پناه باصحاب معنی بضع سنین را از سه سال بر احتمال

فرمود دیگر باره اصحاب عظام با ابی بن خلف در موعد شرط از سه سال تا بهفت سال افزودند و گرو را

هم بصد شتر سرخ موی مقرر نمودند تا آنکه در سال غزای حدیبیه که هفت سال از مغلوبیت روم گذشته

بود ناگاهی بلطیفه عزیزه از الطاف غیبی جهت مخالفت شهریاران سپهسالار کسری با پادشاه خود

و توجه بدیار روم و ترتیب یافتن از قیصر دیگر باره رومیان برهنمونی شهریاران لشکر با نتقام فارسیان

برانگیختند و درین نوبت که لشکر روم و عجم در معرکهٔ جدال بهم آمیختند هجوم و غلبهٔ روم بطبق وعده

الٰهی

الٰهی روی نمود و حق تعالی باب فتح و نصرت بر اهل کتاب بر گشود بنوعی روم تسلط بر عجم یافتند که تا

نزدیک مداین که تخت کسری بود بتاراج و یغماگری شتافتند و این فتح رومیان و غلبهٔ آن [illegible]

بر مجوسیان بسمع شریف حضرت رسالت و اصحاب صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در غزای

حدیبیه رسید و ابی بن خلف در روز احد در حین مبارزت میان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

و سلم و آن معاند جهنمی از تیغ و دست دشمن گداز مصطفی علیه السلام نیم مرده و زخم خورده بمکه باز گشته

بود و بهمان الم و غم از دار حیات بصوب دوزخ ابدی در گذشته و صحابه کرام یکصد شتر معهود

را از ترکات ابی بن خلف و اولاد او استیفا کردند و مجدداً بآن بشارت الٰهی و بظهور

لطایف الطاف نامتناهی ایمان یقینی افزوده شتران را بحضور حضرت آوردند و آنحضرت

از کمال استبشار همگی را بر مستحقان و فقرا اهل ایمان تصدق و قسمت کرده و حق سبحانه و تعالی

وفا بوعده و بشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات از عالم غیب بشهادت آورد اکنون چون صورت وقعه سلطان مجاهد

ملت محمدی با دارای فارس و عجم از چندین وجه و چه با سبب نزول سوره روم موافق بود و بکمال فرخنده

رسوم ظهور دولت مصطفوی مشابه و مطابق مینمود لاجرم بقانون دلایل حرفی و شواهد جفری از

اشارات عالم معانی اظهار بعضی اسرار نهانی این آیت فرقانی مودی شد و این واردات غیبیه

تیمناً و تبرکاً معروض انظار ارباب هدی گشت و الحمد لله تعالی باب التأویل کلوا ان الفتح مفتوح و فتوح

الفتوح المعنویه لجنود سلطان الروح ممنوح فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند

آنچه مسیحا میکرد وجه اول آنکه چون نظر علماء راسخین بلکه بر کافه اهل حق و یقین پوشیده نیست که در نظم

بلیغ النظام قرآنی در بیان معانی و اخبار بعضی واقعات استقبالیه که محقق الوقوع است بصیغهٔ ماضی

گاهی می‌آید همچنانکه حمل و وقوع مضمون مستقبل غلبت الروم بلفظ ماضی محمول میشاید بنابرین قاعدهٔ بیانی

صرف و معانی این وحی قرآنی بهر کدام از واقعه روم و فارس در اخبار سابقه منقول است معقول و مقبول

مینماید و برین قضیه حادثه هم بی نیاز و معارضی از احادیث و اخبار محصول میگردد چرا که مضمون لسان

جلیلین سیغلبون فی بضع سنین با وجود صیغه استقبال هم باقی بر تحمل و احتمالات منطوق رمز و اشارات کلامی

را در اظهار وعید و عده لله الامر من قبل ومن بعد هم برین معانی اشتمالست و سزاوار تقدم کلام قدیم قدیر دوام
ظهور و ابدیت تماثیل و اطراد احکام آن حکیم خبیر است و کلمه فی ادنی الارض مصحح بکسر مرجح صرف آیت اشارت
است برین واقعه حادثه که سال سپاه روم و فارس ظهور نموده و این حمل بنابر شمول و احاطه مضمون
قرآنی بر رموز خفیه معانی عیانی و اسرار جفریه و اشارات حرفیه نهانی منافی صرف معنی نزول و قصه اول
نخواهد بود چرا که بر وفق تفاسیر معتبره و بر طبق کتب تواریخ معتوره نقول محل مغلوبیت روم از فارس در عهد
سابق در ارض دیار بکر بوده و در بعضی نقول در فلسطین شام و تفسیر ادنی الارض باقرب ارض شام
الی الفارس نموده اند و وقوع این حادثه جدیده میان روم و فارس در نجوم ارز الروم بوده
که جهت آنکه سرحد روم است باین لفظ موسوم است و بر سیاحان ممالک علوم و سیاران
مسالک فهوم ظاهر است که صدق ادنی الارض بران محل فتح سلطان ملت محمدی اهتر و بیشتر
از فلسطین و دیار بکر است و آن واقعه مغلوبیت امرا روم ایلی مثل خاص مراد و عمر بیک رومی از لشکر ملک
فارس اولا در ان محل ادنی الارض اسم در تطبیق آیت کریمه مؤید دیگر است و اتفاقا غلبه سلطان روم
بعد از هفت روز که نهایت عدد ایام بضع بود بمضمون سیغلبون فی بضع سنین هم بحقیقت پیوست و مع ذلک
کلمه اصل غلبه حسن بیک و سلطنت او بر ممالک عجم و مسند نشینی کسری و جم در بضع سنین یعنی
البضع بود چرا که جوهر حروف بضع لفظا و حرفا برین موجب بحساب می آید ب ض ع ۲ ۸۰۰ ۷۰
که سال سنه هشتصد و هفتاد و دو هجرت بود و در هشتم آنسال در نهایت سنین بضع که سنه نهصد و هشتاد و
سه است این غلبه روم در هما نجد و نجوم که ادنی الارض روم بود تحقق نمود و چون غالبیت و مغلوبیت
هر دو در ادنی الارض واقع شد ظرف فی بضع سنین صله و معمول هر دو عامل از صیغه مجهول که
است و صیغه معلوم که سیغلبون است میتوان داشت و بدین تقدیر صورت انهزام اول امرا
روم ایلی از اهل فارس و حسن بیک و مغلوبیت ایشان از روم ثانیا باعتبار عدد ایام بضع باعتبار
آنکه مغلوبیت و غالبیت هر دو در سنین بضع است موافق تاویل سابق و هم مطابق این خبر صادق است
میت حجت اوست واضح و واثق نحن اوست سابق و لاحق و به نبئ آنکه از قصه و شان آیت کریمه

هویدا است که معارضه اصحاب کرام نبوی با جماعت منافقان و مشرکان جهه غالبیت و مغلوبیت
اهل روم و فارس ناشی از مناسبت اهل اسلام است با اهل کتاب بمواخاه دینی روحانی نه
آنکه مجرد تعصب و هوای نفسانی بوده بهواخواهی برادران و دوستان طینی جسمانی و لهذا
در محاورات همیشه ذکر اهل روم باین عبارت محبت مضمون نموده اند که اخواننا الکتابیون
میگفته اند و در غمخواری و تاسف از ایشان بمغلوبی از فارس حضرت سبحانه و تعالی تسلی نامه
سوره الروم را از لسان وحی می شنوانند و بدین قیاس جلی مناسبت جلی السلطان دین محمدی با
روحانیت مقدسه احمدی و آل و اصحاب و تابعین بسیاری زیاده از اخوت رومیان
ازمان با آن نادیان نور ایمان ملاحظه میتوان نمود چرا که نسبت نبوت و فرزندی روحانی
و هم نسبت هم نامی و هم نشانی این سلطان محمد نام و این مجاهد صمصام با آن مظهر نبوت و ابو
اهل اسلام بر عالمیان عیان بود هر آینه آن غلبه و استیلا چنین سپهدار شریعت نبوی و [illegible] فرزند
طریقت مرتضوی بر اعداء بدخواه و دشمنان اهل البیت در عالم معنی باعث ابتهاج و مسرت زیاده
بر آن قضیه سابقه باضعاف خواهد بود بلکه از غایت مناسبت فی البین این بهجت روحانیه [illegible]
قیاس با آن نتوان نمود بنابرین مقدمات صادقه و مویدات لائحه درین غالبی و مغلوبی روم و فارس
ابتدا مغلوبیت روم بوجهی در اول سنین البضع بوده باشد که سال غلبه حسن بیک بر جهانشاه
میرزا و دارای عجم بود زیرا که سلطنت خاندان جهانشاهی و پدرش قرا یوسف در ملک عجم از مبادی ایام
تائید و امداد خاندان این قیاصره اسلام موجب رابطه و مناسبتی محکم است چنانچه در کتب کتاب البدایه
خانی مذکور است و حالت صدق الحب یتوارث در حالات و اخبار آثار ایشان مشهود و مشهور است و صورت
مخالفت اصلی و منافقت جبلی خانواده حسن بیکی از عهد قرا عثمان خصوصا در مقابله و مصاف تیمور
با یلدرم خان در داستان ایشان مسطور است و صدق قاعده کلیه البغض یتوارث در عاقبت حال حسن بیک
از عهد قرا عثمان خصوصا در مقابله و مصاف در عاقبت حال حسن بیک را از جد باین خاندان قدرت در کار
ظهور است لهذا از اخبار ناقلان ثقاه مسموع شد که از مغلوبیت جهانشاه و غلبه حسن بیک بر جانب

سلطان سپاه بسوم ظهور و خروج نموده و بمقتضای کلمه مرتضوی کسر عدو و صدیقی داخل فی عداوتی
بر کسر و انکسار رجال شاهی و اولاد تاسف و دل نگرانی منفر موده هر آئینه برین منهج تقریر علیه حسن بیک
بوجهی که در اوایل حال فی بضع بوده و دیگر مقهوری و مغلوبی او از سپاه سلطان مجاهد در اشتهار سنین تقع
بروفق وحی ربانی ظهور نموده محقق صدق آیت کریمه روم است و قوت دین اسلام و بهجت ارواح طیبه
نبوی و اصحاب از این واقعه هویدا و معلوم لهذا این آیت بشارت غایت بمسرت مایه مشعر بالانشا
یومئذ یفرح المومنون بنصر الله ینصر من یشاء اختتام یافته و پرتو صبح صادق الیقین بر جهان اهل صورت
و معنی عیان تافته شد موافق کلام ربانی با همه کارهای سلطانی این فضیلت رفضل ز دولت تا نگویی که کار سلطنت
داستان دوم از میمنت آثار در بیان وقعات متنوعه و حادثات متفرقه متفرعه بر توجه سلطان الخاقان
ایران ... انصار ارکان دولت و عساکر بهرام صولت در ایام سکون در دار السلطنه از روی فراغت
و تمکین و گفتار در تفاصیل محاربات و فتوحات ارکان دولت سلطانی که فیما بین شهور سنه تسع و سبعین و
ثمانمائه تا اواخر ثمانین اتفاق افتاده و ذکر بعضی امور عظیمه قتل الیجا اغورلو محمد ولد حسن بیک و سایر
حوادث عظام که در آن اوقات دست داد کار فرمایان سپهر تقدیر و بزم آرایان انجمن تدبیر چون در عرصه
فتح و اقبال حجره استکمال جاه و جلال بمعاونت مظهری از مظاهر تائید ذو الجلال هر روزه در روی
روزگار طرح تازه اندازند و اسباب تعاون یکدیگر در معونت و اسعاد سعادتمندی مرتب سازند
یقین که تدبیر در مدبران ظاهر بین و مخالفت مدبران مهجور از نور الیقین عایق نظام آن دولت مؤید
نتواند شد بلکه از توافق اتفاقات حسنه هر مخالفتی از اهل خلاف باعث بر ایتلاف مصالح السعادت
ممهد خواهد گشت زیرا که ظهور دولتهای خداداد در امامت و شاه و در حد رد در عداد مهمات
است و استقرار مبانی سعادت اهل اسعاد در انمی صمه مشاجره اهل عناد بر سنت معتاد
فساد یکی از شرایط و مهمات است   با قضا سود کی کند حسرت   خون مکردان بیهوده جسارت
هر چند که این حکم استقرائی در هیچ صورت تخلف نپذیرفته فاما در تتبع و تتابع بعضی حالات
سلطان این تعینات و بدیهیات گرفته چنانچه بعضی من تابع که از ابتدا تا تاریخ جلوس سلطانی

و ظفر مکرر در جمیع اطراف ممالک کفر و اسلام خدام این دولت عالی مقام را میسر شده بود و در
هر جانب هر چند معاندان حاسد و حاسدان مفسد انگیز رخنه گری در ملک و جاه سلطانی میکردند و بدنیه
اضرار در آزار مقیمان هر دیار بتدبیرات پیش آوردند بر طبق کلام حکمت التیام الحسود لا یسود اصلا سودی
از ان القا منفاسد نمیدیدند بلکه وخامت عاقبت آن حسد و نقصان را هم خود بخود میکشیدند نظم
بوقت صبح شود همچو روز معلومت • که با که باخته عشق در شب دیجور • و چون ذکر نموداری از آن وقایع موجب تنبیه
و منقط دیده عبرت ابصار است ایراد حوادث آن ایام را در رو گفتار التزام نمود گفتار اول در فتوحات سلطانی
که با رسال ارکان خلافت و عساکر ظفر مآل بوده و سلطان حیدر اوان در دار الخلافه توقف نموده فتح اول
در تسخیر قلاع معتبر قرامانست چون منشاء مخالفت حسن بیک با سلطان اسلام و باعث کلی بر ارتفاع فتنه
و فساد آن ایام با وجود بعضی وقعات موجه که در بدایت حال فیما بین اتفاق افتاده بود که حسن بیک
بحمایت اولاد قرامان و ارسال امرا و عساکر آق قوینلو بجانب ولایات قرامان در ان ایام
اقدام نمود بموجبی که سابقا مذکور شد اگرچه جمیع آن سپاه سیاه بخت آق قوینلو و سپهسالار
ایشان که یوسف بیک بایندر بود در ان اقدام مقهور و ماخوذ شدند فاما اولاد قرامان
چون از جنگ گاه بفرار خلاصی یافتند و مخل قرار و ادبار ایشان داخل دیار قرامان بود و وقوف تمام
بمداخل و مخارج آن محلها داشتند بی توقف بعد از خلاصی از ورطه هلاک یکبار دیگر گاه معهود ... و دیگر
باره پیر احمد بیک قرامان اغلی بمناسبت دیار بعد از فرار لشکر انکسار آق قوینلو در قرامان
بقاسم بیک برادر خود نبوشت و قاسم بیک در جبال و مواضع صعب در آن ایالت متحصن بوده دو روی
از گوشه احداث فتنه و انشاء شیر انگیزی می نمود و در اثنای مقابله سلطان با حسن بیک با نواع حیله
و تردید و بهر نوع التقاع و تدبیر بتسخیر قلعه سلفکه از الطریقه سرقه باز بتصرف خود در آورده و در بیار
ولایات قرامان انگیز انواع فتن و فساد میکرد و چون پیر محمد بیک هم بعد از انکسار و فرار
حسن بیک از ان معرکه مخذول بار خلاصی یافته بطرف قرامان گریخت و با برادر خود قاسم بیک
در قلعه سلفکه بهم آمده در قصبه ارمناک دیگر باره در صدد فتنه انگیزی و لشکر کشی افتاد و بر شهر لارنده

خروج نموده بسیاری از اموال و جهات رعایا بتعدی بستاند و بیداد بیشه مملکت اندرون
به بیداد خود خلق را از سکون هرآینه بعد از عودت سلطان از سفر ایران زمین و سکون و تمکن بر سریر
سلطنت در دار الملک قسطنطنیه با طهماسب خاطر و تمکین خیال استماع فرمود که دیگر درین ایام استعداد
سفر ایرانی و مخاصمه و مقابله با جسن بیک باز از آل قرامان و تعرضات بسیار نواحی آن بلاد و دیار
قرامان رسیده و مجدد داعیه تسخیر ممالک پیر احمد بیک و قاسم بیک هر کدام لشکری با استقلال
کشیده اند هرآینه سلطان دین محمدی احمد پاشا کدوک را بکرات از طرق و مسالک قرامان
و از شعاب صعاب آن مملکت بنهضت و لشکرکشی بر آل قرامان نموده بود و از غنیت تدبیرات
محاربات و مدافعات آن جماعت محیل بکثرت تجارب در محاربت قرامان فرستاد و احمد پاشا
با سپاه آراسته متوجه استیصال مخالفان شد و اول بشهر قونیه توجه نموده در انجا بشاهزاده
سلطان مصطفی که در انولا پادشاه قرامان بود بهم پیوست و از انجا بی توقف متوجه شهر لارنده شده
لبکینه و طهمیسان تمام نشست و قبل از تقدیم مقدمات جنگ و جدال رسولی کاردان بجانب
پیر احمد بیک ما از روی ملایمت و استصلاح فرستاد و با تمام اولاد قرامان چنان اظهار کرد که از جانب
سلطان مامور است بالقاء صلح و صلاح در میان و کفیل است در تفویض مملکت موروثی ایشان
بدستور زمان ایالت پدران مغفرت نشان آل عثمان چون ایلچی به پیر احمد بیک روانه
ساخت و تردد تمام در دل اولاد و اعیان قرامان انداخت و باعث تردد مردم قرامان انکه
از امتداد مکاوحات و ضعف و ناتوانی ایشان از مقاومت و معادات با آنچنان
خصمان قوی دست و غالب بغایت منزجر و بی طاقت شده بجز استناد بمخالفت در معرض
انواع مخافه استبداد می نمودند رای فرمانیان جهت توجهش معتاد و رعایت سنت آبا و اجداد
قرار یافته بطریقه استغدار و استغفار مایل گشته و اکثر صنادید و اهالی قرامان با این اصلاح ذات
بین راضی و قایل شدند چون ایلچی احمد پاشا به پیر احمد بیک رسید و بنا بران مراسله
بانتظار و اختیار عثمان از میان عرصه مخالفت و مخاصمت بار کشیده هنوز ایلچی پیر احمد بیک نزد او بود

که احمد پاشا با لشکری آراسته و همگی بکینه خواهی علی الرجوع آهسته بسرعت تمام از عقب او رسید پیر احمد
در صدد ضیافت و مهمانداری ایلچی بود که غلغله وصول لشکر در میان مجمع افتاد و هرکس حمایت
خون و عرض خود نموده روی بفرار نهاده بذات خود پیر احمد بیک و توابع خود را نیز از مشقت میان
بعضی بیشها و درختان انداختند و لشکر سلطان تمام معسکر و تمام لشکریان قرامانیان را بتاراج داده
بتوسن عزم صایب همگی اشیا را بیغماگری تاختند و جمعی کثیر را مقهور و گرفتار ساختند و بار دیگر بجانب شهر
لارنده و توابع معاودت نمودند و در انجا چندین قرغانهای طوپ بعزم قلاع و حصون انجا بلند
ترتیب فرموده و بار دیگر با سپاه و حشمت تمام و لشکر آراسته با همگی جوانان دلیر و مقدامی و لوخواسته
متوجه تسخیر ولایت ارمناک شد چون بسطوت و شکوه انبوه بانجا رسید اهل ارمناک از خوف
طوپ و لغک مبادرت بتسلیم قلعه نمودند چون حصار و ولایت ارمناک کما ینبغی محل امن و امان
گشت احمد پاشا بتجهیز عساکر و یراق طوپ و لغک نموده متوجه فتح قلعه منیان شد بعد از محاصره
انجا جمیع استادان طوپچی اتفاق نمودند که درین قلعه بطوپ رخنه نمیتوان نمود چرا که در ان محل
نصب قرغان و طوپ انداختن متصور نبود و آن سپهسالار بر کیاست التفات باین حکایت
ننمود و بتدابیر مهندسانه بقصد قلعه ترتیب قرغانها فرمود و قرغانها را با تالف بقرات از محلی
رفیع بر پای قلعه فرود آورد و باندیشه صایب چند قرغان را بر قلعه مسلط کرد چون اهل قلعه هرگز احتمال
این تسلط طوپ بخاطر خود راه نمیدادند و استادان طوپچی متعاقبا بورود سنگهای طوپ روی
بتجربت قلعه نهادند اتفاقا در برابر قلعه مذکور کوهی بغایت محکم و کمری بلند مشرف بر قلعه بود که … طرف
لشکریان سلطان از صعود بران کوه و کمر میسر نبود و سرزوره پیر احمد بیک جهت ملاحظه احوال قلعه
بالای انکوه خود را می نمود جهت انکه اهل و عیال و جمیع خزاین و اموال خود را در ان قلعه گذاشته
بود و اهنا و معتمدان و غلامان جان فدای خود را بمحافظت بار داشته لکین هرچند سنگ طوپ بعضی
دیوارها و بروج قلعه را منهدم میساخت فاما بهجوم لشکر برگرد دیوارش کمند بازوی التصرف بکنگره
باروی آن حصن استوار نمی شد انداخت نظم خیال گذشت برفعت ز چرخ کز کنگرش همی ماند جسم فلک

چو جرم سها از صحن برج رفیعش همی توان خواندن ، کتابه همسر از عالم بالا لا جرم آن سپهسالار
صاحب تدبیر و شمشیر دیگر باره طریقه رای صاحب از ضمیر منیر پیش آورد و با اهل قلعه پیغام کرد
که با استواری قلعه اگرچه استعداد کرده بودند و گردن از طاعت و انقیاد و تذلل و خشوع
فرود نمی آوردند اما اکنون چون بیمن دولت قاهره سلطانی بضرب طوپ و تفنگ در اطراف
آن مدخل کردیم و تسخیر قلعه را از مرتبه امتناع بمقام قوت قریبه بفعل آوردیم اکنون حفظ ننگ و ناموس
اهل و عیال آل قرامان که نسبت قرابت و صله رحم با سلطان دین دار دارند رعایت میکنیم و اولی
و انسب بطریقه سلم و تسلیم البته قلعه را انجام سپارند تا جمیع اموال و جهات و نفوس و عرض و حرم ذراری
محفوظ دارند و دلایل و شواهد بر صدق این مدعا اقامت نموده هر گونه نقول حکایات معقول اعلام
نمود و در توفیق عهود و توثیق عقود مبالغات فرمود چون بر امنا و محافظان قلعه و اهل و عیال پیراحمد
و برادران خوف و رعب آل عثمان بنوعی غالب شده بود که تاخیر در تسلیم قلعه پیش ایشان از طور عقل بعید
می نمود فی الحال بروفق آن مراسله رضا بتسلیم قلعه دادند و در اندیشه تاکید عهد و میثاق با احمد پاشا
و سایر سرداران سپاه سلطانی افتادند احمد پاشا هم تمامی اموال و جهات و عورات و مخدرات
پیراحمد بیک و محمد بیک اولاد قرامان را با امنا و اعیان ایشان محفوظ داشت و همگی آن خواتین
محترمه را که بعضی از اقارب سلطان بودند در یک محل مضبوط گذاشت و اعلام سلطانی بر بروج قلعه
برافراشت و همگی آن خواتین محترمه را که بعضی از اقارب سلطان بودند در یک محل مضبوط گذاشت
و در قلعه محافظان امین از غلامان سلطانی گماشت شعر انظر الی الحصن الرفیع و قد زلت علیه نوادر الازل
والی الاعزه کیف صبر جسمه للزمان کواکس النعل درین حالت که رایات سلطانی بر سر آنکوه برآمده بر
بروج قلعه متصاعد شد و فرقه فرقه لشکر مظفر از بیرون قلعه بدرون متوارد گشت اتفاقا بدستور معهود
پیراحمد بیک باز بر سر آنکوه برآمده احتیاط قلعه میکرد یکبار مشاهده نمود که بر بروج قلعه اعلام و رایات عثمانی
منصوب شده و اهل قلعه از مردم لشکر بیگانه مغلوب و منکوب گشته از غایت اضطراب هجوم سپاه
غم و اندوه و غلو لشکر انبوه از نکبات و بلیات ستوه خود را از بالای کوه گریبان چاک بقصد هلاک

بخاک مغاک انداخت پایش از سنگ خاشه چو شکست هیچکس مرد را نگیرد و دوست لیکن بقضا و
تقدیر شاخهای درختی چند در عین نزول از بالای کوه ناگاه بلباس و رخوت او ناگاه متسلب
و ملتوی شد و میان کوه و کمر معلق مانده لباس و حیوتش بهمان رشته چند از تعلقات گشت
نظم بعلیم الله که خیالی ز هستیش نماند بلکه آن نیز خیالیست که می پنداری ، خدام و ملازمانش
بهزار محنت طنابها و ریسمانها بزیر انداخته و تدابیر بسیار در ارتقاء او مقرر ساخته او را باز
ببالای کوه کشیدند و در نصیحت و تسکین خاطر او از آن اضطراب مهلکه کوشیدند و بضرورت
رضا بقضای الهی داد و ناله و گریه کنان باز روی بمسکن و مامن خود نهاد و احمد پاشا اهل و عیال
و متعلقان آل قرامان را محفوظ و مامون بدرگاه همایون فرستاد و بعد از حفظ و ضبط قلعه
مذکور متوجه تسخیر قلعه سلفکه شد چون آن قلعه را قبل از آن اوقات ولد اسحق بیک قرامان اغلی
تسلیم احمد پاشا نموده بود و در آن ایام فترات و معارضات حسن بیک و عساکر آق قوینلو قاسم بیک
قرامان اغلی آن قلعه را بتلبیس و حیله سرق نموده و هر کس از غلامان سلطان که در آن ولایت بمحافظت قلعه
مقرر بودند بالجمله اخراج کرده بود فاما بعضی طوبچیان را از آن جماعه خدام سلطان که جهت مصالح در قلعه بودند
هر کدام لطف نموده باز نگاه داشته بود چون احمد پاشا دیگر قلعه مذکور را محصور عساکر منصور ساخت
و لوای دلاوری با رایت رای متین با هم برافراشت نظم عجب لشکری دارد از رای خویش که
در روز از صد سپاه است بیش از آن ره نهان با جماعت طوبچیان پیغام فرستاد که شما بنده
و خادم حضرت خداوندگارید و معلوم است که بتحریر و قهر در آن گرفتار رید و اگر منبعد خواهید که هر کدام
بمراتب و مناصب لایق و بانعامات و تشریفات فایق فایز شوند تدبیری در تسخیر قلعه برانگیزید و هجوم
رو و ترکیب لشکر سلطانی بیامیزید تعیین که این معنی موجب ترتیب عظیم ایشان خواهد بود و هر کدام
که درین امر سعی مشکور بظهور رسانند بمراتب علیه ترقی خواهد نمود آن جماعت هم درین امر بجان و دل
و رغبت خاطر بکوشیدند و عنان از مخاصمه و معانده عساکر سلطانی بطوب و تفنگ باز کشیدند
و روزی ببهانه آنکه داروی طوب از انبار و خزانه باروت و مصالح زاده برون می آوردند آتش

نهان در ذخیره باروت انداختند و بر مثال بخت واژون خصمان طوپچی گری و رعاده سازی را در قلعه
معکوس ساختند از آن آتش که در انبار ذخیره بود باروت افتاده تمامی قلعه قلعه و سنگهای بروج و حصار
با آتش باروت متفرق الاجزا گشته قریب یک میل آن سنگها از بیرون ریخت و آتشی عظیم در بسیاری
از عمارات و بیوتات قلعه در آویخت چندان رخنه و خرابی در اطراف قلعه پیدا شد که توجه لشکر
و یورش نهایت سهل و آسان شد علی الفور لشکریان مظفر بر دخول قلعه ظفر یافتند و در همان
ساعت از اطراف و جوانب حصار بتسخیر بروج آن شتافتند و احمد پاشا بعد از تسخیر قلعه یکصد و
هشتاد کس متعین اهل فساد و عناد قرامان که در قلعه بودند بدست آورد و همگی را در پای قلعه
سرها از بدن به تیغ بیدریغ جدا کرد **نظم** هر که از حکم شه کشد گردن • تیغ بنید بجای سر بر تن •
چون مهمات آنجوانب را بکامیابی سرانجام ساخت بنحو عزیمت را بدفع ماده فتنه که پیر احمد
بود در میدان عزیمت برافراخت هر آینه پیر احمد بیک بحقیقت دانست که با وجود آن بخت
برگشته و دل شکسته که او را انجاک تیره نشانده بعد از آن قوت مقابله و مقاومت او بهیچ
وجه با احمد پاشا نمانده و اگر چه محلی چند که بالجمله التحصن مینمود همگی کوههای سخت و محلهای
استوار بود فاما نا استواری بخت که در شبیاد دولت و بختا و افتاده تدارک پذیر نمینمود
و میگفت **نظم** اگر چه منزل مقصود دلکش است و رفیع • چو بخت خویشتنم استوار نیست چه سود •
و بنابر بی اعتمادی بمساعدت دولت بر محکمی محل اقامت خود هم اعتبار نکرد و توجه فرار
از ولایت داش ایلی بجانب طرسوس که از توابع مملکت شام بود روی آورد و در پناه ملوک و حکام
شام التجا نمود و آن منزل آخرین او از منازل دنیا بود **نظم** مرکش بسر رسید بزودی ز کشتن کمان
نیز هم ز غایت حرمان بسر رسید • چون احمد پاشا را در تسخیر معظمات قلاع قرامان ز فیض توفیق
الهی در کمال مرتبه موافقت دست بهم داد و همراهی نمود و تمامی اصول ممالک و امهات بلاد قرامان را بهمین
دولت قاهره طوعا و عرضا مفتوح کشود شاهزاده عالی تبار سلطان مصطفی هم بخاطر آورد
و قلعه قرا حصار دوه لو که مقر حکومت او نزدیک بود خود بنفس از روی استقلال فتح نماید و

که یکی از خواص شاهزاده و حاکم شهر نکیده بود
اکثر عساکر خاصه خود را متوجه قراحصار فرمود
بعد از توجه مشار الیه هم

مراجعت و معاونت احمد پاشا آن مملکت را بضرب شمشیر خود بکشاید بنابرین عزیمت قوچی بیک
چون اهل حصار را بنیان دولت روی بانهدام نهاده بود با خود اندیشه کردند که از توجه سپاه
سلطانی اکثر ممالک قرامان از تکاشتگان آل قرامان خالی گشت و کوکب بخت و دولت
پیر احمد بیک و قاسم بیک از برج اقبال بمهبط افول و زوال مایل شد و از هیچ محل امید و ادای
جهت نگاهداشت قلعه و حصار ایشان متصور نیست و خلاصی و نجات از قهر تیغ آل عثمان بطریقه
معادات مخالفانه میسر نه بنابران مقدمات چون فرستادهای شاهزاده حاکم قلعه را
که آتماجه نام یکی از امرای قرامان بود بتسلیم قلعه دلالت نمودند و از جانب شاهزاده او را العنایات
و الطاف امیدوار فرمودند او هم بی مضایقه بتسلیم قلعه رضا داد و قرار نامه صلاح بر این معنی
نهاد که اگر شاهزاده بنفسه با احمد پاشا شجنه بپای قلعه آیند ایشان هم بتسلیم قلعه مبادرت نمایند
و در فتح و نصرت را از آن حصار بر روی ایشان بکشایند چون لشکریان شاهزاده این جواب
اهل قلعه را شنودند و بتسلیم آن حصار و ولایت نهایت مشعوف بودند شاهزاده بی توقف
از شهر قونیه بسرعت هر چه تمامتر متوجه آنجوانب شد و قلعه را حسب موعود تسلیم شاهزاده نمودند
و شاهزاده خبر این فتح خود را با احمد پاشا اعلام نمود و غلامان خاصه سلطانی را جهه محافظت قلعه طلب فرمود
بعد از ترتیب مقدمات ضبط و نسق مملکت و قلعه شاهزاده هم بشهر نکیده مراجعت نمود و در آنجا
چند روزی بعشرت و کامرانی اقامت فرمود و بمقتضای هوای جوانی و سکر جاه دم بدم بشرب
مدام مداومت می افزود حال آنکه قبل از آن شاهزاده را مرض وجع کلیه حادث شده بنوعی که منجر
بقولنج گشته بود و در احتما و احتمال مشقت تداوی مساهله غیر بود و در آن اوان تناول مسکرات
و تداول مضرات و با کل و شرب منجرات و مستبردات اسراف میکرد و امراض کلیه با اعراض کلیه یکبار
روی بشهرستان وجودش آورد و از غلبه سپاه علل مهلکه کار مملکت بدنش بخرابی کشید و طبیبی حاذق
که از دار الخلافه والدش بمعالجه او فرستاده بودند بعد حال او نرسید و شاهباز روح قدسی مطارش از این
تنگنای قفس بدن آبی بنیاد بآشیان قدسی مکان عنقای بی نام و نشان آرمید **فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء**

کل شیء والیه ترجعون ماه تمام ملک بزیر نقاب شد انجمیات خلق در نیاسر اب شد سروی ز بوستان
خلافت فرو شکست برجی ز آسمان معالی خراب شد سیستان و جلم در بیان واقعات متخالفه در خیر و شر
و حادثات متضاده در نفع و ضر جهت دولت این قصر شریعت پرور و شرح اخبار و آثار وجود و عدم و موت
و حیات بعضی از عظما و احبا و اعادی این سلطان سیمر علیه السلام چون مدار خیرات عالم متفرع بر ظهور نور وجود است
و منشاء مضرات از پس و کم مبنی بر عدم یا خفائی از نمود هستی و بود ایست آنجه هر موت و فنائی
مطلقا از هستی محض شر است و قطع نظر از استتباع نشاء وجودی از موجودات البته مرگ و هلاک
داخل اقسام شر و ضرر است لهذا سلطنت وجود مطلق و سطوت شاهنشاهی ظهور حق خیان تقاضا نمود
که میان اعیان موجودات هیچ نشاء از نشات شرور و خیرات مظهر شر مطلق نتوانند بود چراکه
شر مطلق با عدم مطلق توامان اند بلکه هر دو معنی متصادقان و متساویان لاجرم چگونه متصور گردد
که با وجود عموم سلطنت پادشاه وجود عدم بوجود را که شر محض عبارت از آنست در ملک شهود تماشی بود
هست و بود تواند شد بیت گیتی فنا کاب زجا شن بود یا عدم سفله که نا شن بود بلکه گاهی هست که عدم
و فنا نشاء موجودی بواسطه اشتمال بر شر و شور و مضرات فی ذاته منفور و از رتبه خیر محض و کمال ابعاد دور
و مهجور هستند و همچنان گاهی از اعدام اضافی بواسطه اشهاد آن سیاق موجود غیبی از اعیان کنوز
شهود و مبدا بهجت و سرور و منبع شرور و حبور شود لهذا اعدام در اقسام خیرات مذکور و مسطور گردد
خیانچه تمثال این منوال مقال در وجود احیا و عدم اعدای سلطان دین محمدی و آن مظهر خیرات سرمدی
در غایت ظهور است و چندین مثال از آن جمله در این صحیفه بیان محرر و مذکور القصه از جمله اعدام اعدای
سلطان که مستعقب خیرات وجودی بود وجود ایشان موجب اعدام شرور رعایا و جنود و وجود بی نور
و ضعفای اولاد قرامان بود خصوصا پیر احمد بیک که در اطراف ممالک قرامان با دعای ملک و سلطنت
هر چند روز از گوشه مملکت فتنه و فسادی می انگیخت و چون حد مقابله و توانائی معارضه با سپاه
سلطان دین نداشت لا یزال از محلی بمحلی میگریخت و بدین واسطه مساکن امین از تسکین از حالت امن و امان
مهجور مانده بود و همیشه وجود شر انگیز او منجر بخراب مواطن و بلاد و مودی بتفرقه خاطر عباد میشد تا آنکه اراده

حضرت عزت جل شانه و عظم سلطانه متعلق بصلاح و خیر تمام آن ممالک گشت و وجود پیر احمد بیک
که مظهر شرور و اعدام بی انجام بود بامراض گوناگون مبتلا گردد و زندگانی او را در معرض انواع
مضار و مهالک آورد و در زمانی که مکرر او در ولایت ارمناک عودت نموده داعیه شر انگیزی
داشت مرض روحانی او بالام و ادوای جسمانی التحاق پذیرفت و بمقتضای حکمت حکیم بی چون شفای
ظاهر جمعی کثیر از عجزه عباد الله و جمعی غفیر از عسکر و سپاه از هلاک و فنا او بسمت تحقق گرفت
و در حین اشتداد مرض چون طبیب معالجی در آن الکا و آن ولایت نبود پیر زنی از ترک طبیبان نادان
و عجوزی در پی آزرمی چون پیر زال دهر خوان او را شربت حنظل اشراب فرمود و با وجود ضعف ممتد
و مرض مستولی سابق اسهال مفرط نمود هر آینه قوای جسمانی او بنیاد سقوط و انحلال نهاد و فارس
روح حیوانی او از مرکب بدن فرود آمده برخت روان نعش طی مراحل دیار عدم افتاد و دونی ملک و جاه را
بخواه و ناخواه بخدام سلطان اسلام پناه بازگذاشت و از این درگاه حیات دنیا آیت یا لیت [illegible]
کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما آخرین بر لوح مزار خود نگاشت و تصاریف
روزگار این واقعه را در شهور سنه بنقابی منیت چهره اقبال را خیداز نمود دستی چو منی لا بقا مقلوب الست
بر خوانش و بعد از فوت پیر احمد بیک قاسم بیک برادرش که به نیت عیادت بر سر او آمده بود
نعش برادر رسیده ادراک حالت احتضار او نمود و بطریق معهود در مفارقت اخوان مودود جزع و فزع
چند در فراق برادر نمود لیکن مویه گری و سوگواری بر مرده فرسوده چه سود شعر و غایت امر الجازع الصبر
فالتفت الی من مضمون هنکم و تا ملوا و تابوت او در قرب مزار اجداد اعلای ایشان که بنور الدین صوفی
مشهور است دفن نمودند و بعد از آن واقعه همتیه اهل مملکت قرامان برعایت تهنیت خاطر خود جمع نمودند
نظم تا نمیرد یکی بنا کامی دیگری شاد کام ننشیند حادثه دیگر آنکه چون بعد از وفات سلطان مصطفی را
سعادت انتهای سلطان دین چنان اقتضا نموده که جهة دفع فتنه و فساد از اطراف مساکن و بلاد
و تسکین خاطر عباد و امکان سکان قدیم آن ولایت بدستور معهود و معتاد مسند سلطنت و ولایت
قرامان را بشاهزاده اعظم سلطان جم که در آن الکا والی قسطمونیه بود تفویض فرماید و منصب ملک الکا

وبیگلربیگی آن ممالک را بمحمد پاشا که مشهور بروملی محمد بود مخصوص نماید و دران اوقات در حدود

قرامان خصوصا ولایت شجاع الدین و ولایت هر قلیه مردم بسیار شده بودند و همیشه بقطع

طریق فیما بین روم و شام بنهب اموال شهری و غریب از هر گونه اقوام اقدام مینمودند از آنجمله

اولاس اغلی حسین بیگ که بانوز بیگ مشهور بود بشنایع حرکات جرات میکرد و همیشه موازی

دو هزار مرد از مفسدان بر خود جمع مینمود و جهت تخریب بلاد به هر طرف روی می آورد

بنابران محمد پاشا بعزیمت دفع وجود آن مفسد لشکریان قرامان را مجتمع کرده اند و بکوهستان در ساق

که مامن و مسکن آن مفسدان بود خود را رسانید و چون آن کوهسار را دربندهای استوار

هست و لشکر بیگانه بآرام خاطر دران میان کهسار نمیتوانند نشست هر چند امرا کبار و اهل درایت

و اعتبار گفتند که در آمدن آنچنین مضایقی موافق فکر بیرون شدن هم لازم و لایق است محمد پاشای

مذکور بقوت بازوی خود واثق شده در توجه و تهور بر سایر دلیران سابق گشت و یکبار با لشکر

بسیار در تنگهای بغایت دشوار بی مبالاة و اندیشه مراجعت در آمد در حین تلاقی خصما و مزاحمت

اعدا جایی محکم پیش آمد که هر یک از مردم پیاده و کوهستانی در حکم واحد کالالف بودند و از اطراف

کوه و کمر بضرب سنگ و تیر عرصه نبردگاه را بر سواران تنگ نمودند و جوانان چابک سوار را مجال

دست بردی نماند و نیزه وران معرکه پیش اعدای ... خود در ... جنگ جوی نمی توانستند رساند

تا آنکه بهجوم خصوم تمام لشکر از محمد پاشا منهزم شدند و همگی از بیم جان روی بفرار آوردند چون بدربندی

که از آن در بدایت شروع بی تاملانه گذشته بودند بار رسیدند تنگنای دربند را از پیادهای تیر مملوو مسدود

و از اطراف وجوانب تیرهای تیز بر جبه و جوشن و سپر می انداختند و ابدان مردو اسب را

با وجود پوشش آهن از انداز تیرهای متعاقب پر ثقبه تر از زره و جوشن میساختند بیک طرفة العین

لشکری چنان متراکم و منتظم از هم رنجید محمد پاشا بهزار محنت با جمعی دلاوران بیرون رفته از آن مهلکه

گریخته **نظم** رخت خفته خود شد اسیر تنش ٭ نه دست آویزونی پای گریزش ٭ چون این خبر موحش بمسامع

علیه سلطان رسید و سوء تدبیر و قصور رای و مخالفت مردم خبیر را از محمد پاشا شنید اولا حکم قضا مثال

بقتل او واصل فرمود و بعد از تشفع بسیار قرار امر بر وجه احسن معروف داشت و بر مسند امیر الامرایی

قرامان بوینه محمد بیگ را گماشت و در شهور سنه و ثمانین و ثمانمائه این حادثه دست داد

شعر وفرق صرف الدهر شمل جموعهم ٭ وای فریق لاتفرقه الدهر **حادثه دیگر** چون بوینه محمد بیگ بمنصب

بیگلربیگی قرامان منصوب شد و بر حسب امور تجدید شاهزاده جم سلطان رسید چند وقت که ماشغی

بضبط سپاه و عسکر قرامان و دفع فتنه مفسدان قیام نمود چون قاسم بیگ قرامان اغلی هنوز دران

اوقات در درون ولایت داش ایلی متحصن گشته بود و بهر چند وقتی در حدود ولایت قرامان

انگیز فتنه و فساد میشد و محمد بیگ بوینه بر حسب امر سلطانی لا یزال در تهیه اسباب دفع آن شکریان

مبالغه میفرمود ناگاه خبر رسید که قاسم بیگ موازی ده هزار مرد مجتمع ساخته داعیه دارد که بر سر شهر لارنده

آید و اگر تواند بلطف یا بعنف در شهر و حصار بر روی خود بگشاید علی الفور محمد بیگ بوینه خود را

با جمعی از سپاه حاضر بر قاسم بیگ سبقت نمود و بشهر لارنده در آمده حصار و قلعه آن را کماینبغی ضبط فرمود

اما قاسم بیگ بر همان عزم سابق بی توقف متوجه لارنده شد و بامید آنکه مملکت اصلا محل موروثی

اوست بهمان منهج ضلال شتابنده گشت و دلیرانه صفحهای کتائب مجادله و مقابله را جانب شهر از هم گذشتند

باز پیوست و بعد از جهاد عظیم از جانبین و انزجار محاربان از طرفین التقا می و ساواه از هم در

اما مردم قاسم بیگ که طرح لشکر را دیدند از ظفر بر شهر و مملکت مایوس باز گشتند و از خوف تواردعساکر

سلطان قاسم بیگ روی فرار بولایت هر قلیه آورد و در آنجا بنیاد دست درازی به هر طرف از امال رعیت

کرد محمد بیگ با لشکریان قرامان بعد از دفع و رفع فساد قاسم بیگ از جوانب مملکت تجهیز عساکر سلطانی

فرمود و از عقب قاسم بیگ از جوانب مملکت تجهیز عساکر سلطانی نمود و بهر قلیه نهضت کرد و در زمانی

که قاسم بیگ بعزم غنیمت در صحرای هر قلیه نشسته بود بر سر او تاخت آورد و در حین وصول بوینه محمد بیگ

چون روز دیر وقت بود و صلاح جنگ را بامداد اندیشیدند و در آن شب اسباب کارزار را مرتب ساختند

قاسم بیگ هم آن شب در انگیز جنگ پیش دستی کرد و بعد از نماز شام و خفتن بر خلاف معهود بر محمد بیگ

شبیخون آورد اتفاقا شب چهاردهم بود و اوضاع خصما در میان معرکه بهم مکشوف مینمود از طرفین

دیگر در مسافت یکدیگر اولاجیک تیر در میان افتاد و محمد بیک پشت خود را بکوه بلغار مستحکم کرده
بمحاربه مردانه ایستاد شب همه شب در زد و خورد بودند تا از طرفین خلقی بیشمار بجنگ هلاک افتادند
و بضرورت هر کدام از طرفی روی بمقام و مامن خود نهادند محمد بیک را فوج فوج قاسم بیک بکلی
دست نداد و او نیز بجلبهای سخت کوهستان داغستان ایلی افتاد شعر یوَدّ ان سواد اللیل دام له
و زید فیه سواد القلب فی البصر حادثه دیگر آنکه چون سلطان دین در سفر ایران زمین در حین مقابله
حسن بیک و وقوع مشاورات با محمود پاشا بسببی چند انحراف مزاجی بمیان آمده بود و در آن اوقات
آن رنجش خاطر را اظهار نمی نمود از جمله یکی آنکه بعد از انهزام حسن بیک توجه رایات نصرت آیات سلطان
بر عقب او مطلقا رضا نداد و از فرستادن جمعی از سپاه ظفرپناه که استیصال آن بخت برگشتگان
نمایند منع فرمود سلطان نیز سخن او عمل نموده از همان موضع عزم مراجعت مصمم گردانید و چون بتواتر
اخبار محقق شد که اگر سلطان از عقب حسن بیک میرفت استیصال او بغایت آسان بود و خلاصی
حسن بیک و توابع از دست سپاه ظفرپناه سلطان متعذر می نمود ندامت مراجعت بر خاطر خطیر سلطان
تمکن یافت بنابر آن بعد از وصول اعلام ظفر انجام بدار الخلافه قسطنطنیه محمود پاشا را الی توقف از منصب
وزارت معزول ساخت و از درجه اعتبار امارت و سپهسالاری بالکل اورا بکنج انزوا و انقطاع مهجور
انداخت تا در زمانی که خبر وفات سلطان مصطفی السلطان دین شنید از آن خبر موحش از غبار و یکبار
بسیار رحب (?) عده سنوا الاولاد قرة الاکباد بخاطر دریا مقاطر سلطانی رسید و اکثر امرا و ارکان دولت از اطراف
بخاطر جویی و تعزیت سلطان می آمدند محمود پاشا را بخاطر رسید که هم بدستور سایر ارکان بپرسش سلطان
آید و تقدیم مراسم خدمتکاری و تعزیت نماید لیکن از قدیم باز میان سلطان مصطفی و محمود پاشا کدورت
عظیم بمیان آمده بود و سالها فیمابین آن عایله تلاحق اسباب خارجی از خواص ارکان که خواهان او
بودند و از رجوع او بمنصب و رتبت اول بغایت احتیاط مینمودند باز درین فرصت مجال بدگویی را
بکام خود متسع دیدند بعد از ترتیب مقدمات درون و بیرون کلمات قاصدانه باتفاق در سلک
انتظام کشیدند و بسمع سلطان رسانیدند که سرور و ابتهاج محمود پاشا بفوت شاهزاده بمرتبه ایست

که درین

که درین محل سوگواری و تنگ خاطری سلطان بمرگ چنان فرزندی جوانبخت گیتی ستان در درون
خلوت خود همیشه از غایت شادمانی بمرگ شاهزاده مجلس کامرانی می انگیزد و از غایت انبساط
و وفور نشاط در درون خانه خود درین ایام عزا و ماتم عالم جامهای ایام شادکامی می پوشد و در
لهو و لعب و بسط بساط نشاط لایزال میکوشد چون مزاج سلطانی سابقا از جانب او انحراف یافته بود
این حکایت بدخواهان در ان اوان بهجوم احزان بغایت موثر افتاد و جهت تحقیق این معنی
جواسیس و منهیان بخلوات محمود پاشا فرستاد اتفاقا محمود پاشا در خلوتخانه خود لباس مجلس عزا را
بیرون آورده بود و با جامهای متعارف و ملابس معهود نشسته بشطرنج بازی معتاد اکابر مشغول
دفع الملالی مینمود که آنجاسوسان سلطانی بطریقه نهانی بمجلس در آمده القاء کلمات دیگر از هر طرف کرده
اما بعد از خروج مجلس اوضاع الصحبت را بروجهی که دیده بسمع سلطان رسانیده و بر حسب اقتضای تشفی
قضا آن وضع مجلس تمام سخنان بدگویان را بتحقیق مقرون گردانیده لاجرم سلطان اعتقاد جازم
بر حقیقت و صدق کلام اعادی محمود پاشا نمود و او را فی الحال حکم حبس و قید در قلعه [illegible]
اسطنبول فرمود و بعد از چند روز حکم قطعی بقتل او نافذ شد و از اقتضای زمان غدار در عام
آن محمود العواقب برتبت شهادت بلند فایز گشت و در ثالث ربیع الثانی سنه تسع و سبعین و ثمانمائه
این حیف بران وزیر ستوده نام گذشت شعر الدهر [illegible] من عاقل من قوسه التوتیر لا انتقاضا
و احسن بالرد ای لو انه حکم الاله و لا مرد لما قضی داستان پنجم از فتوحات سلطان (?) در بیان
توجه سلطان و تجهیز عساکر مجاهدین بنواحی مملکت کفه از دیار دریای بحر شمال و نامزد نمودن احمد پاشا سپهسالار لشکر اسلام
و تهیه و ترتیب سفاین و جوار جهت نقل عساکر از قسطنطنیه بآن حوالی و گفتار در حسن تدبیرات و فیروزی جنگهای احمد پاشا در حوالی
کفه و گرفتن آن قلعه و صرف سعی و جد تمام در فتح آن دیار بعد از استقرار دولت در آن کفه
اندیشه معهود تصاریف زمان در تقلیب هر دو لغت کفر و ایمان چنانست که هرگاه که گوهر یگانه و در
فرید کلمه توحید را در ترازوی عدالی از کف صیرفیان جوهر عقل و دولت آزند دیگر رشته کفر
عصیان را در اوراق مقادیر عبرت بار از جمله جواهر عیار روزگار شمار زنند و چون در موازین بستواری
لیل و نهار لولو لالای لا اله الا الله را در در رسته بازار ایمان تمام عیاری مقرر سازند دیگر مهره

خوف اشراک در نظر مبصران گوهرشناس نپردازند و محققست که در آخر الزمان ظهور و استعلای
رایت دین محمدی و دراوان اعلان نور غرای ملت احمدی و مظهر سعادات سرمدی آیات
احکام اسلام و رایات ملت سید انام علیه الصلوة والسلام بطرز توفرمانروایی و کشورگشایی
بر معموره ترین ارباع ربع مسکون انبساط پذیر شد و سطوت سلطنت روزافزون او در تمامی سهول
و حزون تقرر یافت نظم آرام یافت در کنف امن وحش و طیر آسوده گشت در حرم امن انس و جان
و در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمایه نبابر مصلحتی چند از مناظم ملک و دین بعد از سفر ایران زمین
در دار الخلافه اسطنبول غرات شریف خود از توجه غزوات متقاعد بود و بحسب اقتضای وقت
بعضی از امرا و ارکان دولت را باطراف و حدود ممالک جهت اقامت شرایط غزا و جهاد مهیا
و مستعد فرمود و لشکرانه تمکن و تمکین بر سریر خلافت خلاصه روی زمین و جهت سپاس
و شکر نعمت ظفر و استیلا بر اعدای خصومت آیین از اهل کفر و دین بخاطر آورد که هرچند این فرقه اعزه
بی تفرقه و توهم وهو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم دران اوقات نسبت با بلاد کفره خصوصا
دیار کفه و توابع حاصلست فاما تعطیل جوهر تیغ مجاهدان در اکنان معادن نیام و رقود دیده تحت
مبارزان در راحت خانه اجفان نیام منافی شیوه جهانداری و کشورگشاییست و مناقض
شیوه مبشران معارک مردانه آیی شعر من عقل الحزم ادمی کفه ندما و استضحک النصر من ابلی اسف
دمی هرآینه مساق تدابیر ملک و دین داعی و باعث برین معنی شد که مملکت و شهر کفه که در اقصای
دریابار شمال بر ساحل قرار دیگر واقعست و آن کشوریست مجموعه انواع فواید و منافع و با وجود انبساط و امتداد
ظل ممدود اسلام در کشور قسطنطنیه که در بند و معبر و ممر عبور جمیع ممالک و دریابار دیار شمالست دست
تصور تصرف کفار فجار در خطه کفه و حوالی علی سبیل التعاقب و التوالی منافی صلاح ملکی و مالی و موجب
غبطه آنی و حالیست چرا که حاکم کفه از توابع فرنکان مملکت جنویز بود و از قدیم الایام بواسطه تلاحق
دیار فرنگ اسطنبول مضبوط پادشاهان جنویز در کفه حکومت مینمود حال آنکه دار الملک جنویز که وسط ممالک
فرنگستان است با اسطنبول موازی یکماهه راه از انجا بجانب غربی بر ساحل دریای فرنگ افتاده و شهر و ولایت کفه

در جانب شرقی و شمالی نهاده چنانچه اگر از جنویز کشتیهای فرنگ آهنگ کفه نماید و باد مراد در مدت
مذکور بر وفق دلخواه آید تا کفه بیشتر از چهل روز مرحله سفاین و جواریست و مع هذا در بند و معبر اسطنبول
در حاق وسط طریق بطریقه گذرگاه و فاصله بنوعی افتاده که عبور کشتیها از کنار حصار اسطنبول
ضروری و ناچار است و با وجود سلاطین عظام چنگیز خانی چه آنخانان سابق که بر ملک قفقچاق و دشت خطایی بودند
و خواه آن پادشاهان چنگیزی که تقلد دین و ملت مسلمانی نمودند با وجود آنکه مستقر سلطنت اولاد
جوجی خان بن چنگیز خانی شهر قرم بوده که فیما بین کفه و قرم بوده که یکمرحله بلکه مسافت بعدد کمتر است
و آثار و اطلال این هردو شهر از مراصد و طلال یکدیگر پدیدست هرگز دست تصرف آن چنگیزیان بآن
کشور محصور بلکه بدامان آن کشور مستور بر جنوز نرسیده و هیچ پادشاهی از قدیم الایام آن دیار
دریاکنار را از جانب بر و بحر یکبار در حیطه محاصره و در بندان نکشیده شعر و یا من من جنس رقة تولی
الی سوره الفلک الاعظم لاجرم سلطان دین محمدی که مجدد آیین کشورگشایی سکندری بوده و در
تفتیح بلاد کافری موید و ممهد ملت پیغمبری به نیت غزا و جهاد تجهیز عساکر و اجناد و احمد پاشا که در
را در کشورگشایی و فیروزجنگی از جمیع ارکان دولت ممتاز بود و نزد سلطان دران اوقات
بمزید التفات منظور نظر شفقت و اعزاز بسپهسالاری تعیین نمود و دویست عدد جهاز و کشتی
کوه هیکل فلک سیر جهت تجهیز عساکر مجاهدان ترتیب فرمود و از اسباب قلعه گشایی از انواع
طوپ و تفنگ و تیرهای تخش و زنبرک مهیا نمود و از معبر اسطنبول که مجمع البحرین دریای شمال و دریای
فرنگ است متوجه کفه شدند و بتصریف ریاح استفتاح و هبوب باد مراد از مهب توفیق الهی از دریای
شمال عبور کردند و بی عروض عایقی و ممانعت مانعی حصار کفه را از جانب دریا و خشکی در حیطه احاطه
درآوردند و از هر طرف لشکریان بمحاصره کماشتند و هر روزه برج و باروی آن بمصادمات طوپ و تفنگ
سرکوب و مستحفظان انجا را مقهور و منکوب میداشتند چون آن کفار کفه را از دار الملک فرنگ یعنی جنویز
طریق استمداد و راه اسعاد مسدود و مقطوع بود و آمد شد سفاین و جواری از جانب فرنگ بجهت
توسط معبر اسطنبول بالکل ممنوع مینمود زیرا که عبور کشتی فرنگ منحصر بر تنگنای معبر اسطنبول و معبر کلی بولیست

ودر دو محل از ترتیب قلاع سر راه و احتیاط دیده بانان آگاه مرغان دریا را مجال گذار از آن
دو تنگنا نمی بود فکیف که کشتیهای کفار مخالف از مسافت دو سه ماهه راه آیند
و از میان چنین دو معبر که بقلاع اطراف مضبوط و محفوظ است گذر توانند نمود هر آینه سپاه
نصرت مدار بعد از امتداد مدت در بندان و حصار بندک روزگاری بضرب طوب و منجنیق
رخنهای تمام در ملک دل کشور حیات کفره کردند و دیوار با استوار سینه بکینه حاکم و مستحفظین
حصار را بنوازل سماوی از تیرهای دلدوز و طوبهای جهانسوز چنان فسرده آوردند که اهل
شهر و مملکت از حاکم مذکور خود از غایت اضطراب هجوم نمودند و طوعا و کرها او را باطاعت و انقیاد
و سپاه ظفر شعار سلطان مبادرت فرمودند که ما را دیگر یارای مقاومت و مکاوحت و مصادمت
با لشکر مؤید و سپاه ظفر شعار نمانده و تواتر آفات و رعب و هراس مخافات تمامی اهل حصار را بحالت
هلاک رسانده اگر باختیار خود ملک را باین جماعت غالب می سپاری وفی الجمله بسر [?] و زیر
دستان زاد در کنف حمایت و مروت آن گروه مرحمت شعار در می آورند فبها و نعمه و زهی فوز و غنیمه و الا همه
اهل مملکت باتفاق ملک را بایشان می سپاریم و خود را پس ازین در مضیق هلاک نمی کشیم شعر
این المفر و لا قرار لنا و نباء المحیطان الثری و الماء مذکور کفور بحسب ضرورت از احمد پاشا کدوک را امان
خواست و بعد از سه روز شهر و حصار را برایات اسلام برافراشت چون بموعد مذکور بتسلیم قلعه و حصار
اعلام نصرت فرجام را بذروه بروج آن حصار گردون مدار متصاعد کردند و کلبانک ملت و ناموس پیغمبری
بر مصاعد ناقوس کافری متواتر گشت و اطراف شهر و ثغور بمستحفظان غزاة و مجاهدان محفوظ بجهت [?]
بنابر عهد مذکور مقهور را همین بجان امان داده گذاشتند لیکن خزاین و اموال او را تحفه و هدیه خزانه خوش [?] سلطان
دین مقرر داشتند و سپاه غازیان را برنهب و اسر اموال سپاهیان و متمردان فرنگی نژاد گماشتند
و چندان مال صامت و ناطق و نقود اجناس بدست لشکریان افتاد که هر یک مجاهد از آن چندین مملوک
از اصناف اسیران ماه روی فرنگی نژاد گماشتند و چندان پری چهرگان ترسائی میلاد و جوار تبتی [?]
و غلامان روسی و شوخ چشمان انکروسی نگارستان [?] استاده بودند و از غرایب پوستینها و موئینهای غالی

اثمان از قاقم و سمور و سایر امتعه و لفضایع [?] آنجند و بدست لشکریان افتاد غلامان و جواری
جلبه زیبا سمور و قاقم و کمخا و دیبا و بعد از فتح و ضبط شهر و حصار کفه آهنگ فتح قلاع اصقاع و
ولایت اتباع او نمودند و لا قلعه باتوکرمه [?] باهل وجوه در حیطه تصرف در آوردند و بعد از آن
ازاق را که بندر و معبر تمامی ممالک صقالیه شمالست و آب تن مشهورست و از اقصای مملکت
مسکاو که دار الملک روس است می آید و در انجا در گذار سیال است و از تمام ممالک ترکستان
تا نهایت حاجی ترخان و قازان و حدود ماوراء النهر آمد شد تجار و قوافل بانجا متواتر
و پی الفصال [?] است داخل ممالک اسلام و محکوم خدام سلطان عالی مقام کردانیدند و صیت ملت
اسلام را در جمیع آن حدود و کفار بصولت مردانگی رسانیدند بعد از آن مجاهدان کشورگشا بقلعه منکوب
توجه فرمودند و کفار آن قلعه اولا از تسلیم ملک امتناع نمودند و مدتی بمکاوحت و محاربه جرأت کردند
و چند وقت از قبول ذمه و طلب امان از ترایخ [?] پیش آوردند تا آنکه مجاهدان فرغانهای طوب
بپای حصار مذکور بردند و چندین گونه بلیات بر سر متوطنان حصار آوردند مذکور و حاکم قلعه بعد از
اضطرار خود را از قلعه بیرون آورده و بی تکلف بصحبت احمد پاشا در آمده طلب امان کرد احمد پاشا
گناه سابق او را بخشود فاما چون متوجه تسلیم قلعه شدند یکی از اقوام مذکور و ضاد دید [?] آن کفار مقهور
بنیاد مخالفت و عصیان نمود و از تسلیم قلعه آن کس با جمعی دیگر جحود فرمودند و اهل و عیال مذکور را
بیرون قلعه کردند و در قلعه بمحاربه و خصومت روی آوردند چون حصار بغایت استوار و متین بود
و از طوب و تفنگ دیوار باهون و حصین سر آینه احمد پاشا بطریقه حسن تدبیر اولا خود از
پای قلعه نقل نمود و معدودی از لشکریان بر سر قلعه گذاشت و بعد از مدتی تسیین و تحویل آن جماعت
را مقرر داشت که بطریقه یاس و حرمان چون بعد از چند وقت باز گردند در محلی نزدیک که بطریقه
یاس و حرمان آن جمعی مجاهدان کمین کنند که چون آن جماعت از سختی محاصره خلاص شوند ثبت [?]
هر کس بحاجتی بیرون خواهند شتافت و مردم از روی جمعیت خاطر بمصالح معاش تفرقه خواهند یافت
بار مجاهدان از روی غفلت روی بحصار آورده میان آن جماعت و قلعه حایل کردند اتفاقا بر همان

صلاح برهنمونی دولت همایون عمل نمودند و تمامی مردم قلعه را که بفراغت بیرون آمده بودند
بدست آوردند و حصار را بالضروره مسخر کردند دمّر واکثر اهل الاسلام شعوران من زرع الخیر یحصد التیسیر
وزارع الشر منکوس علی راس استان ... از فتوحات مبره مبشره سلطانی در بیان توجه ... نفس خود نوالی
ممالک کافری بنیت فتح ولایت قرالبغدان و ذکر کیفیت رفع سواد کفر و ازاله تقهر و استیصال والی آن ملک ...
و کفار در چگونگی اقدام در جوانب و ... در عین توقف سلطان ... ابطال قلاع ... اسلام و ملک سلطان ...
سلطان دین ... فتح مبین از وقوع ... در عین ... آن ... قلاع ... سلطان
لمؤلفه چون تیغ تراست سینه اعدا است مقر تیر تو لنداز دل کفار گذر مگذر رعنای دشمن دین ایرا
شد عادت تیغ تو جهاد اکبر از هنگامه سقیفه دم صبح آن روز که بر جواهر فولاد تیغ مجاهدان
رسم حدید وانزلنا الحدید فیه باس شدید نگاشته اند و از آن وقت که هیئات تالیف حسام خون
آشام را باستدعاء نظام مصالح ایام در دست شاهان عالی اساس خجسته حکمت اظهار آثار
منافع للناس مقرر داشته اند هر چند که بحسب صورت غرض از اعمال تیغ و شمشیر و اعمال ستوده
سلطان جهانگیر تفتیح ابواب ملک و پادشاهیست اما تحصیل ملک فی الحقیقه ذریعه
تکمیل امر دین باجرای اوامر و نواهی الهیست چرا که وجود ملک بی مقارنت دین بمنزله ترکیب
تنی بیجانست و مسند سلطنت بی انضمام انوار شمع تابان و چراغ فروزانست نظم نور ایمان
فروغ جان باشد جان بی دین نه در امان باشد والحمد لله تعالی که وجود سلطان دین محمدی در
محفل سلاطین ملت احمدی بمنزله شمع فروزان انجمن اهل ایمان بلکه در کشور شرع سروری
و ملت ملک عدالت گستری آفتابی درخشان می نمود اما اشعه آن خورشید منیر همیشه تیغ و شمشیری
بود خصم افکن و جهانگیر و تابش آن خورشید منیر همیشه تیغ و شمشیری بود خصم افکن و جهانگیر و تابش
آن نیر اعظم از آسمان تائید ایزدی بهجت افزای رخسار مجاهدان دین ملت محمدی گشت ...
بضرب صمصام بهرام انتقام کشورگشایان عالم گیر لهذا السلطان دین هرگز سه سال متوالی را ابتدا
سلطنت عالی در مستقر سریر عز و تمکین خود متحمل و متجمل بفراغت خاطر و غفلت از مهمات ملک و ملت
نمی بود و هیچ وقتی مشتغل بنعیم و لذت شاهی و کامرانی شده دل خورشید اشراق خود را

از نژاد اکابر خلافت و قبیله اساطین و ساکن ... بیت پادشاهی چمن داوند گلزار نکث او با وجود
با وجود نازکی از خار بستر میکند و با وجود آنکه جمیع سلاطین عظام عرب و عجم مغلوب سطوت سلطنت
و حشمت او شده بودند و از اقاصی بلاد کفر ملوک کفار عقد ذمت از خدام سلطانی تکفل و تعهد
می نمودند اما آن سلطان دین دار و خسرو مهربان دل قهار مطلقا در مجاهدات عاصیان و مکافات
طاغیان تغافل و اهمال جایز نمیداشت و در مواخذه کفار اشرار بر سیرت ممدوح اشداء
علی الکفار اهمال و تجاهل را از محرمات کیش خلافت و شریعت پروری می پنداشت شعر
الفت الیک وماء الروم طاعتها فلو دعیت بلا ضرب اجاب دم القصه چون سلطان دین
بعد از سفر ایران زمین علی الاتصال مدت دو سال در دار الخلافه قسطنطنیه جهت ضبط ملک و دین تمکن و تمکین
ورزید و باطراف ممالک سپاه بی پایان جنود مجاهدان را تجهیز فرموده بنیت فتوحات حدود و دیار
کفار بهر طرف میفرستاد و از هر جانب اخبار حکایات و روایات مبشر بر عادت معهود دارد متوافق
سامع علیه خداوندگار میرسید چرا که السنه تیغ مبارزان معارک قتال درین کلمه متفق الکلام و
المقال اند امر بیجل چنانچه در تاریخی که احمد پاشا کدوک را نامزد توجه ممالک قرامان و تکمیل فتوح
قلاع و مساکن آن بلدان فرموده بود منصب امیر الامرائی روم ایلی که قبل از آن بنخاص مراد
مفوض بود بسلیمان پاشا از غلامان قدیم تفویض فرموده او را با عساکر و امرای روم ایلی
نامزد فتح قلعه اسکندریه از ممالک ارناوت نمود بعد از وصول لشکر ظفر شعار و احاطه
الحصار گردون مدار مدتی بمحاصره آن اقدام کردند و لشکریان از اطراف ممالک کفار غنایم و اساری
می آوردند اما حصانت و متانت الحصار و قوت مستحفظان الجاجت امداد و طوایف کفار زیاده
از آن بود که چندین سال از محاصره آن لشکر بمقام تزلزل و استشعار آیند با آنکه مقالید آن بنا که کفار
تسلیم اهل اسلام نمایند هر آینه سلیمان پاشا از فتوح ملکی بغنایم نامی طریقه افتتاح بیش از آن گشت ...
بضاعت ممالیک و مظاهر جبالی از اجزاء آثار رجال امتناع و ارتفاع کرد و سپاه اسلام را باز گردانید
فتح و تسخیر آن قلعه را بمشیت تقدیر باز گذاشت و عنان عزیمت بصوب معاودت مصروف داشت

شعر وجد الفتی من غیر جد بعینه کسیف بلا حد وکف بلا زند ودران اوقات بمسامع علیه سلطان
از حاکم ووالی مملکت مملو از اهل کفر وطغیان یعنی ولایت قرابغدان آثار مخالفت وعصیان بظهور
آورده ورسیده بوده ووالی حاکم مملکت افلاق نیز دران سال در ارسال خراج اهمال نموده
زجرا علیه حکم سلطان نافذ شده بود که خراج آنسال را خود مرتب داشته بدرگاه جهان پناه
آورد و مجدد الغایات وتشریفات خسروانه سرافراز شود وباز بمملکت خود باز گردد او نیز
در امتثال این امر شعار تخویف تهاون وتسویف ورزیده بود وقبل ازان در وقت معاودت
احمد پاشا کدوک از فتح کفه از حاکم قرابغدان که با حاکم کفه وصلت نموده بود انواع شکایت
بعرض همایون رسانیده و هر مخالفت ونفاق که در ایام حصار کفه جهت حمایت حاکم کفه بظهور رسانیده
بود معروض مسامع علیه گردانیده واگرچه حاکم بغدان دران اوقات نسبت با سلطان دین در مقام
خدمتکاری وخراج گذاری بود اما جهت مشارکت دینی ومذهبی وبواسطه قرابت سببی با حاکم کفه آثار
بغض وکین نسبت با جماعت موحدین که منظور خاطر مشرکین است دران زمان محاصره کفه ازو
واضح شده بود وکارشکنی ونفاق عظیم با سپاه اسلام ازو لایح گشته لاجرم بنابرین چند موجب حکم مطاع
بایلچیم سلیمان پاشا اصدار یافت که امرا ولشکریان روم ایلی را که همراه برده بود چون در اسکندریه
خدمتی مقبول بظهور نیاورده بودند ودر تسخیر وفتح انجا اهمال وتاخیر کردند حالیا همان مجمع عساکر بلوا توجه بصوب
قرابغدان آورند وشهر وولایت او را تاراج ونعما وسبی ونهب قاعا صفصفا سازند واگر خود با آن
لشکر داعیه جنگ وجدال نماید در قتال او بجان ودل کوشیده مهم او را بپردازند ولی آنکه بااین خدمات
ملت اسلام اقدام تمام نمایند ازین سفر غزا بهیچ وجه باز نیایند دمار از دیار عدو برکشند وگرنه بمردی
فرود آرند چون احکام سلطانی حکم قضای آسمانی داشت وهر کس از ارکان دولت قهرمان قهر
ومواخذه سلطانی بمنزله نازله ناگهانی می پنداشت وما السعد کل السعد الا انقاده و[illegible] کل النحس الا [illegible]
بالضروره تمامی سپهسالاران عساکر که دران سفر همراه سلیمان پاشا بودند از میان راه متوجه ولایت
قرابغدان شدند حال آنکه فیما بین اسکندریه ومملکت مذکور قریب یکماهه راه مسیر لشکر بود واکثر منازل آن

درآن

درآن طریق کوههای بلند وانهار عمیق وموسم زمستان هم آغاز لشکر می نمود وسپاهیان لشکری
سختیهای راه از ناملایمات کشیده والم بسیار از گرمای تابستان ودوام محاربات اسکندریه
دیده بودند اما بمقتضای الحکم لازم الاتباع ممتنع الامتناع بود بهر طریقی که بود آن مراحل صعب را باقدام
عزم جهان نورد در نوشتند ونیز از تشویش نهر عظیم تونه در مقابل ولایت افلاق درگذشتند وشروع
در مملکت اعدای دین نموده چندین روز در میان ولایت بغدان میگشتند وبعضی ولایت انجا را
که پیش آمد نهب وغارت خراب میکردند وازبعضی غنایم واموال می آوردند وحاکم قرابغدان کافری
بود بغایت حربی وبرشجعان کفره او را دعوی مهتری وباوجود مجاورت سلاطین عظام جهانگیر [illegible]
ودشت قبچاق وغلطای پادشاهان انگروس وافلاق هرگز از هیچکس تنزل نمی نمود وهمواره بمکاوحات
ومنازعات اقدام مینمود واز اکثر ملوک کفار بجلادت ودلاوری گوی مسابقت در میدان شجاعت
میربود وباین شیوه موازی نود سال علی الاتصال بیک منوال حکومت آن مملکت باستقلال می نمود
درآنولا باسم معارضه مجاهدان علم نامداری در مقابل لشکر اسلام برافراشت واز غایت دلاوری
وتهور که میان ملوک کفار بآن شجاعت وفیروز جنگی اشتهار داشت از تمامی مملکت خود سوار وپیاده
بیشمار همه مرد کارزار از مردم ولایت بیرون کرده کسی را از ضبط وحضار غایب نگذاشت وبمبالغه
ومبالغت این لشکر مجاهدان که با سلیمان پاشا بودند اقدام تمام کرد واز سر جرئت جنگ روی بروی ایشان آورد
وچون سپاه روم ایلی دران سفر مشقت بسیار کشیده بودند وبرمداخل ومخارج آن مملکت کماینبغی خبیر وصاحب
وقوف نبودند هر آینه از مقابله با چنان لشکر آسوده مغرور وکافران قوی هیکل تازه زور عجز نمودند ویکبار
همگی لشکر وسپهسالاران آن سپاه کفار قرابغدان انکسار یافتند وعنان اختیار را بی اختیار بصوب
فرار بر تافتند ووقوع این واقعه اتفاق با قضیه فاجعه ماتم ومصیبت آن شاهزاده جوانبخت سلطان [illegible]
میدان سلطان مصطفی در قرامان سنه تسع وثمانین مائه متعارف ومتقارن افتاد واز استماع این صورت
موحش سلطان دین را انکسار خاطر عظیم دست داد گویا هر کدام ازین دو قضیه قضای مبرم بود ودرد بی علاج
ودواد [illegible] وکسر خاطرها کافه انام هر کدام آفتی بود بنهایت واشها ولهذا سلطان را اندوه این دو مصیبت

نه روز آرام داشت و نه در شبها خواب و از هجوم سپاه غم کشور دلها و دل اهل کشورها ویران و مملکت
جانها با سرها خراب شعر وقالوا سیسلیه النّاس لغیره فقلت لهم اهل لطغیاء الحجر بالحجر لاجرم سلطان از غایت
غیرت و حمیت اسلامی و از غیظ این دوگونه دشمن کامی بخودی خود داعیه توجه بغزای قرالغیدان
فرمود و بهمت عالی و بنیت صادق خود بخود عزیمت تدارک این آلام گوناگون نمود و در اوایل فصل بهار
سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه در هنگامی که خسرو ممالک طبایع و مرکبات و فرمان ده کشور
موالید عنصریات لشکرهای قوای نامیه را در کار جهانگیری و غزا آهنگ اغرا و تقویت می نمود و جهت
مزید استمام در تمهید مقدمات فتوحات در ان نور نور روزگار ریاحین ولایت گلشن و گلزار بجلوه تماشی
رخسار پر انوار رغبات تا سیدن امر فرمود و عمله و صناع کارخانه صباغ دهر بوقلمون شعار در رنگ
آمیزی نقوش فروش چمن دست بهم دادند و فراشان شمال و صبا سرادقات جلال گل محمدی را
برفراز نشیمن صحن گلستان برکشادند و جوانان باغ و بوستان در پای سرقهای رماح و اعلام
را با الوان گوناگون از یکدیگر ممتاز ساختند و علمداران معارک سبزه زار سایه بان سپر و روان آیات
را بر عرصه زمین و زمان برافراختند شعر وکان الاشجار فیها ملوک تهادی بانس الازهار و سلطان محیان
همه سکی لشکریان هر دو جانب آماده ولی روم ایلی را جمع ساخته و رایات و اعلام اعزام راصوب
اشقاب برافراخته بر کنار نهر تونه از عساکر متلاطمه افواجا بعد افواج بحری زخار امواج بر انگیخت و بعبور
لشکر منصور از آب مذکور بحری را نهری در آمیخت نظم از خروش سپاه شه در قهر ابر لرزان و ساکن آن از
وی نهر و حاکم و والی بر طغیان قرالغیدان تدبیری غریب از رعب و مخافت لشکر اسلامی مرتب
داشت و تمامی مملکت خود را که بر سر راه لشکر سلطان بود آتش زده یک رشته آب گیاه جهت
علفخوار ستوران سپاه و یک حبه از حبوب مقوی حیات و هر چه قوت لشکر باشد در کوه و صحرا
نگذاشت نظم هر که آتش زند بخانه خویش خانه دیگران بباد دهد وانکه جوید خراب منزل خود
شومیش عالمی فساد دهد و رعایا و متوطنان آنجا اسباب را تماما از سر راه جلا فرمود چنانچه در عرصه مملکت
او یک متنفس نمانده نمی نمود و یکدانه از حبوبات از اقوات در ان اوقات پیدا نبود چون چند روز

ای کرده

برین گذشت لاجرم میان لشکری چنان انبوه شد که هر روز محصولات مملکتی واسع در ازای ارزاق
و تقویت خود قانع نمی نمودند از قحط و مخمصه کار مردم لشکری باضطراب رسید و از قوت قوت بحسب احتیاج
و ستوران و هر جنسی که صلاحیت ذات و لقوت داشته باشد چند روز کسی بچشم ندید نظم
ندیدی در شور چرخ امید ز شکلهای نغیر قرص خورشید عجوز چرخ هم از قحطی نان فطیر کرده مه تابان
کالمه از حبوب و میوه نخل به نغیر خوشه پروین دگر دخل با سلطان صاحب تدبیر از روشنی ضمیر مهر تنویر
در بدایت توجه از اسطنبول حکم فرموده بود که کشتیهای بسیار همه قوت و خورش لشکر با مرتب داشته از
و از راه اسکندر لغازی بحر فرسره و نکنیز بطرف آب تونه بر سر راه لشکر مجاهدان آرند این اتفاق
متین سلطان که سبب بقای زندگانی لشکر مسلمانی شد و الا لشکری با آن انبوهی را از پی
قحط و بی قوتی دران چند روز بیم هلاک بود و با وجود دشمن قوی و عدوی غوی از غلای غلات و جوع
عام آن ورطه بسیار هولناک می نمود چون سلطان دین در ولایت بغدان چند روزه راه پیش رفت و فرمود
و والی و سپاه و رعایا همگی نوعی جلا کرده بودند که هیچ نوع از نوع بشر جهت تفحص اخبار در حیز منزل
اسکار نمی نمود و جهت رهنمونی دران مسالک مشوله از ان غول بیتر یابان در ان مراحل و دیار آثار
نبود و حاکم و لشکریان و رعایای کفار در محلهای سخت از کوه و بیشه بر تشال سایه در زیر
و درختان نهان شده و چون ظلمت در درون شب استتار نا پیدا و نمایان گشته چرا که با قوم
شب کردار آفتاب مواجهه با خورشید تابان نخیت و در حین اشراق شارق عالم گیر لشکر تاریکی را
بجز تواری در ماورای اجسام مظلم چاره نیست و بدرجه که راهنمائی لشکر سلطان بود هر چند اهتمام می نمود که
بگراهی بمنزل و ماوای ایشان توانند برد یا آنکه لشکر سلطان را بر وقت اعدا ره دین توانند آورد
بهیچ نوع بآن مساکن ایشان راه نمی یافت و پیش دین وران رهنمای ملوک از مصباح هدایت نمی تافت
مگر هدایتی از غیب رهنمون آید از وقوع الاتفاقات چنانچه که از امارات قوت دولت و اقبال است و از
ظهور رهنمای رفیق توفیق که پیشوای اعمال و احوال ارباب شوکت و جلالت روزی بدرقه راه شاهی اگر
داعیه سلوک بالصوب داشت بسهو و نسیان بجای گذاشت و براهی دیگر مغوله و طریقی غیر معتاد افتاد سلطان دو

از غایت آوارگی و سرگشتگی لشکر تعقیب آن بدرقه فرمان داد لیکن بارشاد سابقه عنایت من یهدی الله
فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا این ضلالت موجب هدایت و رهبری اسلامیان بمقصد
اصلی سلطان شد **نظم** بسا لطیفه که در خانه تقدیر و ودیعه ایست نهانی ز دیده تدبیر و آنکه قتیل
مطلوب سلطان دریافتن محل تحصن و مکمن آن کفار باطغیان بود و التقا بحکم دو الی سپاه بغداد ان و از جهت
گمراهی بدرقه و دلیل اتفاقا بر سر منزل و قرارگاه آن کافران و معاندان افتادند و یکبارگی آتش
تدبر و تدبیر روی بگریزگاه آن طایفه گمراه نهادند چون سلطان ظفر بر محل و مقر آن طایفه اهل
طغیان عیان گشت خاطر همایون جهت ظهور طریق قطع و فیصل آن مهم خطیر نهایت فرحان و شادان
شد علی الفور سپاه مجاهدان و لشکریان مبارزان همگی تهیه اسباب جنگ و جدال و ترتیب و شرایط
مقدمات محاربه با اهل کفر و ضلال مامور گشته و در هر باب بخواه و ناخواه تمامی اهل سپاه بذل
و جان بذل مجهود تقدیم مقدور می نمودند و طلایع نصرت مطالع که جهت ملاحظه اوضاع دشمنان
دین مرکب مردانگی پیش رانده بودند و در میدان مسابقت پیشتر خود را بگریزگاه و مقر کافران
گمراه رسانده بودند چنان دیدبانی کردند که آن کافران طاغی بنوعی جای خود را با آلات حدید و سنگ
و چوب استحکام داده اند و در اطراف طرق و مسالک بهر گونه تزویر و حیله ابهامهای مردم نگار در سر راه
مبارزان کارزار نهاده اند که در آن بیشه و جنگل که مستقر جمعیت و محل ایشان شده شروع و مدخل اهل قتیل
محال است و جلوه نمای سمند عزیمت مجاهدان در درون گریزگاه مردهٔ اعداء الله پی بدیر
چراکه جمیع مردم خود را بمیان درختان متراکم در آورده و از هر طرف خندقهای عمیق کنده و بچوب
درخت حصاری استوار بر افراخته اند و عراده ها و گردونها را در پیش روی داشته و طوپ و تفنگ
و عراده و زنبورک بیشمار در میان عراده ها مهیا و مرتب ساخته **نظم** بسنگ و چوب سوری کرده بنیاد
فرو بسته ره آمد شد باد نه فکر هوشمند از در آن راه بگردد آن صبا گردد بیگمراه بعد از تحقیق کیفیت حال
و ملاحظه حزم و احتیاط در هنگام جنگ سلطان صاحب اقبال در هنگام سحری که رایات فتوحات بیت
صبح سعادات از کهسار رفیع مقدار گردون نمایان شد و سپاه کشور ظلمانی تمام کفر اساس جهت اعلام

نورانی صباح ایمان شعار از جبال شامخ هفت آسمان در اکناف اسفل السافلین و درآ جام متراکم روی
زمین متواری و پنهان گشت و مهر جهانتاب صدای نفیر زرین از لمعات شعاعات در اطراف گیتی
منتشر میساخت و نوبتیان روزگار در چوبک زنی شعاع نواهای القاع از نقارهای زرین مهر و ماه
در عرصه آسمان می انداخت **نظم** در آمد بغریدن آواز کوس ز گلبانگ بر دمان دهل داد بوس زمین
گویی ارکید گر بر دمید اسرافیل صور قیامت کشید و فرمان سلطان دین محمدی برهنمونی توفیقات ایزدی ترتیب
صفوف و کتایب نصرت مناقب و تجهیز اسباب و یراق مواکب کواکب مراتب اصدار یافت
و از جانب اهل اسلام صفهای غازیان و طوپها و تفنگهای لشکریان مجاهدان آماده شده هر دلاوری
بمیان میدان شتافت چون لشکر اسلام با گروه کفار تقابل تام از جنس تقابل ملکات و اعدام واقع
شد و از ازدحام سناجق و رایات صفوف جنود نصرت فرجام در مقابل کفار نمودار شبه از نمود و اعلام
ظاهر گشت کفار اسرار از کنار بیشه و مغار خود طوپ و تفنگ را بر مثال شرار ناری که از توده خاشاک
برخیزد و چون لهب آتش باری که زبانهای آن از اطراف نیستانی در آمیزد بهمان منوال و هنجار بجانب
لشکر مسلمانان ریزان ساخته شد و تیرها را نها مشابه قطرات امطار بر سطح زمین فرو کشید و هیبت
و شکوه آن گروه انبوه بتوارد صدای قوارع و رعادهای پستوه بر دل اهل اسلام نشست که هر گره که از
دهان غران غرقان طوپ غلغله بر زلزله در گوش وادیهای کوه و دشت می افتاد هر کس از خوف
و هراس آن صدای هولناک میان اهل ایمان بی اختیار بر وضع خاشعان و یخرون للاذقان سجدا
روی بر زمین مینهاد اما بوقت عنایت سبحانی و بحمایت مرحمت یزدانی چون قرارگاه
طوپ و تفنگ کفار بر محل مرتفع افتاده بود و عساکر اسلام از زمینی پست روی بآن کافران جلی بر
نهاده بود این سنگ باران طوپ و تفنگ ایشان اکثر بر سینه رماح مجاهدان مصادمت مینمود
و نفوس مجاهدان اکثر در حفظ امان حق سبحانه و تعالی می بود و از غایت صعوبت قرارگاه دشمن و از توالی
تعاقب طوپ و حربه زن اکثر مبارزان بتشبث بمضمون و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة می بودند و چند
جرات پیش رفتن نمودند و از غایت تراحم لشکریان طرفین و از کثرت تراکم سپاه متخاصمین

آجال اکویا مزاحمت انفاس بمرتبهٔ ضیق النفس رسانده و نوک سنان جنود غیبی را جهت طغیان در ابواب سینهٔ
اهل طغیان نیز اشتیاقی که فرجهٔ مداخلت از هیچ طرف ظاهر نمانده والا در نفس نخستین از
انفاس رحمانی از شعاع سپاه دین مسلمانی ارواح اعدا را قبض می‌نمودند و بطعن و لعن زبان
سیوف و رماح را بر دشمنان میکشودند **نظم** هوا از جانها کرد آنچنان پر ز تیغ خونریزش .
که تنگی نفس بگرفت حلق تنگ دشمن را . تا زمانی که از کمال غیرت و تحرک عرق عصبیت غضب سلطان
دین بر مثال خورشید روی زمین سپر زرین قبهٔ خود را طلب فرموده و با علاء صوت وقت
اقتحام معرکهٔ التحام در میدان مبارزت این مضمون شجاعت مشحون که مبادرت نموده
نظم بخصمی اگر با فلک سر زنم . کلاه مه از تارکش بر کنم . اگر رو بشیر ژیان آورم . رسد از دل او کباب
آورم . زبان تیغ و سنان ادا فرموده و بذات شریف خود در چنین مخاطرهٔ هولناک همت بلند
عزم راحیت و چالاک در میان میدان مسابقت مبارزان تاختن گرفت و لوای همت مردانه
و عزیمت پادشاهانه برتر از رماح جلادت در مقابلهٔ خصمان برافراختن پذیرفت گویا نیزهٔ
خطی در پنجهٔ آفتاب اشراق سلطان دین شهاب مبین بود که مردهٔ شیاطین و فسقهٔ ملاعین
از لمعات بارقش میرمیدند و جبههٔ خورشید اضاءت قبهٔ سپر آن خسرو مجاهدان غالباً مرآت
محرقهٔ آفتاب بود که از تابش آن خفاش مثال گروه دشمنان در جلوه‌گاه لمعان آن نمی‌آمدند
نیعد فی الآجال احکامه حکم مطاع الامر فی طالع یکشف بالجملة یوم الوغی عن فتح فی الصف کالسارع
لاجرم امرا و عساکر غزاة و مجاهدان چون اقدام سلطان را بدین جرأت و شدت در میان معرکهٔ جدال
دیدند دیگر هر کس از جای خود جلوریزان به یک طرفة العین بکنار حصار رستهٔ خصمان رسیدند و احمد باشا
کدوک و محمد آقا سپهسالار ینگی چری با تمامی جوانان جان فدا اجوی در پیش پیش سلطان مبارزان
سپهدار اسیر بلا کرده از مرگ خود در قدم همدان پادشاه دلاوران مطلقاً نترسیدند و یکبار
تمامی چوب و تختهٔ حصار و باروی چوبین آن کفار لعین را بدست و بازوی پولادین خود از بیخ و بن
کندند و بیک حملهٔ مردانه اسباب اعتماد بنیاد حصار اعدا را بر باد داده از هم پراکندند و بیک حملهٔ

چون ها نوع حصار استوار از میان برخواست و بقدر افزودن سپاه مجاهدان جمعیت و تألیف آن گروه معاند
مکاید چنان می‌کاست که پای اختیار کار جنگ و کارزار بمحاربه روی بروی و مقابله و مضاربه
اعدا از جنگ چوبی افتاد کافران بالضروره پای ثبات دل بمرگ نهاد و از وقت صبح و ضحوی تا بین الصلاتین
نائرهٔ حرب و ضرب بر آسمان شعله میکشید و از زمین و آسمان تیغ و تیر بجای قطرات باران
نیستان می‌بارید و از لوامع سنان آتش فشان مجاهدان زبانهای نیران در نیستان متراکم کفار بیکبار
در گرفت و بر مثال شتر تیز تیر فساد از نوک و خنجر بر حنجرهٔ کفار و از عروق شریانی آن قوم اشرار
فواره وار دماء سیال شدن گرفت و میان درختان متراکم در میان آن شیر از دحام در آن تراکم
غازیان مقدام دل مشرکان در خفقان فتاده راه مجال نفس بیرون دادن تنگ گشته تا سر نیزه
و نوک ناوک سهمناک طاعنان مجاهدان در آن تنگنای تن و جان طاغیان و عاصیان
مدخلی چنان کرده بود که تداخل اجسام در آن اندراج رماح و سهام مبارزان بی شبهه عیان می‌نمود
و از زور آمد اعلام و رایات غازیان در میان آن درختان بتحرک رماح قهرمان مبارزان روس
رؤسای مشرکان چون ثمار آفت رسیده اغصان متراکم الافنان بر طبق اوراق خزان ریزان می‌شد
شعر فخر الهام من قسیع المواضی کجلمود الجبال اذا تردی . شده ریزان ز باد حملهٔ شاه . سر دشمن چو اوراق
خزانی . چون در معرکهٔ حرب و قتال حجاب از روی چوبین بر ساخته آن اهل ضلال برخواسته بود و ساعد
سپید مقتضای عف گشته و لشکر کفار دمبدم کاسته و جنود اهل ایمان بمرتبهٔ اختیار فضیلت و منزلت
منزلین که در ضمن بشارت قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین صرف مجهود و بذل معهود در تقدیم
مراسم جهاد می‌نمودند و در مضمار تجلد و اصطبار بر شدائد التحام و آزار کارزار منتهز فرصت اکتساب ذکر
جمیل در دنیا و انتساب اغتنام اجر جزیل در عقبی می‌بودند و جماعت کفار از آن رسم چون در آن کیش باطل
این مقابله و اقدام بمجازات اخروی ممدوح و مقبول بود و از روی ناموس حکم حمیت و حب حفظ ارکان و حسب
خود و اهل و عیال و القاء عرض و مال می‌بایست تا بدم مرگ کوشش نمود لاجرم در چنین معرکه
عدد و حساب از چند هزار مبارزان کارزار دشمن بودند و از جانب کفار اشرار که قریب به پنجاه هزار

مرد جنگ و پیکار با تمام اهل و عیال خود بمدافعه و منازعه ایستادگی مینمودند مقرر و معین است که سلامت
نفس و بدن و وقایت جان و تن از زخم تیغ و سنان و از الم طوپ و تفنگ و گرز گران در
هر دو فرقه اهل کفر و ایمان تصور نتوان نمود و اعداد شهدا سعدا و شمار کشتگان اعدا محال و ممتنع خواهد بود
نظم ز بس کشته کافتاده در دشت کین * زمین پشته شد تا بچرخ برین * اما چون لشکر اسلام بحسب کمیت
و کیفیت غالب بودند و جهت ناموس ملک و دین در اقدام التحام خویشتن داری نمودند گروه
گروه از جنود الهی بمساعدت و اعانت مجاهدان میرسیدند و فرقه فرقه از وفود دشمنان را در رشته
دم تیغ حدید و سلسله اسار میکشیدند تا آنکه حاکم و والی طاغیان قرابغدان طریقی جهة استخلاص خود
بغیر از راه فرار نیافت با معدودی قلیلی از گوشه متراکم بطرف کوهستانی پر درخت و جنگل مظلم شتافت
و تمامی سپاه و خیل و حشم و اموال و اسباب خود و توابع را از پس و کم بدست تاراج گذاشت
و آنقدر خلاصی خود و فرزندان خود را تمام ندانست و هر کدام از مجاهدان از بردهای اسیران و جواری
و غلمان بغدانی که اکثر شمایل خوبرویان ترکستانی اند چندان بدست افتاد که از ضبط و محافظت
ایشان عاجز مینمودند و از قسم دواب و ستوران که بغنیمت گرفته بودند دشت و صحرا متضایق بود و از
اجناس و امتعه گوناگون چندان بدست آورده بودند که حمل و نقل آن با وجود چنین لشکران تقبل
می نمود نظم بدنیا زمین گشته طاووس رنگ * بدنیا رود پا چو پشت پلنگ * اسیران زنجیر با دو دست
بالا و پهنا چو پیلان مست * ز گوش بریده شتر بارها * ز سرهای بر کاه خروارها * چون چنین فتح و غنیمتی
عظیم مجاهدان را روی نمود و سلطان را توجه تمام بدست آوردن حاکم آن طاغیان مصروف بود تا مدت
دو ماه در اطراف ممالک بغدان سپاه اسلام متردد می بودند و جمیع مساکن و مواطن کافران را
بتاراج و احراق ویران می نمودند تا آنکه موسم زمستان نزدیک رسید و غازیان را از عجز و اضطرار
ضبط غنایم و ایصال آن بمسکن خود خاطر بمواطن و بلدان خویش میکشید سلطان مجاهدان هم بحسب اقتضا
و رفاهیت عساکر منصوره اسلام آهنگ مراجعت فرمود و در اواخر سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه
از نهر عبور نموده بدار السلطنه ادرنه نزول نمود و چون در بدایت آن سفر از خطر بسیار از قلت

معاش

معاش و قحط و آزار کفار بلشکر مجاهدان رسیده بود سلطان هر کس از امرا و حکام بلاد و سرخیلان
اجناد را بعنایات بی غایت سرافراز داشت و بتوجه مساکن و وطن خود همگی را مرخص داشته
بکام دل خود گذاشت درین اثنا از سرحد کفار انگروس باعلام و عرض علی بیگ منخال اغلی که حاکم
سرحد سمندره بود بمسامع نواب رسید که پادشاه انگروس لعین در ایام عزیمت سلطان دین در کنار
آب طونه در ملتقای آب مورا و ان محلی که معروف بقوبلوجه است و داخل دار الاسلام است بطریق
غلبه و استیلاء دو قلعه از چوب بنا کرده اند و یک قلعه دیگر بر آن طرف آب طونه در تخوم انگروس
بر محاذی این دو قلعه معمور ساخته اند و باندیشه مفاسد بسیار این طرح سر و کار رانده اند چه
اگر فصل بهار بدین موجب مردم انگروس بمحاذی درین قلاع متردد باشند بسیار خرابی و فساد بحسب عاجل
و آجل بدیار مسلمانان خواهد رسید و بعد از آن تدارک آن مفسدهٔ عظیمه بروزگارها نمی توان دید
بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نبود * نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند * بعد از استماع این حادثه
عزیمت غیرت سلطنت و مملکت داری و حمیت اسلامی و دین پروری سلطان چندان تقاضا نمود
که در اندیشه دفع این فساد دینی و ملکی یک لحظه اهمال نمایند و هر چند موسم رسیده و لشکرها
بسیار در غزای بغدان کشیده تعلل و اهمال در دفع این صایل بر مجاهل نفرمایند چرا که در تدبیر
و مصلحت با ملایم ملک و دین که طبایع ملوک و سلاطین بکسالت و بطالت مایل شود بحسب حاجت
و بشهادت تجارب اهل درایت فساد آن بتکاسل باضعاف حاصل گردد چرا که نفوس مفسدان
جرات اقدام بآنچنان مفاسد متزاید خواهد شد و در خواطر اعدا و بدخواهان [illegible]
شان سلطان متعاقب و متواتر خواهد گشت لاجرم باید که وقتی کار ملک و دولت بمفاسد
بی تدارک باید انجامید و شاه و سپاه را بعد از آن حدوث فتن گوناگون شب و روز
نباید آرمید نظم بر سر عالم کسی گردد چو گردون قهرمان * کو کند بهر صلاح ملک ترک خواب و خور
بنابرین بوجهت کلیه و مصالح دولت بمفاسد بی تدارک باید انجامید و شاه و سپاه را
بعد از آن حدوث فتن گوناگون شب و روز نباید آرمید عزیمت علیه سلطان امرا و عساکر را از توجه بمساکن

و بلاد خود موقوف داشت و عنان توجه بعزم غزای قوم انکروس معطوف فرمود بنمه مراحل و منازل
کوه و دشت بنوعی که در فصل تابستان بیشتر اوقات از شدت برودت هوا مسافران و رهروان
را در انجا انواع مشقت واید امیر سید مکیف که این عزمیت از شهر ارونه اتفاق در اوایل زمستان فی
بود که هر سال دیده کوه بر تمکین که سالها در روی زمین بسر و پا برهنگی عمرش گذشته و موی فرق
برف آسا سفید ساخته بود اما درین موسم دیماه از شدت برودت هوا چندین پوشش سفیدی
از ثلوج چون ملبوح بر اندام خود توی بر توی انداخته بود از غلبه سرما اعضای جبال در پوستین قاقم
و سنجاب سحاب مخفوف می‌نمود و جهت حفظ اندام نازک هوا از شدباد شمال و صبا لباسی از
ابر متراکم مرتب گشته اما برف محشو بقطن مندوف بود سر انگشتان اغصان اشجار را از حدت
برودت شتوی سرما برده بود و لهذا سیاه رنگ مینمود و نوجوانان باغ با وجود قوت نشو
و نما از غلبه سرما سر در گریبان غنچه وار فرو برده روی خود نمی‌گشود نظم زباد سرد پنداری که گیتی
بدنیا زمهریر از دوزخ آورد حاصل که در زمستان مذکور چنان برف و سرما بسیار شده بود که
در هر منزل تمامی سپاه را بایستی بر روی صحرای سیمین برف و جلید محل حلول و ارتحال ساخت
و هر کس منزل خود را بجاروب کف دست خود بخیه بن مخت از برفهای متراکم بایستی پرداخت
و یکی از آثار شدت سرما آن بود که نهر توته که حکم دریای عظیم دارد و در غلظت چهارده شبر بحسب
سمک و عمق آب بیخ سخت همگی ملکخت گرفته بود و آب خوردنی از چنان دریای سیال
بطریق نقب از چاه عمیق استخراج بایستی نمود نظم گمان بری که مگر کوه ها بلورین است بشکل موج
چو چینی فسرده در دریا هنوز نا مده بیرون ز چشم قطره اشک ز باد بسته همی شد چو لولو لالا هر چند
شداید این برودات زمستانی زیاده از حد صعب بود فاما ان شدت و حدت متضمن مصالح دین
و دنیا منتهی بدفع ان جنته اهل فساد بمود چرا که بعد از قطع مراحل پرشداید و محن و در حین وصول بپای
قلعهای آن کفار پر مفاسد و فتن خندقهای قلعها را چون در غایت عمقی ساخته بودند و بجهت
استحکام قلاع همه را آب انداخته لشکریان اسلام بی توقف از تختهای یخ بآسانی هرچه زودتر

خندقها را انباشته شد و بی مانع کلی توجه مردانه بتسخیر قلاع گماشته شد و بر هر قلعه که بر طرف دیار اسلام
ازینجانب نهر توته ساخته بودند بمقتضای حکم سلطان بطریق یغما خنک انداخته شد فی الحال مستحفظان
قلاع مضطر و مضطرب شده امان خواسته شد و قلعه را از وجود کثیف خود بپرداخته شد سلطان انجماعت
اشرار را انجون امان داده بارادت و اختیار خود باز گذاشت تا هر کرا داعیه عودت مملکت خود
بود از آب توته گذشته شد و هر کرا رغبت سکون دیار اسلام بود در طرف ممالک انادولی
قلاع اسلامی گماشته شد و چون آب توته بنوعی که مذکور شد چون رطوبت جلیدی منجمد گشته
میان دریا کوی از غلظت یخ بر بسته بود و بفرمان کارفرمایان تقدیر صانع تقدیر قدیر چنان آبی پر برف
و وسیع قنطره بیک طاق متین تر از سنگ صخره و مرمر بر بسته نهری چنان عمیق که ژرفی آن
از عمق فکرهای دور اندیشان افزون بود سطحی مستوی چون زمین هامون و از خوف غرق مصون
و مامون نمود فی الحال لشکر اسلام بداعیه فتح کافری که بران طرف آب در حدود مملکت انکروس
انشا کرده بودند از روی یخ چون آب روان گذشته شد و بعزم تخریب قلعه همچو دریای محیط انحصار متقن از آهن
مجلای درع و جوشن بر گرد آن مسکن اهل فتن گشته شد چون کافران و محافظان سطوت لشکر و بعزم
تخریب قلعه همچو دریائی محیط و عساکر منصور اسلام با چنان تائیدات غیبی بدفع اعدا صف کشیده
چون شب تاریک جبه پرده پوشی اهل عیوب دامن متساری گسترده داشت و سپهسالار ان
قلعه باتفاق تمامی مستحفظان بمناسبت سیاه بختی کفر در کنف شب مظلم گریخته قلعه را بجای گذاشت
صباح زود که رایات صبح گردار لشکر مجاهدان با آهنگ محاربه و جدال با اهل قلعه بپای حصار رسیدند
یکبار قلعه را همچون قالبی بی روح از کفار اشرار خالی دیدند و بی ممانعت مانعی و مزاحمت منازعی و داد
قلعه بتصرف در آوردند و فی الحال بنیان آن مستقر اهل فساد را با خاک یکسان کردند و آتش غضب
و قهر در درون و بیرون العمارت چوبین بر افروخته خاک و خاکستر انجا را بباد فنا بر دادند و علی الفور
مقضی المرام و منصور الاعلام روی بمساکن و اوطان خود نهادند چون مطالب سلطانی بر وفق مبانی
و طبق امانی میسر گشت سلطان در ان زمستان بر نیت سکون و تمکن بدار الخلافه اسطنبول بازگشت

وهمگی امرا و لشکریان را جهت آن شقتهای متعاقب و آن تعاقب تعب و مشقت تا مناسب انواع
الطاف و نوازشها نمود و همگی را شادکام و فرخناک اجازه توجه بمقام آرام فرمود برور فرخ
دولت فزای میمون فال نهاد روی سوی مستقر جاه و جلال گشت **و از فتوحات سعادت بشره سلطان**
سلطان دریان توجه سلطان مجاهدان بغزای اسکندریه از ولایت که در تصرف فرنگیان بود و ذکر کیفیت فتح قلاع
که در ابتدا همت اعلی بران ساقی بر فتح اسکندریه تسخیر فرمود و در ذکر فتوحات که فیما بین سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه
بفتح اسکندریه محلی شد و تعمیر و ازکه سلطان نمود همیشه جولانگری طایر میمون فال سلطنت و اجلال بر مراقی منطاب
واماني والتصاعد کوکب شوکت و فضال بر ذروه سپهر جهانگشایی و گیتی ستانی بدو گونه صفت
از نعوت کمالست که بمنزله دو جناح قبالست یکی از آن دو جناح دایم النجاح همت عالی همت است که مبداء
میل حرکات انتاج باشد باقصای مراتب عظمت و احتشام و تمنیات بال سریع الاشتغال عزیمت شدیده الحرکات
که مستعقب انواع منافع و اغتنام است در عواقب و انجام گوییا در تشکیل مجموعه انتاج و نشو
مطبوعه شاهنشاهی و سلطانی همیشه علو همت منشاء کیفیت حرارت ارواح است جهة میلان طبیعی
بجانب علو و کشور اعلی و صفت صدق عزیمت مبداء کیفیت رطوبت جهة تسهیل جنبش اعصاب و اعضا
بقبض و بسط و اخذ جمیع رغایب دین و دنیا و نتایج این دو نعت خسروانه و فواید این هر دو نشاء سعادت
در صحایف اعمال و در جریده احوال سلاطین جهانگشا و خسروان معالی ثمها اجلی و اجلی و اهم و اولی
چون منشاء همت بلند بمنزله حرارت غریزی است در نفوس بشری و عزیمت نظیر رطوبت اصلی
در طریق تیل رتبت سروری بتحریک اعصاب و عضلات بحرکت شده و بتفتیح مفصلات لاجرم
صاحب همم علیه و عزایم سدیده را اکثر از حرکات سیر و سفر در مسالک مطالب و اوطار
تشاید نمود و همواره مطیه نیت صادق او در مراحل مقاصد و مآرب جلوه گری باید فرمود لوای
فی سکن الماوی بلوغ علائم برج الشمس نموها منزل الحمل چنانچه این سلطان دین محمدی و ان مظفر توفیق ابدی
که از ابتدا و طلوع تباشیر صبح سعادت همواره در عرصه ملک و شهادت خورشید مثال السلطنه
صباح نورانی جهت ادراک اقصا مراتب سلطنت نمودی و هر کز یک طرفة العین اشعه شیع گیتی افروزش

چون سنان و خنجر مژگان ترکان در نیام منام نیاسوده کاه دیار شرقی را البطوت قهرمان عالم اشراق
از ظلمت ظلم سیه دلان اهل نفاق چون دل صاف اهل حق مصفی داشتی و گاه کشور مغرب را از شرکت
سپاه اهل اسلام پناه از تاریکی کفر و شرک پاک کرده لوای معلای بحار را بر قله حصار
عالم اعلی بر افراشتی **نظم** چو آفتاب کشادی مشارق آفاق برای و تیغ ز تایید ایزد متعال
انکه در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه سلطان مجاهدان بعد از معاودت از ممالک ایران
و دفع مخالفان و معاندان دیگر بتجدید عزایم خسروانه بتوجه جهاد فرمود و چون در دیار مغرب ممالک
روم ایلی در ولایت ارناوت حصن عظیمی موصوف باسکندریه بود که اصل بنای آن قلعه با سکندر
ذو القرنین منسوبست و از قدیم الایام تا زمان سلطان لا یزال اعلام کفار فرنگ بر آن حصار
منصوب و هرگز شعشعه رایت محمدی بر آفاق حسن آن کفار نتابیده و مطلقا از تمامی مصباح وضاح
ایمان صبح صادقی بر عرصه نواحی آن کشور ندمیده و دست تسلط اجنبی را بخز پنجه مهر عالمتاب بر آن قلعه
و دیار استیلایی نبوده و هرگز رایت فتحی بغیر خسرو سپهر چهار مین بر انجا پر و بال نگشوده **نظم**
نه بامش را هیبت از تاب خورشید نه بوش را گزند از ابر و باران فاما بر مثال ظهور صبح اول از
سطوت عزایم سلطان بر آن کشور نمایان شده بود و سلطان مجاهدان سلیمان پاشا را امر بتسخیر
و فتح آن قلعه و احاطه آن مملکت فرمود فاما سلیمان پاشا لوای فتح اسلامی را بر مراقی آن قلعه حصار
شوالنت بر افراخت و در آن نوبت لشکر اسلام را از محاصره انجا باز داشته توفیق فتح آن
بفرصت دیگر انداخت و آن تاخیر تسخیر قلعه در خاطر همایون همیشه شاق مینمود فاما جهت موانع عظیم در آن
دو سه سال فرصت دیگر توجه عساکر مجاهدان بآن جوانب نبود و در ان اوقات حکم قضا جریان
نافذ شد که امرا و لشکریان روم ایلی و اناطولی مجتمع گشته بسپهسالاری احمد پاشا کدوک متوجه
اسکندریه شوند و همگی حکام و صنادید طرفین جهت ایشان اعداد اسباب سفر و عزم غزا
فاما احمد پاشا کدوک جهة خویشی داری در امتثال این امر سلطان تقدیم اعذار نامعقول نمود
و بنابر آن مساهله او در تقدیم خدمت سلطان قهار احمد پاشا را حکم عزل و حبس در قلعه یکی حصار

اسطنبول فرمود و سلطان از غایت اهتمام بذات شریف خود بانسفر غزا توجه کرد و باسپاه فتح
روی بجانب ازناوت آورد و اولا بر سمت طریق قلعه اقچه حصار را که مدتی در زمان پادشاه
مغفرت پناه سلطان مراد والد سعید سلطان انجا را محاصره نموده بود و در زمان سلطان
نیز بتمامی گذشت که انجا را محصور عساکر اسلام فرموده بود و مطلقا تسخیر آن قلعه میسر نمی شد فاما
امتداد حصار درین اوقات که سلطان بحوالی انجا رسید بمرتبه انجامیده بود که ساکنان قلعه از
مضایقه و مخمصه بخوردن سگ و گربه رضا داده بودند چون استماع نزول رایات سلطانی بآنحوالی
نمودند از غایت اضطراب و اضطرار و وصول روز زندگانی ایشان بحال مرگ و احتضار از
نواب همیون امان طلب کردند و بی توقف و اهمال قلعه را بخدام سلطان سپردند چون
در مقدمه توجه بغزای اسکندریه چنین فتحی دست داد سلطان دین محمدی را تفألاً تسخیر آن
مملکت بغایت مستحسن افتاد و از ان مرحله جمیع لشکر با را بتسخیر اسکندریه و توابع فرمان داد اما
وضع قلعه اسکندریه و قلاع و توابع و ولایت آنچنانست که قلعه ایست بر سر کوه و کمری بغایت
بلند و استوار و از یکطرف آن کمر نهری عظیم که موسوم بتونه است لایزال در گذار و بر سه طرف
نزدیک این حصار باندک مسافتی سه قلعه دیگر است در غایت استحکام و هر کدام از ان قلاع
در نفس خود در غایت متانت و استحکام یکی از ان قلاع که موسوم است بلش و یکی درغوس و یکی
بکول باشی اما درغوس قلعه ایست که بر کوه و ماموں آن همه درخت زیتون رسته و اسباب معاش
مستحفظان انجا از محصول آنحوالی بهم پیوسته و قلعه کول باشی را بر دهنه دریاچه و غدیری بنا
کرده اند و بواسطه آن قلعه محصولات و منافع آن دریاچه را در حیطه ضبط در آورده چنانچه هر ساله از
ماهی آن دریاچه چهل هزار فرنگی سرخ بوصول میرسید و قلعه لش در محلی است که دو نهر عظیم یکی بوینه
و یکی درنه بیکدیگر متلاقی میگردند و از انجا همان نهر در غایت قوت و عمق بدریای فرنگ می پیوندد
و اسکندریه را درین محل که انهار مذکوره بدریا پیوسته بنا فرموده اند و مملکتی را در غایت محصولی
و فرت منافع بآن قلعه تابع نموده اند و مملکتی را اگرچه در قدیم الزمان داخل کشور ازناوت گرفته اند

فاما جهت اتصال آن انهار بدریا بار پادشاهان فرنگ و وندیک آن مملکت را که حسن تبع ایشان در تحت
تسخیر در آورده اند و قلاع انجا را از راه دریا بهر نوع اسباب و یراق مستحکم و استوار کرده چون
سلطان مجاهدان با سپاه بیحد و کران از عقبات دشوار و کوهها و دربندهای استوار انجا گذار
فرمود و بکنار آب ذرین رسید اتفاقا آب مذکور در عین طغیان بود و عبور چنان لشکر گران
از ان آب شدورو ان بغایت بعید می نمود اگرچه بعضی لشکریان صالها و کلکها از خیک و زورق
منفوخ و چوب و نی بهم بستند و اسبان خود را در آب انداختند و بهر گونه تدبیرات از آب مذکور
عبور می نمودند فاما سلطان ملاحظه فرمود که باطریق گذار با وجود چنان لشکری بسیار باندک وقتی
متعذر مینماید و در هر گذشتن جمعی اسبان و الاغان ضعیف فقرا و ضعفا در معرض تلف می آید
هر آینه سلطان مجاهدان فرمان قضا جریان بترتیب جسر و پل عظیمی بر آب مذکور اصدار نمود و بعد از
اتمام پل تمامی لشکر را بسهولت عبور فرمود و قلعه اسکندریه را از جمیع جهات بلشکر اسلام محاصره کرد
و چون عبور از معابر ازناوت بغایت متعسر بود سلطان چندین هزار من سرب را بر لشکریان قسمت نمود
که در پای قلعه بار تسلیم نواب دیوان نمایند و از ان سرب در پای قلعه اسکندریه رعادها و فرغانها
طوپ ترتیب فرمایند و بر حسب امر عالی از ان قوارع کوه سیما و سنگهای طوپ از بالای القلعه
آسمان سا مقتضای امطرنا علیهم حجارة من السجیل بظهور می آوردند و تمامی دیوارها و مساکن قلعه را از درون و بیرون
بضرب طوپ و تفنگ خراب میکردند نظم ز شش زخمه در شهر بند امید * بلرزه در و بوم مانند بید *
تفنگها چو ژاله بهم در شکست * یلان شکسته بهم فرق و دست * چندانکه از صدمات طوپهای سنگین دیوارها
و بناهای قلعه همچو جرم سوتی و اجزاء دقیق و ذرات صغار غبار در شکستگی دیوار از بالای قلعه ریخته
و نجیه میاختند و برج و باروی قلعه را باین نوع بالتیام از هم پاشیده بر هم انداخته بودند که اگر کسی
از اهل قلعه بر بلندی آن کهسار و کنار حصار گردیدی از زخم حجر افروز ریخته سنگها از بالای قلعه بپای حصار
تا بروی زمین می لغزیدی و مردم قلعه را هیچ نوع دیوار و حایلی نماند که در حین جنگ بآن دیوار محفوظ
و محمی مانند و مستحفظان قلعه زیاده بران سرکوب و منکوب شده بودند که بمقاومت آنچنان لشکری بهمت

ممانعت و منازعت توانستند نمود **نظم** بود کوه اگر دشمنش را پناه * بباد فنا بردهندش چو کاه * چون حال قلعه
بتمامی خرابی آیل شد و از انهدام قلعه دیوار دولت کفار بسقوط مایل گشت سلطان حکم فرمود که لشکریان
اسلام بر سر قلعه یورش نمایند و بهر نوع که باشد بر قلعه اطراف و جوانب که محتملست تدابیر گوناگون بر آید
برحسب امر واجب الاذعان که امر ممتنع را در حیز امکان می آورد همگی لشکر را بیراق یورش و اید شد
یغما فرمان شد و تسخیر قلعه بآنچنان لشکر جرار مقرر همگنان گشت فاما هنگام سحری که جهت فرح جهان
شب تار و قلع دیوار آن قلعه استوار قارعه پرتو و بر خورشید بر دمان فرغان فلک اثیر ترتیب یافت
و از نقبه مشرق لمعه لشکر جهانسوز مهر در عرصه دایره افق افروخته شده اجرام نجارات
صبح نمای از هر طرف قلعه زبانه کشیدن گرفت و از بروج حصار متین چرخ برین نیزه داران لمعات مهر
بسلالیم اشعه نورانی بنیاد صعود نمودند و بپنجه روزمند خورشید عالمگیر درهای آهنین ظلمت را
از سور محصور سپهر بروی جهانیان برگشودند **نظم** فتح سور چرخ خواهد آفتاب * زان فکند از صبح بر برجش طناب *
عساکر منصور مجاهدان بیکبار روی بتسخیر حصار اسکندریه نهادند و همه کس در فکر تدبیر صعود بر مراقی آن قلعه
استوار افتادند و نردبانهای ریسمانی و کمندهای رسنی بر اطراف کوه و کمر آن انداختند تا بپای حصار رسیدند
اما جهت تراکم خرده سنگ دیوار فرو ریخته که از ضرب طوب بر مثال ریگ روان از هر کنار
جمع شده بود چاره صعود از هیچ ممر ندیدند چرا که هر که قدم بر آن اجزای متخلل سنگ و کلوخ مینهاد از بلندی
آن بی اختیار تا بنشیب احجار فرو می افتاد از بالای قلعه هم کفار آتش نهادند و تیر و سنگ طوب و باتش
نفط و دود و سایر دوافع و موانع صعود جمعی از آن جوانان قلعه گشا و بسیاری از لشکر مجاهدان عرصه
هیجا را همانجا شهید کردند و هر کس از دلاوران که بهزار گونه تدبیر بپای قلعه رفته بود بضرب دست فرود
آوردند **شعر** لو حمل الاطوار ما حملته * لوهب براسیه الجبال متون * چون با وجود آن وضع ارتفاع و استحکام
حصار و با آن همه بلندی کوه و کمر اطراف آن سور استوار بی عایقی و مانعی هم صعود بر بروج و جدار
آن محتمل و میسر نبود فکیف که لشکر کفار شرار از غایت اضطرار شرار تیغ و سنان آتش بار و از لهبات
قوارع و دوافع التهابات نار ممانعت و مدافعت می افزود چون آن روز از طلوع صبح تا انبساط ظلام شام

دفعه

دفعه دفعه غازیان مقدام داد دلاوری دادند و جمعی کثیر بهر جهت بر خاک افتادند سلطان را محقق شد که
لشکریان مجاهد را مطلقا در سعی و جد تقصیر نیست فاما آن دو قلعه بیورش و جنگ بهیچ تقدیر قابل
تسخیر نیست هر آینه از توقف فتح و ظفر بران مطلب خاطر همایون سلطانی متاثر شد و بر جبر و تدارک
آن قضیه بسیار متامل و متفکر گشت و بمشارات ارکان دولت چنان مصلحت دیدند که آن سر قلعه را
از اطراف اسکندریه بیکبار محاصره نمایند و بتوفیق الله تعالی چون انقلاع منحصر شود بتدریج قلعه اسکندریه را
هم تسخیر فرمایند بنابران مقرر شد که امیر الامرای روم ایلی که در انولادا و پاشا بود با امرا و لشکریان
تابع او بقلعه کول هاشی رایت فتح را برافرازند و سلیمان پاشا بیگلربیگی اناطولی با امرا و عساکر
آنجانب قلعه درغوس را محصور سازند اتفاقا چون داود پاشا بقلعه کول هاشی رسید کفار آن بی مکاوحه
و منازعه تلقی بتسلیم حصار کردند چون بشارت فتح بسلطان رسید امر همایون شد که داود
پاشا نیز بر سر قلعه درغوس رود چون قلعه مذکور را داود پاشا و سلیمان پاشا چند روز حصار کردند
مردم قلعه را از هر جهت بتنگ آوردند روزی داود پاشا منادی یغما و تاراج میان لشکر انداخته
متوجه جنگ حصار گردید و دلاوران دین همان روز قلعه چنان استوار را در حیطه تسخیر در آوردند چون
آن قلعه هم مسخر آن لشکر مظفر شد حکم سلطانی بنفاذ پیوست که از آن قلعه بهمان جمعیت بر سر قلعه اش
چون سطوت سپاه اسلام در فتح آن دو حصار سابق شنیده بودند از خوف خود از محافظت
قلعه فراغت نمودند و چند کسی بزرگ از فرنگستان که از راه آن نهر عظیم بپای قلعه آمده بودند
با همگی اهل و عیال و اسباب خود در کشتیها نشسته متوجه شدند که از آن نهر خود را بلجه دریا رسانند
و از میان لشکر مجاهدان با جمیع متعلقات خود را از آفات باز رهانند چون ممر عبور کشتیها از آن
دریای عظیم از محاذی اردوی همایون بود فی الحال از مجاری نهر مردم معسکر سلطان را آمدن کشتیها
بر آن وجه نمایان نمود از اطراف و جوانب لشکر اسلام آن جواری را پر از مال و منال الامال از جواهر
و غلمان صاحب جمال دیدند غریو عظیم از میان غازیان و غانمان اردوی سلطان برخاسته بیکبار آب
دویدند و هر کس از سیاحان دلاور و سباحان آشناور چون نهنگ شمشیر برهنه خود را عریان کرده

آیند و بالاتفاق آن قلعه را بهر وجه باشد
فتح نمایند مستحفظان قلعه شر

برهنه بدندان گرفته و شناکنان اولا بدو کشتی قدرغه کافران رسیدند و همچنان با تن عریان محاربه
کنان بران کافران کشتیها شمع کشیدند و جمیع کفار فجار را که درون کشتیها بودند در دم بدم شمشیر آبدار
خود کشتند و همگی مواد و اسباب و اسیران را مالک گشته و اموال بیحد و حساب بغنیمت آوردند و بدین
وجه غازیان بسایر کشتیها که از عقب آن قدرغهامی آمدند توجه کردند و تمامی کشتیهای دیگر از کفار فرار کرده
مردم قدرغه را گرفتار شمع خونخوار غازیان دیدند عنان کشتیهای خود منصرف داشته از خوف وبال
خود از راه باز گردیدند و جزیره بر کنار آب بود بنهایت پر بیشه و جنگل خود را بهر وجه که بود بآن جزیره
متحصن ساختند و کشتیها را در میان آب خالی انداختند لاجرم بر همان اسلوب ساتی دیگر غازیان و دلاوران لشکر ظفر قرین
دل بدریا داده بشناوری خود را بمیان جزیره رسانیده و از میان آب برهنه بیرون آمده روی
بکوهسار نهاده همگی را اسیر گردانیدند و جوق جوق جنود کافران متمرد را بآب شمشیر روان پاک
ساختند و اهل و عیال و اسباب و اموال ایشان را در میان کشتیهای ایشان می انداختند و بمعسکر
همایون می آوردند و برین طرز و اسلوب جرات و دلیری غریبی مشتمل بر انواع غنیمت گردید شعر ولم یجد الانسان
الا ابن سعیه فمن کان اسعی کان بالمجد اجدرا چون هر سه قلعه لش و کول باشی و درغوس بحیطه تصرف
خدام سلطان اسلام درآمد قلعه لش را جهت مصلحت خراب کردند و سایر قلعهها را در غایت استحکام
نموده مردم مبارز و یراق بسیار در میان آن درآوردند و جهت توقف فتح اسکندریه سلطان را
دغدغه بسیار بود اما توقیف و تسویف تسخیر قلعه را باهمال و سوء تدبیر ارکان دولت حمل نمود
بنابرین غضب و حدت سلیمان پاشا را از امیرالامرائی اناطولی عزل فرمود و منصب او را بکوا محمد پاشا
ارزانی داشت و بجای سلیمان پاشا در جمیع لوازم امارت مذکور او در آن توجه سفر بگماشت هرچند
مکرر لشکریان منصور بر قلعه اسکندریه یورش و جنگ سلطانی بپای قلعه آن می شتافتند مطلقا ظفر رفیق
نشد تسخیر انجا از راه جنگ و جدل نمی یافتند سلطان دانست که طریقه فتح انجا منحصر بر استداد مجاری
و دربندان است و چاره و تدبیر تسخیر انجا مقصور بر قصد دخل و معاش و منع اسباب انتعاش متحصنان
بنابرین حکم سلطان شد که اکثر امرا و عساکر روم ایلی و اناطولی بر سر قلعه اسکندریه بمحاصره قیام نمایند

و راه آمد شد فرنگستان را از خشک و تر بر اهل قلعه مسدود فرمایند و بر محلی که بر نهر عظیم بنیاد قنطره
و پول بسته بود بر هر کدام طرف پل دو قلعه استوار در ده روز بنهایت استحکام برافراشت و در
هر یک اسباب حرب و ضرب از شمع و سنان و طوبهای گران مهیا ساخته جمعی از دلاوران را
بمحافظت هر دو حصار برگماشت که اگر از طرف دریا کشتیهای فرنگ آیند و در صدد امداد قلعه بهر وجه توجه
نمایند در مقام ردع و منع کفره از حمایت قلعه ایستادگی کنند و در محاربه و مقابله کفار حصار مردانگی بجا
آورند بتدریج یکسان کنند باندک زمانش ویران کنند درآمد رخنه برج حصار نظر بر انداز
ازان کار و بار و امرا و حکام عظام و جوانان و مبارزان اسلام را سپهسالاری احمد بیک ولد
ادرکوس بیک در انجا گذاشت و در جمیع امور سپهداری مشارالیه را جهت مرجع و مدار لشکریان گماشت
چون سلطان اندیشه محاصره و تسخیر آن حصار را مکمل ساخت رایت اقبال بصوب دارالخلافه از راه
معاودت برافراخت چون مدت شش ماه قلعه محصور و معمور بر وجه معهود شد و طریق امداد و معاونت
از جوانب بر اهل قلعه مسدود گشت روزی از بالای قلعه کافران فریاد کردند که از سپهسالار لشکر
اسلام التماس داریم که یک کس ما را راه دهد که مکاتبات و پیغامهای ما را بپادشاه ما بنوعی
رساند و حال تنگنایی و بیم هلاک را بصاحب مملکت ظاهر گرداند اگر چنانچه درین چند روز جهت قلعه
که مقدور باشد مددی رساند ما نیز قلعه را نگاه داریم و اگر چنانچه پادشاه ما را باین اسلوب که ظاهر
و مشاهده است قدرت اسعاد و امداد ما نباشد ما نیز قلعه را بایان بنواب سلطان سپاریم احمد بیک
چون آثار صدق از کلام آن کفار مضطر ملاحظه نمود و بدولت سلطان هیچ وجه نگرانی از امداد کفار
نبود یکی از مردم قلعه را جهت آشتی راه داد و مکاتبات و اخبار ضعف و ناتوانی اهل قلعه را بپادشاه
وندیک فرستاد و بعد از وصول آن برید و رسول اهل قلعه چون فرنگان را قدرت حمایت و وقایت
قلعه نمانده بود و راه آب جهت آمد شد کشتیها مسدود می نمود هر آینه باضطرار اختیار تسلیم قلعه
نمودند که مردم قلعه و اسباب ایشان را متوجه فرنگ بازگذارند و مملکت و قلعه را بنواب سلطان تصرف
درآرند بنابرین مقدمات پنج کشتی بزرگ ترازنها جهت حمل و نقل اهل قلعه از وندیک فرستادند و بموجب موعود

در باب تسلیم قلعه با احمد بیک پیغام دادند احمد بیک کیفیت این اخبار را بمسامع علیه سلطانی رسانید
و اذن همایون در تصدی آن امور حاصل کرده اید و مردم قلعه را با اموال و اسباب بر آن کشتیهای
فرنگ حمل نموده روانه وندیک ساخت و بروج و اسوار حصار را بدولت اسلام در غایت
حصانت و استحکام نمود و جمعی از دلاوران عرب و ینکی چری را بنگهبانی آنجا مقرر فرمود و اعلام
سپاه اسلام بر داشته بملازمت بارگاه خداوندگار معاودت گشت و مواد عنایات و عطیات سلطانی
درباره او متضاعف و متزاید شد **واقعه دیگر از حوادث سال اربع و ثمانین و ثمانمائه** آنکه دران اوقات که سلطان
متوجه حصار اسکندریه شده بود و دران یورش انواع صعوبتها در راه روی نمود و سلطان در اکثر
آن شداید بذات شریف خود بذات شریف خود متصدی ترتیب مصالح سپاه و مباشر تدبیر تسهیل
و تکمیل اسباب سفر و راه می بود روزی در اثنای کلمات میان خواص و مقربان بطریق حکایت
اینمعنی را مذکور لسان بلیغ البیان فرمود که یکی از میان همه این ارکان دولت و ملازمان بارگاه
سلطنت نیست که در چنین سفری پر تعب قابلیت تعهد مصالح امور و تصدی مناظم جمهور تواند
بود و بضرورت در اکثر واقعات خود بخود ما را مباشرت نظم مهمات می باید نمود و دران ولا
پاشاء اعظم امیر مکرم احمد پاشا هرسک اغلی در سلک مقربان بود و بمسند امیر علمی سلطان اختصاص یافته
در مجلس همایون بمباسطت کلمات میمون و آثار سخنان هوشمندانه او را بر خاطر خطیر سلطانی
اثرها بود درین حالت که سلطان آغاز شکایت ارکان دولت و امراء عظام اظهار میکرد احمد پاشا
در مواجهه سلطان ذکر احمد پاشای کدوک که در آن اوقات مقهور سلطان در قلعه ینگی حصار
اسطنبول گرفتار زندان بود بمیان آورد باین اسلوب که اگر آن چاکر مخلص سلطان درین سفر قرین بودی
تمامی خدمات سلطانی و مصالح سپاه و لشکری بطریقه کشورگشائی و مملکت گیری بنوعی بتقدیم
میرسانید که مطلقا بر آئینه ضمیر منیر سلطانی غباری نمیرسید و هیچکس از مردم لشکری این نوع محنتها
نمیکشید سلطان چون این گونه کلمات از احمد پاشا هرسک اغلی شنود چون فی الواقع مطابق
حق و محض صدق بود و باصل اعتقاد سلطان هم موافق می نمود مطلقا ازین طور گستاخانه

اداء کلام اعراض ننمود فاما مطلقا بنفی و اثبات هم در جواب این قول التفات ننمود لیکن از مجاری حال
محقق شد که سخن حق نهایت در خاطر سلطان مؤثر افتاد و آن کلمات صدق حقوق خدمات
لائق و عبودیات رایقی احمد پاشا کدوک را بیاد سلطان داده فاما منشاء بی عنایتی سلطان درباره
او هم از ستیزه ولی دولی احمد پاشا بود و الا حقوق خدمتها ورا هرگز ضایع نمیفرمود **نظم** هر که با شاه
خود ستیزه کند قدر خود را حقیر و ریزه کند تا بعد از آن که در سفر اسکندریه قلاع توابع آنجا را
سلطان فتح فرمود و تسخیر نفس اسکندریه قلاع توابع آنجا را سلطان فتح فرمود و تسخیر نفس اسکندریه
دران نهضت سلطان میسر نبود و بنابر حمل تقصیرات بر اکثر ارکان دولت و ملاحظه تأخیر تسخیر
اسکندریه از سوء تدابیر ایشان خطرات اولا سلیمان پاشا را جهت مواخذات بعضی تقصیرات
عزت عزل فرمود و پی آنکه کسی ذکر و شفیع احمد پاشاء کدوک شود سلطان او را بیاد آورد و بمقتضای
فرمان جهانمطاع حاکم اسطنبول را حکم کرد که احمد پاشا را از قید و زندان خلاصی دهد که او را از حبس
گذاشتیم و ایالت شهر سلانیک را باو ارزانی داشتیم باید که او را در آنجانب از حبس اطلاق
نماید و مشار الیه نیز فی الفور از اسطنبول بجانب سلانیک آید هنوز سلطان بر سر حصار
اسکندریه بود که حکم احمد پاشا صادر شد که ایالت مملکت هولنیه که سر حد مملکت فرنگ و ارماوت
است باو ارزانی داشتیم و دران سرحد او جهت مصلحت فتح بقایا ولایات ارماوت
و عاصیان و متمردان آن مملکت گماشتیم احمد پاشا یا هنوز در سلانیک حاکم بود که این حکم سلطانی
باو رسید او نیز بر حسب امر مطاع متوجه ولایت هولنیه گشت و دران جوانب بسیاری از ولایات
ارماوت را که در مقام تمرد و عصیان بود دید بعضی را بتقدیم رای و تدبیر و بعضی را بضرب شمشیر مسخر
میساخت و تمامی آن سرحد را از مخالفان ملک و دین می پرداخت چون مهمات آنجا را بوجه
احسن بانجام رسانید تسخیر مملکت پولیه را از فرنگستان با خود طرح انداخت و عرضه داشت پایه سریر
اعلی نمود که فتح پولیه را از فرنگستان که با خود طرح انداخته از طرف هولنیه بدولت سلطان میسر است
و طریق تحصیل آن مملکت از همین ممر بوجه ایسر میسر است فاما عرض تفصیلات آن مطلب کلی موقوف بمواجهه

کدوک بر حسب امر جهانمطاع توجه
سلانیک نموده و در آنجا می بود
چون سلطان از اسکندریه معاودت
فرموده سراپای ...
احصار

و مشافهه خدام سلطنت و چون از پایه سریر معدلت مصیر مقدمات آن مطلب میسر گردد تحصیل ممالک
وسیع از فرنگستان بهست برحسب مدعا و امل احمد پاشا سلطان رخصت توجه او بدرگاه دولت پناه داد
و مشار الیه نیز از سر شوق و غرام توجه باستلام آستان سعادت دستگاه نهاد و دیگر باره
بتقدیم خدمات سابق و لاحق خود را مقبول خاطر سلطان نمود مجددا سلطان عمیم الاحسان او را
منظور نظر تربیت خسروانه نموده در جاه و مرتبه او افزود و بنوعی که او صلاح دیده بود اسباب
فتح ممالک پولیه از سفن و جواری و سپاه و لشکری مهیا و مرتب فرمود و چون مملکت پولیه که مشتمل بر
بلاد عظیمه و ولایتها و از معظمات ممالک فرنگستانست و فیما بین مملکت روم ایلی محاذات
ولایت هولنیه افتاده در محلی که عرض خلیج دریای فرنگ یک روزه مسافت در میانست و ممالک
پولیه نسبت با سایر ممالک عظیم فرنگ در وسط افتاده هر آینه بعد از استیلا و تسلط بر آن ممالک
تصرف در جمیع اطراف فرنگ بسهولت حاصلست و مملکت بدارایی بلاد مشهوره مثل رومیه کبری
و دار الملک فرنگستان بالاخره آیل است بدست آید هر صد دشمن بر شیخ مملکت عدو شعار باران چو منبع
چون احمد پاشا از خدمت سلطان جمیع اسباب تسخیر مملکت پولیه و تجهیز لشکر بر و بحر مهیا ساخت
و لوای معلای جهاد و غزا را الصوب فرنگستان پولیه افرازنده نام که اقرب مداین آن جوانب است
بر دار الاسلام و شهر بند و حصاری دارد در غایت معموری و استحکام چون سفاین و جواری و سپاه و لشکری
سلطان مجاهدان در ظل لوای نصرت اقتضا را که دو کرت احمد پاشا بآن شهر دریاکنار رسیدند و هر روزه بر آن حصار
و شهر بند جنگ می انداختند تا باندک روزی شهر و قلعه آن مسخر ساختند و چندان اموال و غنایم از آن شهر معمور
بدست تصرف لشکر منصور آمد که تعداد و منافع اعداد آن از ضابطه عقود و آحاد و الوف بیرون بود
و پری چهرگان فرنگی نژاد و ماه رویان پری زاد جواری و غلمان همگی رشک حور و رضوان جمله غازیان
را بدست افتاد چون آن شهر معظم معمور و کشور مستور محصور احمد پاشا میسر شد باندک فرصتی بسیاری
از ولایت و قلاع اطراف آن شهر نیز مسخر گشت بیت قلعه داران خنجر بیمار بردند قلعها کلید بسپردند
هر کسی روز نامه نو میکرد جان بتوقیع او گرو میکرد چنانچه جمیع ممالک فرنگستان را ازین مدخل سپاه

اسلام اضطراب و اضطرار تمام روی نمود و هیچکدام از سلاطین ممالک فرنگ را قوت مقاومت
و مدافعت سپاه موفق مجاهدان نبود و امیر مشار الیه نیز در بسط آیین عدالت اجتهاد می نمود و جمیع سکنه
آن بلاد را بامن و امان و عدل و احسان ممتع و بهره مند فرمود بیت او چو با کار مملکت پرداخت هر کسی
را بقدر خود بنواخت کار بی رونقی به آب آورد رفتگان را بملک باز آورد واقعه دیگر آنکه چون سلطان بعد از
غزای اسکندریه چند وقت در دار الخلافه قسطنطنیه متمکن بود اما هرگز دیده بخت بیدارش از ملاحظه رخسار
فتح و ظفر در احیان استراحت نمی غنود و لا یزال در اندیشه فتح کشوری از بلاد فرنگی و در فکر غزای قطری از
اقطار اهل کفر و عناد می بود در ان چند روز توقف در استنبول از روی دریای شمال جهت فتح قلعه و حصار
تونه بر کنار آب اراق از نواحی کفه فرمود چرا که بعد از فتح ممالک کفه هنوز آن ولایت در تصرف
کفار بود و حاکم توجه ایلی را با فوجی از عساکر منصور در سی کشتی بزرگ براه دریای قرا دنگیز بآن جانب فرستاد
و در ان اوقات چون جماعت فرنگیان صفت جهانگشایی سلطان در آفاق جهان شایع دیدند
و امرا و عساکر منصور سلطان و جواری و سفاین مجاهدان بحوالی قلعه تونه رسید و جماعت کفار و مستحفظان
حصار تدبیری بغیر سپردن ملک و قلعه چاره نیافتند و قبل از غلبه قهری بطوع و رغبت خود امان خواسته
مستسلیم قصبه شتافتند و قلعه مذکوره با توابع و لواحق که بندر و فرضه تمامی ممالک اوروس و ولایت جوله
و معظمات ولایت کفار معبر تجار و قوافل و کشتیهای اقطار است بتصرف نواب سلطان دین محمدی
در آمد و مداخل آن ولایت و معبر از جهت خزانه عامره هر ساله متعلق گشت و بنا برین فتح حدود و اطراف
مملکت کفه از مداخلت کفار و منافقان مفارق شد نظم خرابی که شد تیر آباد کرد در ظلم را خانه برباد کرد
واقعه دیگر از وقایع سلطان فاتح دین و دولت در بعضی اوقات که خصومت و معادات میان سلطان دین محمدی و حسن بیک
استیلا یافته بود و طریقه مخالفت و فتنه انگیزی حکام حدود و اقطار روم و عجم در صدد استعداد و ازدیاد
می نمود و حاکم قلعه و ولایت طرول که در نزدیکی ولایت بای بردو آذربایجان و متصل بسرحد ممالک سلطان
افتاده انواع فتنه انگیزی و نفاق نسبت با خدام سلطان بنیاد نهاده بود و چون سلطان بعد از رفع
و غلبه حسن بیک و قتل فرزند و امرا و عساکرش در آن حدود چندان اتفاق نیفتاده بود که تدارک دفع

آن مفسد شایستی نمود و همیشه مواخذه و انتقام حاکم طرول در خاطر خطیر سلطان مخطور می بود بنا بر آن در شهور
سنه اربع و ثمانین و تسعمائه فرمان جهانمطاع باسم ولی العهد سلطان اعظم سلطان سلاطین زمان سلطان بایزید خان خلد ظله علی
اهل الایمان که در آن اوان والی السلطنت رومیه صغری و آن اقطار منسوب بود اصدار فرمود که وزیر اعظم خود را
که در آن اوقات رقاص سنان بیک بود با لشکریان آن حدود بتسخیر طرول روانه سازد و عرق مخالفت را
از آن دیار بالکلیه براندازد سلطان نیز امر واجب الاذعان والد خلافت پناه را امتثال فرموده برهان
مسلک امراعلی قاص بیک را با لشکریان رومیه صغری روانه الصوب گردانید و بتوفیق یزدانی
و یمن دولت روز افزون سلطانی توقف و توالی قلعه و ولایت طرول در تحت تصرف خدام همایون
در آمد و حاکم قدیم آنجا بهزار مشقت و تزویر طریق فرار اختیار کرد و التجا بدیار عجم نزد حسن بیک کرده
باو پناه آورد و حسن بیک را خود طاقت حمایت او نبود بضرورت چون یوما فیوما شوکت و اقتدار
این خاندان خلافت می افزود حاکم طرول قطع نظر از ملک و ولایت خود نمود تا در آنجا بنا امیدی
و آوارگی بفرسود **نظم** هر که در خدمت درگاه تو تقصیر کند / ای بسا روز که از کرده پشیمان باشد **واقعه دیگر**
از وقایع انکه در زمان سلاطین سابق آل عثمان خصوصا از اوان سلطنت پادشاه جنت مکان سلطان
اورخان تمامی بلاد ساحل بحر فرنگ از جانب ممالک اناطولی در تصرف مجاهدان در آمده بود اما
از بعضی جزایر یونانی که بنزدیکی ساحل تقرب دیار قراسی ایلی است دو جزیره بغایت نزدیک بکنار
دریا بود یکی موسوم بتورجه ادا سی و جزیره دیگر بصوصام ادا سی و جهة قرب جوار ممالک اهل ایمان
و ازدیاد اسباب شوکت سلاطین آل عثمان جمیع مساکن و مواضع آن دو جزیره بمرور ایام از
مزاحمت و تعرضات عساکر نصرت فرجام اسلام غیر مسکون مانده بود از انکه چون آن جزیرها بسیار
وسعتی نداشت جماعت کفار فرنگ را محافظت آن هر دو جزیره متعذر می نمود و مدتها بود که قلاع
و مواطن انجا را بی صاحب انداخته بودند فاما دزدان و حرامیان فرنگ از روی دریا جزیرها که
ممر که از سفاین تجار و قوافل اطراف است مغر و مقر خود ساخته بودند و همیشه در فرضه و لیمان آن
جزیرها پنهان می شدند و قطع طریق کشتیهای اسلام می نمودند و سلطان مرحمت شعار را احیانا از استماع

اخبار

اخبار فتنه و اضرار آن کفار اشرار خاطر بسیار پریشان می شد و همیشه در صدد تدارک آن مفسده
قطاع الطریق می بود چون از غزای اسکندریه معاودت فرمود توجه همت عالی سلطان بتعمیر و آبادانی آن
جزیرها مصروف شد و از دار الخلافه قسطنطنیه احکام جهانمطاع یکی بحاکم ولایت بیغا اصدار فرمود که با لشکرهای
توابع خود بتعمیر جزیره تورجه ادا که در قرب جوار ولایت اوست توجه نماید و حکم دیگر بحاکم قراسی ایلی
انفاذ فرمود که صوصام ادا سی را او تعمیر فرماید و هر کدام بمعونت لشکرهای ینکی چری و عزبان که بسفاین
و جواری سلطان از استنبول و گلی بولی متوجه شده بودند بجزیرهای مذکور رفتند و در هر جزیره حصاری
رفیع زیاده بر حصون قدیم بر فرضه و لیمان دریا تعمیر نمایند و همگی حصون و قری و مواضع آن جزیرها را
معمور و مسکون فرمایند و حکم همایون شده بود که هر کس را که خاطر خواه باشد و جهة سکون و توطن بآن
جزایر رود از عوارض و تکالیف دیوانی معاف و مسلم نمایند و چون در آن جزایر باغات و بساتین
و زرع و حرث احیا و انشا کنند بهیچ تکلیفی از مطالبات او مکلف نفرمایند چون حکام ولایت دریا بار
برحسب امر سلطانی بتعمیر و آبادانی قلاع و حصون هر دو جزیره اقدام نمودند و بنا بر حکم سلطانی جمعی کثیر از
هر طرف دریا کنار بمیل و رغبت خود طالب سکون آن جزایر می بودند و مع ذلک اصل طینت آن جزیرها
بغایت قابل زراعت و عمارت است و آب و هوای آنجا بغایت ملایم و مناسب سکنی و مسافران بحر و
اهل تجار است باندک وقتی در آن جزیرهای معموره چندانی از مواضع و قرا در غایت لطافت و بساتین
و باغات در نهایت طراوت و نضافت پیدا شده و میوهای گوناگون از قبیل فواکه صیفی و شتوی از آنجا
نقل بسیار ممالک ساحل می نمایند و نارنج و ترنج و لیمو و تین و زیتون و امثال آن را محل کشتیهای اطراف منقل می نمایند
نظم بوستانیست که طاوس ملایک هر دم / از سر سدره تماشاش پر و بال و از جمله عجایبات مشهور
یمن و سعادت سلطان دین محمدی انکه آن جزیره که اکنون موسوم است در قدیم الایام بجزیره معروف بوده
و طین مختوم که اعظم تریاقات معدنیست و خواص آن در کتب طبیه مذکور است در آن جزیره سال بسال در موسمی
معین ظهور می نمود و از آن جزیره بجمیع اقطار عالم بغربت هر چه تمامتر منتقل می بوده و در آن مدت که آن
جزیرهای کفار را معطل و غیر مسکون گذاشته بودند منابع و معادن از جهت غبطه و حسد با اهل اسلام ابتر

[illegible]

ولهذا موازی دویست سال تقریبا از طین مختوم خالص بغیر اسمی میان اطبا نمانده بود و در اکثر تریاقات
و تراکیب که جزو اعظم آن طین است بدل آن که طین ارمنی است استعمال میکردند تا آنکه باهر و اشارت
معمار همت السلطان ابن محمدی بتعمیر و تجدید عمران جزیره فرمودند و بتدریج معدن طین مذکور را استخراج
و استقرا نمودند و بعضی از حکما و اطبائی زمان را که خبیر بحال بلدان و خواص آن بودند سلطان جزیره فرستاده
بنوعی که در کتب قدما حکمای کفر و اسلام نشان داده طین مذکور را از معدن خود استخراج کردند و نموداری
از آن بحضور سلطان آوردند و همچنین جوهری عزیز الوجود از این دوای کثیر النفع از یمن دولت و حکمت پروری
السلطان دانش پرور دیگرباره ظهور نمود و بعد از آنکه سالها اسم و رسم آن از روی زمین منطمس و مندرس
شده بود بمنزله گنجی پنهان جهت الحاق خزاین سلطان حق تعالی خزینه دیگر از ممر حلال الملحق بیاریدند اخل
و معادن سلطان فرمود و همه طوایف عالم و جمیع ارباب حکم و حکما از آن دوای تریاقی تمتع و اختلاط نمودند
و تمام اصحاب از اقتصاد تملک آن مجتمع شدند و جمیع مرضی از مداواه آن در اطراف عالم منتفع گشتند
شعر اذا ما حللت الارض دولت نحوسها ۞ واقبل من کل الجهات سعودها ۞ و کیف تخلی النفع ارض تحلها
و جند لک بحر لا یزال یجودها ۞ داستان هشت و نهم از واقعات بشیر بسلطنت از واقعات بعضی معدرات
از حلول ایام اختلال و انحلال جهت عروض عین الکمال بر رخسار دولت این جمعی و ذکر بعضی حوادث و آفات
بر خلاف معهود و مقصود از علامات آن مظهر تایید ربی که بعد از در گسیختن لشکر سپاه اسلام از لشکر یان کفار و زمره عبده اصنام
اکثر دس و ظهور لفتوحات سپاه قرینت در حقیقی از اقصی پاشا از بولیه و رجوع بسیاه باشت از نغر اکر دس خلوت دیابوس
چون معلوم و محقق محققان مراتب امکان و مرصود و منصود ادوار فی النظام دوران است که لا یزال این
سپهر کج رفتار در تجدد و حدید آن لیل و نهار بلکه در دورات شهری و سنوی روزگار اگر چه فلک دوار
را حرکت اقبالیت از شرق ظهور و لیکن متعقب حرکت ادباری است در حین قفول و افول در سمت
غروب و غوور و اگر چه بر حسب معهود و عادت بهنگام صبح سعادت سریر زرین پایه فلک همه روزه را
بر قله قبه دوایر ارتفاع بر افرازند فاما در حین صعود بر ذروه افلاک نورانی فی الفور او را معروض آسیب زوال سازند
نظم صاف فلک مجوی که درد است در عقب ۞ نوش از جهان منوش که زهر است در میان ۞ و اقعا
کدام روز روشن اقبالی از پرتو نور و جناح صباح از بدایت غدوات و ضحوات تا بهنگام زوال از دروج
یک منوال تابنده و پاینده تواند بود و کدام چراغ فروزانی در انجمن طالع مسعود زمانی از لگن این
سپهر زر اندود بی تیرگی ظلام شام دود مثال اتمام شبانروز نماینده و خوش آیین تواند بود
زیرا که همواره شادمانی و بهجت رخسار صبح اقبال با ضجرت و انزجار شام ادبار متعاقب داشته اند
و فتح و انبساط ثغور اسحار را با برش روئی و عبوس شبانگاه بیکدیگر مرتب کرده اند نظم جز این
نیست آیین این کهنه کاخ ۞ گهی که بر تو تنگست و گاهی فراخ ۞ لهذا سلاطین عالیشان که بحقیقت آیینه چهره
سپهرگردان و مرآت ظهور حوادث زمان اند چون بمساعدت بخت فیروز مند شدند و بمعاضدت
بازوی دولت روزمند گاهی چند بمددکاری لطف پروردگار رهگی مطالب و اوطار مطالب اقاصی
مراتب مراد و مرام باشند فاما در عقب و انجام هر لذتی مستدام منتهی بضجرت عروض اختلال و انحلال
افتند و چنانچه بر تایید ارتفاع و انقضا عدد شعاع صبح صادق امارت و آیت ازدیاد نور و بهای شمس ضحی است
تمایل و انحطاط هر کوکب دولتی نیز علامت اقتراب هنگام غروب آفتاب بخت و اقبال آنها
از پیش دیده و دل بیدار مستبصران دانا و از این جهت همواره خسروان جوانبخت را در حین تضاعف
تاییدات رب الارباب لا یزال مار و آیات تالف اسباب توفیق و حسن مآب هویدا
و نمایان باشد و پادشاه روزگار دیده و دولتها با خر کمال رسیده را علایم و منذرات زوال
در مجاری آمال ملک و مال ظاهر و عیان گردد و ذا نعمة جلبت دولت و ظلم کن بهضت نهایته فیها
من الشکر القصه در اواخر زمان جهانگیری سلطان ملت محمدی و آن خاتم سلاطین موید بدولت ابدی
که از بدایت جوانی بخت و سلطانی و در اوایل جلوس بر سریر جهانداری و گیتی ستانی در مدت سی سال
علی الاتصال در هر توجهی و اقدامی که بتحصیل مطالب و آمال خصوصا لوازم سلطنت و اجلال نمودی بتوفیقات
غیبی گویا علی الفور باستقبال استحصال آن معقود و فرخنده آمال مسارع و مبادر بودی و در هر نهضتی از عساکر
مجاهدت شعارش از بشیران عالم غیب آوازه فتح ملک و تحصیل غنیمت و مال شنودی فاما در هنگام حلول
وقت انتقال از این منزل بی ثبات دنیا آثار و علامات انقضاء عهد خلافت و استعلاش الظاهر
پیش بین و زود خاطر آیینه سیما را اهل حق و یقین آشکار و هویدا می نمود و متعاقبا چنین واقعات نا ملایم

در عرض یکسال برخلاف معهود از وراء تتق تقدیر چهره میگشود نظم ناکامی و رحمت همه حاصل کسی
ورکام شود حاصل از آن نیز چه حاصل و از جمله نادرات که در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاده بود
و سپاه ظفر شعارش اور دو سه عزیمت متعاقب مطلقا ابواب فتوح بر چهره مراد نگشود
واقعه اول انکه سلطان مجاهدان از غره سریر خلافت بر سنت معهود تجهیز جنود و عساکر اسلامی بعزیمت
جهاد فرمود و امراء عظام مجاهد پیشه را مثل عیسی بیک ولد حسن بیک و علی بیک میخال اغلی و بالی بیک
ملقوج اغلی با سی هزار شهسوار بسپهسالاری آن سه امیر مجاهد تعیین نمود که از راه مملکت افلاق که حاکم
انجا در زمره معاهدان و تابعان این آستان بود شروع نمایند و بر ممالک انگروس لعین از روی
استیلا و غلبه تمام در آیند و بهر جا که رسند کشش و تاخت و غارت و سبی و اسر و جسارت فرمایند
چون بر حسب فرمان همایون آن سپهسالاران مجاهد در ولایت انگروس خوض کرده تاراج و یغماهای
عظیم نمودند و در مقام مقابله و مقاتله با هر کس که پیش آمدی تهور تمام عازم بودند و در آن ولا قرال انگروس
دیا بان بزرگ انجوانب ایراق و لشکر حاضر نمود اولا در مقاومت سپاه اسلامی در نیامدند بنا برین
اعتماد امراء عظام مجاهد نیز هر کدام از سمتی از ولایات کفار روی بکسب غنایم و غارات آوردند
و هم این هر سه سپهسالار غازی هر کدام خود را در سپهداری مستقل الرای و متبوع می پنداشتند و در
هر باب خصوص صاحب امر توجه باطراف و اجتماع در حین مصاف از فرمان برداری یکدیگر عار میداشتند لاجرم
برغم و حسد یکدیگر در هر صورت البته خلافی در آراء مشاورات می نمودند و در صدد امداد و اسعاد
یکدیگر در هر واقعه عظیمه نمی بودند بنا برین قرال انگروس و سپاه اعداء دین چون بی اتفاقی تمام میان سپهداران
غزاه و مجاهدان ملاحظه میکردند و لشکریان همگی جهت تقیید غنیمت از هم جدا شده اسیران و اسباب
خود را از طرفی بهم می آوردند قرال بیکبار و جمیع سپاه بسیار از اهل ضلال خود در محلی که ضبط
که عبور چنین جمعی کثیر و جمی غفیر بهیچ وجه متعذر بود و بضرورت بر سبیل تفرقه و پراکندگی عبور میبایست نمود
پیش راه سپاه اسلام را گرفته بنیاد جنگ نهادند و این سه سپهدار بنا بر عدم الفت و اتفاق با یکدیگر
یکدیگر بایستادند و عیسی بیک که در طور دلاوری بر همگنان خود در اقدام پیشدستی نداشت و بحسب مرتبت

جاه و جلالت شان خود را بر همه مقدم و پیشوا می پنداشت در مقاومت با لشکر قرال ایستاد
و خبر مقابله کفار را بسایر امراء غازی بر سبیل استمداد فرستاد چون توافق قلوب میان امراء
سپاه مفقود بود بحسب اتفاق محل جنگ که مقتضی التحاق و اتفاق عساکر اسلام بود هیچیک از
سپهسالاران لشکر جهاد که مبنی امداد و اغاثت عیسی بیک ننمودند نظم اعتمادی نیست بر ابنای دهر
بلکه بر گردون گردان نیز هم لاجرم چون دشمنان کثیر العدد و اعداء پر مدد در بوم ملک و ولایت خود
بر لشکر متفرق اسلام فائق بودند در آن معرکه بر عیسی بیک و سایر مجاهدان غالب شدند و مشار الیه را
چنانکه رسمی بود فی سبیل الله کوشش نمود اما نسبت لشکری و مرد مدد او با گروه انبوه خصمان بکثرت
احاد با الوف بود هر آینه چون پردلان لشکر بدرجه شهادت رسید چندان کس دیگر از دلاوران
مجاهد هم در آن جنگ زهر هلاک از دست دشمنان دین کشیدند و علی بیک میخال اغلی
و بالی بیک ملقوچ اغلی و سایر سپاه مجاهد هم در آن وقت روی بفرار نهادند و تا کنار نهر تونه درین
هزیمت بایستادند اما لشکریان کفار از عقب آن سپاه شکسته اسلامی افتادند و تا کنار آب قتل و نهب
جمعی که از غازیان باز مانده بودند داد کامرانی دادند دیگر دیدی چه کرد چرخ ستمکار و اخترش نامش مبر که چرخ
نه چرخ و نه چنبرش فاما مشهود و مشهور چنان است که در آن شام که عیسی بیک در سلک شهداء مندرج
چنین در آمده بود و از سر اخلاص و عقیدت خالص در راه خدا جان خود را فدا نموده بود لوامع انوار
مغفرت و سواطع آثار رحمت بنوعی بر مرقد و منام و در مشهد و مقام او چنان تابان و عیان شد که
دیده ظاهر بین کفار از صغار و کبار مشاهده آن لمعات ظاهر الاشراق را بالعیان نموده اند
و در ظهور و تحقق این معنی با وجود خصومت و مخالفت دینی تمام اقوام انگروس متفق الکلام بوده اند
و لهذا قرال انگروس گنبد عالی بر مشهد عیسی بیک بنا کرده و از آن وقت الی الآن همیشه آن مزار
کفار شده هر کس نذر و چراغها بر آن مرقد به نیت خالص می آورد نظم گرچه از باد فنا شمع حیاتش مرده است
لمعه نور هدایت بر سرش تابان باد واقعه دیگر از وقایع سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه انکه چون جزیره رودس که واقعست در قرب
ولایت آیدین ایلی از ولایت روم و از نزدیکی آن جزیره بانجا جمیع کوهستان و بعضی اوضاع قلاع

آن جزیره نمایان است بر ساحل انگروبوم و از جهت حصانت قلعه و شهر بند و کثرت ولایت و مواضع
دلپسند اعظم و احکم جزایر دریای فرنگست و چون بر سر راه جواری و سفاین است که همواره از روم
بشام و مصر متردد می‌باشند لایزال از کفار آن جزیره ضرر و آسیب بسیار بجماعت آینده و رونده
خصوصا تجار و قوافل اهل اسلام و کفار سایر دیار عاید میشود و بر تقدیر فتح آن جزیره تسلط تمام
اهل روم و شام بر جمله ممالک فرنگستان بظهور می‌پیوندد و بنابرین ملاحظات سلطان
دین محمدی را عزیمت تسخیر آن جزیره و الحاق آن ملک بدار الاسلام مصمم شد و داعیه آنجا که ثمره جهاد
کبری جهت سایر فتوحات اسلامی بود بسایر دواعی سلطان منضم گشت بنابرین مسیح پاشا که در جمله
وزراء عظام سلطانی بود جهت سپهسالاری آن جهاد اکبر میان آن لشکر گماشته شد و تمامی امرا
عساکر ممالک اناطولی در آن سفر غزا از جانب صحرا بمتابعت و مرافقت او مامور داشتند و سی
هزار مرد مکمل از لشکر ینکیچری از بندگان خاصه همیون و چهار هزار کس از لشکر عرب از آستان
سلطانی بهمراه مسیح پاشا مجبور شد و شصت کشتی بزرگ با سپاهی پر یراق و اسباب از طوپ
و تفنگ و تیر و شمشیر آماده و مقدر گشت چون مسیح پاشا با این سپاه مجاهدان بجزیره مذکوره شروع
نمود همگی قلاع و مواضع آنجا را غارت و اسیر نمود و از جانب بر و بحر شهر بند و سور رودس را
محصور ساخت و از هر طرف تدبیر جنگ و طرح یورش انداخت در یکجانب حصار که متصل بدریاست یک
برجی عظیم افتاده که بمغرب بوغازی موسوم است و بحسب تواتر اخبار چنان مشهور و معلوم که در زمان
امارت معاویه بن ابوسفیان که بدارائی ممالک مصر و شام بلکه بر اکثر ولایات اعراب و اعجام استیلای
تمام یافت جهت صلاح کشورگشائی در بلاد روم و جزایر یونان نظر همت خود را بر تسخیر جزیره رودس اولا
برگماشت و چون لشکر بسیار از راه دریا بر سر آن حصار فرستاده تحصیل آن حصار را آسان ندید سپهسالار خیل و
لشکرش جهت صلاح فتح قلعه آنجا پایه و اساس آن برج را در میان دریا سنگ ریز کرده و در برابر سور و حصار
قدیم از سنگ و آجر بر آسمان بر آورده چون در آن نوبت بلکه در هیچ وقتی از مدت دولت اسلام اتفاق
تسخیر جزیره منحصر گشته و هیچ پادشاهی را در دوره ملت محمدی تسخیر آنجا میسر نشده آن برج که در زمان معاویه ساخته

موجب مزید معاونت و کثرت استواری و حصانت آن حصار گشته و درین ایام از لواحق قلعه و شهر
بند کفار شده نظم وما حرکات مزعجات الی العلی بقید و اوج الفلک لاتحرک چون رای مسیح پاشا
بران قرار گرفت که اولا در تسخیر آن برج عرب و بنای اسلامی کوشش نماید و بواسطه شروع در ان برج
اصل حصار را بکشاید روزی جمیع سپاه اسلام را از طرف دریا مرتب داشت و وصول و اجرای جواری و سفاین
را برپای برج مذکور روان ساختند و از جمیع اطراف بطوپ و تفنگ و تیر و زنبرک جنگ عظیم انداختند
در عین جنگ چون کشتیها بنزدیک حصار مذکور رسیدند از پای برج تا قدری از میان دریا که آن آب بکلی
شامل است آب دریا تنک و بسنگ نزدیک بوده و کشتیها بر روی آب جهت آن سنگ ریزه حرکت
نمی‌نموده چون در آن روز وصول کشتیها بپای برج میسر نشد لشکر اسلام از معارضه عودت نمودند و در آن
باب اندیشه و رای آن فکر او را طریقی اختیار فرمودند که در روی دریا بفوجها و خمهای چوبین پلی
تا پای برج مرتب سازند و دیگر باره کشتیها را از جانب دریا بقصد حصار بکار اندازند چون در روز
جنگ بآن محل نزدیک حصار رسیدند و از جانب خشکی غازیان دلاور بر سر پلی که ساخته بودند
صفهای مردانگی بر کشیدند و از میان کشتیها جمعی کثیر در نزدیک آن برج بر مثال شمع و شمشیر خود عریان
شده بمیان آب افتادند و بعضی بشناوری و بعضی تا بگلو در میان آب متوجه حصار شده روی
بپای برج عرب نهادند فاما لشکری که از جانب صحرا بر بالای پل هجوم نموده بودند و از غیرت مجاهدان
روی دریا ایشان هم بمسارعت و مزاحمت بجانب حصار توجه نمودند بمقتضای قضای الهی که
بر فوجها و خمها تعبیه شده بود از کثرت مردم در سه محل از هم گسسته شد و خلقی بسیار در میان آب افتاده
غرقه شدند چنانچه دو سه هزار دستار و کلاه و کلاههای سپر بر روی آب بمثابه قباب حباب شد
و بنابرین شکست پل لشکر مجاهدان در معرض تزلزل و اضطراب گشت هر آینه کفار را جرات تمام
صورت روی نموده بعبرت تمام انجماعت عریان که از کشتیها بمیان آب افتاده بودند دلیرانه
روی برج عرب نهادند بضرب طوپ و تفنگ و تیر اندام برهنه ایشان بعد دستاره شهر فرو کشیدند
و جمعی کثیر از ان ضربات مهلکه آن مهلکه شهید شده بناچار بعضی دیگر باز پس گرکشید و نظم برد آسیم رشته دل [illegible]

که داشتیم مبر بند اشتیم زخمی که کاشتیم چون آن روز جنگ نیز رخسار فتح و ظفر از ورای پردهٔ تقدیر ملک
اسلام جلوه گری ننمود و از این تقدیم مقدمات عاقلانه هیچگونه دری از صوب مطلوب نگشود مسیح پاشا
دیگرباره آهنگ طرح جنگ قلعه و حصار انداخت و اسباب یورش قلعه را در میان لشکر مهیا و مرتب
ساخت روزی که در جنگ حصار شروع کردند و مبارزان دین از روی اجتهاد تمام روی بتسخیر قلعه آوردند
و از طرفین اهل کفر و اسلام فوارهٔ طوپ و تفنگ بعدد قطرات امطار باریدن گرفت و سهام جانستان
مجاهدان چون عقاب آجال بر آشیان دیدهٔ دشمنان دین پریدن پذیرفت و دلاوران مجاهد از کمال
سعی و جد دیده را پیش تیرباران بلا سپر ساختند و از ید طولای خود در دست برد مردانگی کمند بر سر شرفات
بروج قلعه و حصار انداختند شعر فکانما سود النمال و حمرها ذبّت بایدی فی علاه و ارجل تیغوق حتی اولا از یک جمل
حصار هفت علم از اعلام اسلام بر بالای کنگرهٔ سور کفار برافراشتند و از یک طرف قلعه چون چنین رخنهٔ عظیم کردند
توجه تمام را بر فتح درون قلعه گماشتند و معهود چنان بود که شهر و حصار را بر تقدیر تسخیر غازیان همه بغنیمت قرار دادند
و بقانون موعود غنایم را بغانمان بطریق تاراج بازگذارند چون کثرت اموال و اسباب آن شهر و حصار مشهور
اهل روزگار بود و هر کس از غزاه و مجاهدان ساعی ما لاکلام در تحصیل اموال و اغتنام از آن حصار می نمود و از آثار آن
آن اجتهاد ارباب غزو و جهاد آن صعنت سنجق در درون حصار مدخل نمود فاما مسیح پاشا که سپهسالار سپاه بود
چون آثار و علامات فتح را از دخول آن اعلام و نمود مجاهدان مشاهده نمود در اثنای جنگ منادی فرمود
که درون شهر چون بخاصهٔ سلطانی مخصوص خواهد بود یغماگری ممنوع است و از طمع نهب و غارت لشکریان
از روی استقلال مرفوع بنابرین انقطاع امید ارباب اطماع و استماع این مقوله حکم قارع اسماع جمعی از لشکریان
که هنوز در بیرون حصار بودند و جان بر کف دست نهاده سعی در دخول و صعود بر مدارج بروج قلعه می نمودند
از آن طور جانبازی و سرفرازی تقاعد نمودند و کفار یکبار بر آن رخنه که اعلام اسلام در آمده بود هجوم عظیم
کردند و سپاه غازیان را که سبقت بر دخول کرده بودند بضرب طوپ و تفنگ و تیر و شمشیر از پس پا آوردند
و آن فرقهٔ مجاهد که بیشتر بقیه بود در عقب و چشم داشت آن مینمودند که متعاقب ایشان لشکریان دیگر هم مدد و
شهر بند در آیند دیگر زینهار از عقب ایشان بقوت بازوی مردانگی شتابیدند اما بنابر آن آوازهٔ رفع یغما

و منع تاراج مردم لشکر که متعاقب متوجه بودند اقدام خود را از اقدام باز کشیدند و جمعی که در درون شهر در آمده
بودند لشکر اسلام را در مراهبت و معاونت خود منقطع الآخر دیدند هر آینه از غایت هجوم لشکر کفار
و تیر اکم طوپها و تفنگهای آتش بار انهزام یافتند و باز بآن جانب رخنه که در آمده بودند باز پس شتافتند
لیکن راه مخرج را بتیغ و شمشیر کافران مسدود دیدند و چندانکه مقدور بشر تواند بود در مجاهده کفار
بجان و دل کوشیدند تا آنکه اکثر بدرجه سعادت شهادت رسیدند و سایر عساکر نیز نا امید و منکسر البال
از جنگ گاه بازگردیدند و سلیمان پاشا که سابقاً امیر الامرای اناطولی بود و در آنوقت حاکم قسطمونی شده
بود در آن جنگ هولناک مقتول گشت و بسیاری از صنادید عظام و مبارزان نامدار در آنولا
بدست اعدای دین متغوص و مکمول شد نظم ز صد دلیر یکی باشد آنکه وقت ... حسام قاطع و بازوی کارکرد بر
بالضرورت مسیح پاشا کیفیت حال را معروض پایه سریر اعلی نموده و بعد از آن مسیح احدی را از لشکر غازیان
تکلیف جنگ ننموده تا آنکه حکم جهان مطاع نافذ شد که چون آن قلعه میسر نشد لشکر اسلام را برگرفته
بمقابل رودس آمد که بر ساحل دریا حصاریست متصل بآیدین ایلی موطن و مأمن و اهل آن قلعه همیشه در صدد
مضرت تمام و اهل اسلام بهمین لشکر غزات آن قلعه را تسخیر نماید و بعد از آن فتح بی توقف باز آید
چون بر حسب امر مطاع شروع در تسخیر آن قلعه نمود هر چند بطوپ و تفنگ و یورش جهد در فتح
انجع فرمود هیچ در ابواب فتوح بر روی توجه او نگشود نظم بکوشش مطالب نیاید بجای مگر بخت نیکیش
بود رهنمای بعد از وصول تفاصیل احوال بمسامع جلال حکم همایون نافذ شد که مسیح پاشا لشکر اسلام را
از تعب و مشقت آن سفر خطیر باز رهاند و عنان عزم از آن صوب بازگرداند حسب الحکم مسیح پاشا کشتی توجه
بدار الخلافه اسطنبول نمود هنوز در میان کشتی بود که حکم سلطانی باو رسید که او را از وزارت عزل کردیم
و او را ابداً رای کلی بولی مقرر فرمودیم باید که از راه برگردیده بمحل مقرر رود و متصدی خدمات گشته مهام
و اجرای جواری شود واقعهٔ دیگر از حوادث سنه ۸۸۵ آنکه چون در این سال ثانی سلطان مجاهدان احمد پاشا
کدوک را با امرا و سپاه مجاهدان احمد پاشا کدوک را با امرا و سپاه مجاهدان بغزای ولایت
پولیه که از معظمات بلاد فرنگ است فرستاده بود و آن سپهسالار شجاعت شعار اعظم بلاد و پای تخت

نشین آن مملکت را با بسیاری از قلاع و بقاع معتبره بتصرف درآورده وعساکر غازیان را بنوعی در

حکومت و دارایی آن مملکت ممکن بوده که عزایم همتش داعی بر تسخیر تمامی اطراف و جوانب آن ممالک و تسخیر

فرنگ شده بود و جهت شروع در تسخیر رومیه کبری که مستقر عظمت و تمکن پاپ اعظم که مقتضای

سلاطین مسیحیانست اندیشهای صایب طرح انداخته بود و جهة عرض آن افکار و اظهار آن خفایا

امور در انجمن اسرار داعیه حضور بپایه سلطان نمود و از راه دریا بمرکب کشتی با بعضی خواص و معتبران

خود رو بدرگاه جهان پناه آورد و چون دشمن خود را مغلوب میدانست هیجده کشتی همراه خود

نکرد و تمامی سرخیلان و شهسواران عظام و مجاهدان را با اسباب حفظ آن بلاد و بقاع در انجا گذاشت و در

حصار و شهربندی جمعی از متعینان را گماشت چون خبر توجه احمد پاشا دران جوانب انتشار یافت رلیه

نام که پادشاه پولیه بود از سطوت شیر دشمن پرور از مجاهدان و از خوف و هراس آن سپهدار و تهمتن دوران

ترک ملک و خانمان کرده در حدود ممالک اسفانیه در کنار دریا میبود این زمان احمد پاشا را جهت توجه

از راه دریا با معدودی قلیل از ملازمان خاصه خود استماع نمود فی الحال هیجده کشتی عظیم را از مردم دلاور

با اسباب و یراق جنگ معد و مقرر ساخته عنان توجه مراکب خود بجانب احمد پاشا انداخت

و معلوم است که اهل فرنگ در سیر روی دریا چالاکتر از مرغابیانند و در علم طوپ و تفنگ اندازی سند روتر

از صواعق آتشبار آسمانند چون احمد پاشا لجه بحر و ژرف دریا درآمد رلیه حاکم پولیه با هیجده کشتی خود

بر سر راه احمد پاشا آمد چون عنایت الهی رفیق طریق آن جماعت اهل ایمان بود یکبار از روی دریا هبوب نسیم

مرحمت رحمانی باد مرادی بصوب هولنیه که مقصد احمد پاشا بود پدید شد و کشتیهای سپاه اسلام را بر عجلت

هر چه تمامتر بجانب مطلب هادی لطف الهی راهنما گشت اگرچه کشتیهای فرنگیان نیز از عقب کشتیهای

احمد پاشا متسارع شده بودند و بضرب دست و تحریک پاروب بر اثر اهل اسلام تتابع مینمودند فاما

هرچند جهد و سعی نمودند با کنار دریا و مملکت هولنیه در میان دریا با احمد پاشا نرسیدند و لیکن علی الفور

که احمد پاشا و توابع بساحل نجات رخت حیات خود کشیدند رلیه با آن همگی لشکریان خود متعاقب

رسیدند و تمامی کشتیهای احمد پاشا را بغلبه و استیلا بازستاندند بلکه بداعیه خروج از دریا بقصد گرفتن

احمد پاشا

پاشا افتادند فاما چون احمد پاشا آن معدودی از اهل اسلام بر روی صحرا جهة مقاومت با لشکر اعدا ورب احد

مینمود و چنانکه چالاکی فرنگیان در روی دریا زیاده بر چالاکی اهل اسلام بود در جانب بر برعکس کار بحر

اسلامیان را بر ملک خود رتبت و استعلا بود هر آینه جماعت فرنگ عجز خود را از مجادله و مقابله احمد پاشا

در حدود دیار اسلام معلوم داشتند کشتیهای خالی از ین جانب گرفته بادبان سفاین خود بصوب مراجعت

برافراشتند چون فضل و امداد دریا حامی و حافظ احمد پاشا و آن گروه مجاهدان دین مسلمانی بود بمقتضای

ادای وهو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته در شان آن جماعت عیان گشت و پاشا مذکور و رفقا

بمنطوق فانجیناه ومن معه فی الفلک وصف الحال آنجماعت زمان شد نظم گر چاره بد کرد بداندیش و لیکن دولت که

قوی بود چه دانم که چه کرد چون احمد پاشا همه عرض حالات و ترتیب مقدمات در فتح ولایات فرنگ

و اتمام مصالح ممالک پولیه و آن حدود و جهات از مملکت هر دو که ولایت هولنیه بود متوجه درگاه ممالک پناه

شد دران اثنا حادثه عظمی سلطان مجاهدان یکبار موجب تفرقه جمیع ممالک مسلمانی گشت خاتمه کتاب

در خبار و آثار جهانبانی آن خسرو سلاطین نشان و ذکر تاریخ کیفیت ارتحال سلطانی از دار ادبار

دار فنا بار و رنگ نشینی دار القرار سرای کهنه گیتی که خانه دو در است درو اساس اقامت منه که رهگذر است ز آب دیده

مردم تر است و هر خاک چنانکه هر طرف از عذار شیر است درین محنت آباد دار البوار دنیا که بنای

نا استوار اقامتش هوس هیچ گونه تعب و غیابت و در نشیمن این کاشانه مهیا جهت نزول قوم اهل عیب

و نوازل فناکه فنای قباب عرش محوط بحبطان آسیب و فنا است گاهی که در حین تسلیه خاطرهای عمگین

همگی ماتم رسیدگان اهل معرفت و یقین جهت تخلیه دلها را اندوهناک و تجلیه چشم نمناک و رای تخفیف

کربت و دفع صعوبت هجران دیدگان غمناک از اصحاب احباب حضرت رسول مجید صلی الله علیه و آله و صحبه

از بارگاه بی نیازی و استغنا و از دیوان عظمت قضای وللآخرة خیر لک من الاولی و تسلی ما یه و ما محمد الا رسول

قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرستاده باشند و از بوادی ظهور توالد و تناسل فرزندان آدم تا آخر دور

خاتم منادی کران عالم غیب هر دم صدای هولناک حلول منون را از مضمون مکنون کل نفس ذائقة الموت و نبلوکم

بالخیر والشر فتنة ثم الینا ترجعون میان ساکن ربع مسکون در داده باشند که نظم ای دل چو همی آگهی که

فنا از پی بقاست این آرزوی دور و دراز تو از کجاست هر آینه سزاوار روش کردار هوشمندان اختیار
و شایسته سلوک رستگاران اولی الابصار آنکه بی اعتباری این چند روزه حیات مستعار را نصب العین
دیده اعتبار دارند و مبنای این بنیان ابدان انسانی را در اوقات عمر وزندگانی امری سریع
الزوال شمارند و الحق عاقلان متیقظ و زنده دلان متیقظ را در تحقیق فانی روزگار همین قدر وافی است که حضرت
عزت تعالی شانه آنرا که حبیب خود برگزیده بود استمالت دلداری او باین صیغه استفهام انکاری
افان مت فهم الخالدون که خلاصه کونین را مخاطب بکلمه جامعه انک میت و انهم میتون نمود غالبا از ملاحظه شدید
تعلقات و محنت ملابس هستی است و از تیقن عروض فنا و لزوم تعلق علایق تقاطع طریق مرگ و هستی
که آن خلاصه کونین و برگزیده ثقلین باین کلام بلیغ الادا تمنی و آرزو فرموده که یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا
و آن روشن دل حقیقت بین و شیر دل معرکه جهاد نفس غزای مشرکین اسد الله الغالب علیه السلام کار موت
و فنا را باین مبالغه باعث مآرب نمود که شعر الا ان تموتوا او تموت فیما لنا و لا لکم من حومة الموت مهرب زیرا
نخستین رقمی که از قلم تقدیر بر الواح ایجاد ممکنات نگاشته اند تعزیت نامه عامه کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون بوده و اولین جرعه که بدو فطرت بدست قدرت بناکام در کام جملگی کاینات ریخته اند
و مذاق جانرا تلخی صبر و تحمل گویا بزهر قاتل بر آمیخته اند کاس ناگوار موت و فناست و جام مرارت انجام
و اعدام و افنا چرا که هر کاینی که قدم از صحرای عدم بفضای دلگشای وجود نهاد و هر حادثی که
از لجه بحر قدم بکشتی تعین و هستی گذاشت و بتحریک نسیم ارادت بساحل شهود فتاد یقین که بآن علم
سابق فنا و بی ثباتی لاحق اسم او در ضرورتی الثبوت خواهد بود و بفرمان قضا جریان سلطان قادر
قاهر هیچ فردی از افراد مظاهر کشور ظاهر از دایره حکم عالم مطاع فاعل مختار و امر جهان مطاع لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار تخلف و عدول نمیتواند نمود نظم بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای اکنون هر چند که فنای
هر ممکنی موجود همان در خیز امکانست و هلاک هر حادثی ز لوازم حدوث او فیما بین اعیان اکوان فانی ما
بحکم حکیم ازلی و حکمت بالغه سلطان لم یزلی جهت نظام عام عالم صورت از جمیع جهات و بواسطه جمعیت
هیات تالیف خطه مرکبات از مبادی تکوین و ازل آزال هر موعید هلاک و موقتیت آجال

بر صفحه آینه ادراک هیچ مدرکی عیان و آشکار ننموده اند و مطلقا احدی از عقلا او حدرا
بهنگام موت و فنای خود اعلام نفرموده اند حکمت درین نهان آنکه هر موجودی از
اعیان بحسب اقتضاء عین ثابته امکان لایزال طالب بقاء نشاء ایجادی و راغب ابقاء
آثار و احکام شهادی خود تواند شد چراکه طبیعت نوعیه هر ممکنی که ربت النوع اوست متمنیه خواه
ظهور کمالات لایقه بآن نوع است لیکن از احاد افراد و بر تقدیر اجتماع شرایط و ارتفاع موانع البته
او را باقتضاء وصف امکان داعی و باعثی باشد بر فساد لاجرم هر کدام از اعیان مرکبات که نیت
کمالی و را شروط و موانعات بیشتر است البته آفات فوات و مخافات تطرق علامات او بیشتر
و افزونتر است بیت مشو بحادثه ایمن که از فلک تا حشر روان بساحت گیتی قوافل حشر است و گوهر پدیده
که جوهر ترکیب آدمی اکمل مراتب تکوین است و مجموعه مولف از اجزاء متضاده اجرام ثقلی و جواهر علوی
و لهذا چنانچه در نشاء جامعیت خود خلاصه اعیان کشور هستی است فاما از جهت کثرت شرایط و فرط
عوائق و موانع در کمال وجودی خود اقرب جملگی مرکبات بمنقصت عدم و نیستی است بیت جایی که وجود
با عدم یکسان است تا بود و شده هر انچه هست آسانست بر ملک عدم شاه و گدا راست مقام
نزدیکتر از همه بمرگ انسانست و برین نسبت میان بنی نوع انسانی مظاهر خلافت و سلطنت
را بحسب وفور علایق در هر باب بازماندگی از کمالات منظور خود اکثر است و هر پادشاه عالیجاه را فوات
آجال و رواد آمال از بسیار انبار نوع بشر بیشتر است هر آینه قطع حقایل علایق و تعلقات سلاطین
عالیمقدار در این عرصه ملک پایدار میان خلقی از محکومان رعایا و خدمتکاران صعب و اصعب از سایر ابنا
روزگار خواهد بود و هر مصیبت و آفتی که بپادشاهان و عالیجاهان لاحق شود شآمت و نحوست آن
حادثه اتم و اعم مضار سکنه امصار خواهد نمود خصوصا بلیات و رزایا و حادثات آجال منایا که عاید
و عارض سلطان کامکاری شود که در تمامی روی زمین مدار انتظام دنیا و مقوم اعلام دین باشد
و انچنان خسرو جهانداری که در جانشینی انبیا در تمامی روی زمین مدار انتظام دنیا و مقوم ارسال مرسلین
خلفا راشدین بود شعر لقد غشیتنا ظلمة بعد موته نهارا فقد زادت علی ظلمة الدجی و کان هو الانس

بعد که ضمنت سفینهٔ موج حین فی البحر قد سمی خیانچه مصداق این مطلب و مدعی و تمثال صدق این
دعوی مجاری حالات آثار و معالی و مفاخر آن اجل و اجمل شاهان سلیمان مکانت و آن
افضل و اکمل مجاهدان ملت مصطفوی در ذیل آخر الزمان اعنی سلطان مجاهد مرابطی سبیل الله و ان محیی
ملت محمدی بسطوت جنود سپاه و علو جاه سمی سلطان انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و التابعین لهم
فی مسالک هدایه که فی الواقع ذات ملکی سماتش میان سلاطین بمثابهٔ کلمهٔ جامعهٔ الهی و هم ...
باسایر کلمات و اسما بود و مدت عمر سلطنتش جهت اعلاء کلمة الله بمیان کافه عباد الله بعدد حروف
ملفوظ درسی و دو سال مکث و لبث فرموده و درین قرن کامل نوعی در تکمیل آیین ملت و دین کوشیده
که بمقداری و قلیلی از مجاهد آثار بلکه یکی از هزار و کمی از بسیار مکارم شمایل الاثمار او درین مجلد هفتمین
از کتاب هشت بهشت ایراد نموده آمد چون سن شریفش بسنین عشر ما بین خمسین و ستین رسید بعضی
مکروهات از امراض و علل بدنی در ملک وجود او استیلا گرفت و مواد دوا مزمنه در اعماق بدن
آنحضرت استیلا پذیرفت و اکثر اوقات بر حسب آراء صحیحه حکمای عیسی دم نظر همت را در جمیع حرکات
و سکنات بر میگماشت و بمراجعت و بمشاورت اطبای افلاطون حکم قانون تدبیر حفظ صحت و دفع
مرض را مرعی میداشت فاما قوت غریزی دولتش علی الدوام داعی و ساعی در تدابیر کشورکشایی
بود و اصل طبیعت فطرتش مجبول بر مشاق اسفار و اخطار جهت اجرای کامروایی و فرمان فرمایی می نمود تا
آنکه در شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در تمامی انحاء مملکت و ارجاء جمیع خصما و اعدا از عظمای ملوک کفار
و دشمنان دین هدی را مقهور ساخته بود و عنان مراکب و مطایای عزم جهان پیمای را جهت تکمیل نشانه
سکندری در جهانگشایی و عالمگیری بصوب ممالک عرب و عجم معروف داشته بود و بان
عزیمت سفر کلی قسطنطنیه توجه بممالک آناطولی فرمود با وجود آنکه در ان حین بعضی اسقام بدنی مجاور مزاج
قدسی امتزاجش شده بود و از غایت علو همت و صدق عزیمت و نیت چندان التفات بموانع مرض
و ضعف قوای طبیعی نفرمود تا آنکه با حشمت و اثاث سلیمانی و با وجود جنود ظاهری و املاک روحانی
از معبر دریا و محلی که باسکندر تغازی مشهور است بحرکات تدریجی تا بحوالی قصبهٔ گکی بوزه نهضت نموده دور باهل

حکمت و ارباب فطنت پوشیده نیست که ترددات و اشتغالات هیکل انسانی با وجود حرکات
فکری و اعراض نفسانی که لازمهٔ طبیعت چنان پادشاه غیور و از آن جهانگیری فکورست و در ان اوان
توجه بمعظمات امور در غایات شیوع و ظهور خواهد بود هر آینه این علل و اسباب ظاهری منبع امراض
و علل و اسباب ظاهری نهانی شده محرک مواد ساکنه در طبیعت مستعد و معد جهت اداء و ازان ...
گشت و مع ذلک باقتضاء سابقی حکم قضا و نجواش آن ساقی امور بر خلاف رضا بیمار بهای
قدیم با عراض امراض حادث بر کشور مزاج سلطان منیاد استیلا نمود هرچند اطبای فایق و حکمای
حاذق تدبیر دفع علت و عود صحت می نمودند گویا هر روزه در عین علاج فساد مزاج می افزود و
و از ورود قضای مبرم در تدبیرات ارباب معارف و حکم باز ماندگی و تقصیرات فاحش ظاهر می نمود

نظم
چو استوار نبوده بنای عمر چه سود
چو پایدار نبوده بجاه و مال منازل

تا آنکه روز پنجشنبه وقت عصر از
شهر ربیع الاول سیوم روز که نمودار ظاهر از ظهور یوم ساعت بود امارات صدق حدیث
فقد قامت قیامته پیش وی مشهود در روی زمین ظاهر و معاین نمود و آفتاب جهانتاب روح قدسی
آن سلطان فلک اقتدار بر آفاق کشور فنا تصاعد و ارتفاع نمود و در حین خسوف انبساط و ابعاد از
زوال متواری در مغرب الآلام بمقام خورشید حیات طبیعی در ظل مظلم کره زمین غروب نمود

نظم
تا دیده بود واقعه زین صعبتر ندید
دل کین خبر شنید کسیش با خبر ندید

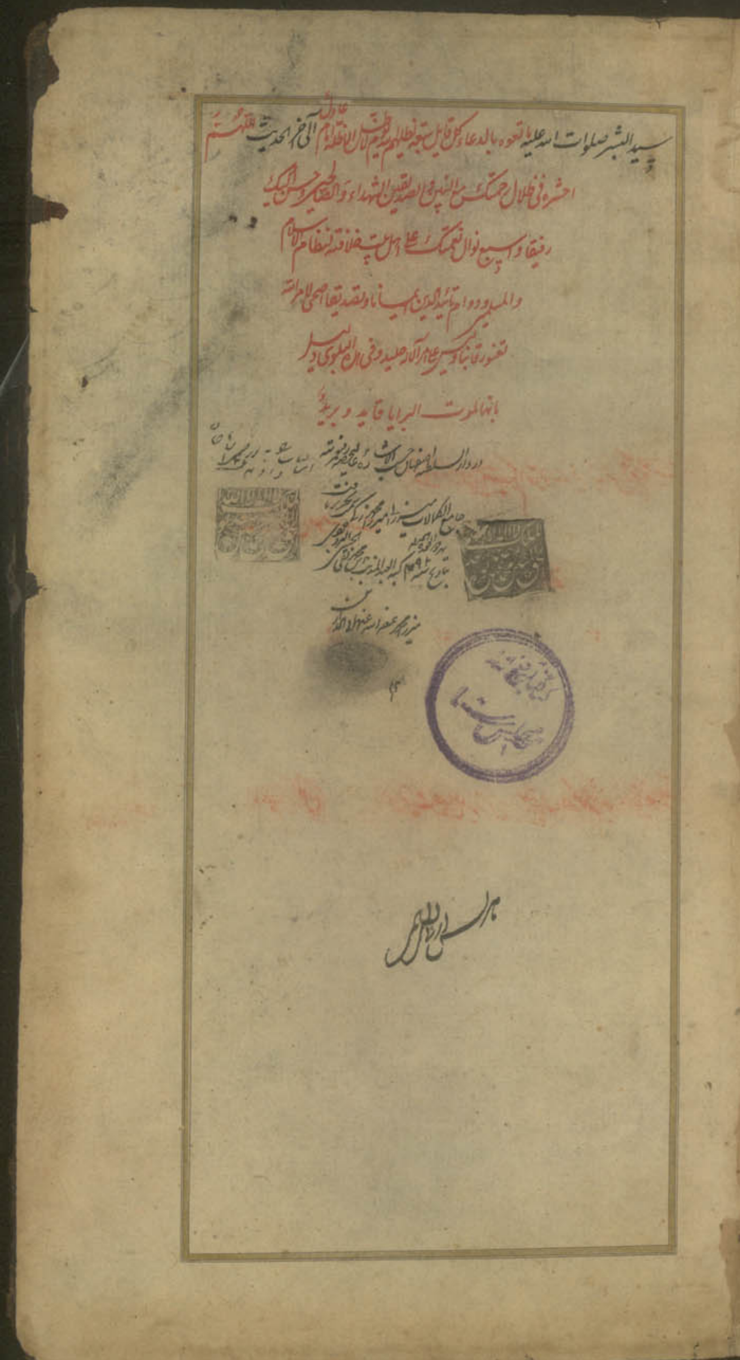
گردون بحکم هیچکس ار رخنه داده بود از انقیاد
حکم الهی گذر ندید چون حدوث این واقعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری و شیوع این خبر وحشت اقتضا در تمام
ممالک دنیا موجب تزلزل و اشتغال ارکان زمین و زمان بود و مستدعی اختلال و انکسار رشتهٔ
امن و امان در مساکن اهل ایمان می نمود در ان ولا وزیر اعظم سلطان محمد پاشا که از احفاد حضرت معتقد
مولوی رومی قدس سره بود در تدبیر اخفا و استتار این اخبار جهد و سعی بسیار نمود و چنان مشهور
میساخت که بر بدن سلطان مرض نقرس قدیم استیلا گرفته و قول حکما را در مراجعت بحمام شهر اسطنبول
جهت استعلاج بضرورت تلقی و قبول پذیرفته باین بهانه بدن سلطان را بر وضع ایام مرض در محافه
و تخت روان بیکشب بدار الخلافه نقل کرد و بهمان وضع محافه سلطان را بدولتخانه همیون آورد اگرچه کم از ظهور

قصور این تدبیر بسیاری از خواص حریم مجلس سلطان استنطاق حقیقت حال نمودند فاما اکثر نزدیکان بر ستر
و اخفاء آن قضیه با وزیر متفق الکلام بودند و چون وزیر مذکور را با جماعت سپاه ینکچری عداوت سابق بود
مشار الیه از خوف آن قوم پای کوک وحی در استنبول صدر وزیر تواری نموده تا آنکه موت سلطان متفق
علیه جمهور شد و حیله و تدبیر وزیر دران باب میان ینکچری مشهور گشت وزیر بدست ایشان مقتول
و مقهور شد ناچار با تو مرگ کند دست در کمر خود را یکی ز سپهدارها در کنار گیر لیکن چون باتفاق ارباب دولت
و دین و باطباق کلام اهل حق و یقین وارث حقیقی خلافت و ولی عهد آن سلطان عمیم الرحمة و الرافه سلطان
سلاطین زمان و خداوندگار خسروان جهان سلطان بایزید جان مد الله ظلال معدلته علی مفارق اهل ایمان بود
و همگی ارکان دولت عرضه الات متواتره عرض حال بخدمت سلطان نمودند و نعش سلطان سعید را در رود لیحه نه
همایون دستور حفظ می فرمودند و بر طبق واقعه موت سلیمانی و بر وفق کلام ربانی که فلما قضینا علیه
الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تأکل منساته مدت هجده روز نعش سلطان را در دولتخانه نگذاشته و بدفن
نقل نمی نمودند تا روز نوزدهم که وارث سلطنت از معبر دریا گذار فرموده دار الخلافه را مواطی اقدام فرخنده
انجام نمود و در ماه بقدوم همایون بخت مملکت مورد امن و امان شد و خاطر رعیت و سپاه
مهبط رحمت رحمان گشت بعد از وصول سلطان خلف اولا بسنت سلاطین سلف تعزیت و لوازم تجهیز
و اسف قیام نمودند و مراسم سوگواری را از فوات آن خسرو ممالک مجد و شرف بر جلوس سریر
خلافت تقدیم فرمودند و سلطان زمان بر مثال خورشید تابان از شمول غیوم عموم دران ماتم و غمخواری
در لباس سیاه عزاداری متلبس و معتدی گشت و هرکس از ارکان دولت و اعیان مملکت بهمرنگی سلطان
در تلبس و تزیی بجامهای شبرنگ بسلطان معتدی شد شعر یعزی المعزی ثم یمضی لشانه و یبقی المعزی فی احر
من الجمر و خاطر کافه مسلمان و پیر و جوان از آزردگی آن واهیه عظمی معروض هوان چنان مسلوب از طاقت
و توان گشته بود و واقعا اثر ظاهر آن مصیبت عامه بنوعی شامل حال زمین و زمان شده بود که بشاشت نعمت
درین ماتم و متابعت او باین غمخواری و الم صبح روشن ضمیر را تاب این سوزش و احتراق بآتش فراق
گویا آتش جگر خورشید در سینه اندوهگین بر افروخته بود و بکثرت گریه بیاض در چشم افق سحر پدید آمده که

ستارهای اشک را در دامن سپهر اندوخته بود و آسمان اطلس پوش خرقه نیلی سوگواری را در بر
افکنده بساعد سفیده صبحدم گریبان چاک ساخته بود و سینهای حسرت و ندامت را بدو نخچه
مهر و ماه بر مثال عورات نانچه بر رخسار خود نواخته و خورشید جهان افروز دران ماتم جهان منور
از خاک راه حاملان تابوت چندان درازی هباء منثور اغبار بر انگیخته بر سر افسر و تاج خود می باشید
و قمر نورانی طلعت در هر تاوه ندم دمبدم چهره منور خود را بپنجه آفتاب مجروح ساخته نشید و از غلغله و ولوله و خروش
اشک روان و خون جگرهای پر جوش از نفس آتشین مرد و زن دران ماتم پر شیون بر مثال چشمه سیماب
تزلزل و اضطراب در دل آفتاب جهان تاب افتاد و از تواتر دود انفاس حسرت ماتمیان بر شجرات دیر دی
اشجار دران تیره روزگار چنان افزود که غنچهای گلستان بنیاد تضجر و تنگدلی نهاد و منکشف بوقتی
که آمد گل از غنچه بیرون شد اندر کفن همچو غنچه نهانی فرو بسته او همچو نرگس دهن خشک کیسوس نیلاتی
بود تر زبانی و چون دران مجمع پر اهوال جمیع ملوک و اقبال تخت روان نعش و جنازه سلطان را
بقانون سریر خسروی بر اکتاف و مناکب برافراختند و از یمین و یسار تابوت سلطنت رایات معلای
آه و فریاد را بر گردون بلند ساخته میکشید که ادمیر و دو خلق جهانی بگریه آتش خون مرده که در سینه بود
حسرت جانش چون سلطان زمان که قطب فلک خلافت بود و جمیع ارکان دولت بر مثال نجوم
سعود تابوت سلطان سعید را بر هیات بنات النعش بر بابات سروران برافراشتند و بمقتضای
حدیث صحیح الجنازة متبوعة در پیش و پس تابوت بپا ایستاده در صحن ایوان سرای سلطنت جنازه اداء صلوات گذاشتند و بامر
نبوی و اشارت مصطفوی اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له بالدعاء همگی اصحاب علم و تقوی اقدام الصلوة
و دعاء آن پادشاه مجاهد فی سبیل الله نمودند و جمعی کثیر از اهل الله و اولیا بلکه صفوف ملایک سماوی و خلقی
عظیم از کبرا و ضعفا و فقرا متوجه حضور آن مجمع بودند فاما چون احق بتقدم آن جماعت اهل ایمان و الیق
بامامت و مقتدای مجموع اهل عرفان آن شیخ طایفه صوفیه بود و آن عارف اسرار خفیه و هادی طالبان
حق از روی تحقیق و مرشد سالکان موفق در منهاج مستقیم توفیق مصباح اعیان اهل الله مفتاح کنوز لی
مع الله مظهر اکمل الذین احسنوا الحسنی شیخ مصلح الدین المشتهر بوفا زاده زاد الله فی حظایر القدس

وشرفا واوفی لهما عاهد علیه خلص عباده چون الوفا هر آینه شیخ الاسلام مشار الیه را در اقامت
لوازم اقامت و لوازم تقدیم نمودند و صف صف اکابر دین و اصحاب تمکین و تلوین با و اقتدا فرمودند
وبعد از قیام بمراسم نماز و لوازم نیاز از میان جان و در چنان جمعیتی خاص از عوام و خواص دست دعا
و سوال جهت مغفرت و رضوان آن سلطان مجاهدان بگشودند و مدفن بدن شریفش را در جامع
جامع جدید که از منشآت آنحضرت بود در جانب قبله مسجد بمحلی معین بردند و بر مثال گنج جواهر
پربها و لی بها در صندوق تابوت نهاده آن تابوت نهاده آن پادشاه پاکیزه طینت را
بخاک پاک سپردند و برطبق منطوق آن آیه ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة
مما ترک آل موسی بعد از دفن جسد آن پادشاه جنت مکان و القا و ایراث
خلاصه سلاطین اهل ایمان سکینه و طمانینه در زمین و زمان پیدا شد لمولفه سرو اگر چند سایه باز گرفت
باد پاینده سایه شمشاد در پناه عنایت ایزد خسرو دین پناه باقی باد و یقین که با وجود
آن مآثر خیرات و بقای مبرات آنحضرت و مجاهدان روزگار در جنب فردوس مخصوص بمشاهده لقاء
رب الارباب و محظوظ نعمت دیدار گشت چراکه برحسب وعده رسول صادق الحدیث صلی الله علیه و آله
وسلم الکلم بالدعا کالقدیم و حدیث من مات یصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة کلهم یشفعون له الا شفعوا فیه
با وجود آنچنان مجمعی انبوه و در آن محفلی مشتمل بر گروه گروه از ائمه علماء دین و ارباب حق و یقین و سالکان
مشره و عارفان بسالکه بلکه محشری از خواص و عوام و لشکری از فرق مختلفه اهل اسلام که همگی
از خلوص جنان و صفای عقیده بدل و جان جهت فیضان شآبیب غفران و توالی الطاف و رحمت
رحمان بر مرقد مقدس آنحضرت و مجاهدان دعا و سوال نموده باشند البته آن ادعیه صالحه قرین قبول
و اجابت خواهد بود و حضرت مجیب الدعوات دعوات این همه نفوس اهل توحید را مردود
نخواهد فرمود و درین معنی شک و ریب نیست که رتبت و شان آنحضرت خسروان دین پرور
میان سلاطین ملت پیغمبر عند الله از سایر سلاطین آخر الزمان اوفر و اکثر است و بعثت و حشر
آنحضرت در تحت لواء عرش فرسا حضرت مصطفی در سلک خلفا و ائمه هدی علیه و علیهم التحیة متواترات لیالی ایام

بسوالی


سید البشر صلوات الله علیه تعود بالدعاء کن قائل سبحة ظلیلهم یوم لا ظل الا ظله الی آخر الحدیث اللهم
احشره فی ظلال رحمتک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک
رفیقا و اسبغ نوال نعمتک علی اهل بیته خلافته لنظام الاسلام
و المسلمین و دوام تایید الدین باحیائه و تصدیقا صحی الامر الله
تغمده [illegible] آلاء [illegible] المطلوب [illegible]
بانها المرتب البرایا قاید و برید
در دار السلطنه اصفهان [illegible]



